انتشارات دانشگاه ت
۹۸۴/۴
چاپ دوم

زندگانی شاه عباس اول

مجلد چهارم

نص

زندگانی شاه عباس اول

انتشارات دانشگاه تهران

شمارهٔ ۹۸۴/۴

گنجینهٔ تحقیقات ایرانی

شمارهٔ ۹۴



تهران - ۱۳۴۶

فلسفی ، نصرالله

زندگانی شاه عباس اول ، مجلس‌شاه ؛ رفتارشاه عباس با بیگانگان و سفیران بیگانه ، سیاست خارجی او . [تهران ، دانشگاه تهران، ۱۳۴۶]

ج۴.	۲۴س.	(انتشارات دانشگاه تهران،۹۸۴/۴،گنجینهٔ تحقیقات ایرانی،ش ۹۴)

۱ - زندگانی شاه‌عباس اول	۲ - عباس اول صفوی (شاه ایران)

زندگانی شاه عبّاس اوّل

مجلّد چهارم

مجلس شاه، رفتار شاه عبّاس با بیگانگان و سفیران بیگانه سیاست خارجی او

تألیف

نصرالله فلسفی

استاد دانشگاه تهران

چاپ اول کیهان

شمارهٔ مسلسل ۱۲۰۳

چاپ‌دوم وصحافی دوهزار نسخه از این کتاب در مهرماه ۱۳۴۶
بطریق افست در چاپخانهٔ دانشگاه تهران خاتمه پذیرفت

بها: ۱۱۰ ریال

فهرست فصول و مطالب و تصاویر

فهرست فصول و مطالب | صفحه

صفحه	فهرست فصول و مطالب

قسمت اول

روابط او با هندوستان

قسمت دوم

روابط شاه عباس با ازبکان

صفحه	فهرست فصول و مطالب

قسمت سوم

روابط شاه عباس با پرتغال واسپانی

فهرست فصول و مطالب	صفحه

قسمت چهارم

روابط ایران وانگلستان در زمان شاه‌عباس

قسمت پنجم

روابط شاه‌عباس بادولت آلمان

ضمائم

فهرست فصول ومطالب	صفحه
٤ـ نامهٔ شاه عباس بشاه سلیم توسط زینل‌بیگ توشمال باشی :	۳۰۰
۵ـ نامهٔ‌شاه عباس بشاه سلیم درباره ملوك دکن :	۳۰۲
٦ـ نامهٔ شیبك خان ازبك بشاه‌اسماعیل اول :	۳۰٤
۷ـ جواب شاه اسماعیل بنامه شیبك خان ازبك :	۳۰۷
۸ـ جواب شاه‌عباس بنامه عبدالمؤمن‌خان ازبك :	۳۱۰
۹ـ نامهٔ عبدالمؤمن‌خان ازبك بشاه‌عباس توسط امامقلی‌بیگ:	۳۱۳
۱۰ـ نامه‌ای‌که شاه‌عباس به عبدالمؤمن‌خان ازبك از روی عتاب نوشته است :	۳۱۵
۱۱ـ نامهٔ شاه عباس به فیلیپ سوم پادشاه اسپانی و پرتغال توسط دنگیزبیگ روملو :	۳۱۷
۱۲ـ فرمان شاه عباس دربارهٔ فرستادن پردمتودولاکروز همراه سررابرت شرلی به اروپا :	۳۲۰
۱۳ـ مضمون نامهٔ بوریس‌گودونف‌تسار روسیه به‌ردلف‌دوم‌امپراطور آلمان :	۳۲۱
مآخذ مهم کتاب	
۱ـ مآخذ فارسی :	۳۲۵
۲ـ مآخذ اروپائی :	۳۲۷
فهرست اعلام و اماکن و کتب	
۱ـ اشخاص و طوایف :	۳۳۲
۲ـ اماکن :	۳٤۱
۳ـ کتابها و مجله ها :	۳٤۹

فهرست تصویرهای کتاب	مقابل صفحه
	۸۸

فهرست تصویرهای کتاب	مقابل صفحه

فصل بیستم

مجلس

شاه عباس



تصویری خیالی از

شاه‌عباس بزرگ

(مقابل صفحهٔ ۱)

۱

مراسم و آداب
پذیرائیهای شاهانه

مراسم پذیرائیهای رسمی شاه‌عباس ، هنگامی که آن‌پادشاه دریکی‌ازشهرهای بزرگ یا مورد علاقهٔ او ، مانند اصفهان ، مشهد ، قزوین ، اشرف (بهشهر کنونی) ، فرح‌آباد مازندران یا اردبیل بود ، درکاخهای خاص سلطنتی انجام میگرفت ، و اگر درسفر و دور از شهرها بسر می‌برد ، درچادرهای بزرگ شاهی برگزار میشد. اما در پذیرائیهای عادی ، کمتر کسی را در تالارها یا اطاقهای قصور خود بارمیداد ، و بیشتر اشخاص ، و حتی میهمانان وسفیران بیگانه را ، در باغها و حیاطهای کاخ شاهی برسرپا ، یا درمیدانهای عمومی شهر سوار براسب می‌پذیرفت [۱] .

دراصفهان محل میهمانیهای بزرگ معمولا کاخهای **عالی‌قاپو** و **چهل‌ستون** بود . درعمارت‌عالی‌قاپو تالارهای وسیع مناسب وجود نداشت ، و اینگونه میهمانیها بیشتر درایوان بزرگی که بر سر در این عمارت ساخته شده است ، داده میشد . بهمین سبب نیز شاه‌عباس بساختن کاخ بزرگ چهل‌ستون همت‌گماشت ، که ظاهرا درسالهای آخرین پادشاهی وی بانجام رسید. درین کاخ بدستور او تالار بزرگی ساختند که از سه قسمت مجزا و مشخص ترکیب شده بود : یك قسمت **شاه‌نشین** ، که تخت سلطنتی درانتهای آن جای داشت ، و میهمانان عالیقدر و سفیران بیگانه و رجال بزرگ ایران را نیز ، چنانکه بتفصیل خواهیم گفت ، درین‌قسمت جای میدادند .

نشستنگاه تخت شاهی چهارگوش و طول هرضلع آن درحدود هشت‌پا بود ، و برآن روپوش سپیدی ، که اطرافش مرواریددوزی و میانش ابریشم‌دوزی شده و زربفت بود ، می‌افکندند . شاه برپشتی بزرگی تکیه میکرد که بر سراسر آن جواهر بسیار گرانبها می‌درخشید ، و ازدوسوی پشتی دو متکای کوچك ، آراسته بجواهر

۱ــ سفرنامهٔ پی‌یترودلاواله ، ج ۳ ، ص ۳۷۷

گوناگون ، چشم بیننده را خیره میکرد . روپوش زربفت را نیز دو گلولهٔ زرین بزرگ ، بشکل سیب ، برقسمت جلو تخت استوار میداشت .

همینکه شاه بر تخت می‌نشست ، نه یا ده خواجه سرای بسیار جوان ، از ده تا چهارده ساله ، که درخوبروئی انگشت‌نما بودند ، و لباسهای گرانبها بر تن داشتند، در نیم دائره‌ای پشت تختش جای میگرفتند ، و دست برسینه ، مانند مجسمه‌های مرمر راست و بی‌حرکت می‌ایستادند . پس پشت آنان نیز خواجه‌سرایان بزرگتر ، که هریك تفنگی فتیله‌ای بردوش داشتند ، قرار میگرفتند . رئیس خواجگان شاه ، یا **مهتر** ، از هرکس بشاه نزدیکتربودو درجانب راست او می‌ایستاد ، و همیشه بر کمر خود کیسه یا جعبهٔ کوچك زرین مرصعی ، بشکل قایق داشت که آنرا **قابلق** می‌گفتند ، و پیوسته درآن دو یا سه دستمال سفید و کوچك ، با عطر و ادویهٔ مقوی مهیا بود ، تا اگر شاه بخواهد بی‌درنگ تقدیم کند .

دراطراف **شاه‌نشین** نیز سرداران بزرگ و رجال عالیقدر کشور جای داشتند. درجانب‌راست تخت‌شاهی بترتیب **اعتمادالدوله وزیراعظم، صدرخاصه، قورچی‌باشی ، قوللرآقاسی** (رئیس غلامان شاه) می‌نشستند . پس‌از آن یك جای خالی دیده میشد که مخصوص **ناظر** یا رئیس دربار بود ، و چون صاحب این مقام همیشه درحدود چهار قدم نزدیك شاه می‌ایستاد ، تا احکام او را بی‌درنگ انجام دهد ، جایش همیشه خالی گذاشته میشد . پس‌ازآن بترتیب **منشی‌الممالك ، میرآخورباشی ، حکیم‌باشی** با دو یا سه طبیب دیگر ، و چند تن از حکام ایالات بزرگ کشور می‌نشستند .

در جانب چپ تخت شاهی نیز نخست بترتیب **ملاباشی ، صدر عامه** و **شیخ‌الاسلام اصفهان** قرار میگرفتند ، و شاه‌عباس مخصوصاً علمای دین و روحانیان بزرگ را درجانب چپ تخت خود جای داده بود ، تا نشان دهد که درکار مملکت‌داری مردان سیاسی از پیشوایان دینی برترند . پس‌از شیخ‌الاسلام اصفهان **مجلس نویس** شاه ، که گاه **وزیر چپ** نامیده میشد ، می‌نشست ، و پس از وی یك جای خالی مخصوص **ایشیك آقاسی‌باشی** بود ، که هرگز نمی‌نشست وهمیشه در مجلس شاه با چماقی زرین و مرصع ، که **دگنك** می‌گفتند ، پهلوی شاه ، مقابل **مهتر** می‌ایستاد . آنچه بشاه پیشکش میکردند بوسیله او از نظرش میگذشت ، و هروقت‌که شاه سفیری بیگانه را بار میداد ، او زیر بازویش را میگرفت و بحضور می‌برد ، یا جایش را ، بتناسب اهمیت و مقام کشوری‌که ازآنجا آمده بود ، درمیان سرداران و رجال ایران معین میکرد .

پس‌از جای ایشیك آقاسی نیز بترتیب **تفنگچی آقاسی** ، **میرشکارباشی** ، **منجم‌باشی** با دو یا سه منجم بزرگ دیگر ، **دیوان‌بیگی** و جمعی دیگر از حکام بزرگی‌که درپایتخت یا همراه شاه بودند ، قرار میگرفتند . میهمانان عالیقدر شاه و سفیران بیگانه را هم درقسمت شاه‌نشین ، و بتناسب مقام و اهمیت هریك نزدیك شاه یا پهلوی یکی از رجال بزرگ کشور می‌نشاندند ، و میهمانان سنی‌مذهب را همیشه درطرف‌چپ جای می‌دادند ۲ .

قسمت شاه‌نشین مشرف بر تالار بزرگ دیگری بود ، که درآنجا **سلطان**ها و جمعی دیگر از امیران لشکر و **داروغهٔ** اصفهان ، و سرداران سپاه و گروهی دیگر از سران کشوری و لشکری وروحانی می‌نشستند ، و در پس پشت آنان جمعی‌از درباریان جوان و امیرزادگان ، که از خزانهٔ شاهی مواجب داشتند ، با حالتی بسیار مؤدب و هراس‌آمیز می‌ایستادند .

درتالار سومین نیز ، که تالار دوم برآن مشرف بود ، صاحب‌منصبان ومأموران دولتی زیردست‌تر قرار میگرفتند ، و درانتهای این تالار ، مقابل تخت‌شاهی ، مطربان و خوانندگان و زنان رقاص را جای میدادند . درمیان تالار سوم نیز گروهی‌از **یساولان** و **ایشیك‌آقاسیان** و **قاپوچیان** ، هریك با چماقی مخصوص ، که نمایندهٔ کار ایشان بود ، نظم و ترتیب مجلس شاهی را مراقبت میکردند ۳ .

درمجالس رسمی شاه ، همه سرداران و حکام بزرگ ایران با لباسهای فاخر و تاج مخصوص قزلباش ، که با جواهر بسیار گرانبها و جیقه و پرهای گوناگون‌رنگارنگ آراسته بود ، حاضر میشدند ، و از اجتماع ایشان برشکوه و جلال مجلس شاهی افزوده میشد ۴ .

۲ــ یکی از جهانگردان اروپائی دربن‌باره می‌نویسد : « ... [در مجلس شاه] این مسئله بر من معلوم شد که تمام بزرگان و میهمانان شیعی مذهب‌را ، درجانب راست که نزد ایرانیان محترمترست ، جای میدهند ، و تمام میهمانان سنی مذهب شاه ، مانند اعراب و لزگیان و ترکان عثمانی و ازبك را درجانب چپ مینشانند . بدین‌ترتیب هردو دسته نیز راضی هستند، زیرا نزد سنیان جانب‌چپ محترمتر ومهمترست.....» ــ سفرنامهٔ **پی‌یترودلاواله** ، ج ٤ ، ص ۸۳

۳ــ برای آشناشدن بمقامات و مناصب روحانی وکشوری ولشکری ایران در دوران سلطنت صفویه ، و اهمیت و وظائف خاص هریك از صاحبان مقامات مذکور ، بقسمت ضمائم مجلد دوم این تألیف ، از صفحهٔ ۳۹۵ تا ٤۱۶ ، رجوع باید کرد .

٤ــ برای شناختن **تاج قزلباش** ، رجوع‌کنید بمجلد اول این تألیف ، ص ۲۰۹ تا ۲۱۲ .

اگر شاه در کاخ چهل ستون پذیرائی میکرد ، میهمانان ازباغ بزرگ میگذشتند و ازخیابان وسیعی بتالارهای پذیرائی میرفتند . درین خیابان که از دوجانب درختان کهنسال برآن سایه افکنده بود ، در روزهای پذیرائی ، دوازده اسب بسیار زیبا از دو سوی خیابان نگه میداشتند ، و این نیز یکی‌از مراسم خاص پذیرائی شاه‌عباس بود. اسبان شاهی را ساز و برگ جواهرنشان وزرینی بود، که هریك با دیگری تفاوت‌داشت. چنانکه لگام یکی‌سراسرآراسته بالماسهای‌گرانبها بود، ولگام دیگری مزین بمرواریدهای گرانقیمت ، و سومی مرصع بیاقوت و چهار دیگر مزین بزمردهای قیمتی ، و هشتمین با یاقوتهای سرخ ، و دو دیگر با مخلوطی از سنگهای گرانبها و دو اسب آخرین با فیروزه‌های بیشمار ... زین اسبان هم از جلو و عقب با طلای ناب مرصع بجواهر قیمتی ساخته شده ورکابها همه از طلا بود. برپشت هراسب نیز زین‌پوشی ازپارچهٔ ابریشمین نازك افکنده بودند که زین و یراق آنها را از گرد و غبار محفوظ دارد .

ازین دوازده اسب ، شش اسب درجانب راست و شش اسب دیگر درجانب چپ خیابان بطناب کلفت ابریشمین زربفتی ، که با میخهای قطور طلا ببلندی یك‌قدم ، برزمین استوار گشته و از درون حلقهٔ زرین بزرگی گذشته بود ، بسته میشد ، و میان هر اسب با اسب دیگر چند قدم فاصله بود . درکنار اسبان نیز تمام وسائل لازم اصطبل گذاشته میشد ، چنانکه دربرابر هر اسب سطل طلای بسیار سنگینی ، که برداشتن آن از یکنفر ساخته نبود ، میگذاشتند و نزدیك هریك میخها و قشوها و زنجیرهای خاصی که بپای اسبان شرور بسته میشود ، قرار میدادند ، و این اشیاء نیز جملگی از طلای ناب بود .

وجود این اسبان در کاخ شاهی نشانهٔ آن بود که او ممکنست بی‌خبر ، هروقت اراده کند ، سفری دراز پیش گیرد . یکی‌ازجهانگردان ایتالیائی درین‌باره می‌نویسد :

« .... شاه‌عباس دراصفهان و قزوین ، که پایتخت‌های وی هستند ، کاخهائی پراز کنیز و غلام دارد ، ودرین کاخها تمام احتیاجات او آماده است . زیرا این پادشاه هرگز در یك‌جا زیاد نمی‌ماند ، و نمی‌تواند همیشه تمام نزدیکان و احتیاجات خود را همراه ببرد . گاه با اسبان راهوار چابك ، همراه دو یا سه تن از سرداران خود ، راه سفر پیش میگیرد ، و این‌گونه اسبان راه سی‌روزه را در پنج یا شش روز می‌پیمایند ! بهمین سبب همواره دراصطبلهای شاهی ازینگونه اسبان ، مهیای حرکتند . زیرا هیچکس از روز و ساعت سفرهای ناگهانی شاه آگاه نیست ، و چون درینگونه سفرها دیگران نمی‌توانند با او بروند ، ناگزیر در هرشهر بزرگی لباس و خوراك و ملازمان کافی ، همیشه موجود و مهیاست ... »[٥]

٥ — سفرنامهٔ پی‌یترودلاواله ، ج ۲ ، ص ۳۹۸

اگر شاه دور از شهرهای بزرگ و در سفر بود نیز میهمانیهای شاهانه باهمان آداب و مراسم در زیر چادرهای سلطنتی انجام میگرفت . خیمه و خرگاه شاهی هم بقسمت‌های سه‌گانه تقسیم میشد و در هر قسمت از گروه خاصی پذیرائی میکردند ، ولی عدهٔ میهمانان ناگزیر کمتر و تشریفات پذیرائی ساده‌تر بود ، و گروهی از سربازان جوان و مسلح خرگاه شاهی را درمیان میگرفتند .

پی‌یترودلاواله جهانگرد ایتالیائی که دریکی از سفرهای جنگی شاه‌عباس به‌آذربایجان با اردوی شاهی همراه و غالباً درمجالس میهمانی شاه حاضر بوده است ، دربارهٔ چادرهای سلطنتی که درکنار شهر **سلطانیه** (نزدیك زنجان) برپا کرده بودند ، چنین نوشته است :

«.... چادرهای سلطنتی را نزدیك دیوار یکی‌ازباغهای‌کنار شهر بشکلی‌که معمولا شروانلی نامیده میشود ، برپا کرده بودند . شروانلی بخرگاههائی گفته میشود که مانند راهروهای بزرگ، طولانی و انتهای آن مدور است . این چادرها از بیرون نمدین است ، وبهمین سبب برای جلوگیری از نفوذ سرما و باران ، و نیز ممانعت ازگرما و حرارت خورشید ، بسیار مناسب بنظر میرسد . خرگاه شاهی از قطعات سه‌رنگ ترکیب شده بود : یکی سرخ تیره ، دیگری زرد و سومین سبز ، و این ترتیب تا انتهای خرگاه تکرار میشد . هرقطعه به‌پهنای نمد ، و درازی خرگاه باندازه یك تیررس بود ... [۶] »

سراپردهٔ سلطنتی درحدودشصت‌قدم طول‌وسی‌وپنج قدم پهنا وسی‌قدم‌ارتفاع داشت ، و از درون با پارچه‌های زربفت گرانبها آراسته بود . این سراپردهٔ بزرگ را پنج‌ستون چوبین بلند ، که برپایه‌های عظیم زرین یا سیمین استوار بود ، نگاه میداشت، و بر سر هرستون ، از بیرون چادر ، گلولهٔ بزرگی از طلا بشکل سیب قرار میدادند ، که معرّف خرگاه خاص شاهی بود .

برزمین سراپردهٔ شاهی نیز قالیهای بزرگ و بسیار گرانبها گسترده میشد ، و برای اینکه فرشها برجای استوار بماند ، بر حاشیهٔ هرقالی ، در هر چهار قدم ، گلوله‌ای زرین بشکل سیب میگذاشتند که درحدود سیصد گرم بود ، و برگلوله‌های طلائی که روی نشستنگاه شاه گذاشته میشد ، جواهر و سنگهای گرانبها میدرخشید .

اگر پذیرائیهای شاهانه شب هنگام صورت میگرفت ، تالارها یا سراپرده سلطنتی را با چراغهای روغن‌سوز و مشعلهای گوناگون روشن میساختند . در قسمت **شاه‌نشین** ، بیست چراغ ، درچهار ردیف ، و در تالارهای دوگانهٔ دیگر ، ده مشعل

۶ـ سفرنامهٔ پی‌یترودلاواله ، ج ٤ ، ص ۷٤ و ۷٥

دوشاخه ، قرار میدادند . قطر پایهٔ چراغها از نیم‌متر بیشتر ، بلندی هریك درحدود هفتاد سانتیمتر ، روغندان آنها بزرگی دو دست و بلندی روغندان نزدیك شش انگشت بود . درهرروغندان چهار فتیلهٔ بزرگ میسوخت و اطراف چراغ را بخوبی روشن میساخت . چراغ و مشعل همه ازطلای خالص بود . وزن هر چراغ را چهارده کیلوگرم و ششصد و هشتاد و پنج گرم ، و وزن هر مشعل را دوازده کیلوگرم و دویست و سی و هفت گرم و نیم نوشته‌اند ۷ .

اگر چراغها و مشعلهای دربار سلطنتی را بلند و سنگین میساختند ، ازآنجهت بودکه چون آنها را درمیان تالارها روی زمین قرار میدادند ، اگر سنگین ساخته نمیشد بارفت و آمد پیوستهٔ میهمانان و خدمتگزاران بیم سرنگون‌شدن میرفت ، و اگر بلند نمی‌بود ، فضای تالار را چنانکه باید روشن نمیساخت . پایهٔ چراغها را نیز پهن وبزرگ میساختند تا روغن از فتیله‌های چراغ بر فرشها فرو نریزد .

بیرون تالارها و سراپردهٔ شاهی و باغهای سلطنتی را نیز بوسیلهٔ فانوسهای نقره ، که بر زمین استوار بود ، روشن میداشتند ، وبگفتهٔ یکی‌از جهانگردان فرانسوی، که خود درمیهمانیهای شبانهٔ پادشاه صفوی حاضر بوده است ، از مجموعهٔ چراغها و مشعلها و فانوسها ، همه‌جا مانند نیمروز روشن بوده۸ .

۷- سفرنامه شاردن ، ج ٥ ، ص ٤٧٦ و ٤٧٧ ، و ج ۲ ، ص ۱۱٦

۸- سفرنامه شاردن ، ج ٥ ، ص ٤٧٦ و ٤٧٧ - پی‌یترودلاواله جهانگرد ایتالیائی می‌نویسدکه روشنائی فانوسهای ایران از مشعلهای ما بیشترست و ایرانیان آنها را روی دسته‌هائی استوار میکنند و مانند مشعل از جائی بجای دیگر میبرند . ولی فانوس بیشترپیشاپیش مردم صاحبمقام‌کشیده میشود ...ج۳،ص۳۳٤

مسئولیت روشن‌ساختن وگرم‌کردن دیوانخانه و مجالس شاه ، چنانکه در مجلد دوم این تألیف نیز اشاره کرده‌ایم (صفحهٔ ٤١٥) با مشعل‌دار باشی بود ، و ظاهراً چالچی باشی یا رئیس نوازندگان و رقاصان نیز زیردست وی بوده ، و او برتمام طبقاتی که سرگرم‌کنندهٔ مردم بوده‌اند ، و نیز برهمه فاحشه‌خانه‌ها و قمارخانه‌ها و مراکز بازیهای دیگر ، مانند حقه‌بازی و بندبازی و گاوبازی و گرگ‌بازی و خیمه‌شب‌بازی و امثال آنها نظارت داشته است . شاردن جهانگرد فرانسوی ، که در زمان شاه‌عباس‌دوم و شاه‌سلیمان بایران‌آمده. عده زنان بدکار اصفهان را در زمان خود ، باختلاف از چهار تا دوازده هزار ، شمرده و می‌نویسدکه این‌عده چون روسپی شناخته‌شده هستند ، نامشان در دفاتر دیوان ثبت است ، و درسال نزدیك دویست هزار اکو (پول فرانسه در آنزمان ، معادل سیزده هزار و سیصد تومان) بدولت مالیات میدهند . درحدود هزار وپانصد زن دیگر نیز هستند که چون نمی‌خواهند نامشان در دفاتر رسمی ثبت شود و در زمرهٔ روسبیان رسمی درآیند ،

« بقیه در حاشیهٔ صفحهٔ بعد »



عمارت

عالی‌قاپو

در اصفهان

(مقابل صفحهٔ ۸)

همین مسافر درجلال و شکوه مجلس میهمانی **شاه‌سلیمان** صفوی ، که قطعاً تقلید و نمونهٔ آشکاری از مجلس شاه‌عباس بزرگ بوده است ، چنین می‌نویسد :

« .... من در جشنهای سلطنتی ایران ، که آنرا **مجلس شاه** ، یعنی محل اجتماع مینامند، پنج چیز زیبا وستودنی دیده‌ام ... اول تعداد درباریان و **میهمانان** ، که همیشه نزدیك دویست و پنجاه تا سیصد نفرست ، و همگی با لباسهای فاخر و گرانبهائی که بتناسب مشاغل خویش در بر کرده‌اند ، چالاك و خرسند دیده میشوند .

« دوم عظمت و جلال مجلس ، که با حضور شاه همیشه چنان سکوت برآن مستولی است که صدای تنفس حاضران را می‌توان شنید . همگی از آغاز تا پایان مجلس شخصیت و وقار و ادب نشان میدهند و چنان ساکت و آرام می‌مانند که صدای آواز و ساز مطربان بخوبی شنیده میشود ... باید در چنین مجاسی حاضر بود تا مفهوم سکوت و آرامی را درك کرد ...

« سوم سرعت و دقتی که درپذیرائی و خدمتگزاری دیده میشود ، و توصیف آن برای من دشوارست . مجلس شاه ایران درچشم من بصحنهٔ تآتری شبیه بود که هرکاری درآن پیش‌بینی و معلوم شده باشد . بمحض اینکه شاه چیزی میخواست ، حاضر میکردند ، واگر دستور طعام میداد ، بی‌درنگ سفره میگستردند و درمدتی که فقط برای رفتن بمطبخ و بازگشتن کفایت میکرد ، غذاهای گرم بمجلس می‌آوردند .

« چهارم نظم و ترتیب کارها ، که هرگز کوچکترین اشتباه روی نمیداد و اندك صدای نابهنگامی برنمی‌خاست ، هیچکس بی‌سبب ازجای نمی‌جنبید . خدمتگزاران از یك‌سوی سفره ظروف طعام را پیش میهمانان می‌نهادند و ازسوی دیگر برمیداشتند ... و چون کفش بر پای نداشتند و روی قالیها با جوراب حرکت میکردند ، رفت وآمد آنان آهسته و بی‌صدا انجام میگرفت .... [۹]

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ پیش :

پوشیده کار می‌کنند ، و ازین‌جهت بمشعلدارباشی و اطرافیان وی پول بیشتری می‌پردازند . — (سفرنامهٔ شاردن ، ج ۲ ، ص ۲۱۱ — ۲۱۲ ، و ج ۵ ، ص ۳۷۱ ، و ج ۷ ، ص ۴۱۶ — ۴۱۷) — نیز رجوع شود به مجلد سوم این تألیف ، ص ۵۵ — ۵۹ .

جهانگرد دیگر در سبب اینکه شاه عباس مسئولیت فاحشه خانه ها و قمارخانه‌ها و امثال آنها را به مشعلدارباشی محول‌کرده بود ، می‌نویسد که چون آن پادشاه از قبول پولهائی که ازاینگونه کارها گرفته میشد ، متنفر وناراضی بود، دستورداد آن وجوه راصرف روشنائی و گرم کردن دیوانخانه و آتشبازی‌کنند تا با آتش سروکار داشته باشد ، وازین‌راه **تطهیر** گردد ! (سفرنامهٔ **سانسون** ، کشیش مبلغ مسیحی که درسال ۱۶۸۳ میلادی — ۱۰۹٤ هجری قمری ، بایران آمده است ، ص ۱۰۰)

۹— شرح ترتیب کار خدمتگزاران و مراسم پذیرائی از میهمانان شاه درصفحات آینده بتفصیل خواهد آمد .

« ... پنجم کثرت و گرانبها بودن اسباب و اشیاء و ظروفی که در میهمانیهای شاه بکار میرفت ... این اشیاء همه از طلای خالص سنگین ، یا از چینی‌های نفیس بود ... درمجلس شاه ایران یکنوع ظرف چینی سبز دیدم که هر پشقابش پانصد اکو[10] ارزش داشت . معروفست‌که اگر طعام مسمومی درین‌گونه ظروف بریزند ، رنگ آن تغییر می‌کند ، ولی این گفته افسانه‌ای بیش نیست ، و گرانبها بودن آنها بیشتر بسبب زیبائی و ذوق وظرافتی‌است‌که در ساختن این ظرفها بکار برده‌اند . باآنکه کلفتی هریك از قطر دو اکو بیشترست ، چندان لطیف وشفافست که هرچیزی را از پس آن میتوان دید .

« میگویند که قیمت ظروف طلای شاه ایران نیز بسی و دو میلیون اکو میرسد .... هرقاب طلائی که در میهمانیهای شاه بکار می‌رود با سرپوش بلندی که روی آن میگذارند ، هشتاد و دو مارك[11] (بیش از بیست کیلوگرم) وزن دارد ، چنان که یك مرد با زحمت آنرا برسر می‌نهد ، زیرا گذشته از وزن ظرف و سرپوش آن ، همیشه نزدیك بیست‌وپنج لیور[12] گوشت و برنج درآن میریزند ... برخی ازمسافران فرنگی معتقدند که پادشاه ایران هزار ظرف طلا بدین بزرگی دراختیار دارد ، و ازینقرار قیمت آنها بسی‌وپنج میلیون اکو خواهد رسید . ولی بگمان من مقدار اینگونه ظروف شاه از دویست وپنجاه عدد بیشتر نیست ، و همهٔ ظروف ولوازم سفرهٔ او ، که از طلای نابست ، نزدیك چهل و هشت میلیون اکو ارزش دارد ...[13]

« طلائی که در ظرفها و سایر لوازم و اثاثهٔ شاه ایران بکار رفته ، خالص‌ترین‌طلاهاست. یکبار خواهر شاه مرحوم[14] قطعه‌ای از یك قاب زرین را بجای دوازده هزار فرانك بمن داد ، و خریداران هندی آنرا ببهای بیشتری از من خریدند . خواجه‌سرایان شاهی بمن گفته‌اند که علاوه‌برآنچه درمجالس پذیرائی شاه دیده میشود ، مقدار بیشماری ظروف و اثاثهٔ طلا درکاخهای شاهی موجود است که هرگز بیرون نمی‌آورند ، ولی البته بگفتهٔ خواجه‌سرایان اعتماد نباید‌کرد، زیرا هم دروغ بسیار میگویند و هم از حساب درست بیخبرند . بااینهمه بگمان من میتوان بیقین

۱۰- هر اکو پول رائج فرانسه در قرن هفدهم میلادی ، در زمان شاه‌صفی ، جانشین شاه‌عباس ، سه‌عباسی ارزش داشته ، و در زمان جانشین وی شاه‌عباس دوم یکتومان ایران معادل پانزده اکو بوده است .

۱۱ و ۱۲ - هر مارك Marc فرانسوی در آن زمان معادل ۷۵-۲۴۴ گرم ، و هر لیور مساوی با ۵-۴۸۹ گرم بوده ، و ازینقرار هریك ازقابهای بزرگ زرین سلطنتی‌که باصطلاح زمان لنگری نامیده میشد ، با سرپوش آن ، بیست کیلو و شصت و نه گرم و نیم ، و مقدار خوراکی که در آن می‌نهاده‌اند . دوازده کیلو و دویست و سی و هفت گرم و نیم وزن داشته است .

۱۳- نزدیك سه میلیون و دویست هزار تومان ، پول زمان شاه‌عباس .

۱۴- ظاهراً منظور خواهر شاه‌عباس دوم ، پادشاه صفوی است .

گفت که شاه ایران درمیان شاهان جهان مالك گرانبهاترین ظروف و لوازم پذیرائی است ، و آنقدر طلا و جواهر گوناگون درخزانهٔ خود دارد که تعیین ارزش آنها دشوار است.... »[۱۵]

۱۵ــ سفرنامهٔ شاردن ، ج ۵ ، ص ۴۷۷ تا ۴۸۱ .

دن‌گارسیا دوسیلوافیگوءرا سفیر اسپانی ، که در زمان شاه‌عباس بایران آمده و مکرر میهمان آن پادشاه بوده است ، دربارهٔ ظرفهای طلای دربار ایران می‌نویسد : « ... ظرفهای سفره شاه براستی زیبا و شاهانه بود . تمام جامها و تنگها و کاسه‌ها و آفتابه لگنها و هرظرف دیگری که دیده میشد ، همه ازطلای خالص و سنگین بود ، و اینگونه ظروف زرین گذشته از قسمتی که شاه و میهمانان مخصوص وی نشسته بودند، دراطراف استخر و در تمام سفره‌هائی که برای میهمانان بیشمار دیگر گسترده شده بود نیز ، بنظر میرسید ... » سفرنامهٔ **دن‌گارسیا دوسیلوا فیگوءرا** ، ص ۲۴۰

سفیر دیگری هم که در زمان **شاه‌صفی** ، جانشین شاه‌عباس بایران آمده است ، دربن‌باره میگوید : « ... هنگامی که هدایای ما را از نظر شاه می‌گذرانیدند ، سفره‌ای از پارچهٔ نخین بر زمین گستردند ، و روی آن هرگونه میوه و مربا و شیرینی گذاشتند ، که جملگی درظرفهای طلا بود . عدهٔ ظروف طلا بقدری بود که جا برای سیصد تنگ زرین ، که میان سفره ، اینجا و آنجا قرار داده بودند ، بآسانی پیدا نمیشد . تمام این ظروف وتنگها فقط برای زینت و نمایش بود ، بطوری‌که ازهرطرف می‌نگریستم جز طلا چیزی نمیدیدم ... صراحی و پیالهٔ شاه نیز زرین و بیاقوت و فیروزه بیشمار آراسته بود . ــ سفرنامهٔ **اولئاریوس** ، ج ۲ ، ص ۷۱۰ از چاپ **لیدن** .

۲

خوان وخوراکهای شاهانه

پیش از طعام

درپذیرائیهای سلطنتی ، همینکه شاه بمجلس می‌آمد و درجایگاه خود می‌نشست، مطربان باشارهٔ اودست بساز می‌بردند، ورقاصان بپایکوبی برمیخاستند . سپس سفره‌های زربفت پیش‌روی میهمانان گسترده میشد ، و انواع میوه‌های تازه و خشک ، بمقتضای فصل ، و آجیلها وشیرینی و شربت ، درظرفها و پیاله‌های طلا و چینی روی سفره‌ها می‌چیدند .

آلات موسیقی تار و کمانچه و نی‌لبک و قره‌نی ودائره و تنبک بود . رقاصان بیشتر زن و گاه پسربچگان زیبا بودند ، که درضمن رقص آواز یا تصنیف میخواندند. و گاه تصنیفهای ایشان دروصف شاه‌عباس بود [۱] .

خدمتگران مجلس شاه بیشتر جوانان خوبروئی بودند ، که گاه برسم زمان سبلتی کلفت میگذاشتند ، ولی زلف سیاهشان ازدوسوی برشانه آویخته بود . اینگونه خدمتگران برخلاف معمول زمان ، لباس کوتاهی ببر میکردند که دامانش از زانو نمی‌گذشت ، و هنگام خدمتگزاری مانع کار ایشان نمیشد .

دن‌گارسیا دوسیلوا فی‌گوه‌را سفیر **فیلیپ سوم** پادشاه اسپانی، که در سال ۱۰۲۶ هجری قمری(۱۶۱۷ میلادی) ازطرف آن پادشاه بدربار ایران آمده است ، دروصف یکی‌از مجالس پذیرائی شاه‌عباس چنین می‌نویسد :

---

۱ — **آدام‌اولئاریوس** سفیر دوك **هلشتاین** ،ازکشورهای متحد آلمانی ، که در زمان **شاه‌صفی** جانشین شاه عباس بایران آمده است ، دربارهٔ نوازندگان و رقاصان مجلس آن پادشاه می‌نویسد : « .... آلات موسیقی طنبور و کمانچه و نی‌لبك و قره‌نی و چنگ‌بود . چنگ زن با آهنگ غم انگیز و ناسازی ، که اندك توافق آلات موسیقی را نیز مختل میکرد ،آوازمیخواند . رقص زنان منظم تر بود و گرچه با آهنگ موسیقی سازش نداشت ، حاضران را سرگرم می‌ساخت .... » — سفرنامهٔ **اولئاریوس** ، ج ۲ ، ص ۷۰۱



تصویری از

یك مجلس بزم شاهانه

نقاشی دیواری که اخیراً در عمارت چهلستون اصفهان از زیر گچ بیرون آورده شده است .

(مقابل صفحهٔ ۱۲)

«.... در مجلس میهمانی ، یا عصرانه،گذشته از انواع شیرینی ها ، مقدار زیادی‌خیار و گیلاس و میوه های دیگر نیز روی سفره‌هاچیده بودند . خوراك گوشت دیده نمیشد ، ولی برای رفع تشنگی تنگهای زرین بیشمار ، پرازشراب و آب یخ ، بنظر میرسید ، و بهرکس که میخواست داده میشد . پیش روی شاه ،کمی دورازو ، چند قراول و پیشخدمت ، چماقهای طلا در دست ،ایستاده بودند . درکنار هریك از سفیران بیگانه نیز جوانی ، که لباس ابریشمین زربفت دربر ، و دستاری‌ازهمان پارچه بر سر داشت ، با سبلتهای کلفت و زلفهائی که از دو سوی سرش فرو آویخته‌بود،بر پاشنهٔ پا نشسته ، بیك دست تنگی زرین ،و بیك دست پیاله‌ای برای شراب دادن ، آمادهٔساغیگری بود ، وچون کسی شراب میخواست بیدرنگ جامی پر کرده ، بدستش میداد . اگرهم کسی خواستار شراب نمیشد ، خود جامی را که در دست داشت ، بسلامت کسانی که‌نزدیکتر بودند ، می نوشید ... ۲»

پی‌یترودلاواله از جهانگردان ایتالیائی هم که چند سال درایران میهمان شاه‌عباس بوده است ، یکی‌ازمجالس میهمانی شاهانه را که در زیر خرگاه سلطنتی درکنار شهر **سلطانیه** (نزدیك زنجان) انجام گرفته ، چنین وصف می‌کند :

«.... در میان چادر ، که زمین آن باقالی های بسیار لطیف مفروش بود ، دو سفرهٔ بزرگ گسترده و روی هریك پارچهٔ زربفت‌بسیار زیبا و گرانبهائی کشیده بودند . این‌دو سفره باهم تفاوتی نداشت و در دوسوی چادرگسترده شده بود ، و آن‌ها را تنها برای باده خواری و وقت گذرانیدن و سرگرم ساختن‌میهمانان مهیا ساخته بودند . بهمین سبب نیز روی‌آنهاچیزهائی که مایهٔ تشنگی وشرابخواری‌گردد ، مانند پستهٔ شور و خیار و امثال آنها گذاشته شده بود . اینگونه خوراکی ها درظرفهای‌بزرگ،در یك ردیف ، چسبیده‌بیکدیگر سراسر سفره را فراگرفته بود . ظرفها همه‌برسم دربار ایران از طلا و نقره و بی‌سرپوش بود ، و ظرف نقره کمتر دیده میشد .

« گذشته از ظروف خوردنیها ، روی سفره درآنطرفی‌که میهمانان نشسته بودند ، مقدار زیادی ظروف خالی نیز برای پوست‌میوه و پسته و سایر خوردنیها گذاشته شده‌بود، و در آنسوی سفر، صراحی‌ها و پیاله‌ها وظرفهای دیگر باشکال گوناگون چیده بودند... این ظرفها نیز همه از طلای خالص بود .

« گذشته از سفره‌های دوگانه‌ای که بر دوسوی چادرشاهی گسترده بودند ، یك سفره‌نیز با همان طول و عرض و با همان روپوش زربفت، درمیان خرگاه دیده میشد ، و این سفره از دو سفرهٔ دیگر چندان فاصله داشت، که دو نفر بآسانی میتوانستند میان‌فاصله آنها

۲- سفرنامهٔ دن‌گارسیا دوسیلوا فیگوءرا ، ص ۳۰۴

آمد و شد کنند و بخدمتگزاری میهمانان پردازند . این سفره برای میهمانان نبود ، روی آن تنگهای شراب و پیاله ها و چراغها را جای‌داده‌بودند ، و در حقیقت بلوازم پذیرائی اختصاص داشت . سراسر آن از بشقابها وظرفهای خرد و بزرگ ، باشکال گوناگون، که تقریباً همه ازطلا و بسیار زیباتر از ظروف‌دو سفرهٔ دیگر بود ، پوشیده بود ،بطوری که بسیاری‌ظرفهاسفره را از نظر پنهان میداشت.... چند قدح بزرگ نیز از زرناب روی این‌سفره چیده بودند که در هریك از دوازده تا بیست‌جام برای باده نوشی جای داشت ....

یکی از تماشائی ترین چیزها نیز تشت‌بزرگ طلای پراز یخی بود که تنگهای شراب را ، برای خنك شدن ، در آن گذاشته بودند. این تشت بشکل مربع مستطیل ، مانند گاهواره یا صندوقی ساخته شده و در تزیین و ترصیع‌آن مهارت بسیار بکار رفته بود وبقدری بزرگ بود که بگمان من دو مرد بزحمت از عهدهٔ‌برداشتنش بر می‌آمدند . بگمان من این تشت خود بی‌تنگهای زرینی‌که درآن جای داده بودند، نزدیك‌بیست‌هزار سه‌کن[3] ارزش داشت، وازین رو میتوان بارزش تمام اشیائی که تا کنون‌شمرده‌ام ، و بر سفره های سه گانه جای داشت، پی برد .

« بالای سفره‌ای که در میان چادرشاهی‌گسترده شده بود ، مقداری ظروف و جامهای بزرگ شراب باشکال مختلف دیده میشد ،که‌همه را باسنگهای قیمتی ، مخصوصاً الماسهای درشت گرانبها ، آراسته بودند ، و برق‌الماس‌در روشنائی چراغها درخشندگی و زیبائی دلپسندی داشت ... ٤»

سفرهٔ شاه

پس‌ازآنکه ساعت ناهار یا شام فرا میرسید ، ظروف شیرینی ومیوه وآجیل را از روی سفره‌ها برمی‌چیدند ، و سفره‌های زربفت تازه‌ای بر سفرهٔ پیشین مقابل میهمانان می‌افکندند . سپس خدمتگران مخصوص با قابهای بزرگ زرین ، که جملگی با سرپوش‌های طلا پوشیده بوُد و باصطلاح زمان لنگری نامیده میشد ، بمجلس داخل میشدند ، و آنها را بترتیب پیش روی میهمانان میگذاشتند . درین لنگریها انواع پلوها ، برنگهای گوناگون و با طعمهای مختلف ترش و شیرین و تند ، و اقسام گوشتهای گرم و سرد ، از بره و گوسفند و آهو و ماهی‌ها وغیره و انواع پرندگان ازمرغ و کبك وقرقاول وامثال آنها دیده میشد ، که هریك بصورتی جداگانه پخته یا کباب شده بود .

---

۳ – سه‌کن Sequin از لغت سکهٔ عربی گرفته شده و نام سکهٔ طلائی بوده است که در زمان شاه عباس در ایتالیا و کشورهای عربی اطراف‌مدیترانه رواج داشت .

٤– سفرنامهٔ پیترودلاواله ، ج ٤ ، ص ۷۵ تا ۷۸

از زمان شاه‌عباس اول رساله‌ای در دست است ، بنام **مادة‌الحیوة** ، در تعریف انواع خوراکیهای معمول ایران ، ازگرم و سرد ، درزمان آن پادشاه ، که درسال ۱۰۰۳ هجری قمری نوشته شده . نویسندهٔ این رساله **نورالله** نامیست که بگفتهٔ وی پدرانش از زمان پادشاهی **شاه‌اسماعیل اول** صفوی در دستگاه پادشاهان این سلسله آشپز بوده‌اند ، و خود او نیز درین فن استاد بوده ودرآشپزخانهٔ شاه‌عباس خدمت میکرده است . نویسنده درآغاز رسالهٔ سودمند خویش ، سبب تألیف آنرا چنین بیان کرده است :

«.... بر رأی اصحاب فضل و هنر مخفی نماند که خاك راه علی‌ولی‌الله ،الفقیر الحقیر **نورالله** ، چون مدتی مدید و عهدی بعیدست ، و از تاریخی که پادشاه‌سکندرنشان جنت‌مکان شاه‌اسماعیل نامی ، رحمة‌الله علیه ، لوای حشمت ورایت سلطنت برافراخت ..... الی یومنا اباًعن‌جد ، بامر طباخی قیام واقدام در سلسلهٔ مذکور نموده‌ایم ، والیوم کسنهٔ ثلاث و الف است ، از مکمن عالم غیب و ازگنجینهٔ مخزن لاریب ، بگوش هوش ندای ارجعی الی ربك فرو خواندند ... و بیمـن همت و حسب‌الامر پادشاه جمشیدمنزلت ،سلیمان حشمت ، کیخسروصورت ، قیصرجاه ، خاقان پناه ، ملایك‌سپاه ، ظل‌الله (یعنی شاه‌عباس)، سفر حجـاز میسر شد ، وچون بدین سعادت عظمی و موهبت کبری رسید ، وبعد ازبازگشت ازین سفر بپای‌بوس نواب کامیاب اشرف‌اقدس ارفع‌اعلی ، مشرف شد، که در حقیقت آن حج دیگرست ،

شهی کو بود او ملایك سپاه	الهـی بود در پنـــاه اله
عدویش‌بودخوارورنجوروزار	خدایش کند نیست ازروزگار
پدر بر پدر خسرو و پادشاه	شهنشاه باداد عبـاس شاه
. . . .	. . . .

.... ایام بی‌سامان نافرجام گذشت، و زمان خجسته آغاز فرخنده انجام رسید ، و صبح طرب افزای از مشرق امید دمید .... بهمه حال بموجب وصف‌العیش نصف‌العیش .... بخاطر رسید که در عالم طباخی رساله‌ای بیان نماید که طالبان این علم ، وکسانی راکه از آن نصیبی باشد، فیضی یابند ، واگرچه ایـن حد فقیر نیست امـا بدین بیت حافظ تمسك است :

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند	آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم

.... بدان و آگاه باش ای طالب‌سفرهٔ خلیل ، که اصل طعام بیش از پنج قسم‌نیست،

و این کمینه ازین جهت بریك فصل وپنج‌باب و مقدمه و خاتمه ختم نمود ، و هربابی برچند رنگ که آن طعامست ، قسمت نموده میشود، ومقدمه در ذکر بورق و باقلاوا وغیره گفته خواهد شد ، و خاتمه در آنچه ارادهٔ طبع فقیر حقیر پر تقصیر باشد (!) وبالله‌التوفیق.

گر اسم رساله پرسی ای یار — بشنو زمن خستهٔ بی مقدار (!)

شد مادة‌الحیوة نامش به یقین — چون‌هست‌حیات‌درترقی‌زافطار (!) ....[5]»

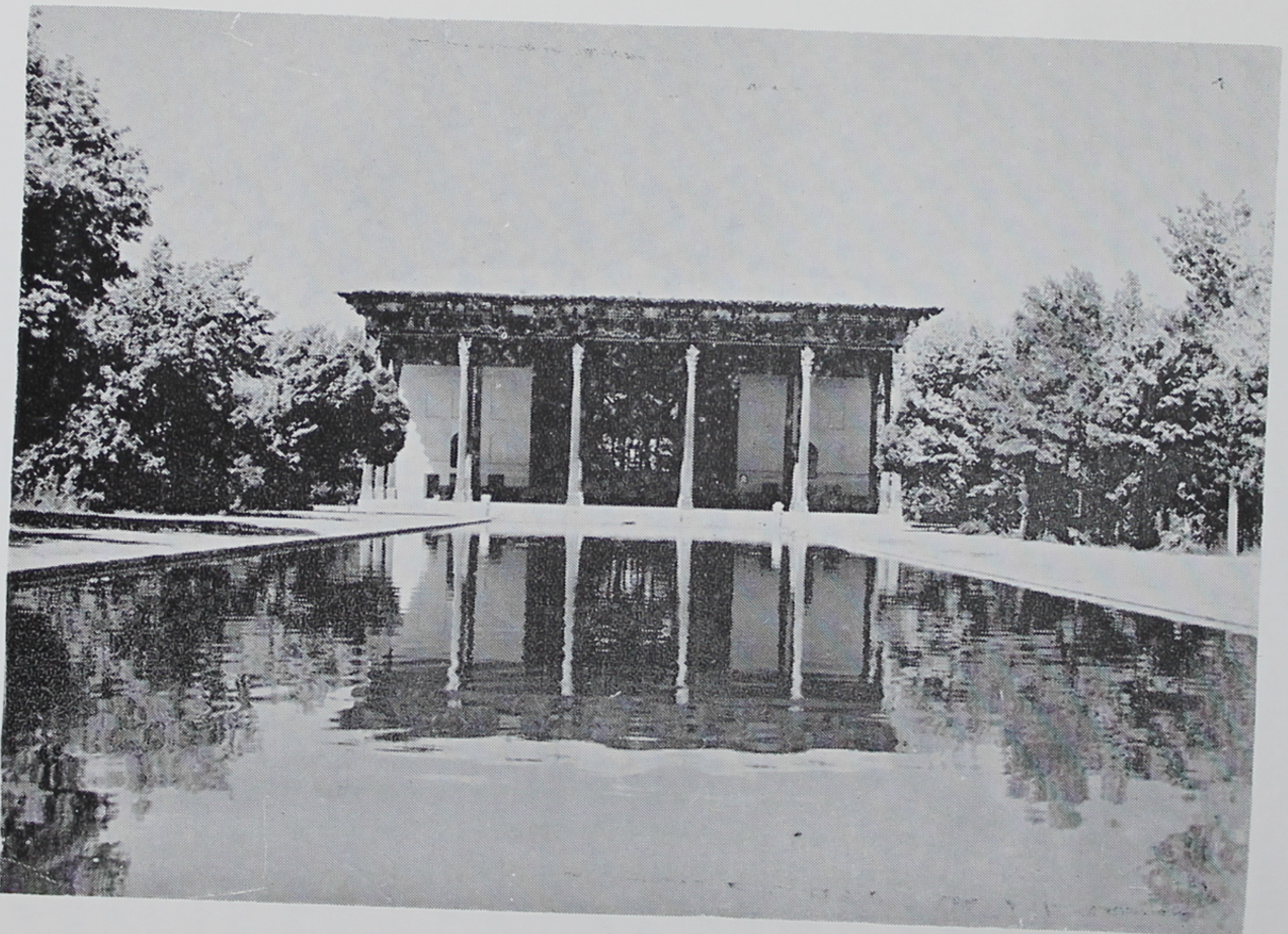
این رساله همچنان که نویسندهٔ آشپز اشاره کرده مشتمل بر دو مقدمه وپنج بابست : مقدمه اول : **در بیان آنکه استاد کیست و صفت استاد چیست** . مقدمهٔ دیگر . **دراقسام باقلاوا و بورق و غیره** . باب اول : **درتعریف خشك پلاو** وآنچه لازمهٔ اوست . باب دوم : **دراقسام پلاو** از ترش و شیرین و ساده (درسه فصل) . باب سیم : **دراقسام قلیه از ترش** و ساده و بورانی (در سه فصل) . باب چهارم : **دراقسام آش و آردینه** و غیره . باب پنجم : **دراقسام شله‌پلاو و کشگك و هریسه** .... »

نویسندهٔ رسالهٔ **مادة‌الحیوة** دربابهای مختلف‌آن، لوازم و مواد تهیهٔ هرخوراك و طرز پختن و آماده ساختن آنرا بتفصیل بیان کرده ، و ازدوگونه باقلوا ، نزدیك شصت نوع پلو ، هجده‌گونه قلیه ، بیست و دو قسم آش و خوراکهای گوناگون دیگر ، مانند انواع دلمه‌ها و کوکوها و کوفته‌ها و بورانیها سخن رانده است ، و ازآنجمله دوگونه پلو بنام **مرصع پلاو** و **ملمع پلاو** را مخصوص میهمانیهای رسمی و روزهای جشن سلاطین شمرده است .

هریك ازقابهای پلو و لنگریهای پراز گوشت و کباب و نیمرو و کوکو و مربا و بورانی و ماست و غیره را ، پیشخدمتی بر سر یا در دست میگرفت . گاه نیز ظروف بسیار سنگین را درطبقهای زرین حمل میکردند ، ولی همه خدمتگران هرگز داخل مجلس نمیشدند . گروهی ظروف را از آشپزخانهٔ شاهی دست بدست به‌مجلس شاه میرسانند ، و گروه دیگر روی سفره‌ها می‌چیدند، وهمیشه **توشمال‌باشی** یا ناظر مطبخ، و **سفره‌چی‌باشی** پیشاپیش آنان قرار میگرفتند ، تا در کار گستردن سفره‌ها و ترتیب طعام نظارت کنند .

خدمتگران مجلس شاه ، چنانکه پیش ازین اشاره‌کردیم، همه جوان‌وساده‌روی بودند ، و سال هیچیك از هجده و بیست نمیگذشت. اگر شاه در مازندران بسر می‌برد، خدمتگران مازندرانیش بجای دستار ، شب‌کلاه مانندی کوچك برسر میگذاشتند که درونش ازپوست و بیرونش از پارچه‌ای پشمین بود و نوکی تیز داشت ، ولی بفرمان شاه‌عباس آنرا معکوس برسر مینهادند ، بطوری‌که سردرجانب پارچه‌ای پنهان میشد

۵- رسالهٔ مادة‌الحیوة ، ضمیمهٔ فرهنگ ایران زمین ، دفترسوم ، پائیز ۱۳۳۲



منظره‌ای از عمارت

چهل ستون

در اصفهان

(مقابل صفحهٔ ۱۶)

و قسمت پوستی کلاه بیرون بود . اینگونه‌کلاهها را باصطلاح زمان **برك** (بضم ب و سکون ر) می‌گفتند .

لباس خدمتگزاران نیزازپارچه‌های نقره‌دوزی یا زردوزی‌شده ، بالوان مختلف بود ، و در رنگ لباس و کلاه و جوراب و شلوار آنان هماهنگی رعایت نمیشد .

میهمانان همه دریکسوی سفره‌ها پشت بدیوار می‌نشستند، بطوری‌که هیچکس مقابل دیگری قرار نمیگرفت ، و همیشه یکسوی سفره برای آمد و شد خدمتگزاران آزاد بود . ظرفهای پلو و گوشت و غیره را از آن سو پیش روی میهمانان می‌چیدند ، وچنانکه هنوز هم درایران متداولست ، تمام خوراکهای گوناگون را پهلوی هم برسر سفره می‌نهادند . همینکه قابهای پلو و لنگریهای گوشت و سایر خوردنیها چیده میشد، سرپوش از سرآنها برمیداشتند ، و پلوهای گوناگون ، برنگهای زرد و سپید و سیاه [۶] و سرخ ، بصورت اهرام پدیدار میشد . ظرفهای گوشت و مرغ و شربتهای مختلف و بورانی و غیره را هم دراطراف قابهای پلو می‌چیدند ، و از انواع نان نیز در دسترس حاضران می‌نهادند .

انواع نان در زمان شاه‌عباس ، نانهای **کماج** و **لواش** و **پنجه‌کش** و **سنگك** و **نان لواش نازك** بوده ، که هنوز هم در ایران متداول است . چون غذا با دست خورده میشد ، نان لواش نازك را گاه بجای دستمال بکار می‌بردند ودست آلوده را با آن پاك میکردند. [۷] نانهای پنجه‌کش و سنگك نیز بنسبت جنس و خوبی آن بدو نام **خاصه** و **خرجی** نامیده میشده است. [۸]

ازانواع پرندگان، گذشته ازمرغ‌وجوجه، خوراکهائی ازگوشت قرقاول وکبك و مرغابی و امثال آنها نیز درسفرهٔ شاهی فراوان بوده است . بوقلمون درزمان شاه‌عباس کمیاب بود و یکی از بازرگانان گرجی که چند بوقلمون از شهر **ونیز** بایران آورده بود ، آنها را دانه‌ای یك تومان فروخت ، و اگر درنظر داشته باشیم که درعهد شاه‌عباس پنج یا شش مرغ چاق را بیکقران میخریده‌اند ، معلوم خواهد شد که یك بوقلمون

۶ـ ازپلوهای **سیاه** یکی **سیاه پلاو** بود و آنرا با ناردان و گوشت وکشمش و مغزبادام و سیر و ادویهٔ گوناگون می‌پختند ، و **شاه‌اسمعیل ثانی** صفوی باین پلو میل فراوان داشته است . دیگر **زغال پلاو** و **رب انار پلاو** و **تمر پلاو** ــ رسالهٔ مادةالحیوة ، ص ۲۴۱ .

۷ـ سفرنامهٔ **اولئاریوس** ، ج ۱ ، ص ۵۷۵

۸ـ **تذکرةالملوك** ، ص ۹۸

برابر پنجاه یا شصت مرغ ارزش داشته است .

در زمان شاه‌عباس ، چنانکه ازسفرنامه‌های سفیران و جهانگردان بیگانه برمی‌آید ، درصرف طعام بکاربردن بشقابهای خصوصی هنوز مرسوم نبوده است ، وغذا را نیز بی‌کارد وچنگال وقاشق ، با دست می‌خورده‌اند. **تکتاندر فون درجابل**۹ از فرستادگان **رودلف دوم** امپراطور آلمان ، که درماه رجب سال ۱۰۱۲ هجری قمری (دسامبر ۱۶۰۳ میلادی) در شهر تبریز بخدمت شاه‌عباس رسیده و دریکی ازمجالس او شرکت جسته است ، درسفرنامه‌خود می‌نویسد :

« ... خوراکها بیشتر با برنج تهیه شده بود و با دست می‌خوردند . برنج را بصورتهای مختلف با شکر یا کشمش یا عسل‌وبادام و ادویهٔ گوناگون وچیزهای دیگر درآمیخته بودند، وپلوها بقدری شیرین بودکه بدشواری خورده میشد . خوراکهای دیگر نیز ازگوشت شکار وکبك و قرقاول و گوسفند واسب ، کباب‌کرده وآب‌پز ، در سفره بنظر میرسید . سه یا چهار ظرف ازین خوراکها رادر سفره شاه و یکی پیش‌هر میهمان گذاشتند. غذا را بی‌بشقاب و با دست می‌خوردند ، زیرا کارد و قاشقی درمیان نبود... ۱۰ »

یکی‌از جهانگردان بیگانه نیز چنین نوشته است :

« .... روی سفره بفاصلهٔ معین پیش هر دو میهمان ، ظرف زیبائی گذاشتند که گرد و گود و پوشیده بود ، ولی سوراخ بزرگی داشت که ازآنجا پوست و استخوان و بازماندهای دیگر خوراك را ، که هرگز روی سفره نمی‌گذارند، درآن میریختند . این ظروف بجای بشقاب که درایران اصلا متداول نیست ، بکار میرود ، و برای رعایت پاکیزگی اختراع بسیار مفیدیست ... ۱۱ »

درخوان شاهی دستمال سفره نیز برای میهمانان نمی‌گذاشتند ، و چون غذا با دست خورده میشد ، کسی تا پایان طعام دست خود را پاك نمیکرد ، بلکه دستها را برای آنکه لباس آلوده نشود دور از خود و اندکی برهوا نگه میداشتند . همینکه از خوردن فارغ میشدند ، خدمتگران مخصوص آبدست می‌آوردند و چون دستها شسته میشد ، هرکس دست خویش را با دستمال زربفت یا ابریشمین لطیفی که معمولا برشال کمر می‌آویختند، خشك میکرد، واینگونه دستمالها بیشتربافته‌وساختهٔ هندوستان‌بود.

قاشق تنها برای نوشیدن شربتهای مختلف ترش و شیرین بود ، که دراطراف

۹- George Tectander Von der Jabel

۱۰ - سفرنامهٔ ژرژتکتاندارفن‌درجابل ، ص ۵۹

۱۱- سفرنامهٔ پی‌یترودلاواله ، ج ۳ ، ص ۳۳۵

خوراکهای دیگر میگذاشتند. شربت را درقدح‌های بزرگ طلا میریختند، و درهر قدح قاشق یا افشره‌خوری بزرگ چوبینی بود که میهمانان نزدیک بهرقدح برای نوشیدن شربت ازآن استفاده میکردند. قاشق‌های افشره‌خوری که ازچوبهای معطر ساخته میشد، بسیار بلند بود. بطوری‌که طول آنها را درحدود یك پا و نیم نوشته‌اند.[۱۲]

پس‌ازآنکه قابها و لنگریهای طعام و قدحهای شربت‌وخوراکیهای دیگر برسفره چیده میشد، **توشمال‌باشی** و سفره‌چیان زیردست او درآنسوی سفره‌ها بر زانو می‌نشستند وباکفگیرطلای بزرگی بتقسیم‌طعام میپرداختند، وبرظروف‌پلو، که‌پیش‌دست میهمانان قرارداده شده‌بود، ازظرفهای دیگرخورش وگوشت وکباب‌بره ومرغ ونیمرو و کوکو و امثال آن مینهادند. زیرا میهمانان، چنانکه اشاره شد، همه بر یکسوی سفره می‌نشستند و بدین سبب دستشان بهمهٔ خوراکها نمیرسید.

اگرشاه نیز با میهمانان خود غذا میخورد، درقسمت بالای شاه‌نشین برای او سفرهٔ گرانبهای جداگانه میگستردند، و ازهرگونه غذا و شربت درظرفها و قدحهای مرصع پیش رویش میگذاشتند، و **توشمال‌باشی** با خدمتگزاران مخصوص دست‌بسینه، آمادهٔ فرمانبری نزدیك سفرهٔ شاهی می‌ایستادند.[۱۳] ولی شاه‌عباس در میهمانیهای

۱۲ـ سفرنامهٔ اولئاریوس، ج ۱، ص ۵۷۵

۱۳ـ توشمال‌باشی یا ناظر مطبخ ورئیس تشریفات سلطنتی، بر مطبخ شاهی وسایر متعلقات‌آن نظارت کلی داشت، و با غذای مخصوص شاه، از وقتی که از آشپزخانه بیرون می‌آمد تا بسفرهٔ او میرسید، همراه بود. حتی اگر شاه با زنان خود بسر می‌برد، ظروف خوراك او را تا در حرمسرای شاهی از نظر دور نمی‌داشت. وقتی‌هم که شاه میان جمع و با میهمانان خود غذا میخورد، خوراکهای مخصوص او را می‌چشید و مراقبت میکرد، و تا شاه بخوردن مشغول بود، نزدیك وی بر سر پا می‌ایستاد.

توشمال‌باشی حق داشت که چون شاه از طعام دست‌کشید، کارد خود را درهریك از ظروفی که شاه از آنها خورده بود فرو برد و آنرا بهرجا که میخواست بفرستد. زیرا مردم ایران معتقد بودند که دست مرشد کامل یا شاه متبرك است و بهر مشروب یا خوراکی رسیده باشد، آن مشروب یا غذا مایهٔ سلامت وشفای بیماران خواهد بود، و توشمال‌باشی ازین ایمان سخیف استفادهٔ بسیار میکرد.

شوالیه شاردن جهانگرد فرانسوی که در زمان شاه‌عباس‌دوم و شاه سلیمان صفوی بایران آمده است، درسفرنامهٔ خود می‌نویسد: «... درمطبخ شاه روزی یکبار برای درباریان و حرمسرا و روزی دوبار برای شخص شاه وزنان آبستن حرم غذا میپزند. شاه هروقت هم که با بزرگان کشور غذا میخورد، سفره‌ای جداگانه دارد. مصرف سفرهٔ مخصوص شاه معمولا همه روز برای ناهار دو گوسفند، چهار بره و سی‌مرغ، و برای شام نزدیك نصف این مقدارست، ولی انواع پرندگان دیگر و گوشت شکار و ماهی درین حساب نیست....» ــ سفرنامهٔ شاردن، ج ۵، ص ۳۴۹

بزرگ غالباً با میهمانان غذا نمی‌خورد ، و بیشتر خود نیز در مجلس می‌گشت و برای جای دادن به‌میهمانان و ترتیب و تقسیم طعام بخدمتگران دستور میداد . گاه نیز بدست خود سفره می‌چید و ظروف غذا را مرتب میکرد. **پی‌یترودلاواله** ، که مکرر در مجالس میهمانی آن پادشاه حاضر بوده است ، درین‌باره می‌نویسد :

« .... وقتی‌که ما وارد مجلس شاه شدیم ، بیش‌از دویست تن کنار سفره‌ها نشسته بودند ، ولی سفره‌هائی که زیر چادر شاه گسترده‌بودندخالی بود ، وهیچکس به آنجا نمیرفت . شاه نیز بمجلس نیامد وخودرا نشان نداد.جزآنکه گاهگاه از دور نزدیك چادر می‌آمد،وبی‌آنکه خودرا بشناساند ، بدرون مجلس مینگریست.ما گرچه او را بخوبی میدیدیم ، بروی خود نمی‌آوردیم ، زیرا رسم دربار ایران چنین است... [۱۴] »

و درجای دیگر می‌گوید : « ... درسال ۱۶۱۸ میلادی (۱۰۲۷ هجری قمری) درشهر **سلطانیه** روزی درمجلس میهمانی شاه‌عباس بچشم دیدم که بدست خود سفره چید و بشقابهای طعام را مرتب کرد . ولی اینکارها را چنان شاهانه انجام‌داد که اصلا از مقام وی چیزی کاسته نشد. اینگونه رفتارهای او را نشان تواضع و فروتنی نباید پنداشت ، بلکه با این حرکات میخواهد سلیقهٔ خویش و شدت علاقهٔ خود را بمیهمانان ظاهر سازد .... ۱۵ »

شاه‌عباس‌هروقت‌که سفیران بیگانه یاکشیشان‌عیسوی‌ویابازرگانان‌وجهانگردان اروپائی را میهمان میکرد ، دستورمیداد تا گوشت خوك نیز ، گرچه درمذهب اسلام خوردنش حرام است ، برخوردنیها می‌افزودند ، و شاید بهمین سبب در دهکده‌ای نزدیك اصفهان ، مقداری خوك که ازگرجستان خواسته بود ، بدستور وی تربیت میکردند ، و گاه برای کشیشان عیسوی ، که درپایتخت ایران بسر می‌بردند ، برسم هدیه خوکی میفرستاد . ۱۶

۱۴- سفرنامهٔ **پی‌یترودلاواله** ، ج ٤ ، ص ۸۲ و ۸۳

۱۵- کتاب **احوال و صفات شاه‌عباس اول** ، **شاه‌ایران** ، از **پی‌یترودلاواله** ، ص ۲٦ و ۲۷

۱٦- ایضاً ، ص ٤ . ـ **پی‌یترودلاواله** جهانگرد ایتالیائی درسفرنامهٔ خود درین‌باره‌چنین‌نوشته است:

« .... شب هنگام (در راه کاشان به اصفهان) درکنار دره بغار بسیار بزرگی رسیدیم‌که معمولا کاروانها درآن یا کنار آن ، منزل می‌کنند .... زن من **مادام معانی** راضی نشد که درین غار بماند ، زیرا روز پیش مقداری خوك رنگارنگ را ، که برای شاه میبردند ، درآنجا نگاه داشته بودند ، وبدین‌سبب بسیار کثیف وآلوده بود ، شاه‌عباس که درکار مذهب قید و وسواس زیادی ندارد، دستورداده بود این

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد



تصویر
یك بانوی ایرانی
در زمان صفویه
(از سفرنامهٔ Cornelius de Bruyn)

(مقابل صفحهٔ ۲۰)

درمدتی‌که میهمانان بصرف طعام سرگرم بودند، نوازندگان همچنان می‌نواختند و رقاصان میرقصیدند ، و غلام بچگانی با صراحی‌های بلور یا زرین ، در جامهای طلائی که کوچك و بی‌پایه و دسته ، ولی بسیار سنگین بود ، بیکایك میهمانان شراب میدادند، و تا کسی پیاله را واژگون بر سفره نمی‌نهاد ، درجامش شراب میریختند. ۱۷

باده‌گساری درمجلس شاه با اشاره و دستور خاص وی آغاز میشد ، و چون ساقیان بدرون مجلس می‌آمدند، **ملاباشی** وروحانیان دیگرازمیان‌میهمانان برمی‌خاستند و از مجلس بیرون میرفتند . زیرا هرکس که می‌ماند ناگزیر شراب می‌نوشید .

صرف طعام درمجلس شاه با خاموشی و ادب آمیخته بود . زیرا سکوت هنگام خوردن از روزگار قدیم درایران شرط ادب بوده است . حتی شاه نیز کمتر سخن میگفت ، مگر وقتی که میخواست بتوشمال‌باشی یا دیگران دستوری دهد . اما چون

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل :

خوکان را زنده باصفهان برند ، که یا برای خود تربیت کند و یا بعیسویانی‌که درآن شهر هستند ببخشد . طرز انتقال این حیوانات بسیار دیدنی و خنده‌آور بود . زیرا که آنها را مثل زنان حرم ، درکجاوه جای داده وبرپشت شتران حمل میکردند ، و چون تحمل آن‌جای کوچك برای این جانوران شروردشوار بود ، فریادهای سخت برمیکشیدند و هردفعه که آنها را برشتران بار میکردند ، برپشت شتر با یکدیگر بجنگ میپرداختند . بطوری‌که ناگزیر دست و پای آنها را می‌بستند . جار وجنجال و هیاهوی آنها تحمل ناپذیر بود ، و مسلمانانی که بفرمان شاه مأمور حمل آنها بودند ، وبرخلاف میل و احساسات مذهبی خود بدین‌کار تن داده بودند ، سخت غضبناك وبی‌حوصله وناراضی بنظر میرسیدند .... » ــ سفرنامهٔ **پی‌یترودلاواله** ، ج ۳ ، ص ۱۹۱ ــ ۱۹۰

۱۷ــ برای تفصیل مجالس باده‌گساری شاه‌عباس ، بفصل هشتم از مجلد دوم این تألیف مراجعه باید کرد .

پی‌یترودلاواله دربارهٔ ظروف زرین شاه‌عباس ، که جملگی سنگین و از طلای ناب بود ، می‌نویسد ؛ « .... شاه‌عباس بزینت و زیور و لباس فاخر علاقه‌ای ندارد ، و چون بی‌سبب بذل و بخشش نمی‌کند ، او را خسیس میشمرند. بجواهر نیز پای‌بند نیست . وقتی تاجری فرنگی باو پیشنهاد خرید مقداری جواهر کرد ، شاه‌عباس برایش چند تفنگ و مقداری تیر فرستاد و پیغام‌داد که : « جواهر من اینهاست ! » اما بطلا دلبستگی فراوان دارد و بسیار میخرد ، و باآن گلدانهای وزین وظروف سنگین گوناگون میسازد و همه‌جا ، حتی در سفرهای جنگی با خود میبرد ، و هرگاه که بیگانگان بدیدارش میروند آنها را ببهانه‌ای درمجالس پذیرائی برخ ایشان می‌کشد .... » ــ کتاب **احوال و صفات شاه‌عباس** ، **شاه ایران** ، بزبان ایتالیائی ، چاپ ونتسیا درسال ۱۶۲۸ میلادی ، صفحهٔ ۳۸

نوبت بشراب می‌رسید ، خاموشی شکسته میشد و شاه با میهمانان و سران بزرگ کشور بگفتگو می‌پرداخت ، و این‌باده نوشی و گفتگو گاه ساعتها دوام می‌یافت.

همینکه صرف طعام بپایان میرسید ، و میهمانان همه دست از خوراکها می‌کشیدند ، باشارهٔ توشمال‌باشی درآفتابه لگنهای طلا و مرصع آبدست می‌آوردند. برای آنکه دستهای چرب و آلوده نیکوتر شسته و پاك شود ، آبدست گرم بود ، و هرکس دست خود را پس‌از شستن با دستمال ابریشمین لطیفی‌که برکمر داشت ، خشك میکرد . سپس سفره‌ها را برمی‌چیدند ، و خوانسالار بزبان ترکی و آوای بلند می‌گفت : « خدایا باین سفره برکت ده ، برعمر و دولت شاه بیفزای و سربازان و نوکرانش را قوت عطا کن ! » دیگران نیز درجواب او فریاد میزدند : « الله ، الله » . پس ازین شکرگزاری بسیاری از میهمانان برمی‌خاستند ، و بی‌آنکه چیزی بگویند ، آهسته از مجلس خارج میشدند . جمعی نیز باشارهٔ شاه نزدیك وی میرفتند و در صحبت او بباده‌گساری می‌نشستند، یا اگر ازجملهٔ سفیران و فرستادگان بیگانه بودند، بگفتگوهای سیاسی و مذاکره دربارهٔ موضوع مأموریت خویش می‌پرداختند . ۱۸

بهای ارزاق درزمان شاه‌عباس

درزمان شاه‌عباس ، بطوری که از تواریخ و آثار ایرانی واروپائی برمی‌آید ، بهای ارزاق و خوراکیها بسیار ارزان بوده است . **اسکندربیگ ترکمان** منشی مخصوص آن پادشاه دربارهٔ قیمت گندم چنین نوشته است :

« ... حکم قضا نفاذ بظهور پیوست که دیوانیان موازی بیست‌هزار خروار یکصد منی ، غله برمحال آبادان آذربایجان رقم نمایند ، که رعایا بالاغ خود حمل نموده باردوی معلّی آورده ، یکصد من بمبلغ پنجهزار دینار شاهی عباسی بعساکر منصوره مبیع نمایند ، و در

۱۸– یکی ازجهانگردان اروپائی دربن‌باره می‌نویسد : « .... پس از شام آب دست آوردند ؛ سفره‌های زیر چادرها را برچیدند . آنگاه شاه وارد چادر بزرگ خود شد ، که تا آنزمان خالی بود ، و چون چادر وی برای همه میهمانان جا نداشت ، فقط اعیان و رجال بزرگ را بچادر شاه خواندند ، و دیگران درچادرهای دیگر روبچادر شاهی قرار گرفتند . خدمتگزاران هرکس را که شاه اشاره میکرد نزد وی می‌بردند و بدستور وی ، که برای ترتیب و تنظیم هرچیز از سوئی بسوی دیگر میرفت ، درمحل معین‌جای میدادند . وقتی که ما را بچادر خواندند ، شاه درمدخل خرگاه ایستاده بود ، و همینکه ازجلوش گذشتیم دستورداد که ما را دربالای مجلس بنشانند ، بطوری‌که بالا دست ما فقط هشت تن از رجال وسرداران عالیقدر جای گرفته ، و زیردست ما بیش از چهل و پنج تن نشسته بودند .... »

سفرنامهٔ **پی‌یترودلاواله** ، ج ٤ ، ص ۸۳ – ۸۲

ثانی‌الحال بجهت بعد مسافت ، منفعت رعایا منظور داشته ، یکصد من بمبلغ یکتومان عراقی قراریافت و محصلان تعیین یافته متوجه انجام این خدمت شدند... »[۱۹]

و دیگری می‌نویسد : « .... درین زمستان (سال ۹۸۶ هجری قمری) درتبریز قحط و گرانی بمثابه‌ای شد که یکمن نان بسیصد دینار (!) شد ، و خرواری گندم صد منی به‌بیست وپنجهزار دینار ، و علی هذالقیاس تسعیر سایر اجناس .... روزی نبود که جمعی کثیر ، قریب بپنجاه شصت کس ، از کوچك و بزرگ براه آخرت رغبت ننمایند .... کبابیان گوشت عورات مرده را کباب کرده صرف میکردند !... »[۲۰]

ازین گفته‌ها چنین برمی‌آید که بهای عادی گندم درحدود خرواری پنجقران بوده ، و هنگام بروز قحط و غلا تا بیست و پنجقران امروز میرسیده است ، و شدت قحط درین‌حال چنان بوده است که برخی از مردم گوشت مردگان را می‌خورده‌اند !

ارزاق و خوراکیهای دیگر نیز ، ازگوشت و میوه و سبزی و امثال آن بسیار ارزان بوده است ، چنانکه فی‌المثل پنج یا شش مرغ فربه را ، دراصفهان ، که بهای هرچیز از شهرهای دیگر ایران گرانتر بود ، بهزار دینار میخریده‌اند، ویکی‌ازجهانگردان اروپائی می‌نویسد که هنگام مسافرت درایران ، باو و بیست و چهار تن از همراهانش با هزار دینار ، یا یکریال امروز ، غذا میداده‌اند ، و بهای خوراكِ اسبان ایشان نیز درین حساب بوده است ![۲۱]

رفتار شاه‌عباس درمجالس خصوصی

شاه‌عباس درمیهمانیهای کوچکتر ، با حاضران مجلس مهربانتر و « خودمانی»تر رفتار میکرد . درینگونه میهمانیها کمتر دریکجا قرار میگرفت و پیوسته ازگوشه‌ای بگوشهٔ دیگر میرفت ، و با هریك ازسران دولت یا میهمانان بیگانه که دراطراف مجلس نشسته بودند ، دقیقه‌ای چند بگفتگو و شوخی وپرسشهای گوناگون میگذرانید . **پی‌یترودلاواله** جهانگرد ایتالیائی درتعریف یکی ازین مجالس می‌نویسد :

« ... وقتی که ما در جای خود نشستیم ، شاه ایستاده بود و ازیکسوی مجلس بسوی دیگر میرفت . گاه چراغها را مرتب میکرد و گاه صراحیهای شراب را که در ظروف پراز یخ جای داده بودند ، یا ساغرها و جامها را ترتیب میداد و غلام بچگان را بخدمت میهمانان

۱۹ــ عالم‌آرای عباسی ، چاپ قدیم تهران ص ۴۹۶

۲۰ــ **خلاصة‌التواریخ** تألیف قاضی میر احمدبن‌شرف‌الدین‌حسین‌حسینی، معروف‌به‌**میرمنشی‌قمی**، نسخهٔ‌خطی

۲۱ــ سفرنامهٔ **پی‌یترودلاواله** ، ج ۲ ، ص ۴۰۳

میفرستاد... [۲۲] پس‌از آن یکی‌از جامهائی را که دور سفره چیده بودند ، برداشت و پر از شراب کرد و بسلامتی حاضران مجلس نوشید ... سپس بقسمت‌بالای سفره رفت و بصورت خاصی که «نیم‌نشسته» باید گفت ، میان **امامقلی‌خان** امیرالامرای فارس و **خان‌تاتار** قرار گرفت وزمانی با آن دو و کسانی دیگر که‌نزدیك‌بودند ، سخن گفت . پس‌ازآن باز برخاست و بطرف مدخل تالار رفت و درآنجا نیز چند دقیقه با **اسفندیاربیگ انیس** (ایشیك آقاسی‌باشی) ویوسف‌آقای خوانچه‌باشی بخنده و شوخی نشست و با ایشان شراب نوشید .ولی از آنجا که دوست میدارد پیوسته درحرکت باشد ، و دریکجا قرار نمیتواند گرفت ، باز برخاست و درمجلس از سوئی بسوی دیگر رفت . گاه با این و گاه با آن سخن میگفت و درهمانحال بدست خدمتگران برای میهمانان شراب میفرستاد ، و درتمام حرکاتش ، گذشته از مهربانی و تفقد شاهانه ، کمال دقت و توجه وتجربه پیدا بود.... [۲۳] »

یکی از سفیران اروپا نیز دربارهٔ رفتار بی‌تکلف شاه‌عباس درمجالس میهمانی داستانی نوشته که نقل آن بی‌مناسبت نیست . میگوید :

« .... وقتی ترکان شهر ایروان را درمحاصره گرفتند ، و چون کاری از پیش نرفت دست از محاصره برداشتند . شاه‌عباس بقلعه رفت و با **امیر گونه خان قاجار** حکمران **چخورسعد** (ارمنستان) بباده نوشی نشست . خان درضمن مستی چنان با شاه «خودمانی شد» که سبیلش را گرفت و دهانش را بوسید . اما چون بامداد روز دیگر بهوش آمد و دریافت که خطائی بزرگ کرده است ، شمشیربرگردن افکند و بدرگاه شاه شتافت . شاه عباس او را بجایگاه خود خواند، ولی امیرگونه‌خان بآنجا داخل نشد ، و پیغام فرستاد که چون شایستهٔ مرگست بجایگاه شاه داخل نمیتواند شد . شاه خود بیرون آمد و شمشیر از گردن او برداشت و برکمرش بست . ولی قدغن کردکه‌دیگر شراب ننوشد . اما چندی بعد که امیرگونه خان درجنگی زخمی شد وپزشکان تجویز شراب‌کردند ، برایش یك قطار شتر شراب فرستاد... [۲۴] »

مهربانی و رفتار ساده و بی‌تکلف او با یکی‌از میهمانان گاه بجائی میرسید که مایهٔ حیرت دیگران می‌شد و ما نمونه‌ای چند ازینگونه کارهای او را درکتاب دوم بیان کرده‌ایم . [۲۵]

شاه‌عباس درمجالس خصوصی عمامه از سر برمیداشت و درکنار خود روی

۲۲– برای تفصیل این مجلس بصفحات ۲۶۳ – ۲۶۲ مجلد دوم این تألیف مراجعه باید کرد .

۲۳– سفرنامهٔ **پیترودلاواله** ، ج ٤ ، ص ۸٦ – ۸٥ .

۲٤– سفرنامهٔ «**اولئاریوس**» ، چاپ **لیدن** ، ص ۹٤٤

۲٥– صفحات ۸۷ و ۸۸ از کتاب دوم .



یك خدمتكار ایرانی

در دوران صفویه

سفرنامهٔ «کرنلیوس دوبروین»

(مقابل صفحهٔ ۲۴)

زمین می‌نهاد ، و هروقت اراده میکرد که مجلس را برهم زند ، عمامه برسر میگذاشت و ناگهان از جای برمیخاست . حاضران نیز ناگزیر برمیخاستند ومتفرق میشدند .

گاه خود آشپزی میکرد

شاه‌عباس هنگامی‌که درسفر بود، یابشکار میرفت‌گاه دستورمیداد که غذا را درحضور خودش تهیه کنند ، و گاه نیز خود درینکار شرکت می‌جست . مخصوصاً وقتی‌که درشکارگاه فی‌المثل آهوئی زده یا در رودخانه ماهی چند صید کرده بود ، خود بکار پوست‌کندن و آماده ساختن گوشت آنها برای تهیهٔ خوراك می‌پرداخت . بفرمان شاه میز بزرگی پیش وی قرار میدادند و سفره‌ای از چرم بلغاری برآن میگستردند. سپس شکار را روی میزمینهادند و شاه و برخی از سرداران و ندیمانش ، با کاردهای بزرگ بکار پوست‌کندن و انتخاب بهترین قسمتهای گوشت آن حیوان برای‌کباب یا هر خوراك دیگری که درنظر بود ، مشغول میشدند ، و گاه درین کار چندان دقت و سلیقه نشان میدادند که از یك آهوی بزرگ کمتر از نیم کیلوگرم گوشت جدا و انتخاب میشد . پس‌از آن آتش می‌افروختند و شاه خود کباب یا خوراکی را که هوس کرده بود ، آماده میساخت ، و همگی دست‌پخت لذیذ شاهی را با شادی و شعف واشتهای فراوان می‌خوردند. ۲۶

گاه نیز درکوچه‌وبازار غذا می‌خورد

شاه‌عباس چنانکه پیش‌ازین هم گفته شده است ، گاهگاه تنها یا با یکی‌دوهمراه بی‌خبردرکوچه وبازار می‌گشت واز نزدیك دراحوال رعایای خود دقت ومطالعه میکرد. درینگونه‌گردش‌ها همیشه با افراد مردم ازطبقات مختلف بصحبت می‌نشست ، وگاه با ایشان بباده‌گساری یا خوردن آنچه دردسترس بود مشغول میشد . اگر فی‌المثل ازنزدیك دکان کبابی میگذشت ، و بوی کباب اشتهایش را تحریك میکرد ، بی‌ملاحظه بدرون دکان میرفت و دستور کباب میداد . ۲۷ چنانکه درفصل دهم ازکتاب دوم این تألیف بتفصیل نوشته‌ایم ، گاه نیز بی‌خبر بقهوه‌خانها میرفت و با هنرمندان و شاعران ، که غالباً درقهوه‌خانه یکدگر را میدیدند ، بصحبت می‌نشست . گاه نیز میهمانان عالیقدر و سفیران بیگانه و بزرگان وسران دولت خود را بقهوه‌خانها می‌برد ودرآنجا پذیرائی میکرد. ۲۸

پذیرائی درخانهٔ دیگران

شاه‌عباس گاه نیز میهمانان خود را بخانهٔ یکی‌ازسران دولت‌میبرد و صاحبخانه ناگزیر بود که از آنان پذیرائی کند . چنانکه درشب بیست وهفتم ماه رجب سال ۱۰۲۸ هجری قمری **خان‌عالم** سفیر

۲۶- سفرنامهٔ پی‌یترودلاواله ، ج ۳ ص ۳۷

۲۷- رجوع شود بمجلد دوم این تألیف ، صفحات ۸۵ و ۸۶ و ۳۱۲ تا ۳۱۶

پادشاه هند را ، با سفیران انگلیس و اسپانی و عثمانی ، بخانهٔ **امامقلی‌خان** بیگلربیگی فارس ، که درمحلهٔ **عباس‌آباد** اصفهان بود برد ، و چون تابستان بود بر بام خانه پذیرائی کرد . ۲۹

گاهی نیز با چند تن از همراهان ، بی‌خبر بخانهٔ بزرگان شهر یا سفیران و سران دولت داخل میشد ، و درصحبت آنان بباده‌گساری وصرف طعام می‌نشست ازآن‌جمله هروقت که درجلفای اصفهان گردش میکرد ، سرزده بخانهٔ سران ارمنی و سوداگران بزرگ جلفا میرفت وساعتها بشراب‌نوشی و تماشای رقص دختران وشنیدن ساز وآوازهای ارمنی‌میگذرانید، وچون ساعتی ازشب میگذشت ، همانجا می‌خفت و روز دیگر را نیز تا نزدیك شام درآنجا بسر می‌برد. ۳۰

درماه‌رجب‌سال۱۰۲۸ هجری‌قمری نیزبی‌خبربخانه**دون‌گارسیادوسیلوافیگوه**را سفیر پادشاه اسپانی رفت ، ودرصحبت سفیر نیم‌ساعت بی‌هیچگونه تکلف ، در ایوان خانهٔ او بسر برد . ۳۱

۲۹- رجوع شود بمجلد دوم این تألیف ، صفحات ۹۹ و ۲۷۸ و ۲۷۹

۳۰- برای تفصیل این‌گونه مجالس بصفحات ۲۱۹ و ۲۲۷ مجلد سوم این تألیف مراجعه شود .

۳۱- تفصیل این ملاقات را درصفحات ۸۴ و ۸۵ مجلد دوم این تألیف میتوان دید .

فصل بیست و یکم

رفتار او

با بیگانگان

۱

شاه عباس

و

برادران انگلیسی

شاه‌عباس با میهمانان خود ، ایرانی یا بیگانه ، بسیار مهربان بود و همیشه می‌کوشید که باکمال مردانگی و سخاوت و گشاده‌روئی وسائل آسایش جسمی وروحی ایشان را فراهم سازد . یکی‌از درباریان بنام **میهماندارباشی** مأمور پذیرائی از میهمانان شاه و تهیهٔ وسائل زندگانی و اقامت ایشان درایران بود ، و سفیران بیگانه را نیز او بحضور شاه می‌برد ، و میهمانداران دیگری نیز درفرمان وی بودند . میهمانداران در تمام شهرهای کشور از سفیران بیگانه یا میهمانان عالیقدر شاه پذیرائی میکردند ، و آنان را با نوازش و احترام فراوان به‌اصفهان یا هرمحل دیگری که شاه درآنجا بود، میرساندند و درخانه‌های خاصی که برای اینگونه میهمانان معین و آماده شده بود ، جای میدادند .

از جملهٔ بیگانگانی که در زمان شاه‌عباس بایران سفر کردند ، دو برادر انگلیسی بنام **آنتونی شرلی** و **رابرت شرلی** بودند . این دو برادر درآخرین سال قرن شانزدهم میلادی ، که مقارن با سالهای ۱۰۰۷ و ۱۰۰۸ هجری قمری است ، با هیئتی مرکب‌از بیست وپنج تن انگلیسی ۱ بایران آمدند ، و ریاست هیئت با آنتونی شرلی برادر مهتر بود. ۲

۱ــ **دن‌خوان ایرانی** ، که ازو درفصول آینده سخن خواهیم گفت ، عدهٔ همراهان آنتونی شرلی را سی و دو تن نوشته است .

۲ــ **سرآنتونی‌شرلی** درحدود سال ۹۷۶ هجری‌قمری (۱۵۶۸ م.) در **ویس‌تن** "Wiston" ، از شهرهای انگلستان ، بوجود آمده و بخانواده‌ای نجیب و نامدار منسوب بود . پس‌ازآنکه تحصیلات‌خود را در دانشگاه شهر **اکسفرد** "Oxford" بپایان برد ، بخدمت سربازی درآمد ، و درجنگهائی‌که دراواخر قرن شانزدهم میلادی میان دو دولت اسپانی و هلند درگرفته بود ، شرکت جست ، و بشجاعت مشهور گشت.

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد .

در سبب مسافرت برادران شرلی بایران ، یکی از همراهان ایشان بنام **جرج مانوارینگ** ۲ می‌نویسد :

« .... هنگامی که ما درشهر **ونتسیا** (ونیز) بودیم ، اتفاقاً سرآنتونی‌شرلی با تاجری ایرانی ، که برای خریدن امتعهٔ فرنگی ، مانند ماهوت انگلیسی و پارچه‌های پشمی و کتانی و امثال آنها ، ازطرف شاه‌عباس بآنجا آمده بود ، آشنا شد ، و این‌تاجر از شوکت و جلال پادشاه خود چنان تعریف کردکه‌سرآنتونی را شیفتهٔ ایران ساخت. ولی بازخیال سفر درسرنداشت. اما درهمین اوان سیاح معروفی بنام **آنجلو** ٤ که درهمان ایام ازایران رسیده بود ، ازسرآنتونی دیدارکرد، وچندان ازعظمت وجلال ورشادت پادشاه ایران، ومهربانی او با اروپائیان‌سخن‌گفت‌که سرآنتونی مصمم شد بایران سفر کند ... »

سرآنتونی در روز ۱۷ شوال سال ۱۰۰٦ هجری قمری (۲٤ ماه مه ۱۵۹۸ م.) با همراهان خویش ، از بندر **ونتسیا** (ونیز) بطرف خاك عثمانی حرکت کرد . از جملهٔ همراهانش یکی برادر او رابرت شرلی بود و یکی سلطان **پوول** ٥ ، که بعدازطرف **جیمز اول** پادشاه انگلستان لقب و مقام **شوالیه گرفت** ، و دو نفر دیگر بنام **جان‌هوارد** ٦ و **جان پروت** ۷ و نیز یك توپچی که درکار توپریزی مهارت بسیار داشت. آنتولی شرلی و همراهانش دربندر **اسکندرون** ، ازبندرهای عثمانی ، ازکشتی پیاده شدند ، و ازآنجا با تحمل صدمات بسیار به **حلب** رفتند ، و پس‌از آنکه چندی درآنشهر ماندند ، از راه صحرای شام به **بغداد** و ازآنجا بایران آمدند ، و چون شاه‌عباس آنزمان درقزوین بود ، به‌آنشهر رفتند . «جرج منوارینگ» دربارهٔ ورود ایشان بقزوین و ترتیب‌پذیرائی شاه از هیئت انگلیسی چنین نوشته است :

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل :

سپس بحمایت کنت **اسکس** «Comte d'Essex» از رجال معروف انگلستان درآمد ، وازجانب وی با سپاهی مأمور حمله بجزائر متعلق به‌اسپانی درامریکا گردید . دوسال بعد نیز ازطرف حامی خویش مأمور شد که بایتالیا رود ودرخدمت **سزار دسته** "Sésar d'Este" دوك **فرارا** "Ferrara" که با پاپ **کلمنت هشتم** «Clement VIII» بر سر دوك‌نشین «فرارا» اختلاف داشت ، درآید . اما چون پیش از رسیدن او بایتالیا پاپ «فرارا» را گرفته بود ، مأموریتش بی‌نتیجه ماند ، و کنت «اسکس» باو تکلیف کرد که بایران آید و شاه‌عباس را بجنگ با دولت عثمانی و اتحاد با کشورهای عیسوی مذهب اروپا برانگیزد ، و نیز برای بازرگانان انگلیسی ازو امتیازات خاصی تحصیل کند .

۳-George Manwaring　　٤-Angelo　　٥-Powel　　٦-John Howard

۷-John parot

« .... درنزدیکی قزوین «سرآنتونی شرلی» دوتن از همراهان خود **آنجلو** وجان‌هوارد را چهار روز زودتر بدانشهر فرستاد تا منزلی آماده‌کنند و باز برای راهنمائی باستقبال ما آیند، و بایشان سپرد که چون همراه ما اسباب ولوازم تشریفات ، چنانکه شایسته باشد ، نیست وبسبب سفر دراز همه چیز ازدست رفته است، حتی‌الامکان ورود ما را پنهان دارند . اما این کار میسر نشد و حاکم قزوین وناظر شاه کس نزد آندو فرستاده، از نام ونشان‌سرآنتونی‌شرلی ومقصود وی پرسیدند . ایشان نیز ناگزیر حقیقت را فاش کردند ، ولی روز ورود ما را پنهان داشتند ، و این امر مایهٔ ناخرسندی حاکم‌وناظر، بلکه مردم شهرگردید . چه‌همگی مایل بودند که ما را با تشریفات متداول ایران پذیرائی‌کنند .

« ما هنگام شب بی‌خبر وارد قزوین شدیم . روز بعد ناظر شاه با گروهی ازبزرگان شهر بخانهٔ ما آمد ، و با سرآنتونی مهربانی بسیار کرد ، و مبلغ بیست لیرهٔ طلا پیش وی‌نهاد وگفت : « ازطرف پادشاه ولینعمت خود ، که اینك با **تاتاران** [8] درجنگست ، خواهشدارم این‌هدیهٔ ناچیز را بپذیرید . زیرا که سفرهای دراز کرده‌اید ، و چون درکشور ما غریب هستید ، ممکنست نتوانید مقاصد خود را چنانکه باید انجام دهید . من‌ازین‌که نمی‌توانم شرایط‌میهمانداری را بخوبی انجام دهم ، امید عفو دارم ...» سپس اشاره کردکه همه روز معادل آن مبلغ برای‌مخارج روزانهٔ ما پرداخته خواهد شد، وگفت‌که این‌وجه را من ازکیسهٔ خودتقدیم میکنم والبته‌چون‌شاه‌از سفر بازگردد سه‌برابر آن داده خواهد شد . ولی سرآنتونی شرلی ازقبول آن وجه خودداری کرد ، و آنرا با پای خود بکناری‌زد و گفت : « ای برادر ایرانی جوانمرد ، بدان که من‌برای گدائی بخدمت پادشاه‌شما نیامده‌ام . بلکه شهرت نام و رشادت وی مرا بدینجا آورده است. میخواهم بدیدار او نائل شوم و دستش را ببوسم و جان خود را در محاربات شاهانه‌اش فدا کنم ... »

« این سخنان درناظر تأثیر فراوان‌کرد، چنانکه ناگهان چند گم دورتر رفت وچندبار سرتعظیم فرودآورد وگفت : « امیدوارم مرا ببخشید. اینك دانستم‌که شما خود شاهزاده‌ای بزرگ هستید ... » و پس‌از تعارفات دیگر ، از سرآنتونی اجازه گرفت و با همراهان بیرون رفت .

« پس‌ازآن نیز حاکم قزوین بدیدار سرآنتونی آمد ، وگفت که ازهیچگونه خدمتی مضایقه ندارد ، و پس‌از تعارفات چند بازگشت . آنشب ناظر و حاکم آنقدر هدایای گوناگون برای سرآنتونی فرستادند که مایهٔ حیرت ما شد . پس‌ازآن نیز درپذیرائی از ما با یکدگر

۸ــ مقصود از «تاتاران» **ازبکان** است ، زیرا شاه‌عباس درین‌سال درخراسان با **دین‌محمدخان ازبك** خواهرزادهٔ **عبدالله‌خان** در جنگ بود .

همسری‌میکردند . پنج شش‌روز بعد ، چون ما دارای لباسهای فاخر و اسبان ممتاز شدیم ، ناظر سرآنتونی را باهمراهان بکاخ شاهی میهمان خواند . سرآنتونی هم دعوت او را پذیرفت ، و چون بدانجا رفتیم ، ناظر باچهل تن از بزرگان شهر سواره تا نیمهٔ راه باستقبال ما آمد ، و ازما پذیرائی شاهانه کرد . همینکه بدر دیوانخانهٔ شاهی ، که با جواهر گرانبها مزین بود رسیدیم ناظر به سرآنتونی گفت رسم آنست‌که هرکس ازین‌درداخل‌میشود ، بایدآستان آنرابیوسد، و این رسم مخصوصاً برای خارجیانیست که بایران می‌آیند .... سرآنتونی جواب‌داد که منهم باحترام شاه این رسم را محترم میدارم ، و با برادر خود ربرت شرلی سر تعظیم برآستان درفرود آورد ، ولی ما همگی آستان دیوانخانه را بوسه دادیم .

« درون قصر بسیار باشکوه بود ، و بر دیوارها پارچه‌های زربفت گرانبها آویخته ، بر زمین قالیهای زیبا گسترده بودند . اقسام خوراکها را شرح نمیدهم و همینقدر می‌گویم که بیشتر غذاها با برنج فراهم آمده بود ، و هریك را برنگی ملون ساخته بودند . يك دسته از نوازندگان سلطنتی هم درین مجلس بنوازندگی مشغول بودند ، چنانکه ما درخانه خود نیز یکدسته مطرب مخصوص داشتیم . گذشته از نوازندگان ده زن زیبای دلفریب هم با لباسهای گرانبها ، برسم ایران درتمام مدت میهمانی میرقصیدند ... چون بعزم بازگشت برخاستیم ، جمعی از بزرگان شهر ما را مشایعت کردند ...

« چند روز بعد چاپاری از تاتارستان رسید و فرمانی ازشاه‌عباس‌آوردکه او بدست خود نوشته بود . فرمان شاه را یکی‌از بزرگان قزوین برای مردم شهر خواند ، و ما نیز همگی برای شنیدن آن حاضر شدیم . مضمون فرمان آنکه : « باید از میهمانان فرنگی ما پذیرائی کامل شود ، و مایحتاج آنان ، از اسب ونوکر وامثال آن مهیا گردد ، وهرکس‌که برخلاف این فرمان رفتارکند ، جانش درخطرخواهد بود . هرگاه کسی بپست‌ترین‌ملازمان ایشان‌بدرفتاری نماید ، سرش بریده خواهد شد.» همینکه فرمان شاه خوانده‌شد ، حاضران جملگی‌آنرا بوسیدند.»

سپس دربارهٔ تشریفات ورود شاه عباس بقزوین ، و ترتیب پذیرائی وی از سرآنتونی شرلی شرحی نوشته ، که مضمونش اینست :

« .... شاه چند روز پیش از ورود خویش بقزوین ، چاپاری نزد نظر فرستاده امرداده بودکه اسبان بسیار خوب بما دهند ، تا همراه حاکم تا چهار فرسنگی شهر ازو استقبال کنیم . وضع لباس ما ازینقرار بود : سرآنتونی شرلی لباس گرانبهائی زربفت پوشیده ، شمشیری بر کمر آویخته بود که نیامش نزديك هزار لیره ارزش داشت و مزین بالماس و مروارید بود. بر سر نیز عمامه‌ای داشت که درحدود دویست لیره می‌ارزید ، و کفشهای وی با یاقوت ومروارید گلدوزی شده بود . پس ازو برادرش رابرت شرلی نیز لباس زربفت در بر ، و عمامهٔ باشکوهی



تصویر

یك مرد ایرانی

در زمان صفویه

(از سفرنامهٔ Cornelius de Bruyn)

(مقابل صفحهٔ ۳۲)

برسر داشت . مترجم سر آنتونی «آنجلو» هم لباس ملیله‌دوزی سفید پوشیده بود . چهارتن از ما جبهٔ ملیله دوخته و نیمتنهٔ ابریشمین ، چهار تن دیگر جبهٔ مخمل سرخ با نیم‌تنهٔ ابریشم ، و نیز چهارتن جبهٔ ابریشمین آبی ونیم‌تنهٔ تافته و چهار تن جبهٔ زرد با نیم‌تنهٔ حریر ایرانی پوشیده بودند...

« بدین ترتیب باستقبال شاه روانه شدیم . سرآنتونی وبرادرش پهلوی یکدگر حرکت میکردند . ناظر از جانب راست و حاکم ازجانب چپ آندو میرفتند ، و دیگران نیز دو بدو از دنبال میراندند ولی من پیشاپیش سرآنتونی حرکت میکردم ، و عصای سیمینی دردست داشتم ، زیرا سرآنتونی مرا فراشباشی خود ساخته بود ، چه درایران رجال معتبر با فراشباشی حرکت می‌کنند .

« همینکه از شهرنزدیك نیم فرسنگ دور شدیم ، موکب شاه نمودار شد . نخست ده‌هزار سرباز مسلح حرکت میکردند ، و از دنبال ایشان دسته‌ای کرنازن باد درکرناها میدمیدند ومایهٔ اصوات غریب میشدند !... از پس‌ایشان طبالان می‌آمدند . طبلها جملگی از برنج بود و برپشت شتران جای داشت. سپس شش بیرقدار و دوازده غلام‌بچه ، که هریك نیزه‌ای در دست داشتند، گذشتند . پس‌ازآن درفاصلهٔ بسیار شاه نمایان شد که تنها میراند ، و نیزه‌ای دردست وکمانی بردوش و شمشیری وخنجری برمیان داشت . قدش کوتاه ، ولی ورزیده و رنگش گندم‌گون‌بود . ازپس شاه سپهسالار و ازدنبال وی سایر صاحب‌منصبان لشکری و دوازده سرباز سواره حرکت میکردند .

« چون شاه نزدیك ما رسید ، سرآنتونی و برادرش از اسب فرود آمدند وبرای بوسیدن پای او پیش رفتند . شاه نظری غرورآمیز بریشان ، و نگاهی بر ما افکند و بی‌آنکه بسرآنتونی سخن گوید ، بسپهسالار فرمان‌داد تا او را در اردوی شاهی جای دهد . سپس اسب خود را بزانگیخت و از ما دور شد . سرآنتونی و برادرش نیز با سپهسالار وناظر براه افتادند ... پس از ساعتی شاه بتاخت بازگشت ، و شانزده زن نیز ازدنبالش براسبان ممتاز می‌تاختند . همینکه نزدیك سرآنتونی رسید ، زنان فریادهای خاصی برکشیدند که مایهٔ حیرت ما گردید. سپس همگی ایستادند و شاه پیش‌آمد و با سرآنتونی و برادرش روبوسی‌کرد و دست‌سرآنتونی را گرفت و سوگند خورد که همیشه او را چون برادر عزیز خواهد شمرد ، وازآن‌پس نیز همواره اورا برادر خطاب میکرد. آنگاه شاه راه شهر پیش گرفت وسرآنتونی را درجانب راست خود قرارداد .

« جمعیت فراوانی بیرون شهر ازدحام کرده بود . شاه ازمیان جمعیت گذشت و هنگام عبور او مردم بخاك افتادند و زمین را بوسه دادند . پیش‌ازآنکه بشهر رسیم ، ازطرف

شاه اعلام شد که از سربازان ، جزآنان که درقزوین تولد یافته‌اند ، هرکس قدم بدرون شهر نهد سرش بریده خواهد شد ، ومقصودش آن بودکه سربازان مایهٔ ناراحتی وآزار مردم شهر نشوند . سپس سربازان همگی مرخص و باوطان خود روانه شدند .

« چون بشهر رسیدیم ازکوچهای بسیار گذشتیم و بیکی از عمارات مخصوص شاه وارد شدیم . شاه سرآنتونی شرلی را بتالار باشکوه مزینی راهنمائی کرد . سرآنتونی درین اطاق شرحی درموجبات سفر خویش ومشکلات راه و بدرفتاری عمال دولت عثمانی بعرض رسانید . شاه با دقت بسیار گفته‌های او را شنید ، و چون سخنان وی پایان یافت ، گفت : « برادر ، من ازجهت اتفاقات بدی‌که در راه برای شما روی داده است ، بسیار متأسفم ، ولی خوشحالم ازینکه سلامت بدربار من رسیده‌اید . قدم شما بالای چشم ما ... [9]

« سپس مجلس طرب برپا شد و دو ساعت بعشرت وخوشی گذشت . درپایان مجلس‌شاه از سرآنتونی خواست که ازپنجره چوگان بازی او را تماشا کند . دربرابر خانه میدان پهناور زیبائی بود که برای اسب‌دوانی ساخته بودند شاه بدانجا رفت وبراسب نشست وهنگام سوارشدنش باز کرناها وطبلها بصدا درآمد . شاه با یازده تن از ایرانیان بچوگان‌بازی پرداخت‌واین‌بازی بگوی‌بازی ما درانگلستان شباهت بسیار داشت .... [10] »

شاه‌عباس پس‌از پذیرائیهای گوناگون از سرآنتونی شرلی و همراهان وی در قزوین ، و بخشیدن هدایا و خلعتهای گرانبها و گوناگون باو و ملازمانش ، جملگی را با خود به‌کاشان و ازآنجا به‌اصفهان برد ، و ششماه درآنشهر ازآنان پذیرائی کرد. شرلی درین‌مدت شاه را بصداقت و صمیمیت خود معتقد ساخت ، و بادستیاری **اللهوردی‌خان** سپهسالار ایران ، درآموختن فنون تازهٔ جنگ بسربازان ایران رنج فراوان برد . سپس بشاه‌عباس پیشنهادکردکه سفیری بدربار پادشاهان اروپا فرستد . وباایشان برضد سلطان عثمانی متحد شود . شاه‌عباس خود درین‌زمان میخواست با دولت عثمانی ازدرجنگ‌درآید ، و ولایاتی را که درآغاز پادشاهی بآن دولت تسلیم کرده بود ، بازگیرد ، وبهمین سبب مصمم بود که سفیری از راه هندوستان وجنوب افریقا بدربار **فیلیپ سوم** پادشاه اسپانی روانه کند . ولی پیشنهاد آنتونی شرلی او را برآن داشت که سفیری بدربار تمام پادشاهان عیسوی مذهب اروپا فرستد ، وچنانکه در فصل **سیاست خارجی** او بتفصیل خواهدآمد، **حسینعلی‌بیگ‌بیات** ازسرداران‌نامی‌خویش

٩ــ سرآنتونی درپذیرائی رسمی شاه شش جفت گوشواره زمرد و دو قطعه جواهر یاقوت نشان و دو جفت جام ، یکی بلور قیمتی و دیگری طلای میناکاری و یك نمکدان طلا تقدیم شاه‌عباس کرد .

١٠ــ کتاب *تاریخ روابط ایران واروپا دردورهٔ صفویه* ، تألیف نویسندهٔ این‌کتاب، صفحات١١٨ تا ١٢٣

را برای این مأموریت برگزید ، ودرصدد بود که **رابرت شرلی** برادر سرآنتونی‌شرلی را هم همراه وی با هدایای بسیار روانه دربار **الیزابت** ملکهٔ انگلستان کند . ولی سرآنتونی حاضرشدکه خود با سفیر ایران همراه شود ، و برادر را درایران بگذارد .

پس‌ازآنکه سرآنتونی شرلی با حسینعلی‌بیگ بیات سفیر ایران باروپا رفت ، برادرش رابرت شرلی وپانزده تن ازهمراهان انگلیسی وی درایران ماندند. رابرت‌شرلی درسال ۱۵۸۱ میلادی (۹۸۹ هـ. ق) تولد یافته بود و چون با برادر بایران آمد ، نزدیک هجده سال داشت. جوانی پرهیزکار و مؤدب و دانش‌دوست و دلیر و صاحب عزم و نیکوکار بود ، و با همین صفات پسندیده محبت شاه‌عباس را بخود جلب کرد ، و وجودش درحال سایر عیسویانی هم که درایران بسر می‌بردند مفید افتاد .

شاه‌عباس نخست او را بفرماندهی دسته‌ای از سپاه ایران گماشت و بجنگ سپاه عثمانی فرستاد . رابرت شرلی درین مأموریت کمال شجاعت و صداقت خویش را ظاهر ساخت ، و درمحارباتی هم که شاه‌عباس درسالهای ۱۰۱۲ و ۱۰۱٤ هجری قمری با دولت عثمانی کرد ، شرکت جست و سه‌بار مجروح شد ، و بهمین سبب شاه‌عباس باو **تاج مخصوص قزلباش** عطا کرد ، و اجازه‌داد که لباس ایرانی بپوشد.[۱۱] پس‌ازآن نیز دختر یکی از بازرگانان چرکس موسوم به **اسماعیل‌خان** را که **ترزیا** نام داشت ، برایش گرفت ،[۱۲] و دریکی‌از فرامینی که دربارهٔ وی بدستور و مهرشاه صادر شد ، مخصوصاً نوشتند که « نان شصت سالهٔ او پخته شده است ! »

پس‌ازآن نیز چون از برادرش سرآنتونی از اروپا خبری نرسید ، شاه‌عباس اورا دوبار بسفارت روانهٔ اروپا کرد.[۱۳] رابرت شرلی بعدازآنکه از سفر دوم خویش بایران بازگشت ، بعللی که درفصل **سیاست خارجی شاه‌عباس** بتفصیل خواهیم گفت ، مورد خشم و بیمهری آن پادشاه شد وبهمین‌سبب گرفتار اندوه و ملال فراوان‌گشت ، و سرانجام درماه شوال **۱۰۳٦** هجری قمری (۱۳ ژون ۱٦۲۸ م) درقزوین درگذشت و او را دربرابر خانه‌اش بخاك سپردند .

۱۱- بحاشیهٔ صفحات ۲۱۱ و۲۱۲ مجلد اول این تألیف مراجعه شود .

۱۲- ترزیا زن رابرت شرلی درانگلستان پسری آورد که او را **هانری** نام نهادند ، ولی شرلی هنگام مراجعت بایران پسر خود رادرانگلستان گذاشت .

۱۳- سرآنتونی شرلی تا رم همراه سفیر ایران بود . درین‌شهر با حسینعلی‌بیگ اختلافی پیدا کرد و از وی جدا شد و دیگر بایران بازنگشت .

۲

شاه عباس
و
جهانگرد ایتالیائی

یکی دیگر از میهمانان بیگانهٔ شاه‌عباس **پیه‌ترودلاواله** نجیب‌زاده و جهانگرد معروف ایتالیائیست . اینمرد که درسال ۱۰۲۶ هجری قمری (۱۶۱۷ میلادی) از راه بغداد بایران آمده و نخستین‌بار در مازندران بخدمت شاه‌عباس رسیده است ، نیز دربارهٔ رفتار مردم میهمان‌نوازایران وحکام ومیهمانداران مخصوص‌شاه‌باخود، ومهربانیها و نوازشها ، و پذیرائیهای شاه‌عباس ، درسفرنامهٔ خویش مطالب روشن ودقیقی نوشته است ، که ازخواندن آنها میتوان بحقیقت میهمان‌دوستی ورفتار جوانمردانهٔ آن پادشاه با بیگانگان پی‌برد . ۱

۱ـ **پیه‌ترودلاواله** نجیب‌زاده یا باصطلاح زمان « بیگزادهٔ » رومی در سال ۹۹۴ هجری قمری (۱۵۸۶ میلادی) در شهر رم مقر پاپ و پایتخت کنونی ایتالیا بوجود آمده بود . درجوانی بتحصیل ادبیات پرداخت ودرین رشته بمقامی بلند رسید. سپس چون میان پاپ **پاول پنجم** و جمهوری **ونتسیا** (ونیز) برسر مسائل مذهبی جنگی درگرفت ، بهواخواهی پاپ در سلك سپاهیان درآمد ، و چون آن جنگ بصلح منتهی شد با یکی‌ازکشتیهای جنگی اسپانی که بدفع دزدان دریائی بسواحل افریقا میرفت عازم آن‌حدود گردید . پس‌ازآن به رم بازگشت و از آنجا ببندر **ناپولی** (ناپل) رفت ، و بعزم زیارت **بیت‌المقدس** راه استانبول (قسطنطنیه) پیش گرفت . از استانبول نیز به **قاهره** و ازآنجا به بیت‌المقدس و **دمشق** و حلب و بغداد سفر کرد . درین‌شهر بدختری عیسوی بنام **سیتی معانی** Sitti Maani ازمردم شهر **ماردین** دلبستگی یافت و درسال ۱۰۲۵ هجری قمری (۱۶۱۶ میلادی) با وی عروسی کرد ، ودرآغاز سال ۱۰۲۶ هجری‌قمری درسی‌سالگی ، از بغداد به‌ایران آمد . منظور اصلی وی آن‌بود که بخدمت شاه‌عباس داخل گردد و با سپاهیان ایران درجنگ با ترکان عثمانی شرکت کند .

هنگامی که **پیه‌ترودلاواله** به‌اصفهان رسید ، شاه‌عباس در مازندران بود ، و او ناگزیر برای دیدن

« بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد »



تصویر

پیترو دلا واله

جهانگرد ایتالیائی، که در سال ۱۰۲۵ هجری قمری به ایران آمد

کار یکی از نقاشان زمان او

(مقابل صفحهٔ ۳۶)

از بغداد تا همدان

پی‌یترودلاواله در روز ۲۵ ماه ذوالحجهٔ سال ۱۰۲۵ هجری قمری (٤ ژانویهٔ سال ۱٦۱۷ م.) با چند تن از ملازمان خویش همراه کاروانی از بغداد بعزم اصفهان براه افتاد. چون درآنسال شاه‌عباس با سلطان عثمانی درجنگ بود و سربازان ایران درحدود بغداد بخاك دشمن می‌تاختند،

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل :

شاه به‌فرح‌آباد و اشرف (بهشهر) سفر کرد، ودرین شهر بخدمت وی رسید. ازآنپس درمدت پنجسال اقامت خوددرایران، غالباً درسفر و حضر با شاه‌عباس همراه بود، و درمجالس شاهی حاضر میشد.

درسال ۱۰۳۰ هجری قمری (۱٦۲۱ میلادی) پی‌یترودلاواله از اصفهان بشیراز رفت، وهنگامی‌که درین شهر بسر می‌برد، خرابهای تخت‌جمشید را نیز تماشا کرد، و دربارهٔ آن درسفرنامهٔ خود مطالب مشروح ومفید نوشته است. سپس از شیراز بجانب لار و سواحل خیلج فارس روانه شد. لیکن درین سفر بدو خوش نگذشت. زیرا زنش سیتی معانی درشهر میناب رنجور شد و درگذشت، و این‌واقعه او را سخت غمگین و ملول ساخت. سرانجام در ۱۹ ماه ربیع‌الثانی سال ۱۰۳۳ هجری قمری (۱۰ فوریهٔ ۱٦۲٤ میلادی) از بندر عباس با یك کشتی انگلیسی راه هندوستان پیش گرفت، و پس‌از یکسال سیاحت درآن‌سرزمین، از طریق بصره‌وحلب، باروپا بازگشت‌ودرماه جمادی‌الثانی ۱۰۳۵ هجری‌قمری(مارس ۱٦۲٦ م.) بشهر رم‌رسید.

پس‌ازچندی پاپ اوربانو هشتم (اوربن ـ Urbain VIII) او را بملازمت خویش مفتخر ساخت. ولی چون درحضور پاپ مرتکب قتلی شد، از رم تبعیدش کردند و یکچند دور از آنشهر بسر برد. عاقبت پاپ اورا بخشید وباردیگر برم رفت، و درنهم ماه جمادی‌الاولی سال ۱۰٦۲ هجری قمری (۲۰ آوریل ۱٦۵۲ م.) درآنشهر درگذشت.

سفرنامهٔ پی‌یترودلاواله مرکب از مجموعهٔ نامه‌هائی است که او در دوران سفر از خاك عثمانی وایران و هندوستان بیکتن از دوستان خویش بنام ماریواسکی‌پانو Mario Schipano مقیم شهر ناپولی (ناپل) نوشته است. نامه‌های وی دربارهٔ ایران، بی‌شك دلکشترین قسمتهای سفرنامهٔ اوست، ومتجاوز ازنصف تمام مکاتیب وی حاکی از اوضاع و گرارش ایرانست.

از نوشته‌های پی‌یترودلاواله احوال سیاسی و اجتماعی و اداری ایران، در زمان شاه‌عباس، ونیز جزئیات اخلاق و سیاست این پادشاه و رفتار وزیران ودرباریان وی و اوضاع تجاری و صنعتی ایران را درآن عهد بخوبی میتوان دریافت.

سفرنامهٔ پی‌یترودلاواله نخست درسال ۱۰٦۰ هجری قمری (۱٦۵۰ م.) در شهر رم بچاپ رسید. وپس‌ازآن درسالهای ۱۰۷۳ هجری‌قمری(۱٦٦۲-۱٦٦۳ میلادی) و ۱۰۸۳ هـ. ق. (۱٦۷۲ م.) و۱۲۵۹ هـ. ق. (۱۸٤۳ م.) نیز چاپ آن تجدید شد. ترجمهٔ این سفرنامهٔ بسیار مفید بزبان فرانسوی نیز بوسیلهٔ دوتن از کشیشان فرانسه بنام «اتی‌ین کارنو ـ Etienne Carneau» و «فرانسوالو کنت ـ François le Comte

بقیهٔ پاورقی درصفحهٔ بعد

ازین شهر بایران آمدن کاری دشوار بود و پاشای بغداد مخصوصاً بامسافرت اروپائیان مخالفت میکرد . بهمین سبب پی‌یترودلاواله ناگزیر نام خود را تغییرداد و خویشتن را پسر یکی از بازرگانان نامی ونتسیا یا ونیز معرفی کرد و شهرت داد که بجزیرهٔ هرمز میرود ، و شبانه ازبغداد حرکت کرد و چهار روز بعد ، در اول محرم سال ۱۰۲۶ هجری قمری از قصر شیرین وارد قلمرو حکومت شاه‌عباس شد .

پس‌از ورود به‌ایران ، پی‌یترودلاواله ریش دراز و انبوه خود را تراشید و برسم ایران سبیلی کلفت وبلند ، چنانکه شاه‌عباس وسرداران و بزرگان کشور داشتند، گذاشت و بلباس مردم ایران درآمد . درخاك کردستان همه‌جا ایرانیان از او و همراهانش با گرمی و مهربانی پذیرائی کردند و هریك را وسائل آسایش و سفر فراهم ساختند . در همدان نیز داروغهٔ آنجا بدیدارش رفت و یکی از بزرگان شهر برایش هدایائی فرستاد و روزی هم او را با زن و همراهانش درخانهٔ خود میهمان کرد .

« پی‌یترودلاواله» درسفرنامهٔ سودمند خویش دربارهٔ ورود خود بشهر همدان و آنچه درین شهر بروی گذشته است ، شرحی مفصل نگاشته‌که مضمون قسمتی ازآن‌اینست:

« ... شهر همدان مقر خانی است که برآن شهر و بسیاری ازشهرها و دهکده‌های اطراف حکومت میکند. چون خان هنگام ورود ما بجنگ رفته بود ، داروغهٔ شهر که نایب وی و درغیاب‌او فرمانروای مطلق است ، عصر آنروز بخانه‌ای که در همدان گرفته‌بودیم آمد ، و بگمان اینکه مارا بیشتر سرگرم و خرسند سازد ، دسته‌ای از زنان خواننده را نیز همراه آورده بود . اما چون من بخواب واستراحت بیشتر نیاز داشتم ، بوسیلهٔ یکی از همراهان که با داروغه آشنا بود ، ببهانهٔ کسالت از پذیرفتن وی و همراهانش عذر خواستم ... لیکن کار بهمین‌جا پایان نیافت ، و شیخ‌احمدبیگ نامی ، که من تا آنروز نامش را هم نشنیده بودم ، برسم هدیه مقداری کاه و یونجه برای اسبان من و همراهانم فرستاد ، زیرا در زمستان کاه و

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل :

انجام یافته و با عنوان « سفرهای معروف نجیب‌زادهٔ ایتالیائی پی‌یترودلاواله درترکیه و مصر و فلسطین و ایران و هند شرقی و نقاط دیگر» یکبار در طی سالهای ۱۰۷۲ ــ ۱۰۷۴ هـ. ق (۱۶۶۱ــ۱۶۶۳ م.) درچهار مجلد ، و باردیگر درسال ۱۱۵۸ هـ. ق (۱۷۴۵ م.) درهشت مجلد چاپ و منتشر گردیده است .

پی‌یترودلاواله پس‌ازبازگشت به‌ایتالیا ، رساله‌ای نیز درستایش شاه‌عباس ، بعنوان : Delle conditioni di Abbas ré di Persia. نگشت، که‌آنرا «ژ. بودوان ــ J. Baudoin » فرانسوی باعنوان « تاریخ ستایش‌آمیز شاه‌عباس ، پادشاه ایران ، ترجمه از متن ایتالیائی آقای پی‌یتر دولاوال ــ Histoire apologétique d'Abbas, roy de Perse traduite del'italien de messire Pierre de la valle. ترجمه ودرسال ۱۰۴۱ هـ. ق. (۱۶۳۱ م.) درشهر پاریس چاپ‌کرده است .

یونجه درهمدان کمیاب بود ، و حتی با پول نیز بسختی فراهم میشد . باردیگر نیز مرا برای صرف طعام بخانهٔ خود خواند و درهمان روز هم ازجانب زن خود از همسر من بانو معانی خواهش کرد که با دخترانش ناهار بخورد .[۲]

« میهمانی ایرانیان تشریفات و رسومی دارد که ازشاه تا مردم عادی همه آنرا رعایت میکنند : این شیخ احمدبیگ نیز ، کمی پیش‌از ظهر ، اسبی زیبا با زین و لگام‌آراسته بخانهٔ من فرستاد تا زنم بانو معانی برآن نشیند . زنم با لباس بابلی مخصوص خود براین اسب نشست، و جلوداری پیاده زمام اسب را دردست گرفت . بانو معانی برخلاف زنان ما که هردو پا را از یکسوی اسب می‌آویزند، برسم زنان ایران مردانه‌وار براسب نشست و هرپا را از یکسو آویخت ... چند زن از خدمتکاران نیز ، چنانکه درکشور ما و ایران هردو مرسوم است ، دنبال او پیاده براه افتادند . ما هم اندکی بعد حرکت کردیم و چون بخانهٔ میزبان رسیدیم درحیاط خانه باستقبال آمد و ما را بدرون اطاقی که با حیاط برابر بود ، راهنمائی کرد . درایران بیشتر اطاقها را چنین میسازند ، شاید برای آنکه زحمت از پله بالارفتن را کم کنند...

« اطاقی که ما را بدانجا بردند ، چهارگوش و کوچك بود . برکف اطاق قالیهای زیبا افکنده بودند . دیوارها سفید و بی‌هیچگونه آرایش بود ، ولی برسقف اطاق که بشکل خاص بیقاعده‌ای ساخته بودند ، نقش و نگارهائی بسبك عرب دیده میشد و نظیر آنرا در اطاقهای دیگر نیز مشاهده کردم .

«این اطاق برخلاف رسم کردان با آتش تنور گرم نمیشد . آتش دربخاری میسوخت و گرد آن چند تن از میهمانان ، که پیش‌ازمن رسیده بودند ، پای دیوار برزمین نشسته بودند . ازآن‌جمله یکی نظربیگ داروغهٔ همدان بود ، و مرا با دو تن از همراهان ، درکنار او، که محترمترین جایها بود ، نشاندند . سه‌تن از زنان مطرب نیز با سازهای گوناگون میزدند و میخواندند . یکی‌از سازها چند رشته داشت ، اما مثل عود وگیتار ما نبود . آلات دیگری نیز مانند طبلهائی که دختران جوان ایتالیائی هنگام تابستان میزنند ، داشتند ، اما بزرگتر و خوش‌آهنگتر و زیباتر ، که من قطعاً نمونه‌ای چند از آنها خواهم خرید و بر سایر طرفه‌ها و یادگارهای سفر خواهم افزود . درایران زنان خواننده و مطرب بسیار خوشروی وشوخ‌طبع

۲- پی‌یترودلاواله درینجا می‌نویسد : « ... ایرانیان بظاهر باکمال سخاوت و گشاده‌روئی برای یکدگر ، و مخصوصاً بیگانگان ، هدایائی میفرستند ، ولی رسم برین‌جاریست که هدیه‌گیرنده ناگزیر چیزی بهتر و گرانبهاتر بجای آن بفرستد ، وگرنه آن که هدیه فرستاده است سخت مغموم و متأثر خواهد شد ، وگاه عین هدیهٔ خود ، یا معادل بهای آن را بازخواهد خواست . اینگونه پیش‌آمدها مکرر روی‌داده وداستان آنرا ازایرانیان بسیار شنیده‌ام... »

و شورانگیزند ، و برای سرگرم‌کردن و بنشاط آوردن میهمانان دعوت میشوند . اما یکی‌ازین سه‌نوازنده پیره‌زالی بود زشتروی بنام فلفل ، که چون گاهگاه بامطربان دیگر بمجالس بزم شاه‌عباس راه می‌یافت ، نوازش و احترام بسیارش میکردند ، و من‌درین مجلس بدون‌همتی و تملق‌گوئیهای تحمل‌ناپذیر گرسنه‌طبعان فرومایه‌ای ، که بامید کوچکترین فائده بپست‌ترین کارها تن میدهند ، آشنا شدم ....

« در هرسوی اطاق ظرفهای بزرگی پرازمیوه‌های‌گوناگون ، مانند انار وگلابی وانگور و فندق وپسته وامثال‌آنها نهاده بودند ، تا هرکس درضمن صحبت وتفریح، چنانکه رسم ایران‌است ، بخورد . میهمانان درمیان ظروف میوه و آجیل ، بدو زانو نشسته بودند ، و دو پیشخدمت (یا بعقیدهٔ من ، غلام) نیز از تنگهای گوناگون برای هریك درپیاله‌های سیمین ، بشکل کاسه‌های آبگوشت‌خوری ، ولی اندکی کوچکتر ، شراب میریختند . این پیاله‌ها پیوسته بترتیب جا و مقام هرکس، دست بدست می‌گشت، چنانکه چون‌آخرین‌کس‌جام ازلب‌میگرفت، آنرا بدست اولین میدادند . اما میهمانان هربار بقدری کم می‌نوشیدند ، که بگمان من گرچه این بازی چندین ساعت دوام یافت ، هیچکس برروی‌هم آنقدر که مردم آلمان یا فلاندر [۳] با یك خوراك مینوشند ، بکار نبرد ....

« من چون شراب نمی‌نوشم ، جامی نگرفتم . تنها یکبار از آب سیاهی که **قهوه** نام دارد نوشیدم ، که اگر بسیار گرم باشد ، برای من ازهرمشروبی لذیذترست ..... این شراب نوشی و میوه‌خواری که تا شب دوام داشت ، مرا سخت خسته کرد . خاصه که درتمام این مدت ناگزیر بدو زانونشسته بودم، واگر میخواستم پا را اندکی دراز کنم گستاخی وگناهی تحمل‌ناپذیر بود . ولی چیزی‌که بیشتر ازآن مرا رنج میداد سکوت مجلس بود . زیرا هیچکس چیزی نمی‌گفت و اگر می‌گفت گاهگاه و بسیار آهسته و با مرد نزدیك خویش بود . چنانکه تمام مدت میهمانی درخاموشی‌گذشت . فقط زنان نوازنده با ساز وآواز و رقصهای ایرانی مرا اندکی ازخستگی بدر آوردند. در رقصهای معمول ایران حرکاتی برخلاف ادب بنظر میرسد، ولی باندازهٔ رقصهای مصری که درقاهره دیده میشود ، برخلاف عفت و نجابت نیست . رقصهای ایرانی بیشتر برقصهای اسپانیولی شباهت دارد ، اما حرکات دستها واندام وبرخی‌اطوارهای ناپسند آن بیشترست ، خاصه‌که لباس عجیب زنان ایرانی هم با اینگونه مسخرگی‌ها متناسب نیست. زیرا لباس ایشان بسیار تنگست و روی آن در زیر سرین ، مانند دلقکان کمری می‌بندند که بسیار مضحك و مسخره انگیزست .... من از آواز نوازندگان چیزی نمی‌فهمیدم، زیرا زبان فارسی نمیدانم . فقط نام شاه‌عباس را مکرر می‌شنیدم ومعلوم بود که آوازها همه در مدح و ستایش اوست .....

۳ـ **Flandre** ناحیه‌ای از اروپا مشترك میان کشورهای فرانسه و بلژیك



تصویری از

مادام معانی

زن «پی‌یترودلاواله» جهانگرد ایتالیائی

که در سال ۱۰۲۵ هجری قمری بدربار شاه‌عباس آمده بود

(مقابل صفحهٔ ۴۰)

« ... پس‌ازآنکه تا نزدیك غروب بااینگونه سرگرمیها از رقص و آواز و خوردن میوه و مشروب گذشت... چنانکه رسم ایران است ، همهٔ شراب و میوه‌ها را برداشتند و برزمین سفره‌ای گستردند . سفره پارچه‌ای پرنقش ونگار وچندان بزرگ بود که تمام سطح اطاق را فرا گرفت . سپس دوپیشخدمت برای ترتیب وتقسیم خوراکها درمیان سفره بزانو درآمدند . نخست برابر میهمانان که همه کنار دیوارهای اطاق نشسته بودند ، هشت قاب بزرگ ازپلوهای گوناگون قرار دادند . درهرسوی سفره نیز چند نان بزرگ پهن و نازك گذاشتند . خدمتگزاران درمیان قابهای پراز پلو ، که بصورت اهرام جلوه میکرد ، همچنان بزانو نشستند ، و قابها را دراطراف اطاق بصورتی قراردادند، که ما می‌توانستیم هرسه یا چهارتن از یك قاب بآسانی بخوریم . از دستمال سفره برای پاك‌کردن دست و پیش خویش نهادن اثری نبود ، زیرا برسم کشور هرکس از دستمال بزرگی که معمولا برکمر دارد استفاده میکند . ازین‌جهت ترکان‌عثمانی پاکیزه‌ترند ، اما درایران عادت براینست که هرکس حتی شخص شاه نیز دستمال خود را بکار می‌برد . چند قاشق معدود نیز آوردندکه برسم ایران چوبین بود ، وهیچکس جز ما اروپائیان ازآنها استفاده نکرد . زیرا ایرانیان ، چنانکه چندین‌بار نیز هنگامی که سفیران شاه به رم آمده بودند ، دیده‌ایم ، با دست غذا میخورند و خوراك را با پیچ و خم دادن انگشتان بصورت آسان ودلخواهی بدهان میبرند ، که درنظر ما سخت دور از ادب و ناپسندست ....[٤]

« .... هنگامی که ما بخوردن طعام سرگرم بودیم ، برای بانوان نیز دراطاقی دیگر سفره گسترده بودند ، ونوازندگان پس‌ازآنکه با ما غذا خوردند ، گاهگاه برای سرگرم‌کردن ایشان با رقص و آواز خویش ، بدان اطاق میرفتند .... همینکه سفره برچیده شد میهمانان یکایك برخاستند و ازپی‌کار خود رفتند . وقتی که من از میزبان وداع کردم شب فرا رسیده بود . صاحب‌خانه با جمعی ازملازمان خود با ادب ومهربانی بسیار مرا مشایعت کرد ومیخواست چند اسب زیبا وچیزهای دیگر هم بمن هدیه کند. هدایا را نپذیرفتم وازمهربانیش سپاسگزاری کردم .... ضمناً باید بگویم که بامداد آنروز ، پیش‌ازآنکه بخانهٔ او رویم ، چون از رسم ایران آگاه بودم برای صاحبخانه در عوض هدایائی که فرستاده بود مقداری طرفه‌های ایتالیائی، از خوراکی‌وپارچه فرستادم. چیزهائی هم که بداروغهٔ شهر هدیه‌کردم‌کمتر ازآن نبود .... [٥] »

در اصفهان

پی‌یترودلاواله از همدان راه اصفهان پیش گرفت و از طریق گلپایگان بپایتخت شاه‌عباس رفت . چنانکه او خود بتفصیل نوشته است ، در تمام شهرها و قصبات بین راه نیز مردم میهمان‌نواز ایران ازو و زن و همراهانش با مهربانی بسیار پذیرائی کرده و ایشان را با رقص و آواز و سرگرمیهای دیگر مشغول

٤ـ **پی‌یترودلاواله** درینجا شرحی درتعریف **پلو** نوشته است که نقل آن زائد بنظر میرسد .

٥ـ سفرنامهٔ **پی‌یترودلاواله** ، ج ٢ ، صفحات ٣٤٦ تا ٣٥٨

داشته‌اند ، و دربیشتر شهرها و دهکده‌ها نیز درخانهٔ حکمران یا یکی از بزرگان آنجا منزل میکرده‌اند .

سرانجام در روز چهارشنبه پانزدهم ماه صفر ۱۰۲۶ هجری قمری (۱۲فوریهٔ ۱۶۱۷ م.) بشهر اصفهان رسیدند . درین زمان شاه‌عباس ازپایتخت دور و درگرجستان با سپاهیان عثمانی درجنگ بود. پی‌یترودلاواله دربارهٔ ورود خود و همراهانش باصفهان چنین نوشته است :

« .... من کشیشان کرملی برهنه‌پا را ، که ازطرف پاپ دراصفهان بسرمی‌برند ، از مسافرت خود آگاه کرده بودم ، وایشان مخصوصاً کسی را درنزدیکی پایتخت باستقبال من فرستاده بودند ، تا مرا ازآنچه میان ایشان و وزیر اصفهان دربارهٔ من گذشته است ، آگه‌سازد. وزیر اصفهان ازوزیران بزرگ شاه عباس است که درغیاب او درین شهر بسر می‌برد . این‌وزیر بوسیلهٔ کشیشان کرملی و دیگران از ورود من خبر یافته بود ، و چون میدانست که با عنوان میهمان شاه‌بایران آمده‌ام ، وازنجیب‌زادگان ، یا چنانکه ایرانیان میگویند ، از بیگزادگان ایتالیا هستم ، میخواست باستقبال من بیاید و حتی درخانه‌ام از من دیدار کند ، و اگر چنین میکرد قطعاً سایر بزرگان شهر نیز ازو پیروی میکردند . اگر من درین‌سفر عنوان میهمان شاه برخود نهاده بودم ، بتوصیهٔ همین‌کشیشان کرملی بودکه میخواستند بدینوسیله خرسندی و شهرت و احترام مرا تأمین کنند . بواسطهٔ کشیشان از وزیر اصفهان خواهش‌کردم که زحمت نکشد واز استقبال و دیدار من چشم پوشد، وپیغام فرستادم‌که چون شاه دراصفهان نیست ، بهترست‌که تا بازگشت او خود را معرفی نکنم و ناشناس بسر برم ، زیرا بگمان من تا بخدمت او نرسیده و افتخار آشنائی نیافته‌ام ، درپایتخت وی خودنمائی‌کردن و با دیگران آمد و شد داشتن ، خلاف ادب و احترام است . پیغام من وزیر را راضی و قانع‌کرد ، ولی گفته بود که میترسدشاه ازآن‌جهت‌که بوظیفهٔ میهمانداری رفتار نکرده است ، توبیخ و ملامتش کند . درهمانحال مرا دریکی از بهترین خانه‌های شهر ، که متعلق بشاه ومخصوص میهمانان عالیقدر اوست منزل‌داد .... [٦] »

در راه مازندران

پی‌یترودلاواله پس‌ازآنکه نزدیك یازده ماه دراصفهان بسربرد ، خبر یافت که شاه‌عباس ازگرجستان و سرحدات خاك عثمانی به فرح‌آباد مازندران رفته واز ورود وی باصفهان‌آگاه شده‌است. [۷] پس لوازم

٦- سفرنامهٔ پی‌یترودلاواله ، ج ۲ ، ص ۳٦٤ تا ۳٦٦

۷- اسکندربیگ ترکمان منشی مخصوص شاه‌عباس درتاریخ عالم‌آرای عباسی دربن‌باره می‌نویسد :
« ... حضرت اعلی بعدازانجام مهمات ضروری سرحد بسعادت و اقبال متوجه قشلاق مازندران بهشت‌نشان شدند که دربهار خجسته آثار آنچه درمشیت الهی ... بوده باشد از مکمن غیب بعالم ظهورآید ... »

سفر فراهم کرد و در روز جمعهٔ ۲۲ محرم ۱۰۲۷ (۱۹ ژانویه ۱۶۱۸) با زن خود و چند تن از ملازمان و همراهان پایتخت ایران را ترك گفت و ازطریق کاشان وفیروزکوه بمازندران رفت .

درشهر کاشان روزی زن او ، برای آنکه شناخته نشود ، درلباس و چادرزنان خدمتکار ، باتفـاق لالهٔ خویش ، و دو نوکر ، که دورادور مراقب وی بودند ، برای تماشا و خرید ببازار بزازان رفت . درانبوه جمعیت بازار ، اتفاقاً مردی ازملازمان یکی‌از دامادان شاه‌عباس ، که او را بحکم چادر و لباسش کنیز بی‌مقداری پنداشته بود، هنگام عبور باو تنه‌ای سخت زد و با بی‌اعتنائی براه خود رفت . ولی نوکران مادام معانی باشارهٔ وی آن مرد را دنبال کردند و بروی او و رفیقانش شمشیر کشیدند ، و یکی‌ازیشان را کشتند .

چون این‌خبر به پی‌یترودلاواله رسید ، بخانهٔ داروغه شهر رفت و از رفتار ایرانیان بدو شکوه برد . او خود درین‌باره چنین نوشته است :

« ... همینکه خبر حادثه بمن رسید ، بی‌درنگ باکسانی که درآن منازعه شرکت‌کرده بودند ، بخانهٔ داروغه یا حاکم شهر ، رفتم و گزارش واقعه را برایش نقل کردم ، و گفتم که اگر نزد وی رفته‌ام برای آن نیست که ازو تنبیه گناهکاران را درخواست کنم ، زیرا ملازمان من ایشان را بسزا رسانیده‌اند . منظورم آنست که او بحقیقت امر پی برد و بداند که آن حادثه را ملازمان من برنینگیخته‌اند ، و ما هرگز مایل نیستیم درکشوری که همیشه بااحترام و ادب روبرو بوده‌ایم ، موجب ناخرسندی وشکایت مردم شویم .

« داروغه که خود از جزئیات واقعه آگاه بود ، مرا با مهربانی بسیار پذیرفت وازآن پیش‌آمد عذرها خواست ، و خواهش کرد که آنواقعه را فراموش کنم . ضمناً گله‌کرد که چرا از ورود خود بشهر کاشان آگاهش نکردم ، تا خانه‌ای شایسته برایم فراهم کند . سپس دربرابر من یکی‌از مقصران را ، که پیش از رسیدن من باو شکایت برده بود ، بسختی ملامت‌کرد وگفت که شرح رفتار ایشان را بشاه نوشته است ، و مخصوصاً گوشزدکرد که ما میهمان شاه هستیم و درحمایت وی بسرمی‌بریم برهمهٔ ایرانیان واجبست که با ما مهربان باشند و بهر بهانه درخدمت ما بکوشند ... [۸] »

درمازندران نیز همه‌جا مردم میهمان‌نوازایران پی‌یترودلاواله وزن‌وهمراهانش را با لطف و مهربانی بسیار پذیرفتند . ازآن‌جمله دریکی‌از دهکده‌های کوهستانی آن ولایت ، که مردانش برای خدمتگزاری بشاه‌عباس به‌فرح‌آباد رفته بودند ، بانوی

۸ــ سفرنامهٔ پی‌یترودلاواله ، ج ۳ ، ص ۱۶۱ ــ ۱۶۲

محترم و زیبائی بنام **زهرا** ایشان را درخانهٔ خود منزل‌داد ، و بیشتر زنان دهکده نیز بدیدارشان رفتند و طرفه‌های گوناگون از ولایت خویش هدیه بردند . درشهر **ساری** نیز برادر و خواهر جوانی با ملاطفت و ادب ازیشان درخانهٔ خود پذیرائی کردند و لوازم خوراك و آسایش آنان را فراهم ساختند .

در فرح‌آباد مازندران

چون پی‌یترودلاواله به‌فرح‌آباد رسید ، شاه‌عباس از آنجا بشهر اشرف (بهشهر کنونی) رفته بود. وزیر مازندران اورادریکی‌ازبهترین خانه‌های شهر جای‌داد ، و او پس از چند روز نامه‌هائی را که **پرژان‌تاده** ۹ کشیش و خلیفهٔ فرقه عیسویان کرملی اصفهان ، درمعرفی وی نوشته بود، برای **آقامیر** منشی مخصوص شاه ۱۰ ، و **حسین‌بیگ** میهماندار فرستاد ، وخبرداد که درفرح‌آباد منتظر دستور شاه است . ولی فردای آنروز میهماندار که در فرح‌آباد بود ، خود بدیدار وی‌رفت و با او مهربانی بسیارکرد ، وروزدیگر نیز فرستدگان وی‌از اشرف خبرآوردند که شاه بوسیلهٔ آقامیر ازآمدن او آگاه گشته ، و چنانکه عادت اوست با عبارات **خوش‌گلدی** و **صفاگلدی** ابراز خوشوقتی کرده ، و گفته است که در فرح‌آباد او را بحضور بار خواهدداد .

شاه‌عباس چون‌بفرح‌آباد بازآمد، یکی‌ازسرداران نامی خود **تخته‌بیگ** یوزباشی استاجلو را برای میهمانداری و پذیرائی مخصوص از پی‌یترودلاواله و تحقیقات دقیق از احوال او معین کرد . این سردار بفرمان شاه بخانهٔ وی رفت ، و دربارهٔ علت سفر و مقصود اصلی اواز آمدن بایران و احوال خصوصی وی سئوالاتی کرد ، که تفصیل آن درمجلد دوم این تاریخ گذشته است. ۱۱

پس‌از آن چون شاه‌عباس بار دیگر بعزم شکار ، با گروهی از زنان حرم . از فرح‌آباد بیرون رفت ، پی‌یترودلاواله بدیدار وی نائل نشد . ولی درغیاب شاه حسین‌بیگ میهمان‌دار رسمی دربار ، و تخته‌بیگ میهماندار مخصوص وی غالباً بخانه‌اش میرفتند و با مهربانی بسیار وسائل آسایش او و همراهانش را فراهم میساختند .

شاه‌عباس چون دوباره به‌فرح‌آباد بازگشت ، چندروز دیگری نیز از پذیرفتن

۹ـ رجوع شود بمجلد سوم این تاریخ ، صفحات ۶۹ ـ ۷۱

۱۰ـ میرزا طاهر نطنزی معروف به **میرابوالمعالی** یا **آقامیر** ، واقعه‌نویس و منشی و وزیر غلامان و تفنگچیان شاه‌عباس ... رجوع شود به‌مجلد دوم این تاریخ ، ص ۱۰۸

۱۱ـ مجلد دوم ، ص ۱۴۳ ـ ۱۴۴



نمونهٔ

یك منزل شخصی در دورهٔ صفویه

با تزئینات و گچ بری و نقاشی و آینه کاری

(واقع در خیابان شیخ بهائی در اصفهان

(مقابل صفحهٔ ٤٤)

پی‌یترودلاواله ، ببهانهٔ اینکه **ملاجلال** منجم مخصوصش بحکم ستارگان دیدار و سخن گفتن با بیگانگان را مناسب نمیداند ، خودداری کرد.۱۲ چندی بعد از فرح‌آباد به‌اشرف رفت ، ولی پیش از رفتن به **میرزاتقی** یا **ساروتقی** وزیر مازندران دستورداد که نزد وی رود و لوازم زندگانی او و همراهانش را ، چنانکه شایسته است ، فراهم سازد.

ساروتقی بدیدار پی‌یترودلاواله رفت ، و پس‌از تعارف ومهربانی بسیار از عدهٔ همراهان او پرسید و دستوری نوشت که آذوقه و نیازمندیهای بیست‌روز وی را تحویل دهند، ومخصوصاً یکی از نوکران خود را مأمور خانهٔ او کرد تاهرچه لازم دارد بیدرنگ فراهم کند. چند روز دیگر نیز **محمدصالح‌بیگ** ۱۳ با **سیدحسین** نامی ، که پیشوای مسلمانان شروانی درمازندران بود ، بدیدار وی رفتند و ازجانب شاه‌ووزیر پیغامهای محبت‌آمیز بردند ، ومحمدصالح‌بیگ گفت‌که چون مدت‌اقامت‌شاه درمازندران ازبیست‌روز بیشتر خواهد بود ، دستورداده است که بر آذوقه و مایحتاج بیست روزهٔ میهمان اوبیفزایند.

همراهان پی‌یترودلاواله از زن و مرد دوازده تن بودند ، و پنج یا شش اسب و هشت شتر نیز دراصطبل داشت. برای این جمله ازطرف شاه‌عباس آذوقه ومایحتاج زیر ، دوبار برای مدت یکماه یا اندکی بیشتر فرستاده شد :

آرد : ۲۵۰ من تبریز
برنج : ۱۵۰ » »
کره : ۳۶ » »
مرغ : هشتاد عدد
خروس اخته : ۱۹ عدد.

پیاز : ۲۷ من
شراب : ۲۰۰ من ۱٤
بره : ۱۷ عدد
تخم‌مرغ : ۶۰۰ عدد
نخود : ۱۵ من

۱۲- پی‌یترودلاواله درسفرنامهٔ خود دراین‌باره می‌نویسد : « ... من گمان دارم که شاه حکم منجم‌باشی را بهانه کرده بود تا اگر درآن ایام مرا نمی‌پذیرد ، بی‌حوصلگی نکنم ... زیرا او معمولا بیگانگان را بار اول بآسانی بار نمیدهد و مخصوصاً مدتی منتظر نگاه میدارد ، تا درمقاصد و احوال ایشان بیشتر مطالعه وتحقیق‌کند. شاید هم دراین‌کار او رمز دیگریست که برمن پوشیده است ... » ج ۳ ، ص ۲۵۱ و ۲۵۲.

۱۳- پی‌یترودلاواله این مرد را برادر **میرزا محمدتقی** معروف به **ساروتقی** وزیر مازندران نوشته ، ولی اشتباه کرده است ، زیرا در تواریخ زمان نامی از برادر میرزا محمدتقی برده نشده و برخلاف نوشته‌اند که پدرش **میرزا هدایت** یك پسر بیشتر نداشت . **محمدصالح‌بیگ** وزیر سابق شروان بود که دراین تاریخ با شاه‌عباس در مازندران بسر می‌برد. ـ رجوع‌شود به**عالم‌آرای عباسی** ، دروقایع سال ۱۰۳۱ هجری قمری.

۱٤- **پی‌یترودلاواله** می‌نویسد که اگر شراب کم فرستاده بودند برای آن بود که میدانستند من شراب نمی‌نوشم ، و این مقدار تنها برای ملازمان من بود ـ ج ۳ ، ص ۲۹۲

نمك : ۱۲ من
ادویهٔ گوناگون : ۳ من
کشمش برای پلو : ٥ من
برگه زردآلو : ٥ من
پنیر : ده من
ماست : ۲۰ من
شکر سفید : یك ظرف بزرگ .
ناردان : ده من
شمع گچی بزرگ و بلند که هریك یك کیلوگرم و نیم وزن داشت ، و دو تا سه شب میسوخت و نیم‌سوختهٔ آنرا بیشتر در راهروها و اطاقهای خصوصی بکار میبردند : ٥٠ عدد
پیه مخصوص پیه‌دانهای نقره که روشن میکردند و روی قالی برابر حاضران ؛ یا روی سفره پیش روی میهمانان می‌نهادند : ۱۲ من
گلاب : ٥ قرابه
عسل : ٥ من
نارنج : هزار عدد
جو برای چارپایان : یك خروار

علاوه‌براین جمله مزرعهٔ بزرگی را هم که درآن جو کاشته شده بود ، دراختیار وی نهادند تا چارپایان خود را در آنجا بچراند . چهل و پنج‌بار هیزم نیز برای مطبخ وگرم کردن خانه‌اش فرستاده شد .

۳

در مجلس شاه عباس

چند روز بعد وزیر مازندران از اشرف به پی‌یترودلاواله پیغام فرستاد که شاه مایلست او هرچه زودتر به‌آنشهر رود، زیرا میخواهد پیش‌ازآنکه اشرف را ترک گوید، عماراتی را که تازه درآنجا ساخته است، بدو نشان دهد. پی‌یترودلاواله بفرمان شاه با فرستادگان وزیر و سه تن از ملازمان خود راه اشرف پیش گرفت، و چون بآن شهر رسید، وزیر مازندران با گروهی از مردم پیاده باستقبالش آمدند، و او را بباغ بزرگی، که از چند روز پیش برایش مهیا شده بود، رهبری کردند. وزیر با او درآلاچیق زیبائی که درمیان درختان باغ برپا شده بود بصحبت نشست، و از هردری سخن گفتند. سپس از خانهٔ وزیر برای او و همراهانش شام آوردند، و بعداز صرف شام وسائل خواب و آسایش ایشان را فراهم ساختند، و وزیر وعده‌داد که روز دیگر بخدمت شاهش خواهد برد.

بامداد روز دیگر وزیر، چنانکه وعده کرده بود، بدیدار وی آمد و او را با خود بکاخ شاهی برد، و بمجلس پذیرائی شاه یا دیوانخانه، که گروهی از صاحب‌منصبان و سران بزرگ ایران درآنجا گرد آمده بودند، داخل کرد، و درصدر مجلس میان فریدون‌خان حکمران استراباد، و عیسی‌خان صفوی قورچی‌باشی [1] داماد شاه، جای داد. شاه درین مجلس نبود و تا عصر آنروز نیز نیامد. ولی بدستور وی برای میهمانان شراب و طعام آوردند، و بهمان‌صورتی که درفصل پیش وصف کرده‌ایم، ازیشان پذیرائی شاهانه کردند.

چیزی بغروب نمانده بود که شاه‌عباس همراه با دسته‌ای از سرداران سپاه و ندیمان خویش، مانند میرزاطاهر نطنزی معروف به آقامیر منشی مخصوص و واقعه‌نویس، و یوسف‌آقای خواجه‌باشی و امثال ایشان از درباغ بدیوانخانه آمد.

۱ــ رجوع شود بصفحات ۴۰۱ و ۴۰۲ از مجلد دوم این تألیف.

پی‌یترودلاواله پس‌ازوصف مشخصات صوری وحرکات واطور ولباس‌شاه‌عباس، ۲ شرح‌نخستین برخورد خویش را با وی چنین نوشته است :

« .... ما همینکه شاه از دور پیدا شد برخاستیم ، ولی ازجای خود دور نشدیم وهمانجا ایستادیم . شاه با قدمهای شمرده و بسیار متین پیشاپیش همراهانش بسوی ما می‌آمد . درایران رسم براینست که شاه سوار یا پیاده پیشاپیش دیگران حرکت می‌کند ، درحالی‌که نزد ما برخلاف همیشه گروهی از نجبا و سرداران سپاه پیشاپیش شاه حرکت می‌کنند .... چون بدرتالار نزدیك شد ، سلطانی از طایفه جغتای که نامش را نمیدانم ، و درسرحدات هند و حدود قندهار حکومت داشت ... با چهار پنج تن از همراهان خویش ، ازمجلس خارج شد و بسوی شاه رفت و پای او را بوسه‌داد . زیرا همهٔ زیردستان شاه ، از خان و سلطان و هرمقام دیگر پای اورا می‌بوسند ، ولی این‌کارکه ازجمله تشریفات درباریست ، هردفعه که با شاه روبرو شوند ، انجام نمی‌گیرد، و تنها وقتی پای شاه را می‌بوسند که از ولایتی دوردست رسیده باشند ، یا بخواهند بمأموریتی تازه بروند .

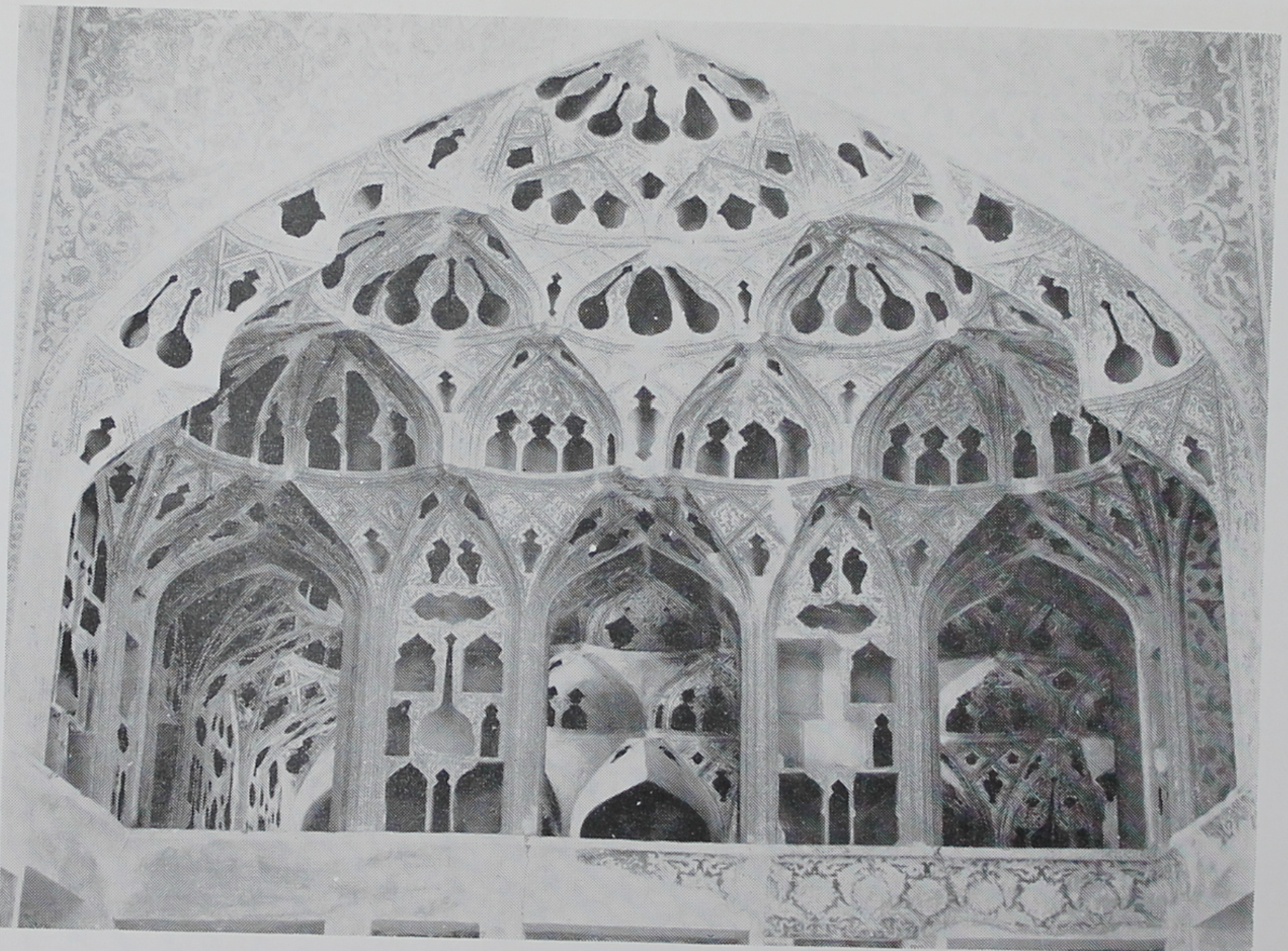
« ... شاه همینکه این سلطان را دید برجای ایستاد تا او نزدیك شد ، و چنانکه رسم ایرانیانست بزانو درآمد . آنگاه پای راست خود را پیش آورد تا او بوسه دهد . سلطان پای شاه را بوسید و پس‌از بوسه پیشانی خود را هم ، باز برسم شرقیان، برآن گذاشت، واینکار نشانهٔ احترامست . سپس برخاست و آهسته خود را عقب کشید تا همراهانش نیز پای شاه را ببوسند . پس‌ازآنکه دیگران هم این تکلیف را انجام دادند ، سلطان باز پیش‌آمد و بار دیگر پای شاه را بوسه‌زد واینکار را همگی سه‌بار تکرار کردند . شاه نیز ایشان را با صورتی خندان و مهربان پذیرفت و سخنان محبت‌آمیز گفت‌که من نشنیدم ...

« این‌گونه تکریم و تعظیم ، که مخصوصاً سه‌بار متوالی دور شاه میگردند ، و پای اورا بوسه میدهند سرّی دارد ، و مفهومش اینست که تمام بلاها و آسیب‌هائی راکه ممکنست متوجه شاه گردد ، بجان خود میخرند.... عادت دیگری نیز هست که دست خودرا دور سر طرف میگردانند ، و میگویند : « قضا و بلای تو بجانم بخورد ، » واین‌کار نشان کمال ارادت و فداکاریست... پس‌ازین تشریفات ... شاه نیز مانند دیگران روی پلکان تالار شاهی پای‌ازکفش بیرون‌کرد و وارد مجلس شد . کندن کفش درایران تنها نشان ادب نیست ، بلکه بیشتر برای رعایت پاکیزگی وراحت است....

« همینکه شاه وارد شد ، باشارهٔ کسانی‌که پهلوی من ایستاده بودند ، بسوی او رفتم. ایشیك‌آقاسی‌باشی [3] نیز پیش‌آمد و دست خود را زیر بازوی چپ من گذاشت، و بطرف شاه

۲- رجوع شود بفصل اول از مجلد دوم این تألیف .

۳- پی‌یترودلاواله بجای ایشیك‌آقاسی باشتباه قورچی‌باشی نوشته است .



گوشه‌ای

از اطاق طبقه فوقانی عالی قاپوی اصفهان

(مقابل صفحهٔ ۴۸)

هدایت کرد. این رسم معمول کشورهای شرق است وباحترام میهمانان عالیقدر انجام میگیرد....

« ... شاه چون مشاهده کرد که من بسویش میروم ، پیشترآمد. من نیز برسم معمول خودمان زانوی راست را بر زمین گذاشتم و سر فرود آوردم ، و بجای اینکه پایش را ببوسم، دامان لباسش رابوسه زدم . زیرا برای من بوسیدن پای هیچکس جز پای پاپ جائز نیست . ولی شاه بسرعت دست راست خود را پیش آورد وکوشش کرد تا مرا ازبوسیدن دامان خود بازدارد. من هم بتلافی این مهربانی دستش را بوسه دادم و برپیشانی گذاشتم . سپس برخاستم و بهمان صورت نخستین ، درحالی که ایشیک آقاسی باشی بازوی چپم را گرفته بود ، بعقب رفتم تا در جای خود قرار گیرم . درهمان ضمن شاه از کسانی که نزدیکش ایستاده بودند ، پرسید که آیا من ترکی میدانم یا نه ؟ و چون من تمام روز را با ایشان بترکی سخن گفته بودم ، جواب مثبت شنید . پس بار دیگر رو بمن کرد و تبسم کنان ، چنانکه رسم ایرانیانست ، بترکی گفت : « خوش گلدی، صفا گلدی . » ... ودرهمانحال بدرون دیوانخانه آمد و درجانب چپ مجلس که محترمترین قسمت آن بود ، قرارگرفت . **ساروخواجه** [4] هم ، که یکی ازعزیزترین ندیمان و نزدیکان شاهست ، پیش روی وی نشست. ما نیز بصورت نخستین درجاهای خود قرارگرفتیم، ولی بسیاری از بزرگان کشور و سران لشکر که همراه شاه بودند ، با جمعی ازکسانی که پیش ازآن با ما درمجلس نشسته بودند ، بیرون دیوانخانه ، نزدیك درایستادند ....

« ... شاه نخست بر دو زانو نشست ، و چنین نشستن درایران نشان فروتنی و کمال ادب ، ولی خسته کننده است . شاه نیز پس از اندك زمانی خسته شد ، و چنان که خیاطان ما روی میز کار خود می نشینند، بچهار زانو قرار گرفت . ما نیز ازو پیروی کردیم و بچهارزانو نشستیم . پس ازآن شاه عمامه ازسر برگرفت و پهلوی دست خود گذاشت ، و بعدازآن درتمام مدتی که درخدمت او بودیم ، بااینکه شب فرا رسیده و هوا سرد شده بود ، همچنان سربرهنه ماند ، و این یکی ازعادات خصوصی اوست که معمولا سربرهنه می نشیند . ولی دیگران درین کار ازو تقلید نمیتوانند کرد ، زیرا سربرهنه کردن درایران ، حتی پیش دوستان همشان و بیگانگان نیز دلیل بی ادبیست ... [5] »

شاه عباس درپایان این مجلس، پس ازصرف شام، پی یترودلاواله را نزد خویش میخواند وبااو درکمال مهربانی ویگانگی بگفتگو می پردازد ، و ازسبب مسافرت و آنچه درسفر بروگذشته ، و از شهر رم و پاپ و اوضاع حوزهٔ روحانیت و عقاید دینی

۴- مقصود **خواجه محمدرضا** معروف به **ساروخواجه** و ملقب به **فدوی** وزیر آذربایجان است، که درمجلدات گذشتهٔ این تألیف نیز ازو مکرر نام برده ایم .

۵- برای گزارش بقیهٔ این مجلس رجوع کنید بمجلد دوم این تألیف ، صفحات ۲۶۰ و ۲۶۱

عیسویان ، و مناسبات دولتهای اسپانی و عثمانی می‌پرسد ، و از روابط ایران و گرجستان و اختلافات خود با **تهمورس‌خان** امیرگرجی و مسائل گوناگون بسیار دیگر سخن بمیان می‌آورد ، که ما آن جمله را درفصول مختلف مجلدات دوم و سوم این تألیف بتفصیل نقل کرده‌ایم.[۶]

سپس شاه بباده‌گساری مشغول میشود و پی‌یترودلاواله را نیز بشرابخواری دعوت میکند ، و چون جهانگرد ایتالیائی مشروب نمی‌نوشیده است ، او را با خنده و شوخی بدینکار برمی‌انگیزد.[۷] چند روز دیگر نیز او را با اردوی خود از راه **تهران** بقزوین و ازآنجا به **سلطانیه** و **اردبیل** می‌برد و پی‌یترودلاواله ، چندی درآن‌شهر مصاحب شاه و شاهد جنگهای ایران و عثمانی در آذربایجان بوده است (درسال ۱۰۲۷ هـ. ق). چون در شهر قزوین خانهٔ خالی برای جای دادن بتمام همراهان و میهمانان شاه موجود نبوده است ، گروهی از آنان در زیر چادر منزل می‌کنند ، ولی به پی‌یترودلاواله و همراهانش چند خانه نشان میدهند تا هریك را خواستند برای ایشان خالی سازند ، اما او راضی نمیشود و چادر را بر خانهٔ دیگران ترجیح میدهد.... و خود دراین‌باره چنین نوشته است :

« ... چون درقزوین بعلت ورود شاه با سپاه فراوان ، جابسیارکم بود ، داروغه‌وکلانتر شهر نمیدانستند چگونه برای همهٔ همراهان شاه جا تهیه کنند . ولی ما را چون میهمان شاه واز دیگران محترمتر بودیم ، بچند خانه بردند تا هریك را خواستیم انتخاب کنیم .... درشهرهای ایران غالباً مدخل خانه‌ها را بسیار زشت وکوچك وتاریك میسازند تا درینگونه مواقع سربازان وسرداران سپاه برآنها طمع نبرند و برای آنکه درآنجا منزل‌گیرند ، صاحبخانه را بیرون نکنند . خانه‌هائی هم که بما نشان دادند ازینگونه بود ، و من چون مشاهده کردم که باید زنان ومردان بیگناهی را بخاطر ما ازخانه و مسکن ایشان برانند ، راضی نشدم و زیر چادر درکنار چشمهٔ کوچکی که بنام پدر **تخته‌بیگ** بچشمهٔ **شیخ‌احمد** معروف بود ، منزل کردم ...[۸] »

در اردبیل نیز خانهٔ بزرگ زیبائی باو و همراهانش دادند که متعلق بزنی از بستگان شاه و قورچی‌باشی بنام **بیگی‌خانم** بود . چون شوی این زن وقتی مورد بیمهری

۶- ازآن‌جمله درصفحات ۱۴۴ تا ۱۴۸ و ۲۲۱ و ۲۶۲ از مجلد دوم .

۷- **پی‌یترودلاواله** دریکی ازین موارد می‌نویسد : « ... شاه در ضمن گفتگو جامی از شراب شیراز تعارف کرد ... باو گفتم که‌گویا اعلیحضرت‌مابلند مرا مست کنند . بخنده گفت : « چه اهمیت دارد ! » من هم پیاله را گرفتم و مثل دو جام پیشین نوشیدم ... » ج ۳ ، ص ۳۲۷

۸- ایضاً ، ج ۳ ، ص ۴۳۹ .

شاه گشته و از بیم خشم اوازایران گریخته بود ، بفرمان شاه‌عباس خانه‌اش را تصرف کرده و جایگاه میهمانان شاهی ساخته بودند .

ازآنپس پی‌یترودلاواله مدت پنجسال (تا سال ۱۰۳۰ هجری قمری) غالباً در سفر و حضر با شاه‌عباس همراه و ندیم بود ، و شاه دربسیاری از امور مربوط بسیاست خارجی ایران ، و مخصوصاً درمسائل هنری و صنعتی از عقاید و معلومات وی استفاده میکرد ، و چندان با وی مهربانی کرد که جهانگرد ایتالیائی را شیفتهٔ رفتار خویش ساخت . پی‌یترودلاواله گذشته از سفرنامهٔ مفصل خویش ، که حاوی اطلاعات جامع و نکات بسیار دقیق دربارهٔ شخص شاه‌عباس و اطرافیان وی و طرز حکومت و احوال اجتماعی و دینی و اخلاقی و هنری ایران است ، کتاب خاصی نیز دربارهٔ آن پادشاه بعنوان **احوال و صفات شاه‌عباس شاه ایران** نگاشته ، و درآن جزئیات اخلاق و صفات پادشاه ایران را از نیك و بد بیان کرده است ، اما صفات پسندیده‌اش را براخلاق ناپسند او غالب شمرده ، و مخصوصاً او را بهوشمندی و شجاعت و سیاستمداری و قدرت اراده و ذوق و کنجکاوی و هنردوستی و مردانگی ستوده‌است. ازآنجمله دربارهٔ کنجکاوی و علاقهٔ خاص او بهنر و هنرمندان شرحی نوشته که نقل آن درین‌جا بی‌مناسبت نیست . می‌نویسد :

« ... وقتی که از اختراعات تازهٔ فرنگستان ، مانند دوربین و ذره‌بین ، یا تفنگهای جدید و ماشینهای تازه‌ساز چیزی بدستش رسد ، باکمال علاقه و بچشم کنجکاوی و دقت درآنها می‌نگرد تا از جزئیات هریك آگاه گردد و برازشان پی‌برد .... بهنرمندان بیگانه نیز سخت علاقمندست ، و آنان را با مواجبهای گزاف نزد خود نگاه میدارد . من با خود نقاشی ازمردم **فلاندر** بایران برده بودم تا ازمناظر آن کشور نقاشی کند . شاه‌عباس همینکه با او آشنا شد ، گرچه تازه‌کار بود ، نزدخود نگاهش داشت و برایش سالی هزارسکهٔ طلا مواجب بامزایای دیگر معین کرد . یکی ازهنرمندان فرانسوی را هم که درکار گلدوزی استاد بود مدتها درایران نگاهداشت . همچنین دو الماس‌تراش فرانسوی و یك جواهرساز و میناکار یهودی نیز درخدمت وی بودند، ولی هنرمند یهودی عاقبت با مقداری از جواهر گرانبهای شاه ازایران گریخت ..... شاه‌عباس چندتن ازایرانیان را نیز به ایتالیا فرستاده است تا ازشهرهای **ونتسیا**(ونیز) و **میلانو** (میلان) برایش متخصصان و هنرمندان مختلف بفرستند . کار هرشهر را از روی مصنوعات آنجا بخوبی میشناسد .... وقتی با همان نقاش فلاندری ، که من همراه برده بودم ، سفیری به هلند فرستاد تا ازآنجا یا از فرانسه برایش استادان نقاش و

هنرمندانی که درکار مجسمه‌سازی و ساختن حوض و فواره و چشمه‌های مصنوعی و امثال آنها زبردست باشند ، بایران آورند ... شاه از هنرمندان بیگانه کارزیاد توقع ندارد . بلکه میخواهد هنر خویش را بایرانیان بیاموزند ، و بهمین‌نظر همیشه دسته‌ای ازکودکان وجوانان ایرانی را دراختیار ایشان می‌گذارد ، تا بهنرهای مختلف آشنا سازند ، و بهریک که زودتر هنرمند گردد ، جائزهٔ کلان میدهد ... ۹ »

۹- کتاب احوال شاه‌عباس شاه ایران ، صفحات ۴۳ و ۴۴

فصل بیست و دوم

رفتار شاه عباس

با سفیران بیگانه

۱

از مرز ایران

تا

مجلس شاه

میهمان شاه درزمان شاه‌عباس سفیربیگانه ، یا باصطلاح ترکی آنزمان **ایلچی** ، از روزی که قدم بخاك ایران می‌گذاشت ، **میهمان** شاه خوانده میشد .
حکام ومأموران دولتی درهرشهر ودهکده، برای پذیرائیش بریکدیگر سبقت می‌جستند. از سرحد ایران باو میهماندار خاصی داده میشد که همیشه با وی همراه و مسئول جانش بود . میهماندار درهرمحل سفیر را دریکی از عمارات سلطنتی ، و اگر چنین عمارتی موجود نبود ، درعمارت دیگری بانتخاب و پسند وی جای میداد ، و همهٔ وسائل‌زندگانی وآسایش او وهمراهانش‌را، ازخوراك و لوازم‌خانه وخدمتگزاران‌متعدد، و اسباب طرب و غیره فراهم میساخت ، و تمام مخارج ایشان را ازکیسهٔ اهل محل می‌پرداخت . میهمانداران موظف بودند که دقیقه‌ای از سفیران بیگانه غافل ننشینند ، و پیوسته شخص شاه را ازاحوال ایشان ، بوسیلهٔ میهماندارباشی ، آگاه سازند . مقام **میهماندارباشی** ، که میهمانداران دیگر درفرمان وی خدمت میکردند ، از مقامات بزرگ دربار صفوی بشمار می‌آمد ، و همیشه بیکی از ندیمان ونزدیکان شاه سپرده میشد . صاحب اینمقام پیوسته در سفر و حضر همراه شاه بود و از سفیران وسایر میهمانان بیگانهٔ او پذیرائی میکرد . تمام اخبار و اطلاعاتی‌که ازجانب میهمانداران دربارهٔ سفیران بیگانه یا میهمانان دیگر از هرنقطهٔ کشور میرسید ، بوسیلهٔ او بشاه گزارش داده میشد ، و پیغامها و درخواستهای سفیران را نیز او بعرض شاه میرسانید [۱] .

۱ــ از میهماندارباشیان دوران پادشاهی شاه‌عباس یکی حسین‌بیگ قورذوالقدر بود ، که ظاهراً پیش ازین مقام ، سمت **جارچی‌باشی** داشت .

میهماندار خاص هر سفیری ، با مراقبت و احترام بسیار ، او و همراهانش را از محلی بمحل دیگر انتقال میداد ، تا بپایتخت یا هرجای دیگری‌که شاه آنجا بود ، میرسیدند . در راه چون بشهری نزدیك میشدند ، حاکم و بزرگان شهر با جمعی از مردم آنجا تا چند فرسنگ باستقبال ایشان میرفتند ، و هریك بنوبت سفیر وکسان او را میهمان میکردند ، و برای آنان از طرفه‌های شهر خویش تحفه‌ای میبردند .

یکی‌ازهمراهان **دن‌گارسیادوسیلوا فیگوه‌را** سفیر **فیلیپ سوم** پادشاه اسپانی ، که درسال ۱۰۲۶ هجری قمری از راه هندوستان و جزیرهٔ هرمز بایران آمده ، دربارهٔ پذیرائی دولت و مردم ایران از سفیر اسپانی چنین نوشته است :

« .... همانشبی که سفیر بنزدیکی شهر لار رسید ، **پرملکیوردزانژ** [۲] از اردوی شاهی با فرمان خاصی ، که بفارسی **پروانه** میگویند ، فرا رسید . بموجب این فرمان شاه امر کرده بود که بسفیر شتران و چارپایان بارکش دیگر و آذوقه و آنچه او وهمراهانش لازم دارند ، بدهند . چنانکه تا آنجا نیز ازطرف **امامقلی‌خان** امیرالامرای فارس ، تمام مایحتاج سفیر فراهم شده بود .... حکمران لار برای سفیر میوه‌های فراوان ، از انگور و خربوزه و خرما و چیزهای دیگر فرستاد ، و فردای آنروز با گروهی از بزرگان شهر و تفنگچیان بسیار ، که بیش‌از چهارصد نفر بودند ، باستقبال ما آمد .... [۳] »

این سفیر ازفارس باصفهان رفت ، ولی چون شاه‌عباس آنزمان درقزوین بود ، بفرمان او از طریق کاشان ، راه قزوین پیش گرفت . تفصیل ورود اورا بشهر کاشان یکی‌از همراهانش چنین نقل کرده است :

« ... سفیر سحرگاه بنزدیکی شهر کاشان رسید و برای اینکه روز روشن گردد درآنجا اندکی توقف‌کرد . همینکه آفتاب برآمد حاکم وگروهی از بزرگان شهر ، با چند سوار دیگر ، که جملگی با لباسهای فاخر براسبان زیبا نشسته و بسیار چست و چالاك بودند ، دررسیدند ، و ازپی ایشان نیز پانصد تفنگچی و جمعی ازمردم شهر پیدا شدند . پیشاپیش این گروه چند زن و پسربچهٔ زیبا بصدای طبل میرقصیدند ، و زنان دیگری هم که خود را بانواع زیورها آراسته وبرپیشانی و اطراف صورت مرواریدهای فراوان آویخته ، وبظاهر ازنسوان محترم کاشان بودند ، سوار براسب دنبال ایشان می‌آمدند . این زنان همگی زلفهای بلندی داشتند که برپشت آویخته بود ، و باآنکه زنان ایرانی معمولا موی سیاه دارند ، درمیان ایشان یکی موی خرمائی وپوست سفید داشت و سخت زیبا بود .

۲- **Pére Melchior des Anges** . این کشیش نمایندهٔ مقیم دولت اسپانی درایران بوده است ، و ازو درفصل سیاست خارجی شاه‌عباس مفصلتر سخن گفته خواهد شد .

۳- سفرنامهٔ «دن‌گارسیا» ، ص ۶۵



تصویر

یک سفیر اروپائی

از نقاشیهای عمارت چهلستون (ایوان کوچک شمالی)

(مقابل صفحهٔ ۵۶)

« ... چون بشهر داخل شدیم زنان دیگری نیز با چادرنمازهای سفید ، روی دیوارها و کنار پنجره‌ها ایستاده ، درانتظار گذشتن ما بودند ... سفیر تا خیابان بزرگی‌که دربرابر کاخ شاهی بود پیش رفت ، و آنجا اندکی توقف کرد تا زنانی که سواره آمده ودرآنجا پیاده شده بودند ، رقص خود را بپایان رسانیدند :.. سپس حکمران و بزرگان شهر سفیر را بخانه‌ای که برایش معین و مهیا شده بود ، بردند . این خانه دور ازمیدان شهر ، ولی بسیار بزرگ بود و سفیر و همراهانش درآن بخوبی جای میگرفتند ... [۴] »

ورود به مقر شاه همینکه سفیر بپایتخت، یا هرمحل دیگری‌که شاه آنجا بود ، میرسید، میهماندارباشی باگروهی ازبزرگان باستقبالش میرفتند و باجلال و شکوه شایسته بدرون شهرش میبردند ، و درخانهٔ خاصی که از پیش آماده و مرتب گشته و مخصوص میهمانان عالیمقام شاه بود ، جای میدادند .

ازجملهٔ خانه‌هائی که دراصفهان بسفیران و میهمانان شاه اختصاص داشت ، یکی خانه **قاضی‌خان**[۵] ، و یکی خانهٔ **ملاجلال‌الدین محمد** منجم‌باشی شاه‌عباس بود . خانه ملاجلال را پس‌از مرگ آن منجم (درسال ۱۰۲۹ هجری قمری) بفرمان شاه خریدند و برای پذیرائی سفیران و میهمانان بیگانهٔ او آماده کردند .

دربارهٔ پذیرائی از **دن‌گارسیا دوسیلوافیگوه‌را** سفیر پادشاه اسپانی ، که در سال ۱۰۲۷ هجری قمری برای دیدن شاه‌عباس ، بفرمان او از اصفهان بشهر قزوین رفته است ، یکی‌ازهمراهان وی ، و نیز **پی‌یترودلاواله** جهانگرد ایتالیائی ، که درین زمان با شاه‌عباس درقزوین همراه‌بوده ، هریك جداگانه شرحی نوشته‌اند که نقل مضمون آنها درینجا بی‌مناسبت بنظر نمی‌رسد .

سفیر اسپانی در روز هجدهم ماه جمادی‌الثانی سال ۱۰۲۷ بنزدیکی شهر قزوین رسید ، و یکی ازملازمان خویش را نزد حاکم آنجا فرستاد تا او را از رسیدنش آگاه سازد . عصر آنروز فرستادهٔ وی و یکی از فراشان حاکم شهر با چندبار میوه ویخ بازگشتند وخبردادند که بفرمان شاه بایستی درحدودساعت هشت یا نه صبح‌روزدیگر وارد قزوین شود . فردای آنروز سفیر چندتن از همراهان و ملازمان خویش را با صندوقهائی‌که حاوی لباسها و لوازم شخصی وی و هدایای پادشاه اسپانی برای شاه‌عباس بود ، روانهٔ شهر کرد ، وخود نیز باجمعی دیگر از همراهان که از بیست‌وپنج

۴- سفرنامهٔ **دن‌گارسیا** ، ص ۲۰۸ تا ۲۱۰

۵- ظاهراً **قاضی‌خان** ولد میرزا برهان از سادات سیفی حسنی قزوین که مدتی مقام صدارت داشت .

نفر بیشتر نبودند ، از دنبال ایشان براه افتاد . ازشهر نیز بفرمان شاه **داودخان** برادر **امامقلی‌خان** امیرالامرای فارس با حکمران قزوین و **حسین‌بیگ** میهماندارباشی ، و دویست سوار از بزرگان شهر باستقبال سفیر بیرون رفتند ، و ایندو گروه در هزار و پانصدمتری دیوار شهر بیکدیگر رسیدند . پی‌یترودلاواله بیگزادهٔ ایتالیائی نیز بحکم هم‌کیشی با این جمع باستقبال رفته بود .

سفیر و همراهانش همگی بلباس اسپانیولی ملبس بودند ، و لباسهای ایشان با یقه‌های آهارزدهٔ چین‌دار اسپانیائی بسیار زیبا و دلپسند بود . داودخان وهمراهان وی نیز با نیمتنه‌های اطلس زربفت و دستارهای قزلباش مکلل بجواهر و پرهای بسیار زیبای کار مسکو و ترکستان و شمشیرها و خنجرهای جواهر نشان گرانبها ، و زین و لگام زرین و سیمین نمونهٔ آشکاری از ثروت و شکوه و جلال دربار ایران بودند . شاه‌عباس مخصوصاً قدغن کرده بود که جز هیئت رسمی استقبال‌کنندگان کسی از شهر خارج نشود .

داودخان پس‌از ادای سلام و تعارفات رسمی و معرفی همراهان خویش ، بسفیر اسپانی گفت که ما همگی غلامان شاهیم ، و مقصودش ازین‌بیان معرفی عظمت و قدرت شاه ایران بود . آنگاه خود درجانب چپ سفیر قرار گرفت و دیگران نیز دوبدو ازدنبال ایشان بسوی شهر روان شدند . درتمام راه سفیر با داودخان سخن می‌گفت و نسبت بخاندان او محبت بسیار نشان میداد . ازآنجمله شجاعت و لیاقت پدرش **الله‌وردی‌خان** ، سپهسالار سابق ایران را ، زیاده از حد می‌ستود ، و از مرگ وی اظهار تاثر می‌کرد ، و افسوس میخورد که سعادت دیدار او را نداشته است . درصورتی‌که الله‌وردی‌خان درحیات خویش بفرمان شاه‌عباس جزیرهٔ **بحرین** ، بهترین مراکز صید مروارید را ، از امیر هرمز ، یعنی درحقیقت از پرتغالیان گرفته ، و پسرش امامقلی‌خان امیرالامرای فارس نیز قلعهٔ بندر **گمبرون** را که ، پرتغالیان با دویست میل ازاطراف آن در دریا مالك بودند، ازتصرف ایشان بدرآورده‌بود، وستایش چنین خاندانی از زبان سفیر پادشاه اسپانی عجیب می‌نمود .

داودخان و همراهانش سفیر را تا خانه‌ای که در قزوین برای او معین شده بود ، بردند و درآنجا بی‌آنکه از اسب پیاده شوند ، از وی جدا شدند . ۶

۶ــ سفرنامهٔ پی‌یترودلاواله ، ج ٤ ، ص ١٤ و بعد . ــ سفرنامهٔ دن‌گارسیادوسیلوافیگوءرا ، ص۲۲۹ــ تاریخ روابط ایران و اروپا در دوران صفویه ، ص ٤٧ و ٤٨ .

استقبال شاهانه

شاه‌عباس گاه برای ورود سفیران کشورهای بزرگ و همسایه بپایتخت ایران، تشریفات فوق‌العاده ترتیب میداد و خود نیز برای استقبال ایشان ازشهر خارج‌میشد. ازآنجمله درماه رجب‌سال ۱۰۲۸ هجری قمری، در روزی که سفیران هندوستان و عثمانی و دولت مسکوی (روسیه) باصفهان وارد میشدند، فرمان‌دادکه همهٔ مردم اصفهان، ازمسلمان و فرنگی و گبر و یهود و ارمنی، ازیشان استقبال‌کنند، و خود نیز ازشهر بیرون رفت، ولی چون مایل بود که تنها از سفیر هندوستان استقبال کند، حیله‌ای بکار برد که جز سفیر هند کسی او را بیرون شهر ندید. **پی‌یترودلاواله** جهانگرد ایتالیائی‌که آنزمان دراصفهان بوده، شرح ورود سفیران هند و عثمانی ومسکوی را درسفرنامهٔ‌خود بتفصیل نگاشته است، و چون ازنوشته‌های دقیق او بجزئیات مراسم درباری ایران و طرز پذیرائی ازنمایندگان بیگانه درآن عصربخوبی پی‌میتوان برد، مضمون قسمتهای مهم‌آنرا درین‌جا نقل میکنیم. ۷ می‌نویسد:

«.... بامداد روز چهارشنبهٔ نوزدهم ماه ژون (سال ۱۶۱۹ میلادی ــ ۶ ماه رجب ۱۰۲۸ ه. ق.) سفیران سه‌گانهٔ هندوستان و مسکوی و عثمانی، با تشریفات بسیار وارد اصفهان شدند .... (این سفیران پیش از آن نیز در اردبیل و قزوین بحضور شاه‌عباس رسیده بودند)، دولت مسکوی دونفر را بسفارت روانهٔ دربار ایران کرده بود، ولی یکی از آن دو درقزوین مرد و دیگری تنها با منشی خود باصفهان آمد .... روز ورود سفیران شاه باهالی اصفهان خبرداد که شخصاً باستقبال ایشان خواهد رفت، و مردم شهر نیز باید از سفیران استقبال کنند. بدو سفیر دیگر هم که ازپیش دراصفهان بودند، یعنی سفیر اسپانی ونمایندهٔ انگلستان، پیغام فرستاد که برای استقبال سفیران سه دولت دیگر درخارج شهر باو پیوندند.

« از چند روز پیش شاه شصت هزار تفنگدار پیاده از مردم اصفهان واطراف آنشهر، وحتی از شیراز و یزد و کرمان، فراهم آورده و فرمان‌داده بودکه با بهترین وضعی‌که میسر باشد، درروز معین حاضر شوند. ایشان نیز دسته دسته از نواحی مختلف، با لباسهای رنگارنگ سرورانگیز و عمامه‌هائی مکلل بپرهای زیبا گرد آمدند. هردسته فرماندهی مخصوص داشت و با آهنگ طبل و نی و آلات موسیقی جنگی دیگر، مانند سنج که فقط درایران متداولست، حرکت میکرد. هردسته نیز بیرقی جداگانه داشت که درایران **علم** می‌گویند، و مرکب از نیزه‌ایست که برسرش نوار پهن بلندی با چند نوار رنگارنگ باریك بسته‌اند. این شصت‌هزار تن

۷ــ **دن‌گارسیا دوسیلوا فیگوه‌را** نیز درسفرنامهٔ خود درین‌باره شرحی نوشته است، و ما نوشتهای «پی‌یترودلاواله» را با نوشتهٔ او تکمیل کرده‌ایم.

در دو صف از قصر شاهی ، که درمیدان اصفهان است ، تا قریهٔ **دولت‌آباد** ، که سفیران آنجا بودند ، و تقریباً در دوازده هزار قدمی شهر اصفهان واقع شده ، کنار یکدگر ایستادند ، و هریك تفنگی در دست داشت که قنداقش را بپهلوی خویش چسبانده و لوله‌اش را بسوی آسمان نگهداشته بود .

« آنروز صبح درکوچه‌ها صدای طبل و شیپور و سازهای گوناگون گوش را کرمیکرد. تفنگداران دسته دسته ، هشت نفر و ده نفر ، از صف بیرون می‌آمدند و با هم برسم معمول ایران میرقصیدند ، وهردسته که فرسوده میشد دوباره بصف باز می‌گشت و جای خود را بدستهٔ دیگر میداد ، وکسانی‌که برقص می‌پرداختند سلاح خود را بدیگران میسپردند. بطوری‌که من دریافته‌ام مردم ایران برقص اشتیاق فراوان دارند ، چنانکه هرگاه صدای سازی بشنوند ، یا جمعی از رفیقان را درحال رقص ببینند ، بی‌تاب میشوند ، و کم‌کم اختیار از موقرترین وسنگین‌ترین ایشان نیز سلب میشود . بطوری‌که درجای خود از حرکت‌دادن دست و پا و جنبانیدن چشم و ابرو و سر وگردن خودداری نمیتوانند کرد .

« بالجمله درتمام راه ، از دولت‌آباد تا اصفهان ، که نزدیك سه فرسنگ است ، از بام تا شام ساز و آواز وپایکوبی دوام داشت ، و مردم گرم رقصیدن و دست‌زدن و جست وخیز بودند، و هرلحظه فریاد : « خدا اقبال شاه‌عباس را بلندتر کند ! » بگوش میرسید ...

« جاو قصر شاه درطول میدان نقش‌جهان، گذشته از دو صف تفنگدار ، یکدسته غلامان خوش‌صورت نیز در دوصف ایستاده بودند ، که برخی جامهای زرین شراب وبرخی دیگر ظرفهای پراز آب یخ در دست داشتند و مردم را آب یا شراب میدادند .

شاه‌عباس برجال شهر و اعیان دولت نیز فرمان داده بود که تا **دولت‌آباد** بپیشباز سفیران روند ، و ایشان‌هم با جامه‌های فاخر ابریشمین و عمامه‌های مکلل بجواهر قیمتی و پرهای زیبا ، براسبان اصیل گرانبها ، که زین و لگام زرین و سیمین داشتند ، درمیان سواران و ملازمان خود حرکت میکردند ، و ازدحام سواران چنان بود که گفتی همهٔ مردم اصفهان آنروز پا در رکاب کرده‌اند ...

« شاه بدین حد نیز قناعت نکرد و فرمان‌داد تا ملل و اقوام غیرمسلمان هم ، از فرنگی و گبر و ارمنی و جهود باستقبال روند ، و مخصوصاً دربارهٔ بنی‌اسرائیل تأکید کرده بود . ایشان نیز اطاعت کردند و دسته دسته از شهر خارج شدند . یهودیان آواز مخصوص میخواندند و دعا میکردند ، و چیزی که درپارچه‌ای پیچیده شده و گویا تورات بود ، با شمعدانهای روشن همراه داشتند . گبران نیز با زنان و دختران خود ، درکوچه‌ها می‌خواندند و میرقصیدند . ازعیسویان جلفا هم هفتصد پیاده درمیان تفنگداران ایستادند ، و سیصد سوار درمحل دیگری ،



منظرهٔ

مسجد شیخ لطف الله

از عمارت عالی قاپو

درمیدان نقش جهان اصفهان

(مقابل صفحهٔ ۶۰)

که از پیش تعیین شده بود ، با سلاح کامل ولباسهای زیبا قرار گرفتند .

علاوه‌بر این جمله شاه دستور داد که بیست و پنج تن از زنان حرم نیز درپذیرائی سفیران شرکت کنند ، واین‌کار ازجملهٔ تشریفات خاصی است که فقط دربارهٔ سفیران فوق‌العاده انجام میگیرد . این بیست و پنج زن هم سوار بر اسب ، روبندها بالا زده ، با روی باز حرکت کردند ، و با نظم کامل باستقبال سفیران رفتند . چنانکه گفته شد مشهور بود که از زنان حرم شاهند ، ولی من یقین دارم‌که چنین نبود . زیرا زنان حرم ، و حتی‌کنیزان شاه را نیز هیچ مرد زنده‌ای جز شخص او وخواجه‌سرایانش نمی‌توانند دید ، و اقوام نزدیك مانند پدر یا برادران نیز فقط درقصر بدیدار ایشان میروند ...

« سفیر هندوستان چون شنیده بود که شاه تا دولت‌آباد او را استقبال خواهدکرد ، مدتی درآنجا نشست . اما شاه که خیال دیگر درسر داشت ، بفرستادن اعیان و رجال دولت قناعت کرد و خود آنقدر درشهر ماند که سفیر هند ناگزیر راه اصفهان پیش‌گرفت ، و سفیران عثمانی و دولت مسکوی نیز از دنبال او براه افتادند . ازکسانی که بفرمان شاه باستقبال سفیران رفته بودند ، تنها نمایندهٔ انگلستان ، که بآداب و مراسم سیاسی و درباری بی‌اعتنا بود ، تا دولت‌آباد پیش‌رفت . برای سفیر اسپانی هم شاه مخصوصاً هفت اسب با زین ولگام زرین فرستاده وخواهش کرده بودکه با تمام همراهان خود از شهر بیرون آید تا با هم بپیشباز و تماشا روند . آن سالخوردهٔ خودخواه نیز اطاعت‌کرد و با داروغهٔ اصفهان از شهر خارج شد ، و چون بسبب تکبری‌که داشت نمیخواست با سفیران دیگر همراه گردد ، پیوسته در جستجوی شاه بود . ولی شاه برخلاف میخواست فقط سفیر هندوستان را که ، آن همه تشریفات درحقیقت برای او فراهم آمده بود ، ببیند . پس پوشیده از راهی دیگر بخارج شهر رفت ، و چون‌کسانی که پیشاپیش سفیر هند حرکت میکردند ، بشهر داخل شدند ، خود را درمحلی نزدیك اصفهان بدو رسانید و مراسم پذیرائی بجای آورد ، ویکساعت و نیم بعداز ورود دیگران بشهر ، اورا تنها با خود بکاخ شاهی برد . سفیر اسپانی چون دانست‌که شاه ازسفیران دیگر دیدار نکرده و حتی ایشان را بحضور خود نیز نپذیرفته است ، درخشم شد و فریاد شکایت برآورد که شأن او برتر ازآنست که از سوداگری استقبال‌کند ، و مقصودش از سوداگر سفیر هندوستان بود ، زیرا درین‌زمان مردم هند بیشتر تاجرپیشه‌اند . ولی اشتباه میکرد ، چه این سفیر ازمنسوبان امپراطور هند و یکی‌از رجال سه‌گانهٔ دربار وی بود . درهندوستان پس‌از شاه سه‌نفر بترتیب محترم‌ترین رجال دولتند . یکی **خان خانان** که بعداز شخص شاه مقام او از هرکس والاترست . دیگر **میره‌یران** و سومی **خان‌عالم** ، و سفیری‌که از جانب **سلطان سلیم** معروف به **نورالدین جهانگیر** بدربار شاه‌عباس آمده بود ، خان عالم بود .

« سفیر اسپانی با خشم و دلتنگی بسیار با همراهان بخانه بازگشت ، ولی هنوز اندکی نیاسوده بود که شاه حسین‌بیگ میهماندار را دنبال او فرستاد وخواهش‌کرد که چون همهٔ سفیران درقصرسلطنتی جمعند، اونیزبدانجا رود. دن‌گارسیا ناچاربار‌دیگر لباس پوشیدوباملازمان خود بقصر شاه رفت. [8] حسن‌بیگ قورچی و داودخان برادر امامقلیخان امیرالامرای فارس و قرچغای خان سپهسالار ایران ، و همهٔ وزیران نیز آنجا بودند . تیمورآقا رئیس خواجه‌سرایان سفیر را بدرون عمارت برد . درتالار بزرگ قصر سفیر عثمانی و سفیر هندوستان و برادر شریف مکه و سفیران ازبك و دولت مسکوی و نمایندهٔ انگلستان نیز حاضر بودند . پس‌از دقیقه‌ای شاه با دو پیشخدمت از دری مخصوص بتالار آمد ، و با سفیران تعارفی کرد و هریك را جائی گزید ، و سفیران هندوستان واسپانی را نزدیك خود نشانید . همراهان سفیر اسپانی را نیز اجازهٔ ورود فرمود ، و چون سفیر نمیتوانست براحتی روی زمین نشیند ، گفت تا برایش صندلی کوتاهی گذاشتند .

« درین مجلس سفیران هریك نامه‌هائی ازطرف پادشاهان خود تقدیم کردند . ازآن‌جمله سفیر اسپانی نامه‌ای راکه درهمان ایام ازفیلیپ سوم رسیده بود ، توسط کشیشی پرتغالی بنام برنارد آزودو [9] تقدیم شاه کرد . شاه نیز آن نامه را به پرژان‌تاده خلیفهٔ کشیشان کرملی‌اصفهان داد تا ترجمه کند . مضمون این نامه چیزی جز تعارفات رسمی نبود . سپس شاه با سفیران باده‌نوشی پرداخت و پس‌از ساعتی سفیر اسپانی اجازه خواست و بخانهٔ خود بازگشت ، دیگران نیز پراکنده شدند ... [10] »

هنگامی که شاه‌عباس درصحبت ایلچیان سرگرم باده‌گساری بود ، هنوز مردم اصفهان درکوچه و بازار ومیدان شهر ، وازبالای بامها و دیوارها و درختان ، سرگرم

۸- درسفرنامهٔ سفیر اسپانی نوشته شده است که : « .... سفیرتازه جامه از تن برون کرده بود که یکی از ملازمانش با یکتن ازفراشان شاه از راه دررسیدند و خبر دادند که شاه‌عباس مدتی نزدیك یکی از باغهای بیرون شهر درانتظار وی بوده و میخواسته است با او ناهار بخورد ، و چون او را نیافته بشهربازگشته و خواهش کرده است که سفیر فوراً بقصر شاهی رود ، زیرا سفیران نورسیده نیز آنجا هستند .... چیزی نگذشت که سه چهار سوار دیگر نیز پیاپی بخانهٔ سفیر آمدند و همگی پیغام شاه را تکرارکردند . درآخر نیز میهماندارباشی بدانجا آمد و با حالتی آشفته و خشمگین شکایت‌کرد که شاه میخواسته است او را بجرم اینکه صبح آنروز موجب سرگردانی سفیر و انتظار شاه‌گشته ، بچوب بندد ... سرانجام سفیر ناگزیر شدکه دوباره لباس پوشد و بقصر شاه رود . » - سفرنامهٔ دن‌گارسیا ، ص ۲۹۷ .

۹- Bernard Azevedo

۱۰- سفرنامهٔ پی‌یترودلاواله ، ج ٤ ، ص ۳٤۳ تا ۳٥٤ - سفرنامهٔ دن‌گارسیا ، ص ۲۹٥

تماشای همراهان وملازمان و هدایای سفیران ، مخصوصاً سفیر هند بودند . زیرا عدهٔ همراهان « خان عالم » از هفتصد می‌گذشت . این سفیر باخود از هندوستان جانوران گوناگون ، مانند فیلان وگاوان هندی و ببر و پلنگ و آهو و یوز وگرگدن وطوطیهای رنگارنگ ، و نیز ارابه‌های زرین مخصوص هندی که با گاوان سپید کشیده میشد ، و هدایای دیگری از دندانهای فیل و استخوانهای ماهی و سلاحهای گرانبها از شمشیر و خنجر و امثال آن و آلات موسیقی گوناگون وطرفه‌های دیگر آورده بود که برای مردم اصفهان تازگی داشت ، و ما آن‌جمله را بتفصیل در مجلد سوم این تألیف بیان کرده‌ایم.[۱۱] پس‌ازآنکه شاه و سفیران بشهر داخل شدند ، تفنگدارانی هم که شاه از مردم اصفهان و اطراف شهر ترتیب داده بود ، بمیدان **نقش‌جهان** آمدند ، و دراطراف میدان و طاقنماهای آن جای گرفتند . سفیر هند چون خبر یافته بود که تفنگداران شاهی سرباز نیستند و ازمیان مردم شهرها و دهکده‌ها انتخاب شده‌اند ، برای اینکه بشاه‌عباس بفهماند که از حیلهٔ او باخبر است ، بخزانه‌دار خود دستورداد که بهر تفنگچی یك تومان انعام بدهد ، تا زحمتی که برای پذیرائی او تحمل کرده‌اند ، بی‌پاداش نماند . ولی شاه‌عباس این‌امر را توهینی بشخص خود شمرد و دستوردادکه انعام او را نپذیرند .

***

تمام مخارج سفیران بیگانه و همراهان ایشان ، تا روزی که درایران بودند، از خزانه شاه پرداخته میشد . برخی از نمایندگان اروپائی ، یا بحکم جوانمردی و بزرگ‌منشی ، و یا برای آنکه باری برگردن ملت ایران ، که خزانهٔ شاهی فی‌الحقیقه از دسترنج ایشان انباشته میشد ، نباشند، هرگاه‌که پولی ازطرف شاه برای‌مخارجشان فرستاده میشد ، با سپاسگزاری رد میکردند . اما برای سفیران دولتهای آسیائی ، مثل هندوستان و عثمانی ، تحمیل مخارج سفارت بر خزانهٔ ایران امری عادی وطبیعی بود ، زیرا که دولت‌ایشان نیزتمام مخارج سفیران بیگانه را ازخزانهٔ خودمیپرداخت.[۱۲]

۱۱– قسمت چهارم از فصل نوزدهم در مجلد سوم این تألیف .

۱۲– سفرنامهٔ شاردن ، ج ۵ ، ص ۴۹۵ و ۴۹۶

۲

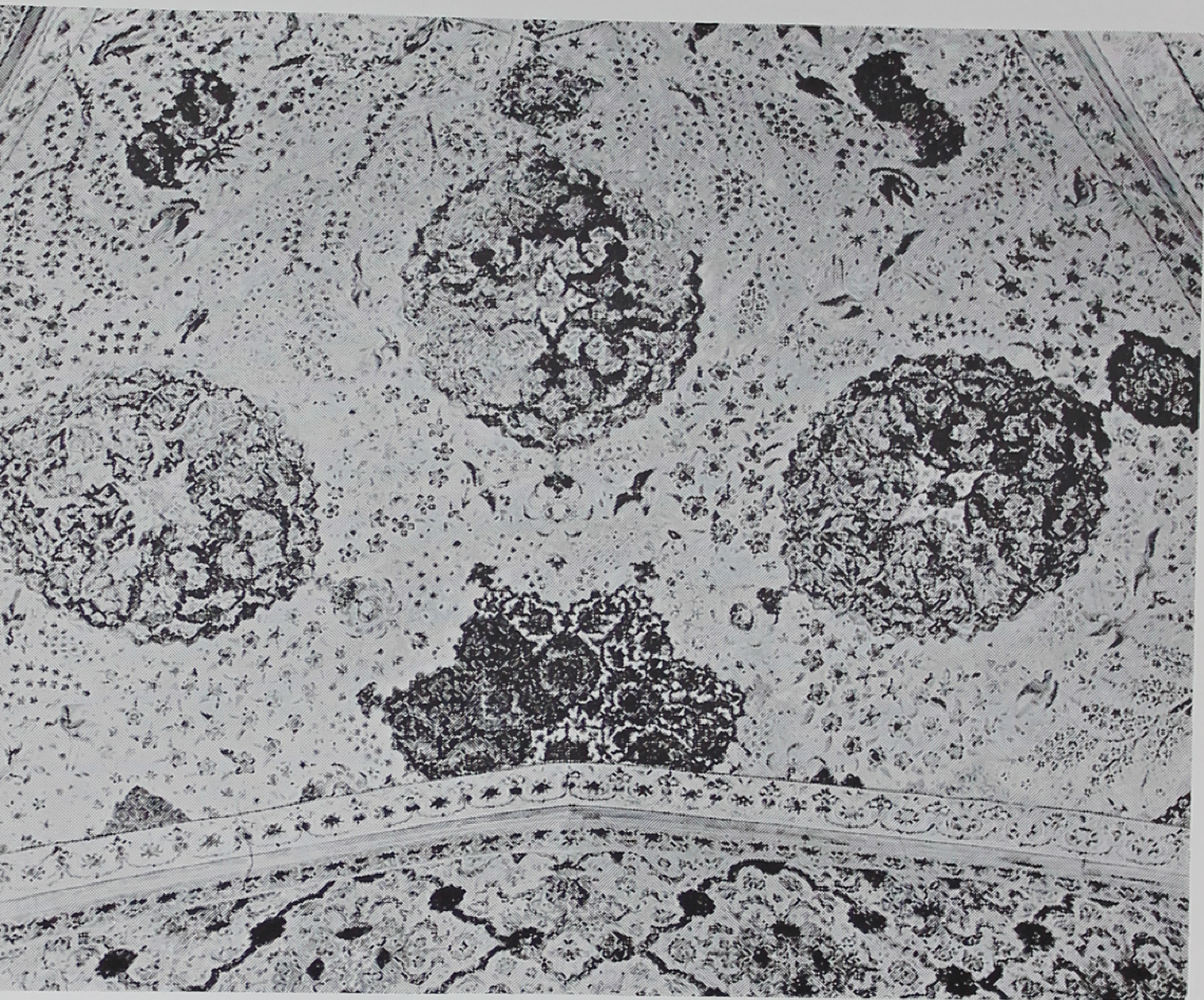
چگونه

سفیران بیگانه را بارمیداد

شاه‌عباس و بتقلید وی جانشینان او نیز ، بتصور حفظ شخصیت وبزرگی و قدرت خویش ، همیشه سفیران بیگانه را بی‌سبب مدتی درایران معطل و منتظر نگه میداشتند و بحضور نمی‌پذیرفتند . تحمل کردن این رفتار مخصوصاً برای نمایندگان دولتهای اروپائی سخت ناگوار بود ، زیرا تا شاه ایشان را بار نمیداد ، نمیتوانستند آشکارا و آزاد ازخانه بیرون روند یا بمسافرت و سیر و سیاحت‌پردازند. هیچکس جز مهمانداران و مأموران مخصوص شاه بدیدارشان نمی‌رفت ، و گاه مانند زندانیان سیاسی ناگزیر چندین ماه پوشیده و محدود و تنها بسر می‌بردند . یکی از مسافران اروپائی که گویا خود نیز بدین گرفتاری دچار بوده است ، میگوید ایرانیان معتقدند که اگر سفیر را مدتی در ایران نگهدارند باو مهربانی کرده‌اند ، وهرگاه زود روانه‌اش کنند گمان خواهد کرد که ازو خسته و بیزار گشته‌اند .

درمدت درازی‌که سفیر انتظار بار یافتن داشت ، شاه بوسیلهٔ میهماندارباشی از موضوع مأموریت و منظور سفارتش آگاه میشد ، تا جوابی مقتضی و مناسب تهیه کند ، و سرانجام پس‌ازآنکه سفیر ازطریق مکاتبه یا پیغام ، بوساطت میهماندارباشی و وزیر و سایر رجال بزرگ چندین‌بار درخواست باریافتن را تجدید میکرد ، او را با تشریفات و مراسم شاهانه بحضور می‌پذیرفت .

سفیران چون بحضور شاه میرسیدند ، پس‌از تعظیم و بوسیدن پای یا دست او ، نامه‌ای را که از فرمانروای خود داشتند ، بدو میدادند و هدایائی را که با خود آورده بودند با تشریفات خاص ازنظرش میگذراندند . سپس با اجازه و اشارهٔ شاه



از نقاشیهای

عمارت عالی قاپو

تزئینات نقاشی سقف اطاق مخصوص شاه‌عباس بزرگ در طبقهٔ سوم

(مقابل صفحهٔ ٦٤)

نزدیك وی قرار میگرفتند . شاه‌عباس درینگونه مجالس با سفیران بیگانه با مهربانی بسیار رفتار میکرد ، و همیشه سخن موافق و مناسب با روحیه و ذوق و معتقدات ایشان می‌گفت . مثلا اگر ایلچی در زمرهٔ کشیشان و روحانیون عیسوی بود ، سخن از دین عیسی پیش میکشید و برای جلب خاطر او خود را دوستدار و هواخواه عیسویان نشان میداد [۱] ، و اگرسفیر از مردمان جنگ‌و رزم آزموده بود ، از تیر و کمان و توپ و تفنگ سخن میگفت و درمسائل نظامی گفتگو میکرد . اما دربحث و گفتگو چنان زبردست بود که بسفیران کمتر مجال سخن‌گوئی و پرسش میداد ، و اگر مایل نبود که سفیری دربارهٔ موضوع مأموریت خود سخن گوید ، چنان بامهارت او را بسئوالات گوناگون مشغول میکرد که درمیان گذاشتن مطلبی دیگر میسر نمیشد . سرانجام نیز او را بی‌آنکه برخلاف میل خود وعده‌ای داده باشد ، مرخص میکرد . ولی‌اگر برخلاف میخواست در موضوع دلخواهی بحث کند ، بآسانی رشتهٔ سخن را بدانموضوع می‌کشید و بمیل خود نتیجه میگرفت .

آنتونیودوگوه‌آ که درسال ۱۰۱۱ هجری قمری (۱۶۰۲ میلادی) با هیئتی‌از روحانیان عیسوی بفرمان فیلیپ سوم پادشاه اسپانی بایران آمده و نخست در شهر مشهد بمجلس شاه‌عباس باریافته است ، دربارهٔ این مجلس و طرز رفتار آن پادشاه با خود و همراهان خویش ، می‌نویسد :

« .... شاه درتالار چهارگوشی که برآن قالیهای گرانبها گسترده بودند ، نشسته بود ، ودراطرافش در دوصف سرداران و بزرگان قوم قرار گرفته بودند . مسند و عمامه و لباس شاه بردیگران هیچگونه امتیازی نداشت ، بطوری که تا با دست نشانش ندادند ، اورا نشناختیم. شاه‌عباس برخلاف پادشاهان دیگر، غالباً درینگونه پذیرائیها دستور میدهدکه درباریانش با لباسهای گرانبها و آراسته حاضر شوند ، و خود لباسی بسیار ساده می‌پوشد ، تا بدینوسیله خویشتن را ممتاز و بزرگوار جلوه دهد .... کسی که ما را بمجلس شاه هدایت میکرد ، پرسید که میخواهیم نزدیك رویم و پایش را ببوسیم ، یا اینکه از دور سرفرود آوریم . درجواب گفتیم که میلداریم شاه را از نزدیك ببینیم و برسم کشور خود با او رفتار کنیم . پس نزدیك رفتیم و یك زانو بر زمین زدیم و دست شاه را بوسیدیم . نزدیکان شاه ازین‌کار ما تعجب کردند و گفتند که کاری پسندیده نبوده است ، و باید پای او را بوسه میدادیم . ولی شاه خود بسیار خوشحال شد و ما را با سخنان ملاطفت‌آمیز نوازش کرد ، و بعداز آن‌نیز هرگاه که بردستش بوسه میزدیم ، خود نیز پس‌از بوسیدن ما آنرامی بوسید ... [۲] »

۱- بفصل چهاردهم ازکتاب سوم این تألیف ، دربارهٔ رفتار شاه‌عباس با عیسویان مراجعه باید کرد

۲ - سفرنامهٔ آنتونیو دوگوه‌آ ، ص ۱۱۸ و ۱۱۹

درسفرنامهٔ «دن‌گارسیا» سفیر پادشاه اسپانی نیز ، شرح مراسم پذیرائی وی درنخستین روزی که بحضور شاه‌عباس باریافته است ، بتفصیل دیده میشود . «پی‌یترودلاواله» ایتالیائی هم که خود درمجلس شاه حاضر بوده و آن مراسم را بچشم دیده دربن‌باره شرحی دقیق و جالب نوشته است، و ما خلاصه‌ای از مضمون آندو را درین‌جا نقل می‌کنیم :

در روز یکشنبهٔ ۲۲ جمادی‌الثانی ۱۰۲۷ هجری قمری (مطابق با ۱۷ ژون ۱۶۱۸ میلادی) شاه‌عباس دریکی ازباغهای سلطنتی قزوین ، که **باغ‌جنت** نام داشت ، بسفیر اسپانی اجازهٔ شرفیابی‌داد ، و او را میهمان کرد . شاه درین میهمانی اشخاص گوناگونی‌رادعوت کرده بود ، و درمجلس او بیش‌از صدتن از ملل مختلف با لباسها و زبانهای گوناگون دیده میشدند .

ازبامداد آن روز بسفیر اسپانی خبر دادند که بایستی بحضور شاه رسد . او نیز بتهیهٔ کار خود پرداخت و لباس مخصوص سفیران بتن کرد . بهمراهان خود نیز دستورداد که برسم اسپانی جامهٔ خاص پذیرائیهای رسمی بپوشند ، و چون‌می‌خواست هدایای پادشاه اسپانی را نیز همانروز تقدیم کند ، پانصد جوان خوش‌صورت ازمردم شهر برگزیدند و نزد وی فرستادند.[۳]

چون ترتیب حمل هدایا بدلخواه سفیر داده شد ، چهار ساعت بعدازظهر آنروز از خانه بیرون آمد و با حکمران قزوین و **حسین‌بیگ** میهماندارباشی و چندتن از سران دولت و گروهی از سربازان ایرانی و تمام همراهان و ملازمان خویش راه « باغ جنت » پیش گرفت . برندگان هدایا نیز ، چنانکه رسم زمان بود ، دنبال یکدگر پیشاپیش سفیر میرفتند و عبور این جماعت از کوچه‌های تنگ قزوین کاری دشوار بود. زیرا مردم شهر ازتمام محلات بر سر راه گرد آمده بودند تا سفیر وهدایای او را تماشا کنند .

سفیر اسپانی نزدیك درباغ جنت از اسب بزیرآمد ، و چون هنوز شاه بباغ نیامده بود ، زیردرخت بزرگی نزدیك باغ ، که نشستنگاهی تخت مانند گرد آن ساخته بودند ، قالیچه‌ای افکندند وازو خواهش‌کردندکه تاآمدن شاه درآنجا استراحت کند میدان مقابل خانهٔ شاه پراز جمعیت بود و بزرگان و سرداران ایران نیز جملگی با نظم و ترتیب کامل بردوسوی درباغ ایستاده بودند...

۳ــ شرح هدایای این سفیر و مراسم گذراندن آنها را ازنظر شاه‌عباس درمجلد سوم این تألیف (ص ۲۸۱ و ۲۸۲) بتفصیل بیان کرده‌ایم .

سفیر نیمساعت درمیدان زیردرخت بانتظار شاه نشست ، و قطعاً روح و جسمش هردو در عذاب بود . عذاب روحی داشت ازآن سبب که او را در معبر عامه زمانی دراز معطل کرده بودند ، و در اروپا این رفتار با اشخاصی درمقام و مرتبهٔ او امکان‌ناپذیر بود ، و عذاب جسمی ازآن‌جهت که برای مرد سالخوردی مثل او دشوار بود که هنگام تابستان درگرمترین ساعات روز نیم ساعت زیر درختی با لباس تنگ اسپانیولی‌ویقهٔ بلند آهارخورده منتظر نشیند. سرانجام چون خسته شدمیهماندارباشی را پیش خواند و خواهش‌کرد که بحضور شاه رود و زودتر ازو اجازهٔ «شرفیابی» بگیرد ، و گفت‌که چون ازلباس رسمی و یقهٔ سخت خود رنج میبرد ، بیش‌ازآن تحمل انتظار نمی‌تواندکرد ، و اگر شاه اجازهٔ دیدار ندهد بازخواهد گشت . بعلاوه چون خبر یافته بود که مخصوصاً او را معطل داشته‌اند ، تا سفیر دولت عثمانی هم که مدتی پیش بقزوین رسیده و هنوز بار نیافته بود ، برسد و با او درمجلس شاه حاضرگردد ، بیشتر آزرده‌خاطر بود .

میهماندارباشی پیغام وی را بعرض شاه رسانید و اندکی بعد خبرآورد که شاه احضارش کرده است . سفیر با چندتن‌از درباریان ایران و تمام همراهان‌اسپانیائی خود بدرون باغ رفت. درآستانهٔ باغ **آقامیر** واقعه‌نویس مخصوص شاه، و **یوسف‌آقای** خواجه‌باشی باستقبال وی رفتند ، و او را ازخیابانی که درختان سرو و چنار از دوسویش سربرآسمان کشیده بود ، بسوی جایگاه شاه رهبری کردند . برندگان هدایا نیز از دنبال سفیر داخل باغ شدند .

باغ جنت ازباغهای بزرگ قزوین بود و خیابانهای بسیار عریض داشت که ازهرسوی آنها درختان بلند و انبوه سرو و چنار برآن باغ سایه می‌افکند ، و درکنار هریك نیز آب روان درجویبارها می‌غلتید . درمیان باغ بنای کوچکی با چند اطاق دیده میشد و روبروی این بنا استخر بزرگ چهارگوشی بودکه دریکی‌از اضلاع آن ، مقابل عمارت ، نشستنگاهی مسقف ساخته بودند . این قسمت چون شبه‌جزیره‌ای دراستخر پیش رفته و از سه جانب مشرف برآب بود . سقف این محل کوچك را فقط بر چهارستون قرار داده بودند ، چنان که اطرافش باز و برای جریان هوا آزاد بود ، ولی نشستنگاه زیر سقف وسعتی نداشت‌و اشخاص معدودی می‌توانستند آنجا از هوای خنك و فرح‌بخش باغ استفاده کنند .

شاه‌عباس میخواست درین‌محل‌کوچك از سفیر اسپانی پذیرائی‌کند ، ولی چون عدهٔ دعوت‌شدگان بسیار بود ، بدستور وی اطراف استخر را نیز با قالیهای زیبا

فرش‌کرده و برای نشستن میهمانان مهیا ساخته بودند .

همینکه سفیر وارد باغ شد ، شاه ازجای برخاست و باستقبال وی رفت و او را بگرمی و مهربانی بسیار پذیرفت . سفیر نیز احترامات مرسوم را بجای آورد و دست و دامن قبای او را بوسید ، و نامهٔ پادشاه اسپانی را نیز بوسه‌زد و بدست شاه‌داد . سپس هدایای او را ، بشرحی که دریکی از فصول گذشته بتفصیل گفته‌ایم ٤ ، از پیش شاه گذراندند . شاه ازمیان هدایا تفنگی برداشت و چون کار نمایش آنها بپایان رسید ، سفیر را بمحل سرپوشیدهٔ شبه‌جزیره‌ای که شرح آن گذشت هدایت کرد . آنگاه شش تن از غلامان شاه سفیر را بدان شبه جزیره بردند ، و پس‌از وی سفیر عثمانی نیز بدانجا رفت . خان‌گیلان و یکی از بزرگان کردستان هم آنجا بودند . سایر دعوت شدگان هم ، چنانکه گفته شد ، گرداگرد انستخر قرار گرفتند .

شاه بوسیلهٔ مترجم سفیر اسپانی با او بگفتگو پرداخت و نخست دربارهٔ تفنگی‌که ازمیان هدایا برگزیده بود ، توضیحاتی خواست . پس‌ازآن نیز تا نزدیک غروب با او و سفیر عثمانی در سخن بود ، ولی بیشتر درمسائل مختلف گفتگو کردند ، و از امور سیاسی سخنی بمیان نیامد . درخلال صحبت نیز گاه شرابی می‌نوشیدند یا میوه‌ای می‌خوردند . همینکه هوا تاریك شد ، فانوسهای بزرگ و شمعهای قدی و چراغهای پیهی گوناگون آوردند و سفره‌های شام گسترده‌شد... ٥

٤ـ رجوع شود بصفحه ٢٨١ ازمجلد سوم این‌تألیف .

٥ـ تفصیل میهمانیهای شاهانه را درفصل پیش باید دید .



منظره‌ای از

باغ چهلستون اصفهان

از درون عمارت

(مقابل صفحهٔ ٦٨)

۳

باسفیران بیگانه

مهربانی بسیار میکرد

شاه‌عباس ایلچیان بیگانه را تا وقتی که درایران بسر میبردند و میهمان او بودند ، بسیار عزیز و محترم میداشت و همیشه وسائل سرگرمی و راحت و تفریح ایشان را فراهم میساخت. گذشته از میهمانیهای رسمی وشاهانه، که‌بیشتر درکاخهای سلطنتی شهرهای بزرگ ، مانند اصفهان و قزوین و اردبیل و اشرف یا فرح‌آباد مازندران ، برگذار میشد ، آنان را با خود بشکار می‌برد ، یا درجشنهای ملی مانند جشن نوروز و جشن آبریزان [۱] وامثال آنها دعوت میکرد. گاه نیز دستور چراغان و آتشبازی میداد و شب هنگام با ایلچیان درمیدان شهر بتماشای آتشبازی می‌نشست ، یا با ایشان بقهوه‌خانها میرفت ، و یا در بازارهای بزرگ بگردش و تفریح وگفتگو و شوخی با مردم شهر و تماشای رقص و بازیهای مختلف مشغول میشد .

سفیران بیگانه و جهانگردان فرنگی دربارهٔ رفتار محبت‌آمیز این پادشاه ، و سرگرمیها و تفریحاتی که برای ایشان فراهم میساخته است ، در سفرنامهای خود مطالب شیرین نوشته‌اند ، که ما نمونه‌ای ازآنها را بمناسبت موضوع درفصول‌گذشته نقل کرده‌ایم .

«پی‌یترودلاواله» جهانگرد ایتالیائی درضمن بیان وقایع سال ۱۰۲۸ هجری قمری و جزئیات استقبال و پذیرائی شاه‌عباس از سفیران هندوستان و اسپانی و دولت مسکوی و سلطان عثمانی ، می‌نویسد :

« .... شامگاه روز چهارشنبه ششم رجب سال ۱۰۲۸ شاه‌عباس (پس از آنکه سفیران‌را

۱ــ مجلد دوم این تألیف ، ص ۳۰۹ و ۳۱۰

باخود بتماشای چراغان بازار اصفهان برد و آنجا در قهوه‌خانه‌ای با ایشان شام خورد [۲]) از قهوه‌خانه با میهمانان خود و سایر همراهان بیرون آمد و جملگی را بتماشای ضرابخانه ، که در آنجا نقود طلا و نقره سکه میزدند ، و کاروانسراها برد . ازقهوه‌خانه بمیدان نقش‌جهان نزدیك سردر **قیصریه** رفتیم. دراین قسمت میدان جوی‌آبی جاری بودکه بحوضی میریخت واز آنجا درجوی دیگری گرداگرد میدان میگشت . چند دقیقه درین محل ایستادیم و بتماشای میدان که با چراغهای بسیار روشن گشته ، و نور چراغها درجویبار و حوض منظره بسیار زیبائی پدید آورده بود ، مشغول شدیم . سپس از در قیصریه وارد بازار شدیم و درمیان بازار به‌سکه‌خانه رفتیم . درآنجا کوره‌های روشن ودیگهای بزرگ و گارگرانی را که بکار سکه‌زدن پولهای طلا و نقره سرگرم بودند ، و قطعات بزرگ طلا و نقره را که از هر سو بنظر میرسید تماشا کردیم . ازآنجا شاه ما را بکاروانسراهای **گیلك** و **لله‌بیگ** [۳] برد . درین آمدوشدها شاه‌عباس غالباً برای سخن‌گفتن با مردم یا شراب‌نوشی توقف میکرد : ازآن‌جمله دقیقه‌ای پیش دکان **ملك‌بیگ** [٤] رئیس تجار **طرابوزان** ، که بزرگترین و مجلل‌ترین دکانهای کاروانسرای للەبیگ درسمت راست بود ، بتماشا ایستاد ، و ازآنجا بدکان **آلکساندر شودندولی**[٥] ونیزی ، که پراز تصاویر و آئینه‌ها و امتعهٔ ایتالیائی گوناگون دیگر بود رفت ، و با وی بمهربانی بسیار سخن گفت ، و تابلوهای دکان او را که بیشتر تصاویر پادشاهان یا مردان بزرگ ایتالیا بود ، بسفیر هندوستان نشان‌داد و خواهش‌کرد که ازآنها هرچه میخواهد ، جدا کند و دربند قیمت نباشد ، زیرا او خود تاجر ونیزی را راضی خواهد کرد . این تابلوها را ما درمیدان **ناوونهٔ** [٦] رم دانه‌ای یك **اکو** (سه‌عباسی) میخریم ، ولی درایران هریك را لااقل بده سکه طلا میخرند ، و گمان دارند که ارزان خریده‌اند .... سفیر هند از کبر و مناعتی که داشت ، چیزی انتخاب نکرد ... سپس شاه پیش دکان **خواجه‌نظر** ، از سوداگران بزرگ ارمنی جلفا ، و برخی دیگر از ارامنه ، که نام ایشان رانمیدانم ، نیز توقف‌کرد ، و ازدکان یکی ازیشان یك بطری شراب خوب ، که بکامش گوارا آمد ، برداشت و براه افتاد ، و البته اینکار برای تاجر ارمنی مایهٔ بسی افتخار بود ...

« ... شاه درتمام اینمدت میگفت و می‌خندید و با میهمانان خود ، خاصه با سفیران اسپانی و هند مزاح میکرد . این پادشاه بسیار خوش‌محضرست ، ولی رفتار عجیب دارد . سفیر

---

۲ ــ مجلد دوم این تاریخ ، ص ۳۱۳ تا ۳۱۵

۳ــ مقصود **محبعلی‌بیگ** للهٔ غلامان شاهی و خزانه‌دار شاه‌عباس است که به **لله‌بیگ** معروف بود .

٤ــ **Mek Beig**

٥ــ **Alexandre Scudendoli**

٦ــ **Navone**

اسپانی مردی متین و موقر بود. شاه او را بابا خطاب میکرد، و او نیز احترامات شاه را کاملا مرعی میداشت. اما سفیر هند برخلاف بسیار می‌خندید و سخنان مطایبت‌آمیز میگفت، و باشاه سخت دوستانه و «خودمانی» رفتار میکرد. مثلا گاه بر پشت او ضربتهای محکم می‌نواخت، که ممکن بود چون برسم مملکت جز لباس سفید ساده‌ای دربرنداشت، آزارش دهد. گاه نیز، چنانکه گفتی میخواهد درگوش او سخنی گوید، برشانه‌اش تکیه می‌کرد، و گاه باآنکه خود موی سفید برسر داشت، بخنده شاه را پیرمرد میخواند. بالجمله حرکاتی میکرد که بظاهر حاکی از یگانگی او با شاه، ولی درمعنی دلیل سبکی ومسخره‌پیشگی وبی‌ادبی وی بود. شاید هم برای تلافی بی‌اعتنائی و تکبر فطری شاه عمداً بدینگونه حرکات می‌پرداخت..

«سفیران مسکوی، که مردمی دور از تمدن و دیرفهم و کندکارند، از دنبال سفیران دیگر حرکت میکردند، و ازدحام جمعیت و فشار بقدری بود که جز ایشان کسی تاب تحمل آن را نداشت. زیرا سفیران مسکوی غول‌آسا و قوی و تنومند بودند، و می‌توانستند شاه ایران را، که کوچك و کوتاه قامتست، مانند توپی بهوا اندازند!

«سفیر عثمانی را کسی اعتنا نمیکرد و بهمین سبب خلق و خوی خوشی نداشت. میان جمعیت تنها میرفت و مردم هم براو بچشم تحقیر و بی‌اعتنائی مینگریستند. وقتی‌که از ضرابخانه بیرون می‌آمدیم، بسبب رفتار عجیبی‌که از ایلچیان مسکوی سرزد، مردم چنان بسختی بر سفیر عثمانی فشار آوردند، که برزمین غلتید و دستار از سرش بخاك افتاد. اطرافیانش نیز از عهدهٔ نگهداشتن وی برنیامدند، و من نیز برخلاف میل خود، برای اینکه مثل او بزمین نیفتم، پای برپشتش گذاشتم.... شاه و رجال دربار این حادثه را نادیده گرفتند، ولی مردم بازار بسیار خندیدند، و سفیر عثمانی و همراهانش که ذاتاً مردمی جدی و موقرند ازین‌رفتارخشمگین و رنجیده شدند، ولی بروی خود نیاوردند.

«... سرانجام پس‌ازآنکه بااینگونه تفریحات تمام قسمتهای کاروانسرای لله‌بیگ را گردش‌کردیم، باز از درقیصریه بطرف میدان رفتیم، و ازتماشای قسمتهای دیگر بازار که پراز چراغهای گوناگون بود، ولی بجز دکانهای کفاشی و عطاری و بزازی چیزی نداشت، چشم پوشیدیم. در میدان بفرمان شاه، نزدیك حوض، درمحل‌گردی که‌دوپله از زمین بلندتربود، سفره‌ای‌گسترده بودند. همه گرد سفره نشستند، ولی شاه خود ننشست، وچنانکه عادت اوست‌پیوسته از سوئی بسوی دیگر رفت و لحظه‌ای آرام نگرفت. بطوری‌که اگرکسی اورا نمیشناخت گمان می‌برد که ناظر یا میهماندار دربار است... سفیر اسپانی چون خسته و خواب‌آلود بود، ازشاه اجازه گرفت و بخانه رفت. جمعی دیگر هم ازو پیروی‌کردند. اندکی بعد ازآن شاه نیز بیخبر ازمیان جمع بکاخ سلطنتی بازگشت، ولی دیگران تا سپیده دم درآنجا بباده‌گساری‌مشغول‌بودند....»[۷]

۷- سفرنامهٔ پیترودلاواله، ج ٤، ص ۳۵۵ - ۳٦٦

دوهفته بعدازآن نیز ، در روز جمعهٔ ۲۲ رجب آنسال ، که مراسم عید **آب‌پاشان** یا **آب‌ریزان** درکنار زاینده‌رود اصفهان انجام میگرفت ، شاه سفیران بیگانه را بزیر پل‌الله‌وردی‌خان ، درانتهای خیابان چهارباغ ، دعوت‌کرد ، و باز درصحبت ایشان بباده‌نوشی مشغول شد . درین‌مجلس درضمن سخن‌گفتن با سفیر اسپانی ، بمناسبتی اشاره بسفیر هند کرد و گفت : « این مرد را می‌بینید ؟ اگر پادشاه او شاه‌سلیم شهر **قندهار** را بمن باز ندهد ، خواهد دید که با او چه میکنم .» پس‌ازآن‌نیز چون با سفیر اسپانی مهربانی بسیار نمود و او را مثل همیشه بابا خطاب کرد ، و سفیر بزبان سپاسگزاری‌گفت : «خوشوقتست ازینکه اعلیحضرت هرچه باو مهربانی‌کنند ، درحقیقت بپادشاه اسپانی کرده‌اند » شاه‌رو بخلیفهٔ کشیشان کرملی ، که درآن‌مجلس حاضر بود ، کرد و گفت : « ترا بخدا بسفیر بگو که مهربانیهای من ، چنانکه تصورکرده است بخاطر پادشاه اسپانی نیست ، و باحترام شخص اوست که میهمان منست . »

دو روز بعد نیز ، تمام سفیران را برای تماشای جنگ جانورانی مانند گاو و قوچ بمیدان اصفهان خواند ، و فردای آنروز مقداری مربا و شیرینی برای سفیر اسپانی فرستاد . دوشب بعد از آن نیز با همهٔ سفیران درقریهٔ **عباس‌آباد** ، که بگفتهٔ « دن‌گارسیا » سفیر اسپانی نزدیك **خرابات** بوده ، بخانه‌ای که امامقلی‌خان امیرالامرای فارس درآنجا داشته است ، رفت که شرح آن را درفصول گذشته بیان‌کرده‌ایم [۸]

یکی دیگر از سفیران بیگانه که از روحانیان عیسوی بوده است ، دربارهٔ پذیرائیهای ملاطفت‌آمیز و مهربانیهای شاه‌عباس می‌نویسد :

« .... شاه‌عباس (پس‌از پذیرائی رسمی) ما را بچادر دیگر که خلوت‌تر بود برد. در آنجا جز چند تن از خواص شاه کسی دیده نمیشد . شاه ببچه رقاصان فرمان‌داد که برقصند . ایشان نیز چنان خوب رقصیدند که مانظیر آنرا هرگز ندیده بودیم ... شاه مایل بود که ما از جوانان رقاصش بیشتر تعریف کنیم ، ما هم چون او گفت که در میان ایشان عیسوی مذهب بسیارست ، چنین کردیم . شاه بقدری نسبت بعیسویان اظهار علاقه کرد ، که ما متعجب شدیم . مخصوصاً چون در حضور جمع بود می‌ترسیدیم که مبادا اطرافیانش گمان برند که اومیخواهد عیسوی شود و درایشان کینه و حسدی ایجاد گردد ... [۹] »

شاه‌عباس ازمیان ایلچیان بیگانه با سفیران هندوستان و اسپانی و پاپ رم

۸ـ مجلد دوم این تألیف ، ص ۲۷۸ و ۲۷۹

۹ـ سفرنامهٔ آنتونیودوگوآ ، ص ۱۳۰ و ۱۳۷ ـ همچنین رجوع شود بمجلد سوم این تألیف . قسمت دوم از فصل چهاردهم

مخصوصاً بیشتر مهربانی میکرده ، و با فرستادگان عثمانی غالباً سرد و بی‌اعتنا بوده است . ازمیان ایلچیانی که از هندوستان بایران آمدند ، با **میرزابرخوردارخان** ملقب به **خان عالم** ، که درسال ۱۰۲۶ هجری قمری ازجانب **نورالدین محمد جهانگیر** معروف به **شاه سلیم** پادشاه‌هند بایران آمده بود ، بیش از دیگران مأنوس و مهربان بود. چنانکه اورا بجای خان عالم **جان عالم** میخواند، وچون این سفیر مردی شوخ‌طبع‌وخوش‌مشرب و شیرین‌زبان بود ، بصحبت وی میل بسیار داشت و هروقت‌که با او روبرو میشد برای بذله‌گوئی و خنده و شوخی بهانه‌ای میجست . گاه نیز بشوخی قناعت نمیکرد و درمیان گفتگو ریش او را میگرفت یا با دست محکم بر شانه‌اش میکوفت. او نیز با شاه‌عباس همچنین معامله میکرد و رفتار و گفتار آندو باهم درحدود شاهی وسفیری محدود نبود .

با **دن‌گارسیا** سفیر سالخورد اسپانی نیز بسیار مهربان بود ، بطوری‌که او را **بابا** میخواند و چون میدانست که برزمین و برزانو نشستن برایش دشوارست، همیشه او را برصندلی کوتاهی جای میداد ، و هرگاه که میخواست برخیزد خود دو دستش را میگرفت و ازجا بلندش میکرد ، و هنگام وداع نیز رویش را می‌بوسید . درمجالس میهمانی خصوصی هم همیشه سفیرهند را بردست راست و سفیر اسپانی را بردست چپ خود می‌نشانید .

پس‌ازآنکه سفیران بحضور شاه بار می‌یافتند و نامه‌هائی را که باخود داشتند بدو میدادند ، شاه درخواستها و پیشنهادهای سیاسی یا اقتصادی دولت ایشان را مطالعه میکرد و نظر خویش را در میهمانیهای خصوصی یا بوسیله وزیراعظم بایشان میگفت ، و هرگاه موافقت حاصل نمیشد ، مذاکرات بواسطهٔ وزیر یا یکی از رجال دولت دنبال میشد . ولی هم‌چنانکه پیش‌ازین‌هم اشاره کردیم ، شاه هیچ سفیری را زود اجازه بازگشت نمیداد ، و غالباً ایلچیان را چندین ماه در ایران نگاه میداشت .

پس‌ازآنکه شاه بسفیری اجازه بازگشت میداد ، جواب نامه‌های او را که با مطالعه و دقت بسیار تهیه شده بود ، درکیسه‌ای زربفت یا مروارید دوزی شده باو میدادند . زیرا دست‌زدن بنامهٔ پادشاهان درایران برخلاف ادب بشمار می‌آمد ، واگر سفیری می‌خواست نامهٔ پادشاه خود را هم بی‌آن‌که درجعبه‌ای زرین یا درکیسه‌ای زربفت باشد ، بمأموران ایران دهد ، نمی‌گرفتند ومیگفتند که آن نامه قطعاً ازطرف پادشاه تاجداری فرستاده نشده ، زیرا پادشاهان هرگز نامهٔ خود را دریك پاكت سادهٔ مهر شده برای یکدیگر نمیفرستند [۱۰]

۱۰- سفرنامهٔ شاردن ، ج ۵ ، ص ۴۹۶ — ۴۹۷

پس‌از آن نیزشاه برای‌سفیری‌که اجازه بازگشت یافته بود، خلعتی میفرستاد، و خلعت شاه بنسبت شأن و مقام سفیر و اهمیت دولت او تغییر میکرد. مثلا برای سفیران عالیقدر مانند ایلچیان هند و پادشاهان بزرگ اروپا، جامه‌ای از لباسهای شاهی با پارچه‌های گوناگون و اسبی با زین و لگام زرین و شمشیر و خنجر مرصع میفرستاد و بدیگر سفیران فرنگی تنهاخلعتی شاهانه واسبی با زین و لگام عادی و شمشیر و خنجری ساده داده میشد. برای «دن‌گارسیا» سفیر اسپانی°، هنگامی که اجازهٔ بازگشت یافت، شاه‌عباس دوطاقه پارچهٔ زربفت، که درحاشیه آنها تصاویر ایرانی و گرجی و فرنگی گلدوزی شده بود، با نه طاقه پارچهای زربفت و نقره‌دوزی شده و مخمل دیگر، و برای همراهانش نیز بعدهٔ آنان بیست و پنج طاقه پارچهای گوناگون فرستاد. ۱۱

از رفتار و مذاکرات سیاسی شاه‌عباس با ایلچیان بیگانه، **درفصل سیاست خارجی او** مفصلتر سخن خواهیم گفت. ۱۲

۱۱- سفرنامهٔ **دن‌گارسیا**، ص ۳۳۵

۱۲- ازمیان ایلچیان بیگانه و همراهان ایشان، تنها درسفرنامهٔ دو تن از اعضای هیئتی که با سردودمرکوتون **Cr. Dormer Cotten** سفیر انگلستان درسال ۱۰۳۶ هجری قمری بایران آمده‌اند، از طرز رفتار و پذیرائی شاه‌عباس انتقاد و شکایت شده است، و شرح آن درفصل **سیاست‌خارجی شاه‌عباس** بنظر خوانندگان خواهد رسید.



یکی از تابلوهای نقاشی تعمیرشده
در تالار موزهٔ چهلستون اصفهان

(مقابل صفحهٔ ۷۲)

فصل بیست و سوم

سیاست خارجی

شاه عباس



یکی از تابلوهای نقاشی تعمیر شده

در تالار موزهٔ چهلستون اصفهان

(مقابل صفحهٔ ۷۶)

قسمت اول

روابط او

با

هندوستان

۱

از آغاز دولت صفوی

تا مرگ

جلال‌الدین محمد اکبر

چنان‌که در قسمت **ضمائم** مجلد اول این تألیف بتفصیل گفته‌ایم [۱]، روابط سیاسی پادشاهان صفوی با **امپراطوران مغول هند**، از زمان شاه اسماعیل اول صفوی آغاز میشود. **ظهیرالدین محمد بابرگورگانی** مؤسس سلطنت تیموری هندوستان، پس‌از آنکه در ماوراءالنهر از **محمد شاهبخت خان شیبانی ازبك** (شیبك‌خان) شکست یافت و ناچار از ترکستان و شهر **سمرقند**، مرکز دولت تیموری، چشم پوشید و به‌افغانستان رفت، باشاه‌اسماعیل اول صفوی، رقیب زورمند خان ازبك، از در دوستی و اتحاد درآمد. شاه اسماعیل نیز در تمام دوران پادشاهی خویش با او براه دوستی و یگانگی رفت، ومکرر سرداران‌قزلباش را بیاری وی فرستاد تا مگر ممالك از دست داده را از شیبك‌خان بازگیرد. ولی بابر پس‌از کشته شدن شیبك خان از جانشینان وی نیز شکست یافت، و ناگزیر از ترکستان چشم پوشید و بحکومت افغانستان و بدخشان قناعت کرد. ولی دوسال پس‌از مرگ شاه اسماعیل، از کابل بهندوستان تاخت، وبشرحی‌که درمجلداول گفته‌ایم، شمال هندوستان را، از رود سند تاحدود بنگاله باشهرهای **اگره** و **دهلی** گرفت و سلسلهٔ امپراطوران مغول هندوستان را بنیان گذاشت.

۱– رجوع کنید بصفحات ۲۱۴ تا ۲۳۶ از قسمت ضمائم مجلد اول این تألیف.

پس‌از وی پسرش **ناصرالدین محمد همایون** نیز همچنان با دولت صفوی روابط دوستانه داشت ، ویکبار هم بسبب اختلافی که با برادران خود پیدا کرد ، ناچار بایران آمد و بدربار شاه طهماسب اول صفوی پناهنده شد .

بعدازمرگ همایون درسال ۹۶۲ هجری قمری، پسرش **جلال‌الدین محمد اکبر** بعلت آنکه شاه‌طهماسب اول لشکر بولایت **قندهار**کشید وآن ولایت‌را،که از سال ۹۴۳ در تصرف دولت هند بود ، گرفت ، مناسبات دوستانهٔ خود را با دربار ایران قطع کرد ، وحتی پس‌ازمرگ شاه طهماسب نیز ، برخلاف آداب ورسوم زمان ، برای تسلیت گفتن بجانشین وی ، سفیری بدربار ایران نفرستاد .

پس از آن نیزبعلت آشفتگی اوضاع ایـران در زمان شاه اسماعیل دوم و شاه محمد خدابنده (پدر شاه عباس) ، تجدید دوستی میسر نشد ، و درین زمان باردیگر ولایت قندهار بدولت هندوستان منتقل گشت .

شاه عباس اول از آغاز پادشاهی خود مصمم شدکه روابط دوستانهٔ ایران و هند را تجدید کند ، واگر بتواند جلال‌الدین اکبر را بجنگ با **عبدالله‌خان ازبك** و پسر او **عبدالمؤمن‌خان** ، که در خراسان بترکتازی و یغماگری پرداخته بودند ، برانگیزد . پس یکی از اعیان قزلباش را باهدایای بسیار ونامه‌ای دوستانه روانهٔ هندوستان کرد . جلال‌الدین اکبر سفیر اورا مدت پنجسال در هندوستان نگاهداشت ، و سرانجام در سال ۱۰۰٤ هجری قمری ، با دو تن از بزرگان دربار خویش ، و نامه‌ای دوستانه و نصیحت‌آمیز و هدایای چند بایران باز فرستاد ، وماتفصیل این سفارت و نامه‌های هردو پادشاه را درقسمت ضمائم مجلد اول این تاریخ نقل کرده‌ایم . شاه عباس هم یکسال بعد یکـی از غلامان مقرب و مخصوص خود بنام **منوچهر بیگ** را که سمت ایشیك آقاسی باشی داشت ، با هدایای گوناگون و بسیار گرانبها و نامه‌ای آمیخته با فروتنی و ملاطفت ، همراه سفیران اکبر بهندوستان روانه کرد که شرح آن نیز در مجلد اول ازنظر خوانندگان گذشته است .

اکبر این‌بار نیز سفیر شاه‌عباس را هفت سال تمام درهندوستان نگاهداشت ، و او را در سال ۱۰۱۲ هجری ، همراه **میرمحمد معصوم بکری** سفیر خویش بایران بازگردانید . این دو سفیر زمانی کـه پادشاه ایران در پشت حصار **ایروان** با ترکان عثمانی درجنگ‌بود ، بخدمت وی‌رسیدند ، و سفیر هند نامه وهدایای جلال‌الدین اکبر را از نظر آن پادشاه گذرانید . شاه عباس بسبب آنکه امپراطور هند سفیرش را هفت سال معطل داشته بود ، بایلچی وی مهربانی وتوجه بسیار نکرد ، و از میان هدایای

گرانبهای اکبر تنها یك قبضه شمشیر مرصع برداشت ، وباقی هدایا را نپذیرفت . تا سرانجام میرمحمد معصوم بکری که مردی شاعر بود و **نامی** تخلص میکرد ، با شیرین سخنی و شاعری دل آن پادشاه را بدست آورد و بقبول هدایا راضیش کرد ، ولی شاه آن جمله را بسرداران وحکام ولایات ایران و اعیان دولت بخشید . منشی مخصوص شاه عباس دربارهٔ پذیرائی شاه عباس ازسفیر هند چنین نرشته است :

« ... از سوانح ایام محاصرهٔ (قلعهٔ ایروان) آمدن میرمحمد معصوم‌خان بکری‌است ، که ازامرای معتبر سلسلهٔ پادشاه عالیجاه جلال‌الدین محمد اکبر پادشاه ، و حاکم ولایت بکر بود، که از جانب آن پادشاه ... همراه **منوچهربیگ ایشیك‌آقاسی** غلام خاصهٔ شریفه ، که هفت سال قبل‌ازین برسم رسالت بجانب هند رفته بود ، بجهت تجدید قواعد دوستی بایلچیگری آمده ، تحف و هدایای لایقه آورد . ازجملهٔ هدایا یك قبضه شمشیر غلاف و آهن‌جامه سراسر طلا ، مرصع بالماس ریزه و جواهرثمین بود ، و دوربینان عالم معنی فرستادن شمشیر مذکور را ، در حینی که حضرت اعلی کمر همت بکین اعدا بسته ،متوجه تسخیر ممالك موروث شیروان و آذربایجان و گرجستان بودند ، ازجانب صاحبدولت ذیجاهی از خانوادهٔ صاحبقرانی و دودمان گورکانی، که همیشه تیغ قهرش برفرق اعادی‌افاغنه وهنودمظفر ومنصور آمده ، بفال وشگون گرفته ، بفتح وظفر شهریار کامگار امیدوار شدند .... هدایای پادشاهی را بدر دولتخانهٔ همایون آورده بر زبر یکدگر چیدند ، که هرگاه رخصت یابند ازنظر اقدس بگذرانند .... ملازمان خان بکر مدت چهارماه ، که از سورت سرما وشدت شتا روح درابدان منجمد میشد ، در دولتخانه بکشیك و محافظت بار خانه مشغول بودند ، تاآنکه بعداز فتح قلعه ، که **شریف‌پاشا** (حکمران ایروان) و اکثر عظما و معارف سپاه رومیه و اکراد دربارگاه معلی حاضر بودند ، تحف و هدایای پادشاهی را با پیشکش ایلچی ازنظر اقدس گذرانیدند ، و حضرت اعلی جمیع آنها را بامرای عظام و حکام ولایت و اشراف و اعیان هرطبقه و هرطایفه که در اردوی همایون مجتمع شده بودند ، علی‌قدر مراتبهم قسمت فرمودند ...... »[۲]

شاه عباس این سفیر را یکسال درایران نگاهداشت و در بهار سال ۱۰۱۳ هجری ، پس‌ازگشودن قلعهٔ ایروان ، مرخص کردکه بهندوستان بازگردد ، وبااو نامه‌ای برای **جلال‌الدین محمد اکبر** فرستادکه درآن علل حملهٔ ناگهانی خویش رابه‌آذربایجان ، و پیروزیهائی راکه در آنسرزمین و در ارمنستان نصیبش گشته بود ، بیان‌کرده است . چون درین نامه علل اساسی حملهٔ شاه عباس به‌آذربایجان و تجدید جنگ و مخاصمت با دولت عثمانی ، پس‌از هجده سال آشتی و صلح ، شرح داده شده است ، عین آنرا درین جا نقل میکنیم :

۲ـ عالم‌آرای عباسی ، چاپ بنگاه امیرکبیر ، ص ٦٤٧ و ٦٦٣ ـ تاریخ خلدبرین ، نسخهٔ خطی .

نامهٔ شاه عباس

به جلال‌الدین محمد اکبر

دربارهٔ فتح آذربایجان

که توسط میر محمد معصوم بکری سفیر امپراطور هند فرستاده شده است :

« بهترین فصلی که طوطی ناطقه در بوستان بدایع آفرینش و شکرستان مجامع دانش و بینش زبان ببیان‌آن آراید ، اظهار حمد و سپاه درگاه احدیت و ذکر نعت و منقبت حضرت رسالت علیه‌وآله افضل‌الصلوات والتحیات است . اما طی آن پیدا بنابر قصور الفاظ و عبارات ، و نقصان مجازات و استعارات اولی است ، چه درمعرض ادای چنین مدعائی در آمدن ، خود را مورد توبیخ و عرصهٔ تشنیع ساختن است . لاجرم بحکم‌العجز عن درك‌الادراك ادراك ، عنان یکران اندیشه ازقطع این وادی حیرت‌افزا بجانب دعا ، که بهترین هدیهٔ دوستان بی‌ریاست ، انصراف داده بمراسم تهنیت نصرتی که از اثر اخلاص محبان ، منسوبان آن‌آستان‌ثریامکان را رخ نموده ، و شرح فتوحاتی‌که بیمن همت اکسیر خاصیت ، مخلص صافی طویت را روی داده ، و بنابر مقدمه‌ای که درملاطفه سامی مندرج بود ، اظهار آن موجب ابتهاج‌خاطر خورشید انجلای بندگان سپهر اعتلا خواهد بود ، می‌پردازد .

« الحمدلله تعالی و تقدس که نهال آمال اولیای دولت بی‌زوال بشمرهٔ فتح وفیروزی بارور گشته ، مذاق جان چاشنی‌گیر حلاوت آن شده ، سجدات شکر از صمیم دل بتقدیم رسید. امید که همواره اسباب سلطنت وکامرانی و موجبات نصرت وکشورستانی درتزاید و تضاعف‌باد ، و ازمیامن الطاف الهی و حسن التفات و ارتباط صوری و معنوی و ارثی و مکتسبی حضرت عالم‌پناهی ازین‌جانب نیز شاهد مقصود ، که در آئینهٔ ضمیر محبت تأثیر پرتو جمال می‌اندازد، باحسن وجوه آغوش مراد جلوه‌گاه آن شود .

« مصدق این مقال فتح ولایت آذربایجان وقلاع آنست. تفصیل این‌اجمال آنکه برضمیر خورشید نظیر ظاهر خواهدبود که سلاطین روم با نواب علیین آشیان شاه‌بابام [3] انارالله برهانه، ارکان مصالحه و معاهده را بایمان استحکام داده بودند ، که نسلا بعد نسل فیمابین مخالفت نبوده باشد ، و سلطان بایزید را با اولاد ، که از والد خود سلطان‌سلیمان روگردان گشته ، بدین دودمان ملتجی شده بود ، بجهت ملاحظهٔ نقض عهد و پیمان بفرستادهای ایشان سپردند. [4] باوجود

۳ــ مقصود شاه‌طهماسب اول ، جد شاه‌عباس است و او همیشه جد خود را چنین می‌خواند

۴ــ برای تفصیل این واقعه بقسمت ضمائم مجلداول‌این تاریخ، صفحات۱۸۷تا۱۹٤رجوع‌بایدکرد

این مقدمات بعداز سنوح قضیهٔ بندگان رضوان مکان ، بمجرد فی‌الجمله اختلال احوال طوائف جلیلهٔ قزلباش ، ایشان فرصت یافته متوجه تسخیر آذربایجان و شیروان گشتند ، و بعضی محال را که در آن ایام بنواب جنت‌مکانی باز گذاشته بودند ،با دیگر محال متصرف شدند ، وچون از بارگاه صمدیت رجوع امر خطیر سلطنت بدین صادق‌العقیده شد ، بواسطهٔ رفاه حال خلایق و عبادالله قواعد عهد و پیمان بدستور مؤکد و مشید گشت ، و قلعهٔ نهاوندکه درمیانهٔ ممالک محروسه واقع است ، درتصرف جماعت رومیه بود . بنابرتشیید مبانی صلح و صلاح متعرض آن نشده هرچند بدیشان اعلام تخریب آن نمود ، اثری بجز اهمال و اغفال مشعر بر عدم صداقت و انتهاز فرصت ، که شیمهٔ ذمیمهٔ آن طایفه است ظاهر نشد . ناموس سلطنت متحمل این‌بار نشده ایالت و شوکت دستگاه حسن‌خان حاکم همدان بحکم ، بیت :

کاری که بعقل درنیاید دیوانگئی در آن بباید

بتسخیر و تخریب آن مأمور فرموده ، دراندك فرصتی مسخر شد ، و بعدازآن عنان فیروزی عیان از دارالسلطنهٔ اصفهان بعزم تسخیر ممالك‌فسیح‌المسالك آذربایجان، و مابقی الگای‌موروثی معطوف گشت ، و چهل روزه راه را درعرض ده روز ایلغار کرده ، دارالسلطنهٔ تبریز مضرب سرادقات اقبال شد و پاشای آنجا که با لشکرگران برسر اکراد آنحوالی رفته بود ، واقف‌گشته، باراده‌ٔ آنکه شاید خودرا بقلعهٔ دارالسلطنهٔ مذکور تواند انداخت ، مقابل عساکر فیروزی‌مند در آمده اسیر و دستگیر شد ، و قریب ده هزار سوار از مخالفان طعمهٔ شمشیر غازیان شیر شکار شدند . شعر :

مومیائی همه‌دانند که را خرج شود هرکجا پشه بپهلوزدن‌آید باپیل

غازیان نصیری‌منش بمحاصرهٔ قلعهٔ مزبور مأمور شده درعرض بیست‌روز آنچنان قلعه را که مشحون بدو هزار توپ و پنجهزار تفنگ و صدهزار من باروط و ده‌ساله آذوقه ازهرجنس و دیگر آلات قلعه‌داری بود ، بتحت تصرف درآوردند ، واز آنجا عازم قلعهٔ نخجوان وایروان و سایر قلاع آذربایجان ، که همگی مملو ازمردان‌کاری واسباب قلعه‌داری بود ، گشته حکام ومستحفظان قلاع تاب صدمت وصولت نیاورده مجموع قلاع را انداخته درقلعهٔ ایروان که محکمترین حصون این دیار ، و درحصانت و متانت مشهور روزگار و مشتمل بر چهار قلعه و حصارست ، اجتماع نمودند. دیو غرور حصن دماغ پرشروشور ایشان را مسخر ساخت و به‌محکمی حصارشان فریفته بوادی عصیان انداخت ، و چون موضع مذکور درقدیم سرحد ممالك محروسه بود ، بعداز فتح آن تسخیر گنجه و شیروان با سهل وجوه میسر میشد .رایات جلال بنصرت واقبال در آن موضع نزول اجلال فرموده بمحاصره و تسخیر اشتغال نمودند . مدت هفت ماه علی‌الاتصال آلات جنگ و صدمات توپ و تفنگ درکار بود. درین اثنا سیادت و امارت پناه معتمدالخاقانی میرمعصوم‌خان

ورود عزت نموده ، صفوت‌نامهٔ گرامی را که مخبر ازفتوحات گوناگون بود ، رسانید و ابواب شادمانی بروجنات احوال مخاص گشوده تیمناً این معنی را فتح‌الباب فتوحات دیگر دانست . آخرالامر ، بیت :

چو دینم قوی بود و رایم درست　　مدد بختم از غیر یزدان نجست .

مستعیناً من‌الله یورش نموده قلاع بیرون جبراً قهراً مسخر گشت ، و جمع کثیر از مخالفان بقتل رسیده مابقی بقلعهٔ درون پناه بردند ، و در عرض ده روز باره و برج آن بضرب توپ ویران شده اهل‌قلعه را چاره بجز طلب امان نماند . از عالم مروت جبلی زلات ایشان بعفومقرون گشت . بجان ومال امان یافتند و اکثر ایشان در سلك ملازمان خاصه منتظم‌شدند ، و باآنکه قریب سی‌هزارکس و دوازده هزار اسب و هفت‌هزار شتر درین‌قلعه محصور بود ، بعداز فتح هنوز آذوقه و مایحتاج چند ساله داشتند . و سیادت پناه مشارالیه که قامت قابلیتش از آرایش تعریف و توصیف مستغنی است ، بدیدهٔ حقیقت‌بین مشاهده نموده ، درحین تقبیل بساط گردون مناط بمسامع‌علیه خواهد رسانید ، و چون ازیمن‌توجه و ارتباط حضرت عالم‌پناهی محب نیکوخواه را این چنین فتحی ، که هیچیك از سلاطین ایران را درهیچ قرن و زمان میسر نشده که از رومیه قلعه بجنگ‌وجدال توانند گرفت ، روی‌داد سیادت‌پناه مومی‌الیه را بجهت تبلیغ این‌اخبار مرخص ساخته روانهٔ آستانهٔ عرش‌نشان نمود. مترصدست‌که پیوسته گلبن التفات واتحادبزلال‌الفت و وداد شاداب داشته ، برجوع خدمات و اشارات محرك سلسلهٔ‌یگانگی‌باشند .حق سبحانه و تعالی ظلال ربوبیت را ازوصمت وبال و تطرق عین‌الکمال محفوظ و مصون داراد .انه‌رؤف بالعباد ، والسلام . »

دوسال بعد جلال‌الدین محمد اکبر امپراطور هند در شهر **اگره** مرکز حکومت خویش‌درگذشت،[٥] وپس‌ازمرگ‌وی‌میان‌پسرش شاهزاده**سلیم** وفرزند او**سلطان‌خسرو**، که میخواست بدستیاری گروهی از سران دولت هند جانشین جد خود گردد، اختلاف افتاد ، ولی شاهزاده سلیم پس‌از جنگی بر پسر دست یافت و او را کور کرد و بجای پدر بر تخت امپراطوری هند نشست ، و ازین زمان به **نورالدین محمد جهانگیر** معروف شد .

٥ــ درسیزدهم جمادی‌الثانی سال ۱۰۱۵ هجری قمری .ــ شاعری کرمانی بنام سیدمحمد متخلص بمیرفانی درتاریخ مرگ او و جلوس شاه‌سلیم گفته است :

شه بلند مکان بحر جود اکبر شاه　　برفت و طفل تمنی بدهر ماند یتیم
سئوال‌کردم از دل‌که درصحیفهٔ دهر　　روا بود که کنم سال فوت شه ترقیم
جواب گفت برسم دعا بگوی دلیر　　بجای اکبر شه پادشاهزاده سلیم

۱۰۱۵



تصویر

شاه‌عباس و جهانگیر

کار **ابو الحسن نادر الزمان** پسر آقارضای کاشی نقاش

نقاش درین تصویر خیالی نشان میدهد که چگونه شاه‌عباس در چاهی از نور بخواب جهانگیر آمده‌است.

۲

شاه عباس
و
جهانگیر

شاه‌عباس پس‌از مرگ اکبر چون در آذربایجان و شروان سرگرم لشکرکشی و جنگ با دولت عثمانی بود ، تا سه سال سفیری بدربار هندوستان نفرستاد . سرانجام درسال ۱۰۱۸ هجری قمری یکی از سرداران بزرگ قزلباش **یادگارعلی‌سلطان** طالش را که پیش از آن حکمران بغداد و مردی سخندان و دانشمند بود ، بسفارت روانهٔ هندوستان کرد ، و با او نامه‌ای محبت‌آمیز برای شاه‌سلیم فرستاد ، که درآن او را بمرگ پدرش جلال‌الدین اکبر تسلیت ، و بجلوس برتخت شاهی هند تهنیت گفته بود . یادگار علی‌سلطان بفرمان شاه با پنجاه سوار زبده ازسران لشکر ، که اسبان گرانبهای تندرو در زیر ران و یراق و کمر شمشیر مرصع و تاجهای زیبای قزلباش داشتند ، از راه قندهار بهندوستان رفت . شاه‌عباس با این سفیر هدایای بسیار نیز برای پادشاه هند همراه کرد که ازآن جمله پنجاه اسب عربی و گرجی و بیاتی بسیارگرانبها با زین و یراق زرین و جواهرنشان ، و سه توپ پوستین روسی سیاه ، که هریك نزدیك نود تومان بپول زمان ارزش داشت ، و هزار و پانصد گونه پارچه‌های مختلف از زربفت و نقره‌دوزی شده و دیبا و اطلس و مخمل‌های فرنگی و ختائی بود.[۶]

نورالدین محمدجهانگیر (شاه‌سلیم) سفیر ایران را بیش از هفت سال در هندوستان نگاهداشت ، و سرانجام ، چنانکه درصفحات بعد بتفصیل خواهیم گفت ، او را با یکی از سفیران عالیقدر خویش ، **میرزابرخوردارخان** ملقب به **خان‌عالم** ، بایران

۶ــ **عالم‌آرای عباسی** ، چاپ بنگاه امیرکبیر ، ص ۷۸۲

بازگردانید. لیکن درین‌مدت باز همچنان روابط دوستانه میان دو دولت برقرار بود، و شاه‌عباس و شاه‌سلیم پیوسته نامه‌های محبت‌آمیز خصوصی یا رسمی، که غالباً خواهشی نیز دربرداشت، برای یکدگر میفرستادند.

ازآن‌جمله وقتی شاه‌سلیم پیالهٔ گرانبهائی برای شاه‌عباس فرستاد، و پادشاه ایران نیز درمقابل چند تصویر زیبا که برسنگهای قیمتی نقش کرده بودند و ظاهراً کارهنرمندان **ونتسیا** (ونیز) بود، بپادشاه‌هند هدیه کرد، زیرا این پادشاه پیش از آن بوسیلهٔ یکی از فرستادگان مخصوص خود بداشتن آنها اظهار میل کرده بود. شاه‌عباس در رقعه‌ای که بدین‌مناسبت برای جهانگیر فرستاده چنین نوشته است:

«... پس‌از طی وادی شوق و آرزومندی، که کمیت قلم از قطع مسالك و منازل آن عاجز و راجل است، مشهود ضمیر محبت تصویر میگرداند که درهنگام وفور نشاط و شمول انبساط، سالك طریق انیق **حاجی رفیق** ازطرف قرین‌الشرف رسید و مطالعهٔ رساله، و مشاهدهٔ پیاله‌ای که مصحوب او ارسال شده بود، مسرت‌افزای خاطر مشتاق گشت و درحقیقت ملاقات روحانی و مجالست جنانی دست داده نکهت ریاحین مضامین آن نزهت‌بخش مشام روح گردیده دوستی بردوستی افزود و نشأه دوستکانی‌های این کیفیت رسان دماغ جان گشته، سرمست‌جام محبت ساخت. امیدکه همواره مکیف بکیفیات الهی بوده ساغر جرعه‌نوشان بزم‌الفت را ببادهٔ توجه و یگانگی لبریز گردانند،

«و چون رفعت پناه عزت آثاری **محمدحسین چلبی** میل خاطر ملکوت ناظر آنحضرت را بتصویری که بر سنگ نقش شده باشد، معروض داشته بود، چند عدد ازآن قسم که حاضر بود، مصحوب حاجی مزبور بخدمت اشرف فرستاده کس بقدغن روانهٔ **وندیك**[۷] و فرنگستان فرمودیم که‌دیگر از آن جنس بهم رسانیده ارسال شود. همچنانکه نگاشتهٔ کلك‌وداد شده بودکه همواره باظهار مرغوبات خاطر مهرگزین سرورافزای طبع انور گردیم، ما نیز از آن برادر فرخنده‌سیر همین شیوه را مترصدیم. بیت:

«عمرت درازباد، برین‌ختم شد سخن   بیرون نمی‌نهم زحد اختصارپای»

وقتی نیز شاه‌سلیم بوسیلهٔ محمدحسین‌چلبی فرستادهٔ شاه‌عباس به‌آن‌پادشاه پیغام داد که چند قطعه لعل گرانبها از خزانه نیاکان وی پادشاهان تیموری پیش‌ازآن بخزانهٔ ایران انتقال یافته است، که بریکی ازآنها نام پادشاهان مذکور نقش گشته،

۷- مقصود ونتسیا یا ونیز بندرمعروف ایتالیائی درکنار دریای آدریاتیك است.

و خواهش‌کرد که شاه‌عباس آن لعل را برای او بفرستد . پادشاه صفوی باآنکه لعلها ازطرف خزانهٔ سلطنتی وقف آرامگاه حضرت علی(ع) شده بود ، با موافقت روحانیان ایران آنها را بازگرفت و جملگی را درصندوقچهٔ زیبائی برای شاه‌سلیم فرستاد ، و درین‌باره درنامه‌ای خصوصی خود بدو چنین نوشت :

« .... سفارشی که درباب خریداری جواهر نفیسه ، خصوصاً چند قطعه لعل که درین دودمان بوده و یکی از آنها باسم سامی آباء و اجداد آن والانژاد مزین است و بموجب وقف شرعی بسرکار مقدس **نجف‌اشرف** تعلق گرفته ، به **چلبی** مذکور (محمدحسین چلبی) فرموده بودند ، چشم داشت آن بود که‌هرخدمتی که درین‌دیار داشته باشند از روی بی‌تکلفی و یگانگی بدین خیرخواه رجوع فرمایند ، که هرچند ولایت ایران را محقر شمارند و قابل رجوع خدمات ندانند ، از عهدهٔ این‌گونه خدمتی بیرون می‌آید . لعلهای مذکور را بمصلحت علما و صدور ازسرکار فیض آثار گرفته صندوقچه‌ای از فرنگ جهت مخلص آورده بودند که لیاقت ظرفیت آن داشت . چون صندوقی را که چلبی مذکور جهت سرکار آنحضرت بهم رسانیده دیده دانستیم که خاطر عاطر بچیزهائی که فی‌الجمله غرابتی داشته باشد مایل است ، باستادان کاردان دادیم که ترتیب نمایند . انشاءالله تعالی بعداز اتمام با لعلها بخدمت‌سامی میفرستیم....»

درهمین ایام یکی از سوداگران ایرانی مقداری جواهر گرانبها و امتعهٔ‌گوناگون نایاب ازخاك عثمانی برای شاه‌عباس بایران آورد . باآنکه آنها را سوداگران فرنگی مقیم اصفهان ببهای گزاف میخریدند ، شاه چون میدانست که نورالدین محمد جهانگیر طالب آنگونه جواهر و طرفه‌هاست ، نفروخت و جمله را برای پادشاه هند فرستاد . درهمانحال شاه صندوقی مرصع بجواهر برای مرقد امیرالمومنین علی(ع) ساخته‌بود تا به‌نجف‌اشرف فرستد ، ولی بسببی که معلوم نیست ، تغییر عقیده‌داد و مصمم شد که آن صندوق با اجازهٔ روحانیان اسلام برهم زند و جواهرگرانبهای آنرا بفروشد و در «مصارف شرعیهٔ» آرامگاه آن حضرت بکار برد . ولی باز پیش از فروختن آن جواهر پنج قطعه لعل از میان آنها جدا کرد و با صورت بهای هریك برای شاه سلیم فرستاد ، و خواهش کرد که اگر مایل بخرید آنها باشد مرد خبرهٔ گوهرشناسی را بایران فرستد تاآنچه طالبست بدستیاری وی خریداری شود . ۸

همچنین وقتی شاه‌سلیم **حاجی رفیق** نامی را برسالت نزد شاه‌عباس فرستاده

۸- عین نامه‌ای که شاه‌عباس درین‌باره بشاه‌سلیم نوشته است ، درقسمت ضمائم این مجلد بنظر خوانندگان خواهد رسید .

بود . این فرستاده دریگی از مجالس خصوصی شاهانه سخن از نجوم و اسطرلاب پیش کشید ، و چنانکه از پادشاه خود دستور داشت ، از اسطرلاب مخصوص **میرزا الغبیگ** تیموری جد شاه‌سلیم ، که درخزانهٔ شاهی ایران موجود بود ، نام برد ، و اشاره کرد که فرمانروای هندوستان بدان اسطرلاب علاقه و میل فراوان دارد . شاه‌عباس بی‌درنگ دستورداد تا منجمان و اهل فن از روی آن اسطرلاب عیناً نمونهٔ دیگری ساختند و اسطرلاب الغبیگی را با نامه‌ای محبت‌آمیز برای نورالدین محمد جهانگیر فرستاد .۹

باز وقتی شاه‌سلیم بوسیلهٔ یکی‌از فرستادگان خود اظهار علاقه بسبحهٔ عقیق کرده بود . شاه‌عباس سبحهٔ گرانبهائی ازین‌گونه برایش فرستاد و نامه‌ای دوستانه نیز با آن همراه کرد که درآن باشاره از باز نفرستادن سفیران خود گله کرده بود ، و قسمتی ازآن نامه اینست :

« .... مدتی بود که محب صادق‌البال را از احوال خیرمآل خود و **جمعی که ازین‌جانب بخدمت عالی آمده‌اند** مطلع نساخته بودند. درین ولاکه سعادت‌آثارعمدةالنجبا **خواجه‌کریم** دارالمرزی ، که از معتمدان این دودمانست ، روانه آنصوب بود ، بدین صحیفهٔ محبت طراز مذکر عهد دوستی گردید ، و چون قبل‌ازین اظهار رغبت خاطر مقدس بتسبیح عقیق فرموده بودند ، یك عقد ازآن که درسرکار محب خیرخواه موجود بود ، ارسال شده بود ، و بنابرتوجه ضمیر محبت تأثیر به تیسیر مرغوبات منیر ، یکعقد دیگر که درین ولا از مکهٔ معظمه جهت مخلص آورده بودند ، باتفاق معتمد علیه مشارالیه بملازمت فرستاده شد ، که درهنگام ذکر و توجه بمبدأ نیز بدان وسیله بخاطر خطیر خطور نماید .... »

شاه عباس و شاه‌سلیم هروقت‌هم که بپیروزی تازه‌ای نائل میشدند ، خبر آن‌را با هدایائی چند از آنچه درآن پیروزی بدست آورده بودند ، برای یکدیگر میفرستادند . چنانکه شاه‌عباس چون درسال ۱۰۳۲ هجری قمری بغداد را از دولت عثمانی‌گرفت، سفیری‌بنام**آقامحمد**که‌مستوفی غلامان‌شاهی‌بود ، بانامه‌ای محبت‌آمیز و هدایائی چند از آنچه در بغداد بغنیمت گرفته بود ، بدربار شاه‌سلیم فرستاد .

۹- این نامه نیز عیناً درقسمت ضمائم این مجلد نقل شده است .



همایون



بابر



جهانگیر



اکبر

تصویر چهارتن از نخستین امپراطوران تیموری هند

بابر، همایون، اکبر وجهانگیر

(مقابل صفحهٔ ۸۰)

۳

سفارت خان عالم

چنانکه پیش ازین اشاره‌کردیم ، نورالدین محمد جهانگیر بیش از هفت سال **یادگارعلی‌سلطان** طالش سفیرشاه‌عباس را، که درسال ۱۰۱۸ هجری بدربار هندوستان فرستاده شده بود ، نزد خود نگاهداشت و سرانجام درسال ۱۰۲۶ هجری قمری او را همراه سفیری بنام **میرزا برخوردارخان** ، ملقب به **خان عالم** ، بایران بازفرستاد.[۱]

میرزا برخوردارخان از اخلاف امیر تیمورگورکانی و از قبیلهٔ معروف **برلاس** و خویشاوند نزدیك جهانگیر و در نزد وی بسیار عزیز و بخطاب **بائی** یا برادری مفتخر بود . جهانگیر اورا با نامه‌ای محبت‌آمیز[۲] و هدایای فراوان و گوناگون بسفارت روانه ایران کرد . همراهان این سفیر بیش‌از هزار تن بودند ، و از جملهٔ هدایای او ده زنجیر فیل با تخت‌ها و سریرهای زرین و زینهای گرانبها و انواع جانوران وحشی از ببر و پلنگ و کرگدن و غزال و آهو و طوطیان رنگارنگ بود ، که ما تفصیل آنها را درقسمت **پیشکشها و هدایا** از فصل نوزدهم مجلد سوم این تاریخ بیان کرده‌ایم.[۳]

هنگامی که سفیر شاه‌سلیم بایران رسید ، شاه‌عباس درآذربایجان سرگرم جنگ با دولت عثمانی بود و بهمین سبب خان عالم درآمدن شتاب نکرد و مدتی در شهر هرات ماند ، و یادگار علی سلطان طالش بخدمت شاه رفت . سپس شاه یکی از

۱ـ نگارندهٔ **توزك جهانگیری** می‌نویسد که شاه‌سلیم یك‌اسب بازین مرصع ویك کمر شمشیر مرصع وچهارقب طلادوزی و کلغی مرصع با جیغه و سی‌هزار روپیه نقد ، که جمعاً چهل‌هزار روپیه میشد . به **یادگارعلی‌سلطان طالش** سفیر شاه‌عباس انعام‌داد .

۲ـ عین‌نامه‌ای‌که شاه‌سلیم بااین سفیر برای شاه‌عباس فرستاده است ، درقسمت ضمائم این کتاب ازنظر خوانندگان کنجکاو خواهدگذشت .

۳ـ بمجلد سوم صفحات ۲۷۷ تا ۲۸۰ رجوع باید کرد .

سرداران شاملو بنام **علی‌بیگ** یساول صحبت را باستقبال وی فرستاد تا او را بقم برد و چندی نیز بانتظار دستور تازه درآنشهر معطل شد [۴]. سرانجام چون‌شاه‌عباس ازکار آذربایجان فراغت یافت و بقزوین رفت، خان‌عالم نیز از قم رو بدانشهر نهاد و در روز یکشنبه ۲۱ ماه ذوالقعدهٔ سال ۱۰۲۷ هجری قمری بدانجا رسید. بفرمان‌شاه‌عباس گروهی از بزرگان و سران لشکر باستقبال وی رفتند و او را دریکی از خانه‌های نزدیک **باغ سعادت** قزوین منزل دادند. روز دیگر نیز شاه هنگامی که برای چوگان‌بازی و قپق‌اندازی بمیدان **سعادت‌آباد** قزوین رفته بود، او را بحضور پذیرفت و با وی مهربانی بسیارکرد و رویش را بوسه‌زد. منشی مخصوص شاه‌عباس دربن‌باره می‌نویسد:

«.... روز دیگر درمیدان سعادت، که حضرت اعلی بنشاط چوگان‌بازی و قپق‌اندازی سرگرم باده انبساط بودند، خان‌عالم بکورنش همایون سعادت و امتیاز یافته، زیاده از مأمول نوازش و اعزاز و احترام بظهور آمد. بلفظ گهربار خطاب فرمودندکه چون میانهٔ ما وحضرت پادشاه والاجاه خورشید کلاه طریقهٔ اخوت و برادری مسلوکست، و آن‌حضرت ترا برادر نامیده، برادر برادر هم برادرست، لاجرم درهنگام کورنش او را برادرانه درآغوش مرحمت کشیده، انواع تعظیم و تکریم شاهانه و نوازشات بی‌تکلفانه که نسبت بآشنا و بیگانه شیمهٔ کریمهٔ آنحضرت است دربارهٔ او بظهور آوردند ... » [۵]

۴ـ **پی‌یترودلاواله** جهانگرد ایتالیائی، که خود درین زمان درقزوین و با اردوی شاه‌عباس همراه بوده است، دربارهٔ سفارت **خان‌عالم** چنین می‌نویسد:

(... عصر روز هفدهم ژوییه (سال ۱۶۱۸ میلادی ـ مطابق ۲۴ رجب ۱۰۲۷ هجری قمری) که درمیدان قزوین بودیم، مردی ازجانب سفیر پادشاه هندوستان **شاه‌سلیم**، که درایران **مغول‌کبیر** خوانده میشود، نزد شاه آمد. این سفیر مدتی پیش حرکت کرده و دیرزمانی است که دربار ایران درانتظار اوست... چون بسیار آهسته حرکت می‌کند، هنوز در راهست و شاه‌همچنان درانتظار وی بسر می‌برد و دستورداده است‌که در **فرح‌آباد** مازندران و جاهای دیگر برایش خانه‌آماده کنند.

« فرستادهٔ سفیر بشاه خبرداد که او به **تهران** که تا قزوین دو روز راهست، رسیده و ازآنجا بقزوین خواهدآمد، ولی این‌راه را ده یا دوازده روزه طی خواهد کرد. نامه‌هائی نیز ازطرف سفیر بشاه تقدیم کرد. شاه نامه‌های او را نخواند، زیرا شاید نمیتوانست تمام آنها را بخواند و نمی‌خواست اسرار سیاسی خود را نیز بدیگران دهد. فقط اطلاعات چند دربارهٔ سفیر ازقاصد او گرفت و با وی مهربانی بسیار کرد، وپذیرائیش را به **ساروخواجه** محول ساخت، که از وزیران نامیّ و بزرگ ایرانست. ولی نهانی تصمیم گرفت‌که درقزوین منتظر سفیر **هند** نشود و پیش از باردادن اندکی سرگردانش کند، تا بدینصورت انتقام آهسته آمدن رااز و بگیرد!...» ـ سفرنامهٔ **پی‌یترودلاواله**،ج ٤ ص ٥٠ و٥١

۵ـ **عالم‌آرای عباسی**، ص ٦٦٢

پی‌یترودلاواله نیز دربارهٔ نخستین پذیرائی شاه از خان عالم ، که خود ناظر آن بوده ، چنین نوشته است :

« ... عصر روز یکشنبهٔ یازدهم ماه نوامبر (سال ۱۶۱۸ میلادی ـ مطابق ۲۱ ماه ذوالقعدهٔ ۱۰۲۷ هـ. ق.) بفرمان شاه میدان شهر را چراغان کردند ، و گرداگرد میدان قطعات بزرگ چوب گذاشتند تامردم پیاده بمیدان داخل شوند .شاه خود با گروهی از نزدیکان ، که همه پیاده بمیدان درآمده بودند ، تقریباً تمام شب را زیر نورچراغها بباده‌گساری گذرانید. همانشب نیز سفیر هند ، که دیر زمانی در انتظارش بودند، وارد قزوین شد، چنانکه پیش‌ازین‌هم گفته‌ام ، چون پیش ازآن یکبار بی‌موقع بدین‌شهر آمده بود ، شاه باو فرمان‌داد که بشهرنزدیکی که قم نام دارد برود ... و سفیر هند چندماه درآنشهر منتظر دستور تازه بود . اینك بامر شاه باشتاب بقزوین آمده بود، ولی بچراغان شهر توجهی نکرد وبرخلاف گمان و انتظار گروهی از درباریان ، برای دیدار شاه بمیدان نیامد، بلکه یکسر به باغ‌جنت (باغ سعادت) ، رفت ، و آنشب را درمنزلی که درآن باغ برایش بدستور شاه آماده کرده بودند ، استراحت‌کرد. شب دیگر باز بخاطر سفیر میدان را چراغان کردند وشاه او را با مهربانی و تشریفات بسیار بحضور پذیرفت ، و تمام شب را درصحبت او برایوان بهترین خانه‌های میدان ، که بخانهٔ علی‌پاشا معروفست ، بباده‌گساری نشست .... رجال وسرداران واعیان دولت و سایر میهمانان شاه نیز ؛ چون همگی در ایوان آن خانه جای نمیگرفتند ، و تالار بزرگ عمارت نیز بپذیرائی ازهمراهان هندی سفیر اختصاص داده شده بود ، ناگزیر درخیابانهای میدان نشستند و بی‌هیچ‌گونه تکلف بخوردن و آشامیدن پرداختند ....»[6]

سه روزبعد نیز (روز ۲۴ ذوالقعدهٔ ۱۰۲۷ هجری قمری) درهمان میدان‌قسمتی از هدایای او را ، که بیش‌از سیصد نمونه بود ، ازنظر گذرانید . پس‌از آن او را با خود از شهری بشهر دیگر برد و هنگام ورود وی باصفهان ، چنانکه درصفحات پیش بتفصیل بیان کرده‌ایم ، خود باستقبالش رفت واو را بامراسم و تشریفات باشکوهی که تاآنزمان بی‌نظیر بود ، بپایتخت داخل کرد . ازآن‌پس خان‌عالم بیش‌از دوسال غالباً در سفر و حضر مصاحب وهمراه شاه‌عباس‌بود. گاه درمیدان شهرهای بزرگ با اوبچوگان‌بازی مشغول میشد ، و گاه برای شکار بگیلان و مازندران میرفت. درینمدت شاه‌عباس چنان با وی مأنوس گشته و خو گرفته بود که او را چون دوست دیرینه‌ای عزیز میداشت وچنانکه پیش‌ازین نیزاشاره‌کردیم ، بجای خان عالم **جان عالم** می نامید [7] ، و

۶ـ سفرنامهٔ **پی‌یترودلاواله** ، ج ٤ ، ص ۲۳۶ و ۲۳۷

۷ـ نویسندهٔ **تذکرهٔ ریاض‌الشعرا** می‌نویسند که خان‌عالم بسبب مهربانیهای بی‌حساب شاه‌عباس چنان شیفتهٔ او شد که پس‌از بازگشت بهندوستان « بس تعریف شاه‌عباس کرد ، از چشم جهانگیر افتاد !» ـ همچنین رجوع کنید بصفحات ۷۲و۷۳ این کتاب .

با او درمجالس خصوصی از شوخی و خنده و بذله‌گوئی دریغ نمیکرد.

شاه‌سلیم همراه سفیر خود نقاشی چند نیز بایران فرستاده بود تا تصاویری از شاه‌عباس و درباریان وی بکشند و از آنجمله یکی **بشنداس** و یکی **خیرات‌خان** ویکی **لیسکهراج** (؟) نام‌داشت. این‌نقاشان تصاویر چند ازشاه‌عباس وسرداران و ندیمان وی کشیدند، که ازآنجمله چهار تصویر کار بشنداس و یك تصویر کار خیرات‌خان و یکی کار لیسکهراج در دست است.[۸]

شاه‌عباس چنانکه گفتیم خان‌عالم را بیش از دو سال درایران نگاهداشت، و با خود از شهری بشهری و از ولایتی بولایت دیگر برد، و درهمه‌جا ازو بایگانگی و مهربانی بسیار پذیرائی کرد، و او را درقهوه‌خانه‌ها و بازارها و خیابان‌ها وشکارگاهها وچوگان بازیها و میهمانیهای رسمی و خصوصی و هزاران گونه تفریحات دیگر همراه و مونس و رفیق مجلس خود ساخت، و پس‌ازآنکه مکرر سپاهیان مجهز و خزائن و ذخائر گرانبهای خویش را بچشمش کشید، سرانجام در روز شانزدهم ماه شعبان ۱۰۲۹ هجری قمری اجازه‌داد که بهندوستان بازگردد. یکی‌از سرداران بزرگ ایران بنام **زینل‌بیگ بیگدلی شاملو** را هم، که مقام **توشمال‌باشی** داشت، با نامه‌ای دوستانه و هدیه‌های نفیس‌گران همراه وی‌کرد.

نوشته‌اند هنگامی که خان عالم می‌خواست بهندوستان بازگردد، شاه‌عباس فرمان داد جار زدند که هیچکس از رعایای‌او نباید همراه سفیر بهندوستان رود زیرا خبریافته بود که خان‌عالم گروهی از ایرانیان را نهانی، با نویدهای فراوان راضی کرده است‌که همراه خود بهندوستان برد، و درسپاه نورالدین محمد جهانگیر پادشاه خود، که بسربازان رشید ایرانی نیازمندست، داخل کند.[۹]

چنانکه گفته شد، شاه‌عباس درماه شعبان ۱۰۲۹ هجری قمری به‌خان‌عالم اجازهٔ بازگشت‌داد، لکن سفیر هند پیش از حرکت یکی از منشیان خود بنام **شاه‌محمد** را بدانسرزمین روانه کرد تا شاه‌سلیم را از بازگشت وی آگاه کند و مقدمات ورودش را فراهم سازد. شاه‌عباس نیز بااین‌مرد رقعهٔ خاصی برای پادشاه هند فرستاد که مضمونش اینست:

۸- **توزك جهانگیری**، ج ۲، ص ۱۱۶ - ۱۱۷ - و نیز رجوع کنید بمجلد اول این تاریخ مقابل ص ۲۳۰، مجلد دوم مقابل صفحات ۱۷ و ۱۳۶ و مجلد سوم مقابل صفحهٔ ۲۷۸

۹- **پی‌یترودلاواله** درسفرنامهٔ خود می‌نویسد: «.... درسپاه شاه‌سلیم سربازان ایرانی بسیارند. گروهی ازایرانیان برای کسب مال و بسیاری دیگر برای فرار از کیفر جنایاتی که درایران مرتکب شده‌اند بهندوستان میروند. - ج ٤، ص ۳۸۹

رقعهٔ شاه عباس به شاه سلیم
دربارهٔ بازگشت خان عالم

« تکلف درمفاوضات دوستان که از لوازم عادات بیگانگان است ، شایستهٔ یك‌جهتان عالم اتحاد نیست . لابد ازین روش تجاوز نموده انهای رای محبت انتها میگرداند، که بهجت خاطر دوستی مآثر ازصحبت لازم‌المسرت خیراندیش وفاکیش دقیقه‌شناس خجسته شیم **خان عالم**، که درحقیقت درهمه روشی کامل عیار است ، زیاده ازآن بود که دراین‌زودی رخصت مراجعت او گنجایش داشته باشد . لیکن از احکامی که بنام مشارالیه عز ورود یافته کمال میل ضمیرانور بتوجه مشارالیه به‌آنحدود بزودترین زمانی مفهوم گشت. لهذا خواهش خاطرارجمند محبت‌پیرای آن برادرکامیاب‌کامگار را برآرزوی‌خود ترجیح داده،درشانزدهم شعبان۱۰۲۹رخصت‌انصرافداده روانه ساختیم ، و چون **شاه‌محمد** منشی را پیشتر از خود روانه گردانید که حقیقت اوضاع بعرض رساند ، محب هواخواه نیز بارسال این رقعه گلستان همیشه بهار دوستی را شاداب ساخته اساس یگانگی استحکام داد . کامیاب صورت و معنی باشند . والسلام . » [۱]

---

۱۰ ـ از کتاب سبحة‌الاخبار

٤

فتح قندهار

درضمن «سیروشکار»

سرگذشت قندهار پیش‌از شاه‌عباس

درآغاز دولت صفوی ، ولایت **قندهار** با ممالك خراسان و مرو و خوارزم و سیستان ، تا حدود کابل و بدخشان ، در دست **ابوالغازی سلطان حسین میرزای بایقرا** ، از نوادگان امیرتیمور گورکان بود . پس‌از مرگ این پادشاه درسال ۹۱۲ هجری قمری ، بسبب بیکفایتی پسران او ، و اختلافاتی که میان ایشان درجانشینی پدر پیدا شد ، سرزمین خراسان بتصرف **محمدخان شیبانی** یا **شیبك‌خان** ازبك ، ازاخلاف **جوجی‌خان** پسر چنگیزخان مغول ، که در ماوراءالنهر حکومت میکرد، درآمد . ولایت قندهار نیزبدست **ظهیرالدین بابر گورگانی** ، پسر **عمر شیخ** نوادهٔ تیمور ، که بانی و سر سلسلهٔ امپراطوران مغول هندوستانست ، افتاد .

ازین تاریخ ولایات قندهار و **زمین‌داور** و نواحی کنارهٔ شط هیرمند ، ضمیمهٔ متصرفات بابر درهندوستان گردید ، و او حکومت این ولایات را بیکی از پسران خود **میرزا کامران** سپرد .

درسال ۹٤۳ هجری شاه‌طهماسب اول صفوی از خراسان لشکر بقلعهٔ قندهار کشید . مدافعان آن قلعه چون یارای پایداری نداشتند ، از در تسلیم درآمدند و با گرفتن قندهار ولایات تابع آنجا نیزبتصرف پادشاه صفوی درآمد . اماپس‌ازبازگشت وی بقزوین شاهزاده کامران با لشکر بسیار از لاهور بقندهار تاخت و ولایات ازدست داده را بازگرفت . شاه‌طهماسب نیز چون سرگرم جنگ با سلطان سلیمان خان قانونی ، سلطان عثمانی ، بود بتلافی برنخاست .

دیری نگذشت که **محمدهمایون** پادشاه هند ، پسر و جانشین ظهیرالدین

محمد بابر گورکانی ، بشرحی که درتاریخ سلطنت شاه‌طهماسب اول صفوی باید دید ، چون از **شیرخان سوری** افغانی درسرحد بنگاله شکست یافته و بعلت مخالفت برادران ، ناچار تاج و تخت را رها کرده بسیستان آمده بود ، نامه‌ای بشهریار صفوی فرستاد و خواهش کرد که او را درکشور خود پناه دهد .

شاه‌طهماسب درقبول خواهش وی جواب محبت‌آمیزی بخط خود نوشت که با این بیت خواجه حافظ آغاز میشد :

همای اوج سعادت بدام ما افتد   اگر ترا گذری بر مقام ما افتد

همایون چندی میهمان شاه ایران بود و سفری نیز به تبریز و اردبیل کرد . پس‌ازآن شهریار صفوی یکی از پسران خود ، **سلطان مراد میرزا** را با جمعی ازسرداران بزرگ قزلباش ودوازده هزار سوار همراه وی کرد، تا بهندوستان بازگردد. همایون‌شاه نیز دربرابر مهربانیهای او وعده کرد که چون بار دیگر بر سلطنت مستقر شد ، ولایت و قلعهٔ قندهار را بدولت ایران تسلیم کند . اما این وعده را تا پایان عمر خویش وفا نکرد و درسال ۹۶۲ هجری در شهر **دهلی** از بام خانه فرو افتاد و درگذشت .

پس‌از مرگ همایون و جلوس پسرش **جلال‌الدین محمد اکبر** ، شاه‌طهماسب مصمم شد که ولایت قندهار را بزور بازگیرد . پس یکی از برادرزادگان خود بنام **سلطان حسین میرزا** پسر **بهرام‌میرزا** را مأمور تسخیر آن ولایت کرد و قندهار در سال ۹۶۵ هجری قمری بار دیگر بتصرف ایران درآمد .

دراواخر پادشاهی شاه‌طهماسب اول ، میان سران طوائف قزلباش، بشرحی که درمجلد اول این تاریخ گذشته است ، برسر انتخاب جانشین آن پادشاه اختلاف افتاد و این اختلاف پس‌از مرگ وی بجنگهای داخلی و تجزیهٔ دولت صفوی انجامید. **شاه‌اسماعیل دوم** در دوران کوتاه پادشاهی خویش بسیاری از سرداران لایق قزلباش و شاهزادگان صفوی را ازمیان برداشت . ضعف نفس و بیکفایتی برادر و جانشین وی **شاه‌محمد خدابنده** ، پدر شاه‌عباس ، نیز سبب شد که دشمنان خارجی ایران اختلال دولت صفوی و اختلافات داخلی ایران را مفتنم شمردند ، و از مشرق و مغرب بولایات‌سرحدی‌کشورتجاوزکردند . قسمت‌مهمی از آذربایجان بدست سلطان عثمانی افتاد ، و قسمت بزرگی از خراسان نیز عرصهٔ یغماگری و ترکتازی ازبکان گردید .

قندهار درآغاز پادشاهی شاه‌عباس

درآغاز پادشاهی شاه‌عباس بزرگ ، هنگامی که خراسان هنوز میدان تاخت و تاز ازبکان بود ، دو تن از شاهزادگان صفوی که بر قندهار و ولایات کنار هیرمند حکومت داشتند ، چون خود را دربرابر حمله‌های احتمالی پادشاه ازبك ناتوان میدیدند ، و از شاه‌عباس هم

که درولایات شمالی و غربی ایران سرگرم دفع مخالفان خود بود ، امید کمکی نداشتند، ناچار به جلال‌الدین محمد اکبر امپراطور هند پناهنده شدند ، و قندهار را با ولایات تابع آن تقدیم وی کردند ، و ازین‌تاریخ (سال ۱۰۰۰ هجری قمری) بار دیگر این‌ولایات ضمیمهٔ متصرفات امپراطوری مغول هند گردید .

شاه‌عباس بزرگ ، دراندك زمان مخالفان و سرکشان داخلی را از میان برداشت ، و صفحهٔ خراسان را نیز تا سال ۱۰۰۷ هجری از وجود ازبکان پاك کرد . ولی چون با جلال‌الدین اکبر روابط بسیار دوستانه داشت ، بحدی که او را پدر خطاب میکرد ، از لشکرکشی بقندهار خودداری می‌نمود . فقط درضمن نامه‌ای که پس از فتح خراسان بدو فرستاد ، بموضوع قندهار نیز سربسته اشارتی کرد و نوشت :

« .... بیمن الطاف الهی و توجه باطنی آن ابوت‌پناهی ، تمامت ملك خراسان که در تصرف مخالفان بود ، معیشتی زائد ، بدست درآمده و سوای قندهار که در تصرف منسوبان آن‌حضرتست ، محلی درتصرف دیگری نمانده ، و دراتحاد و یگانگی که فیمابین مسلوك است ، آن‌هم‌فی‌الحقیقه بدست ما درآمده درتصرف بیگانگان نیست .... »

ولی جلال‌الدین اکبر این یادآوری زیرکانه و خواهش دوستانهٔ شاه‌عباس را نادیده گرفت و از باز دادن ولایت قندهار مضایقه کرد . شاه‌عباس هم که اکبر را مانند پدر گرامی و محترم میداشت ، دیگر تا او زنده بود ، درین‌باره اظهار واقدامی نکرد .

پس‌ازمرگ جلال‌الدین اکبر، چنانکه پیش‌ازین نیز گفته‌ایم ، پسرش **محمدسلیم** معروف به **نورالدین جهانگیر** بجای وی نشست . شاه‌عباس که درین‌وقت درآذربایجان و گرجستان با ترکان عثمانی مشغول جنگ بود ، درضمن نامهٔ بسیار دوستانه و محبت‌آمیزی که به جهانگیر نوشت ، مرگ پدرش جلال‌الدین اکبر را باو تسلیت گفت و ازپادشاهی وی اظهارشادمانی کرد[1] . پس‌از آن نیز مکرر سفیرانی از هندوستان بایران آمدند ، و ازایران بهند رفتند ، و شاه‌عباس بوسیلهٔ فرستادگان خود همیشه ، بکنایه یا آشکار ، ولایت قندهار را از جهانگیر مطالبه میکرد .

درسال ۱۰۲۶ هجری قمری نورالدین جهانگیر ، بشرحی که پیش‌ازین گفته شده است ، میرزا برخوردارخان ملقب به **خان‌عالم** را با نامه‌ای محبت‌آمیز و هدایای گرانبهای گوناگون بسفارت روانهٔ ایران‌کرد . شاه عباس چنانکه گذشت ، این سفیررا بیش از دو سال در ایران نگاهداشت ، و سرانجام درسال ۱۰۲۹ هجری قمری باواجازه داد که بهندوستان بازگردد . یکی‌از سرداران بزرگ ایران بنام **زینل‌بیگ بیگدلی شاملو**

۱ـ رجوع کنید به ص ۸۵ ازین کتاب .

راهم بانامه‌ای دوستانه وهدایای‌نفیس‌گران‌همراه وی‌کرد. درمیان‌هدایائی‌که شاه‌عباس برای نورالدین جهانگیر فرستاد، جیغه‌ای‌مرصع بانواع جواهر قیمتی بود که یك‌لعل خوشاب بزرگ درمیان آن میدرخشید. این لعل بی‌نظیر در زمان شاه‌اسماعیل اول از خزائن پادشاهان تیموری بدست آن پادشاه افتاده بود، و نام **میرزا الغبیگ** نوهٔ امیرتیمور گورکان، جد نورالدین جهانگیر را برآن نقش کرده بودند، و بپول زمان بیش از هفت هزار تومان ارزش داشت.[۲]

اسکندربیگ ترکمان منشی مخصوص شاه عباس، دربارهٔ هدایائی که او برای پادشاه هند فرستاد، وآنچه بسفیر وی درمدت اقامتش درایران وهنگام‌بازگشت وی بهندوستان داده بود، چنین می‌نویسد:

«... ازخاصان بارگاه معلی زینل‌بیگ بیگدلی شاملو توشمال‌باشی را برسالت هند تعیین فرموده همراه خان‌عالم فرستادند، و خان‌عالم را بخلع فاخره و انعامات وافره از نقود و اقمشهٔ نفیسه واسبان تازی نژاد سرافراز فرموده، آنچه دربدایت که داخل قلمرو همایون شده، تاحین انصراف باو اعطا فرموده، و آنچه درهنگام رخصت مرحمت فرمودند زیاده از پانزده‌هزار تومان عراقی بود. سوای تکلفات امرا و مقربان و اعیان اردوی معلی و حکام خراسان، و تحف و هدایا که بجهت پادشاه والاجاه ارسال یافت، ازمرصع‌آلات و امتعهٔ نفیسهٔ روم و فرنگ و روس و بلاد ایران وتحفه‌های‌مرغوبه یك زنجیر جیغهٔ زلف‌عقارنادره‌روزگارکه‌گزیدهٔ چندین‌هزارزلف بود، مرصع بلعلهای ثمین و یواقیت رنگین ولئالی آبدار، که ازآن‌جمله یك قطعه لعل خوشاب بزرگ بود، که درخزانهٔ هیچ پادشاه ذیجاهی عدیل آن نتوان یافت و مبصران جوهرشناس بهفت‌هزار تومان، بلکه زیاده قیمت نموده بودند، اسم میرزا الغبیگ بن شاهرخ بن امیرتیمور گورکان برآن نقش بود واز زمان حضرت خاقان سلیمان‌شان‌شاه‌اسمیل‌علیه‌الرحمة والرضوان ازخزاین سلاطین بدست‌درآمده درخزانهٔ عامره بود، و از تحف و هدایای پادشاه روم نیز که درین سال ایلچی آورده بود حصه والوش برادرانه جهت حضرت پادشاه والاجاه ارسال یافت، و مکتوب محبت‌آئین دوستانه .... درقلم آورده دقیقه‌ای از دقایق مردمی و وداد فروگذاشت نفرمودند.[۳]»

شاه‌عباس درنامه‌ای که‌بنورالدین‌محمد جهانگیر فرستاد، از باز دادن قندهار

---

۲ ــ رجوع کنید بصفحات ۸۶ و۸۷ این کتاب.

۳ ــ عالم‌آرای عباسی، ص ۶۶۹ ــ ۶۷۰

چیزی ننوشت ٤ اما بسفیر خودزینل‌بیگ مخصوصاً سفارش کرد که در آن باره با جهانگیر و ارکان دولت وی گفتگو کند. باو گفت: «زینل‌بیگ، من بوفاداری وصداقت تو ایمان دارم. باید درین سفر نیز فداکاری و لیاقت خود را ثابت‌کنی و همچنان که این پیراهن بر تن من بسته است، دلبستگی خود را بحفظ منافع ایران آشکارسازی و کاری نکنی که بنام و مقاصد عالی من لطمه‌ای برسد .... »

به خان‌عالم نیز هنگام مرخص‌کردن او گفت:

« خصوصیت و یگانگی میانهٔ ما و حضرت پادشاه والاجاه زیاده از آنست که با یکدیگر مضایقه بالکاء و مملکت داشته باشیم. لیکن درباب قندهار که داخل خراسان و ملك موروث این برادر دوستی دوست‌است، مردم دور ونزدیك که چشم برامور متعارفهٔ صوری دارند و از عالم معنی بی‌خبر، سخنان لایعنی درمحافل و انجمنها برزبان‌آورده حمل برنوع دیگر می‌نمایند. سزاوار محبت و مقتضاء طرفین آنست که آن برادر کامگار بجهت رفع طعن اضداد آن ملك را. که از ولایت هندوستان بغایت دور و درین‌میانه سنگ شاهراه محبت است، باین برادر مهرگزین بازگذارد .... واگر بازگذاشتن آن برطبع شریف آن‌حضرت بسیار دشوار باشد، ما رضای‌خاطر انور را برمطالب عالیهٔ دنیوی راجح میدانیم، اما برسم سیر وشکار بآنحدود خواهیم آمد که چند روزی باتفاق منسوبان آن‌حضرت درشکارگاههای آن ولایت بنشاط سیر وشکار پرداخته باز گردیم، واز منسوبان آن حضرت راه و رسم مهمان پذیری و میزبانی بظهورآید و برعالمیان ظاهرگردد که بازگذاشتن آن ملك بایشان محض خصوصیت و یگانگی است، ودرمیانه مغایرت و جدائی نیست ... ٥ »

زینل‌بیگ همراه خان‌عالم بهندوستان رفت و درشهر لاهور بدرگاه نورالدین محمد جهانگیر باریافت. ولی بجای اینکه برسم دربار هند، سرتعظیم فرود آورد، یعنی دو دست را نخست بسوی زمین برد، و بعد بروی سر گذارد، برای تقدیم نامه و گذراندن هدایای شاه‌عباس، بارفتاری تکبرآمیز، راست بسوی تخت‌شاهی رفت، و ازهرگونه کرنش و تعظیم خودداری نمود. جهانگیر ازین معامله سخت متحیر و خشمگین شد و آن رفتار خلاف قاعده را باو گوشزد کرد، و از وی خواست که مانند

٤- نویسندهٔ تاریخ **روضة‌الصفویه** می‌نویسد که شاه‌عباس درضمن نامهٔ خود بجهانگیر «اعلام‌فرمودند که چون همه وقت ولایت قندهار ازمضافات خراسان و درتحت تصرف آباء و اجداد عظام ما بوده باید بما باز دهند ... وچون قندهار درتصرف‌آن برادرست نمی‌خواهیم بقهر و غلبه بگیریم ...» ولی درنامهٔ شاه‌عباس که عیناً در قسمت ضمائم‌این کتاب نقل خواهد شد چنین عبارت یا مضمونی دیده نمیشود.

٥- عالم‌آرا، چاپ تهران ص ٤-٦٨٣



تصویری از پذیرائی

جهانگیر ازشاه عباس

این تصویر خیالی در زمان جهانگیر پادشاه هندوستان کشیده شده و نقاش آن معلوم نیست .

(مقابل صفحهٔ ۵۰۶)

سفیران دیگر آداب درباری هندوستان را رعایت‌کند . اما زینل‌بیگ اطاعت نکرد ، و باآنکه شاه باو هدایای گرانبها وعده‌داد ، از رفتار تکبرآمیز خود دست برنداشت .

نوشته‌اند جهانگیر برای آن‌که سفیرشاه‌عباس را به کرنش و تعظیم وادارکند، دستورداد دربرابر تخت‌شاهی دری‌کوتاه ساختند ، تا چون زینل‌بیگ از آنجا داخل شود ، ناگزیر سربسوی زمین فرود آورد . ولی روز دیگر هنگام بار ، سفیر ایران چون مقابل این در رسید ، پشت بدر کرد و خم شد و همچنان خمیده ازپس بدرون بارگاه درآمد . جهانگیر ازین رفتار ناشایسته ، که توهینی بمقام عالی وی بود، بسختی در خشم شد و ازآن پس دیگر اورا بمجلس خود بار نداد ، و امر کرد که از پذیرائی وی نیز خودداری کنند . بطوری‌که زینل‌بیگ ناچار شد برای مخارج روزانهٔ خود و همراهان تمام ظرفها و زین ویراقهای زرین‌و سیمین خویش را بفروشد ! [۶]

رفتن شاه‌عباس بقندهار

درهمانحال جهانگیر ببهانهٔ برپاساختن جشن ولادت خویش از لاهور به **دهلی** رفت و سفیر ایران را ، بی‌آنکه اجازهٔ بازگشت دهد ، درلاهور گذاشت . زینل‌بیگ که دربارهٔ قندهار نیز جواب صریحی از شاه و ارکان دولت او نشنیده بود ، مصمم شد که بی‌اجازه بایران بازگردد . اما درهمان‌اوقات‌جیقهٔ گرانبهائی‌که پیش ازین بدان‌اشاره کردیم ، باقسمتی دیگر از هدایا، که هنگام حرکت زینل‌بیگ ازایران آماده نبود ، از اصفهان رسید وسفیر ناچار برای تقدیم‌کردن آنها به دهلی رفت ، و چون در دهلی نیز از مذاکرات خود با وزیران جهانگیر دربارهٔ قندهار ، نتیجه‌ای نگرفت ، شاه‌عباس را ازآنچه بروگذشته بود ، آگاه ساخت . شاه‌عباس چون دریافت که قندهار را بدوستی نمی‌توان بدست آورد ، دربهارسال ۱۰۳۱ هجری‌قمری بخراسان رفت و از آنجاببهانهٔ سیر و شکار ، چنان‌که به خان‌عالم سفیر هند گفته بود ، عزم قندهار کرد ، و از شهر **فراه** به **عبدالعزیزخان** حاکم هندی آنجا پیغام فرستاد که :

« ... چون درسفر خیراثر خراسان که بنابرمصالح ملکی اتفاق افتاده از فراه متوجه‌سیر و شکار آنحدودیم ، طریق آنکه توجه موکب همایون را بآن طرفها محض سیروشکار تصور نموده از روی یکدلی و یگانگی باستقبال آمده سعادت رکاب‌بوسی دریابند ، که چند روزی که درین حدود بنشاط سیر پردازیم ایشان نیز در رکاب اشرف بوده ازجانب برادرکامگار میهمان‌پذیر بوده لوازم میزبانی بظهور آورند ، وخاطر مطمئن و آسوده دارند که سوای اعزاز و احترام نسبت بملازمان حضرت پادشاه والاجاه برادر بجان و دل برابر امری مخطورخاطر صفا آئین

---

۶ ــ سفرنامهٔ اولئاریوس آدام،ج۱ ، ص ۶۴۱ .

نیست ، و غرض اصلی ازین نهضت بنوعی که بهخان‌عالم گفته بودیم ، آنست که برعالمیان ، به تخصیص معاندان اوزبکیهٔ قرب‌جوار طرفین ، ظاهرگرددکه مملکت ما و شما یکی است ، و درمیانه جدائی نیست و حمل برنوع دیگر نکنند .... »

اما عبدالعزیزخان جواب‌داد که خوبست شاه ازین اراده منصرف شود ، و از همانجا بخراسان بازگردد ، زیرا او و سرداران دیگر جز مخالفت و قلعه‌داری وجنگ و دفاع چاره‌ای ندارند . شاه‌عباس ، که خود منتظر چنین جوابی بود ، در حرکت شتاب کرد وقلعهٔ قندهاررا درروز چهارشنبهٔ هشتم ماه رجب آنسال باسپاه‌فراوان در محاصره گرفت .

لشکرکشی پادشاه ایران بقندهار برای نورالدین جهانگیر کاملا ناگهانی و حیرت‌انگیزبود. زیراشاه‌عباس‌همواره باوی دم ازدوستی‌ویگانگی‌وبرادری میزد ، و بیم هیچگونه تجاوز و حمله‌ای‌از جانب او بر متصرفات هندوستان نمیرفت . بهمین‌سبب نیز جهانگیر در ولایت سرحدی قندهار بیش از پنجهزار سوار نداشت . ولی چون خبر پیش‌رفتن شاه‌عباس‌را بسوی قندهارشنید مصمم شد که باقوای فراوان بسوی ایران آید ، وسوگند خوردکه پس ازنجات دادن قندهار تا اصفهان پیش رود . ۷

۷ــ دربرخی از مجموعه‌های منشآت قدیم نامه‌ای جسارت‌آمیز و تند دیده میشود که آنرا بهشاه‌سلیم نسبت داده و نوشته‌اند که چون از حملهٔ شاه‌عباس بقلعه و ولایت قندهار خبر یافت برای آن‌پادشاه فرستاد . ولی برنگارنده مسلم است که این نامه از شاه‌سلیم نیست و باانداك اختلاف از **عبدالمؤمن‌خان** پسر عبدالله‌خان ازبك‌است. شاه‌عباس‌نیزدرجواب‌آن نامه‌ای‌درشت‌نوشته‌وماهر دونـامه رادرفصل**روابط شاه عباس با ازبکان** نقل خواهیم کرد . اینك عین نامه‌ای که بشاه سلیم منسوب شمرده‌اند ،خطاب بشاه‌عباس :

« **امر جهان‌مطاع صادرشد** که پهلوان عباس‌میرزا چون برمضمون حکم عالم مطیع مطلع گردد بداند که درین ولا بسمع اشرف اقدس ارفع نواب همایون **ما** رسید که باغوای کم‌بخت و کم‌سعادت **بایقرامیرزا** ، جمعی از اوباش را طیار نموده باتفاق آن کم‌سعادت بحوالی قندهار تاخت نموده جمعی را بقتل آورده و مابقی را اسیر نموده‌اند ، و از دائرهٔ‌خود پای بی‌آدبی دراز کرده‌اند ، و از مضمون این حدیث غافلند که : رحم‌الله امرء عرف‌قدره ولم‌یتعدطوره، و دیگر نظم :

ز دریا بدریا سپاه منست	جهان زیر فر کلاه منست
بروی‌زمین‌حکمرانی کجاست	که از جان‌نه‌منقادفرمان ماست؟
ز چرخ برین تا بپشت افسرم	بسیط زمین تنگ بر لشکرم

« انشاءالله تعالی درین ولا جمعی از امرای عالیمقدار سعادت‌یار مثل **قلج محمدخان** و **شیبك‌خان** و

« بقیهٔ حاشیه در صفحهٔ بعد »



تصویر

زینل خان شاملو

سفیر شاه‌عباس در دربار جهانگیر پادشاه‌هند

و در دربار «ردلف‌دوم» امپراطور آلمان

کار «اگیدیوس سادلرس» نقاش آلمانی

(مقابل صفحهٔ ۱۰۰)

پس با شتاب سپاه گرانی گردآورد و فرماندهی آنرا بفرزند خود شاهزاده **خرم** سپرد. [۸] ولی ناگهان بسبب خصومتی‌که میان این شاهزاده و**نورجهان** بیگم زن سوگلی جهانگیر، پدید آمد، شاهزاده از قوائی که دراختیار خود داشت استفاده‌کرد و برپدر یاغی شد، و حتی نامه‌هائی بشاه‌عباس نوشت و برضد پدر با او از در اتحاد و دوستی درآمد! [۹]

شاه‌عباس پس‌از محاصره کردن قندهار دراندك زمان برجهای آن قلعه را بضرب توپ فرو ریخت. حاکم قندهار و بزرگان شهر ناگزیر از قلعه بزیر آمدند و تسلیم شدند. شاه نیز جملگی را بخشید و خلعت‌داد و مرخص کرد تا مهیای بازگشت بهندوستان شوند (در روز سه‌شنبهٔ سیزدهم شعبان سال ۱۰۳۱ هجری قمری)

شاه‌عباس درخدمت خود دلقکی داشت بنام **دلاله‌قزی**، که زنی شوخ وبزم‌آرا و خوشروی و بذله‌گوی بود و ما ازین زن درمجلد دوم این تاریخ مفصلتر سخن گفته‌ایم. [۱۰] نوشته‌اندکه شاه‌عباس پس‌ازآنکه حکمران قندهار و مدافعان آن قلعه تسلیم شدند، به دلاله‌قزی دستورداد که با گروهی از زنان اردو، پیش از سپاهیان قزلباش، بدرون قلعه روند و آنجا را تصرف کنند ... و درایران شهرت یافت که قلعهٔ استواری چون قندهار را دلقك شاه و جمعی از زنان اردوی او از سرداران هندی گرفته‌اند! اینکار زیرکانهٔ شاه‌عباس ظاهراً جوابی بسخنان تهدیدآمیز نورالدین محمد

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ پیش:

سعادتخان و **بهادرخان** و **هشیارخان** و **اعتقادخان** و**سپهسالارخان** و مقدار یك لك‌پیل کوه پیکر وده لك لشکر نامدار عدوشکار طیار نموده بدان صوب ارسال خواهم داشت، و خود بنفس نفیس با ده‌لك بهادران و دولك پیل باد رفتار چون بلای ناگهان برایران زمین نزول اجلال خواهم کرد. اگرچه ازابتدای ولایت خراسان بلاانتزاع متعلق بکماشتگان و فوجداران پادشاه شاه نشانست، لکن خاطر فیض‌بخش هوای سیر فارس و عراق و مازندران دارد و دانسته و آگاه‌باش که اگر ازضرب لشکر کوه‌شکن پناه بقیصر روم بری بنویسم که مقید ساخته بدرگاه عالمپناه فرستند، و اگر مرغ شده برآسمان پرواز کنی غازیان رعدانداز گنجشك‌وار شکارت نموده بآستان همایون ما فرستند. منتظر جواب نامه‌ایم‌والسلام...» - ازمجلد دوم **کرستوماسی‌پرسان** تألیف شفر.

۸- ملقب به **شاه‌جهان** که بعداز جهانگیر بجائ وی بسلطنت هندوستان رسید.

۹- سواد این نامه‌ها و جوابی که شاه‌عباس بهریك داده در دست است و ما درصفحات آینده دربن‌باره سخن‌خواهیم گفت.

۱۰ - رجوع شود بصفحات ۲۵۱ و ۲۶۶ از مجلد دوم این تاریخ.

جهانگیر بود که گفته بود پس‌از خلاص کردن قندهار تا پایتخت ایران پیش‌خواهدراند.

شاه‌عباس چون با شاه‌سلیم دم از دوستی و برادری میزد مایل نبود که درگرفتن قندهار بدشمنی و جنگ متوسل گردد ، و میخواست که این مقصود را با حیله و تردستی انجام‌دهد . بهمین سبب نیز وقتی که بطرف قندهار پیش میرفت ، چون یکی از سردارانش بنام **میرزا قلی سلطان سپاه‌منصور** ، چند تن از سرداران عبدالعزیزخان حکمران قندهار را (شاید باشارهٔ خود شاه) گرفت و نزد وی فرستاد، بدو عتاب کرد که چرا منسوبان دوست و برادرش پادشاه هند را گرفته است ، و آن جمله را خلعت داد و آزاد کرد .

پس‌ازگرفتن قندهار شاه‌عباس رقعهٔ زیر را که بخط خود نوشته بود ، توسط **میرولی‌بیگ** نام ، داروغهٔ شترخان ، برای نورالدین محمد جهانگیر فرستاد :

رقعهٔ شاه عباس بشاه‌سلیم

« همواره بتأییدات غیب‌الغیب مؤید بوده کامیاب صورت و معنی باشند . بعداز اتحاف‌گوناگون دعا که بهترین هدیهٔ مخلصان بی‌ریاست برلوحهٔ ضمیر الهام‌پذیر که مطرح فیوضات لاریبی است می‌نگارد ، که بجهت حوادث روزگار بعداز ارتحال شاه جنت بارگاه بروضهٔ رضوان بعضی از ممالك موروثی ازتصرف منسوبان این آستان بیرون رفته بود و محب خیرخواه بیمن توفیقات نامتناهی آنچه ازآن‌جمله بایادی مخالفان درآمده بود بپیروی اقبال انتزاع نمود ، درباب قندهار همیشه مترصد بود که آن برادر بجان برابر بطریق اجداد عظام جنت مکان مضایقه نفرمایند . چون این توقع دوستانه از قول بفعل نیامد مکرر برمز و ایما درمکتوب و پیام بجهت قطع زبان‌درازی حاسدان و قاصدان اشعارطلب آن شد . جمعی حصول این امر را درعقدهٔ تراخی انداخته بجواب رد و قبول وصول نیافت و این معنی باعث شماتت دشمنان شده بخاطر انور رسید که بوسیلهٔ طرح سیر وشکار قندهار متوجه آندیار شویم . شاید گماشتگان ایشان درعالم اتحاد و یگانگی اجراء خدمت اقدس نموده مجدداً رسوخ دوستی طرفین خاطرنشان دوست و دشمن جانبین گردد و بدین مضمون حکم همایون باسم ایالت‌پناه **عبدالعزیزخان** صادر گشت‌وعزت‌آثار**خواجه باقی کرگیراق** را که قبل‌ازین بخدمت اشرف آشنا شده‌بود ، طلب فرمودیم که سوانح حالات را برای‌العین مشاهده نموده درهنگام استسعاد کورنش همایون از قرار واقع بعرض رساند . آخرالامر او را باتفاق رفعت‌پناه **میرولی‌بیگ** روانه فرموده متعاقب ایالت‌پناه

جان‌سپاری بتقدیم رسانیده‌اند . یقین که آن‌حضرت نیز شفقت شاهانه و مرحمت پادشاهانه شامل حال ایشان خواهند فرمود و ما را شرمنده نخواهند ساخت . زیاده چه‌اطناب نماید ، همواره چتر فرقدسای هم‌آغوش تأییدات غیبی‌باد . »

***

پس‌ازآنکه شاهزاده خرم بر پدر یاغی شد ، شاه‌سلیم ناچار به تنبیه وسرکوبی او همت‌گماشت و ازلشکرکشی بقندهار و ایران چشم پوشید ، و چون نامه‌های شاه‌عباس و کلیدهای طلا باو رسید ، زینل‌بیگ شاملو سفیر ایران را ، که همچنان بی‌تکلیف درهندوستان نگهداشته بود ، اجازهٔ بازگشت‌داد ، و نامهٔ گله‌آمیز زیر را توسط او و سفیرانی که ازقندهار آمده بودند ، برای شاه‌عباس فرستاد :

جواب شاه سلیم

بنامهٔ شاه عباس دربارهٔ گرفتن قندهار

« سپاس معرا ازملابس حد وقیاس و ستایش مبرا از آلایش تشبیه و التباس یگانه‌معبودی را در خور و سزاست که استحکام عهود و مواثیق پادشاهان عظیم‌الشأن را موجب انتظام سلسلهٔ آفرینش ، و ارتباط والتیام فرمانروایان جهان را باعث رفاهیت و آسایش و سبب امنیت و آرامش خلایق و عبادالله ، که ودایع بدایع حضرت آفریدگارند گردانیده و مصدق این بیان و مؤید این برهان موافقت واتحاد ومرابطت و ودادیست‌که فیمابین این دو والادودمان‌رفیع‌البنیان تحقق‌پذیرفته و در زمان دولت روزافزون ما بتجدید بمثابه‌ای مؤکد و مشید گشته که محسود سلاطین زمان و خواقین دورانست ، و آن‌شاه جمجاه ستاره سپاه فلك بارگاه دارا گروه فریدون شکوه ، زیبندهٔ افسر کیانی ، شایستهٔ تخت خسروانی ، شجرهٔ برومند ریاض سلطنت و ابهـت ، نهال بوستان نبوت و ولایت ، نقاوهٔ دودمان علوی ، خلاصهٔ خاندان صفوی ، بی‌سبب و باعثی درصدد افسردگی گلزار محبت و دوستی و اخوت و یکتادلی که تا انقراض زمان و اختلاف‌ادوار دوران امکان نشستن غبار خلل و نقصان برساحت فیاض آن نیست ، شدند . ظاهراً رسم اتحاد و یگانگی فرمان فرمایان جهان این نبوده که درعین استحکام نسبت اخوت و دوستی ، که قسم بسر یکدیگر میخورده باشند ، و باکمال مؤالفت روحانی و مصادقت جنانی که فیمابین مضایقه نباشد تا بملك و مال چه رسد ، باین روش بسیروشکار آیند. صد حیف ازمحبت بیش‌ازقیاس‌ما...

« از ورود مراسلات صفوت‌طراز ، که درمعذرت سیر وشکار قندهار مصحوب سعادت نصابان حیدربیگ وولی‌بیگ ارسال داشته‌بودند ، و مشعر بر صحت ذات ملایك صفات بود

گلهای نشاط و انبساط برروی روزگار خجسته آثار شگفت . بر رای گیتی‌آرای آن‌برادر کامگار عالیمقدار مخفی و محجوب نماند که تا رسیدن رسول فرخنده پیام خجسته فرجام زینل‌بیگ بدرگاه آسمان جاه اظهاری نه بمراسله ونه‌به پیغام در باب خواهش قندهارنشده‌بودو در حینی که بسیر وشکار خطهٔ دلگشای کشمیر مشغول بودیم ، دنیاداران دکن ازکوته اندیشی قدم ازجادهٔ اطاعت و بندگی بیرون نهاده طریق عصیان و طغیان ورزیدند . لهذا برذمت همت پادشاهانه تنبیه و تأدیب آن‌کوته‌اندیشان لازم شد و رایات نصرت آیات بدارالسلطنهٔ لاهور نزول اجلال فرمود. فرزند برخوردار شاهجهان با لشکر ظفراثر برسرآن بی‌عاقبتان تعیین فرمودیم و خود متوجه دارالخلافه اگره بودیم که زینل‌بیگ رسیدومراسلهٔ محبت‌افزای آن‌زینت‌بخش اورنگ‌شاهی را رسانید . آن تعویذ دوستی را برخود شگون گرفته بقصد دفع شر آن مفسدان متوجه‌دارالخلافهٔ مذکور شدیم . درآن رقیمهٔ گهربار دررنثار نیز اظهار خواهش قندهار نشده بود . زینل‌بیگ بزبانی اظهار نمود و درجواب فرمودیم که ما را بآن برادر کامگار درهیچ‌چیز مضایقه‌نیست . انشاءالله‌تعالی بعدازسرانجام مهم دکن بنوعی که مناسب دولت باشد شما را روانه خواهیم‌ساخت، و چون طی مسافت دورودرازی کردهٔ ، چند روز در دارالسلطنهٔ لاهور از کوفت راه آسوده که ترا طلب خواهیم فرمود .

« بعداز رسیدن به اگره ،که مستقر خلافت است ، مشارالیه را طلبیدیم که رخصت فرمائیم. چون عنایت الهی قرین حال این نیازمند درگاه ایزدیست ، خاطر از فتح دکن جمع ساخته متوجه پنجاب گشتیم ودرصدد آن شدیم که مشارالیه را روانه گردانیم . بجهت سرانجام بعضی مهمات ضروری و گرمی هوا متوجه خطهٔ جنت نظیر کشمیر ، که درلطافت و نزاهت آب و هوا مسلم‌الثبوت سیاحان ربع‌مسکون است ، شدیم. بعداز رسیدن بآن خطهٔ دلگشا زینل‌بیگ را بواسطهٔ رخصت و سیر کشمیر طلب فرمودیم ، که خود بسعادت متوجه شده سیر گاههای نزهت‌بخش فرح‌افزای آنجا را یکایك باو بنمائیم . درین‌اثنا خبر رسیدن آن برادر عالیمقدار بعزم تسخیر قندهار ، که هرگز درخاطر خطور نمیکرد ، رسید و حیرت تمام دست‌داد که کوره دهی چه‌خواهد بود که خود بسعادت متوجه شوند و چشم از چنان دوستی و برادری و اتحادی پوشیده دارند ، و باوجودآنکه مستخبران راست قول درست گفتار خبر میرسانیدند باور نمیکردیم . بعدازآن‌که این خبر محقق شد به عبدالعزیزخان حکم فرمودیم که از رضاجوئی آن برادرکامگار تجاوز ننماید و تاحال سررشتهٔ برادری مستحکم است و مرتبه و درجهٔ این نوع الفت ویکجهتی را برابر بعالمی نمیکردیم و هیچ عطیه را بآن نمی‌سنجیدیم . فاما لایق و مناسب برادری و صداقت آن بود که تا آمدن ایلچی صبر می فرمودند شاید بمطلب‌و مدعائی که آمده بود کامیاب بخدمت میرسید . پیش‌ازآمدن ایلچی مرتکب چنین خدشهٔ شدن آیا اهل روزگار پیرایهٔ عهد

و صداقت و سرمایهٔ مروت و فتوت کدام طرف خواهند ساخت . الله تعالی در جمیع احوال حافظ و ناصر و معین باد وبتوفیقات ازلی وسعادات نیکو سرانجامی موفق و مؤید داراد . »

***

روزی که زینل‌بیگ از شاه‌سلیم اجازهٔ بازگشت یافت ، آن پادشاه‌می‌خواست بپاداش مهربانیهای شاه‌عباس با خان‌عالم ، او را انعام شایسته‌ای عطا کند . ولی چون قبول بخشش و انعام پادشاه هند بنابر آداب و رسوم درباری‌آن کشور ، مستلزم‌کرنش و فروتنی خاصی بود که با تکبر و مناعت زینل‌بیگ نمی‌ساخت ، ازقبول آن انعام‌گران خودداری‌کرد ، و بایران بازگشت . جهانگیر نیز از رفتار ناشایستهٔ سفیر ایران بشاه‌عباس شکایت‌کرد . شاه‌عباس گرچه بظاهر رفتار وی را ناپسند شمرد ، نهانی از گستاخیهای زینل‌بیگ در دربار هند خرسند بود ، و او را اندك زمانی پس‌از ورودش بایران ، لقب خانی داد و درسال ۱۰۳٤ هجری قمری نیز بمقام بلند وکیل‌السلطنه و سپهسالاری ایران برکشید . [۱۱]

پس از فتح قندهار

شاه‌عباس پس‌ازگرفتن قندهاردرآنجا سکه بنام خود زد و فرمان‌دادتا درمساجد خطبه باسم او خواندند . سپس مژدهٔ آن فتح را بوسیلهٔ قاصدان تیزرو و بتمام‌ولایات و شهرهای بزرگ ایران فرستاد و مردم هرشهر بدان سبب جشن‌گرفتند و بشادی و نشاط پرداختند. یکی‌ازمسافران بیگانه که اینزمان دربندر **گمبرون** (بندرعباس کنونی) بوده ، درمراسم آگاه ساختن مردم آنشهر از فتح قندهار چنین نوشته است :

« .... پس از آنکه همهٔ مردم گمبرون در مسجد گرد آمدند ، ملائی بالای منبر رفت و در حضور حکمران شهر و با صدای بلند نامه‌ای را که دربارهٔ فتح قندهار از دربار شاهی بهمه‌جا فرستاده شده بود ، خواند .... درین‌نامه شاه‌عباس گزارش آن پیروزی را بتفصیل بیان کرده و در مقدمهٔ آن علل قانونی وعادلانه این اقدام را شرح داده بود .از آن جمله نوشته بود که قندهار از عهدی قدیم جزو خاك ایران بود ، ولی پادشاه مغول (هند) آنجا را بزور تصرف کرد . چندین بار این ولایت را دوستانه ازو مطالبه کردیم و سفیران متعدد بدربار وی فرستادیم . ولی‌ازجانب او اقدامی که مایهٔ رضای خاطر ماگردد نشد ... سپس از لشکرکشی و گرفتن شهر و قلعه که در روز سه‌شنبهٔ سیزدهم شعبان سال ۱۰۳۱ هجری قمری (۲۰ ماه ژوئن ۱۶۲۲ میلادی) صورت گرفته بود ، سخن گفته ... و ضمناً از فتح جزیرهٔ هرمز نیز که درهمان

۱۱– زینل‌خان بیگدلی شاملو تا سال ۱۰٤۰ هجری همچنان درمقام سپهسالاری ایران و وکالت باقی بود و درین‌سال بفرمان پادشاه بی‌سیاست و خونخوار صفوی شاه‌صفی بی‌هیچ‌گناهی کشته شد .

سال انجام یافته بود اظهار خرسندی کرده بود .

« ... هربار که نام شاه برده میشد صدای شیپور و طبل برمی‌خاست و از پی آن مردم زبان بدعا و ثنا می‌گشودند ، و چون نام خان شیراز (امامقلی‌خان) برده میشد تنها دعا میکردند. پس‌ازخواندن نامهٔ شاه نیز ملا از مردم خواهش کرد که برای شاه دعا کنند .... [۱۲] »

۱۲- سفرنامهٔ پی‌یترودلاواله ، ج ٦ ، ص ٦-۱۴۵

۵

شاه عباس

و

شاهزاده خرم

شاه‌عباس درهمانحال که با نورالدین محمد جهانگیر بطریق دوستی ویگانگی میرفت ، با یکی‌از پسران او شاهزاده **خرم** نیز ، که برپدر یاغی شده بود ، مناسبات دوستانه داشت . شهزاده خرم نخست نزد پدر بسیار گرامی و محترم ، و حتی از برادر مهتر خویش **سلطان پرویز** عزیزتر بود . بهمین سبب نیز پدرش او را **شاه‌جهان** لقب کرد ، ودرحقیقت ولیعهد خویش شمرد ، واوبهمین مناسبت درسال ۱۰۳۰ هجری قمری**زاهدبیگ** نام ازسرداران‌خودرا با نامه‌ای دوستانه و هدایای‌چند ، بسفارت نزد شاه‌عباس فرستاد و عنوان تازهٔ خود را بدو خبرداد ، و خواهش‌کرد که پادشاه‌ایران نیز ازآنپس وی را بدین عنوان خطاب کند . سفیر شاهزاده خرم وقتی بایران رسید که شاه‌عباس بسوی قندهار پیش میرفت . بهمین‌سبب ناگزیر درمشهد توقف کرد ، و پس‌ازآنکه قندهار بتصرف شاه ایران درآمد ، درآن‌جا بخدمت وی رسید. شاه‌عباس او را با مهربانی بسیار پذیرفت و درجواب نامهٔ شاهزاده خرم نامه‌ای فرستادکه بااین بیت آغاز میشد :

ز خرمی شد از آن بخت روزگار جوان　　　که نوردیدهٔ خورشید گشت شاه‌جهان

و این بیت اشاره‌ای بقبول خواهش شاهزاده بود .

پس‌ازآن ، چنانکه پیش ازین اشاره شد ، میان نورالدین محمد جهانگیر و پسرش شاهزاده خرم اختلافی پدید آمد ، و بشرحی که درتاریخ هند باید دید ، کار بجنگ و جدال کشید . شاهزاده نخست‌در جنگی بر هواداران پدرغالب آمد ، ولی

درجنگی دیگر شکست یافت و مصمم شد که بدربار ایران پناهنده شود ، وازشاه‌عباس برضد پدر یاری طلبد . اما حکمران ولایت سند هم با او از در مخالفت درآمد ، و چون درآنجا نیز شکست یافت ، سردارانش او را ازآمدن بایران بازداشتند . پس نامه‌ای بشاه‌عباس فرستاد و در رفع اختلاف خود با پدر چاره‌جوئی کرد . **اینك عین نامهٔ او :**

نامهٔ شاهزاده خرم ملقب بشاه جهان

به‌شاه‌عباس

« آن‌که دعای قدوسیان ملاء اعلی بقبول آن استقبال نمایند و کروبیان عالم قدس باجابت آن مبادرت فرمایند . با روایح‌ثنائی که‌نسیم‌عزیزش‌غنچهٔ‌گلبن‌خلت واخلاص‌راچون‌گلستان خایل خندان ، و شمیم عطرآمیز محفل عقیدت و اختصاص را مانند انفاس قدسیان مشك‌افشان سازد . مصحوب قوافل نیاز نثار مجلس بهشت‌آئین و محفل فردوس تزئین اعلی‌حضرت سپهر منزلت ، کیوان رفعت ، قدر قدرت ، افتخار سلاطین روزگار ، استظهار خواقین نامدار ، سریر آرای اورنگ ابهت ، زینت‌افزای سریر عظمت ، یکتاگوهر بحرآفرینش ، روشنی‌بخش دیدهٔ دانش و بینش ، شاهنشاه عالی‌مقدار جهاندار ، پادشاه معالی صدر کامگار ، بهین نتیجهٔ ازدواج آدم و حوا ، بهترین ثمرهٔ شجرهٔ مصطفی و مرتضی ، علو دودمان علوی ، صفوت خاندان صفوی ، اوج فلك نامداری ، خورشید آسمان کامگاری ، مرکز دائرهٔ عدل و داد ، واسطهٔ انتظام عالم ایجاد ، نخل برومند بوستان اقبال ، شاهباز آشیان جلال ، محیط جهان‌جود ، بی‌همتا گوهر دریای وجود ، بهرام میدان شجاعت ، مشتری آسمان سعادت ، درةالتاج سلطنت و پادشاهی ، اکلیل جبهٔ عظمت و شاهنشاهی ، دریادل آفتاب ضمیر ، جوان دولت پرتدبیر ، بلندبخت جهان‌گشای ، کام‌بخش خورشید لقای ، مظهر آثار خفی وجلی ، شمس عم‌نبی عربی ، ایده‌الله تأییدات سرمدیه ، گردانیده بعرض میرساندکه مرحمت نامهٔ اشفاق آئین و عنایت‌نامهٔ فردوس تزئین که مصحوب معتمد حقیقی زاهدبیگ شرف ارسال‌یافته بود ، در وقتی که این نیازمند برحسب تقدیر از دکن بجانب اکبرآباد آگره روانه شده بود ، شرف وصول ارزانی فرموده عالم عالم خرسندی و جهان جهان امیدواری روی نمود . آنچه در خلال احوال ازالطاف بی‌حد و شمار یاد فرموده بودند این برادرزادهٔ اخلاص‌مند تمام اعتقاد بهم رسانید ، و هرچه بموجب مصدوق « اهل‌الدول ملهمون » از زبان معجزبیان بطریق کرامات سرزده بود ، بعینه‌بعرصه‌گاه ظهور جاوه نمود . بعضی از ناقصان عقول و منافقان کوته‌اندیش فضول ، بی‌سبب و تقصیری بجهت حصول مطالب دور ازکار که پیشنهاد خاطر فاتر قاصر خود نموده بودند ، مزاج مقدس بندگان عالی حضرت خلافت منزلت را ازین نیازمند درگاه منحرف ساخته کار را بجائی

رسانیدند که امان ازمیان‌برخاست . هرچند این نیازمند درگاه رضاجوئی واطاعت و پاس‌ادب نمود حضرت رابیشتر ازپیشتر برسر شدت آوردند ، و بمصدوقهٔ آیهٔ کریمهٔ ولا تلقوا بایدیکم الی‌التهلکه بدین نیازمند واجب شد که جمعیت نموده محافظت خود نماید . بعدازآن که در حوالی دهلی اتفاق تقارب فریقین افتاد ودر هر مرتبه که فوجین مقابل بهم شدند ، بمحض توجهات ظاهری وباطنی آن خلاصهٔ خاندان نبوت و ولایت ظفر مردم این نیازمند را بود . چون آن مفسدان و مفتنان غلبهٔ این نیازمند را دیدند و برأی‌العین مشاهده کردند بندگان اعلیحضرت خلافت مرتبت را برسر صلح آورده پیغام‌کردند که اگر نیازمند مراجعت نماید دکن و گجرات و مالوه بحال خود بوده جاگیر هندوستان را که همه تغییر نموده بودند بدهند . ازآنجا که آداب پدر و فرزندی همیشه ملحوظ این اخلاص منش بود ، وآنچه واقع‌شده از روی بی‌علاجی بود ، ازغلبه و استیلای خود قطع‌نظر کرده قبول صلح نموده بجانب مندو روانه شد . همین‌که به مندو رسید همان مخاذیل حرف صلح را کان‌لم‌یکن پنداشته نقض عهد نمودند و از گفته و قرارداد برگشتند و جمعی‌کثیر همراه گرفته باینجانب متوجه شدند.

« چون از روی کرم بزاهدبیگ فرموده بودند که هرگاه ضرورتی شود بعرض باید رسانیدکه نهایت توجه درامداد و اعانت او خواهیم فرمود ، کمال امیدواری بحصول انجامیده بود . بنابراین معتمد صلاح آثار خواجه‌حاجی را که‌پیش‌ازین همراه زاهدبیگ بسعادت ملازمت آن عالی حضرت عالی مقدار مشرف شده بود به استلام عتبهٔ ولایت وکرامت فرستاده حقائق را معروض داشت تا بهرچه اشارهٔ عالیه رود بدان عمل نموده باشد . ازین کراماتی که درین واقعه ازآن زیبندهٔ تاج و تخت و وارث نبوت و ولایت بظهور آمد اخلاص این نیك اندیش یکی درصد بلکه هزار شد . الحال منتظر بشارت اشارت است که بهرچه امر عالی‌قدر شود عمل نماید ، و نیز موروثی این دودمان عالی‌شان است که از آن خاندان نبوت و ولایت استمداد نموده بمطالب علیهٔ خود رسیده‌اند . این نیازمند هم نسبت اجداد بزرگ نژاد خود عمل‌کرده چنگ توسل بذیل اشفاق آن‌خسرو آفاق محکم نموده یقین است که پیشتر وبیشتر ازآنچه درخاطر ما گنجد شفقت و مرحمت ازآن‌حضرت خواهد یافت . انشاءالله تعالی . همواره سریر سلطنت بوجود فائض‌الجود مزین‌باد . »



شاه عباس درجواب نامهٔ شاهزاده‌خرم نوشت که بهترست با پدر تاجدار خویش از در دوستی و اطاعت درآید و وعده‌داد که نامه‌ای خاص بدان پادشاه نیز خواهد نوشت و درین‌باره اشارتی خواهد کرد . نقل نامهٔ شاه‌عباس بشاهزادهٔ هند نیز درینجا بی‌مناسبت نیست .

جواب شاه عباس

بنامهٔ شاهزاده خرم

« آن‌که ، استشمام روایح ازهار بهارستان محبت و ولا و فوایح انوارگلستان‌خلد ووفاکه از سرای بستان الفت و یگانگی فروزنده اختر برج سلطنت و اقبال ، گران‌مایه گوهر درج دولت و اجلال ، خال رخسار بسالت و بختیاری ، چمن جهان بین عدالت و شهریاری ، نور حدیقهٔ ظل‌الهی و پادشاهی ، نخلبند گلزار جهان‌بانی ، گلدستهٔ گلشن گورکانی ، فرزند عزیز برخوردار کامگار ، منظور انظار حضرت آفریدگار ، بیت :

شاه جهان سپهر معالی که رای او   از چرخ برتر است به‌بخت جوان او(!)

« سلمه‌الله تعالی و رقاه علی‌المدارج العزوالعلی در اهتزاز آمده بود ، درخوبترین هنگامی مایهٔ خوشدلی شد ونکهت‌بخش مشام جان گردید وگلستان خاطر رانزهت افزود وگلزار محبت موروثی و ریاض مودت یك‌سر طراوت تازه و نقاوت بی‌اندازه یافت . ازکلمات دل‌آویز دوستی و وداد که نگاشته کلك عنبرین سلك شده بود ، مبانی وفاق و قواعد اتفاق استحکام دیگر گرفت . از ورود حاجی‌الحرمین خواجه‌حاجی و اطلاع به کماهی احوال فرخنده مآل خاطر نگران رو به اطمینان آورده لوازم شکر صحت ذات عدیم‌المثال به‌تقدیم رسانید و از صمیم ضمیر صدق تأثیر اسباب ابهت و کامرانی و موجبات آمال امانی آن صاعد مصاعد کشورستانی ازواهب بی‌منت مسئلت شد . اشارتی که درباب فساد مفسدان و بی‌توجهی بندگان اعلی‌حضرت ظل‌اللهی شده بود ، از آنجا که عموم عاطفت‌و شمول‌مهربانیت‌خاطرمحبت مظاهر ومودت‌مشاعر چنان می خواهد که اکنون که هنگام عنفوان‌بهار دولت وریعان ریحان سلطنت است بمیامن حسن سلوك و متانت تدبیر و درایت رای نظام جهانبانی و مهام گیتی‌ستانی انتظام تمام یافته توجه خاطر خورشید اثر آن اعلی حضرت که‌دون‌باری (؟) ازسرمایهٔ فتوحات‌باشد ،پس‌مناسب این مرتبهٔ‌والاآنست که عوانی همت برضاجوئی‌خاطر آن حضرت که بحکم وبالوالدین احساناً از واجبات است گماشته درمراسم اطاعت و انقیاد کوشند و خوشنودی ایشان را وسیلهٔ رستگاری دارین دانسته گلشن امید آن‌حضرت را از تندباد نگهبانی نموده بنوعی پاس دارند که مجال خلش خار مفسدان نماند ، تا برعالمیان حقیقت التیام و اتحاد و کیفیت اخلاص و اعتقاد ظاهر گشته کوتاه مرادان را بنیان عالم صورت محال‌گردد ، ان‌شاءالعزیز ـ این‌جانب نیز به‌آن عالی‌حضرت والا مرتبت برادر چان برابر ایما خواهد نمود که بآن نوباوهٔ گلشن اقبال بمقتضای پدر و فرزندی سلوك فرموده از لوازم محبت جبلی و مهربانی و شفقت‌گوش براراباب غرض و مفسدان نکرده بزلال عفو و اغماض ریاض همیشه بهار عاطفت را سرسبز دارند . یقین که خیراندیشی‌های این دودمان بسمع رضا اصغا خواهند فرمود . ـ مأمول آنکه شیوهٔ مرضیه ارسال



تصویری از

شاه‌جهان پادشاه هندوستان

هنگام پیری او

(مقابل صفحهٔ ۱۱۲)

رسل و رسائل را منظور داشته باعلام حالات واظهار مکنونات‌ضمیر منیر و مرغوب‌خاطر مستنیر مفتح ابواب یگانگی و رفع علل بیگانگی باشند ـ زیاده چه اطناب نماید ، همیشه بتأئیدات غیبی مؤید باشند . »

***

شاهزاده خرم ملقب بشاه‌جهان چون در ولایت سند نیز کاری ازپیش نبرد ناچار به **دکن** نزد **نظامشاه** فرمانروای آنجا رفت و چندی درآنجا بسز برد تا اینکه سرانجام پدرش نورالدین محمد جهانگیر درسال ۱۰۳۶ هجری قمری ، پس‌ازبیست و دو سال سلطنت درگذشت . پس سپاهی گرد آورد و بعزم گرفتن پادشاهی از برادرزادهٔ خویش **سلطان بلاغی** ، که بوصیت‌پدر جانشین وی گشته بود ، عازم **آگره** پایتخت دولت تیموری هند شد . درنزدیکی اگره سران دولت و سرداران لشکر نیز باو پیوستند و بدستور وی سلطان بلاغی را باچهار شاهزادهٔ دیگر، کشتند و او بنام **شاه‌جهان** بجای پدر برتخت پادشاهی هندوستان نشست و خود را **صاحبقران ثانی** لقب کرد !

شاه عباس

وفرمانروایان دکن

شاه‌عباس ازآغاز پادشاهی با ملوك محلی **دکن** (قسمت جنوبی شبه جزیرهٔ هندوستان) نیز روابط دوستانه داشت . ملوك محلی دکن درآغاز پادشاهی وی سه تن بودند ، یکی **ابراهیم عادلشاه** که در **بیجاپور** حکومت میکرد ، دیگر **قطب‌شاه** که والی **گلکنده** بود و دیگر **نظامشاه** که در **احمدنگر** فرمانروائی داشت . ازین‌میان نظامشاه پیرو مذهب شیعه بود و بهمین‌سبب شاه‌عباس باو توجه‌خاص داشت. ملوك دکن همیشه ایلچیانی با هدایای گوناگون و ازآن‌جمله پارچه‌های پنبه‌ای لطیف و زیبای **پتنی** ، که درایران دوستاران فراوان داشت میفرستادند ، و شاه‌عباس نیز برای‌ایشان خلعت‌ها و هدایائی ازطرفه‌های ایران مانند اسبان اصیل وجواهر و امثال‌آن‌میفرستاد. ظاهراً نخستین سفیری که از دربار ایران درآغاز پادشاهی شاه‌عباس به‌دکن رفت **اسدبیگ‌گرگیراق** تبریزی بود ، که درسال ۱۰۰۵ هجری قمری پس‌از چند سال اقامت درهندوستان بایران باز آمد وبگفتهٔ‌منشی مخصوص شاه عباس «بارخانه ها از اجناس و امتعهٔ هند آورد و پیشکشهای لایق گذرانید[1] ...»

پس‌ازآن درحدود سال ۱۰۲۰ هجری قمری ایلچیانی ازجانب عادلشاه والی

---

۱ ـ عالم آرای عباسی ، ص ۳۶۲

بیجاپور ومحمدقلی قطب شاه حکمران کلکنده و**ملک‌عنبر** حبشی ،که سپهدارسلسلهٔ نظامشاهی بود ، بدربار شاه‌عباس‌آمدند و از نورالدین محمد جهانگیر امپراطور هند که برممالك ایشان تاخته بود ، بآن پادشاه شکوه بردند و درخواست کردند که شاه‌ایران درمیانه واسطه گردد و دست تعدی شاه‌سلیم را از قلمرو حکومت ایشان کوتاه کند. شاه عباس نیزدرخواست ایشان را پذیرفت‌و بگفتهٔ منشی مخصوصش :

« .... چون میانهٔ حضرات پادشاهان دودمان قدس نشان صفویه و سلسلهٔ علیهٔ تیموری همواره طریقهٔ محبت و داد ...مرعی و مسلوك بوده ، و فیمابین حضرت اعلی شاهی ظل‌اللهی (یعنی شاه‌عباس) و حضرت پادشاه والاجاه گردون بارگاه سلیم‌شاه فرمانفرمای هندوستان زیاده از پدران فردوس آشیان طریقهٔ مصادقت و دوستی و رابطهٔ الفت و برادری واقع ... است ، نخست نامهٔ محبت طراز بآن حضرت قلمی فرموده سفارش سلاطین دکن فرمودند ، و آن‌حضرت رضاجوی خاطر اشرف گشته ترك مخاصمت ایشان نمود. بنابراین درین‌سال (۱۰۲۲هجری قمری)حضرت‌اعلی **حسین بیگ قیچاچی** تبریزی را برسالت **قطب‌شاه** و **درویش‌بیگ مرعشی** رابایلچیگری **نظامشاه** و **ملك‌عنبر** و **شاه‌قلی‌بیگ زیك** را بسفارت **عادلشاه** تعیین فرموده مکاتیب عنایت اسلوب سعادت‌افزا درقلم آورده جهت هریك خلع فاخرهٔ لایقه و اسبان و تنسوقات راتقه ارسال داشتند .... [۲] »

شاه‌عباس در رقعهٔ‌خاصی که نخست درین‌باره بخط خود برای شاه‌سلیم فرستاد مخصوصاً نوشت :

« .... بجهت خاطر ما بحکام ذوی‌الاحترام آنولایت ، خصوصاً عالیجاه **محمدقلی‌قطبشاه** ، که او را با این صداقت آئین اخلاص دیگرست ، و پیوسته خاطر محبت ذخائر متوجه انجام و انتظام احوال اوست ، درمقام عنایت و شفقت درآمده جرائم ایشان باستار عفو و اغماض پوشیده آید ، که هرآینه این معنی موجب آسایش عبادوآرامش بلاد و استرضای خاطر مخلص صادق‌الولا خواهد بود ، و چون غرض سفارش حکام مذکورست یقین که درجهٔ قبول خواهد یافت ... »

پس‌از آن نیز درضمن نامهٔ دیگری که بمناسبت پیروزیهای خود درگرجستان برای شاه‌سلیم فرستاد باز بدین امر اشاره کرد و نوشت : « .... برضمیر آفتاب نظیر مخفی نماند که سابقاً بواسطهٔ نسبت محبتی‌که بمخلص جانی دارند ، کم خدمتی اهل دکن را استدعا نموده بود و مجدداً التماس مینماید که بجهت خاطر این خیراندیش

---

۲ ـ عالم آرای عباسی ، ص ٦۱۲ در وقایع سال ۱۰۲۲ هـ . ق .

تقصیرات وزلات ایشان را بعفو و اغماض مقرون فرمایند و اگر من‌بعد امری‌که منافی رضای همایون آن دودمان صاحبقران بوده باشد سرزند ، تنبیه و تأدیب ایشان را رجوع باین خیرخواه نمایند ، تا عالمیان بر صفحهٔ روزگار تذکار این آثار می نموده باشند که فیمابین پادشاهان محبت بمرتبهٔ بوده که بمجرد نامه و پیغامی از گناهان بزرگ و تسخیر بلاد عظیمه میگذشته‌اند . همواره بتأییدات غیبی مؤید باشند ...»

جهانگیر نیز خواهش شاه‌عباس را پذیرفت و ازتعرض بخاك دکن‌دست‌کشید. پس‌ازآن نیز همچنان روابط دوستانه میان شاه‌عباس و ملوك دکن برقرار بود و شاه باز دربارهٔ ایشان بشاه سلیم سفارشها کرد [۳]. درسال ۱۰۳۶ هجری قمری ، همانسالی که نورالدین محمدجهانگیر درگذشت ، **ابراهیم عادلشاه** والی **بیجاپور** و **سلطان‌محمد قطبشاه** والی **گلکنده** نیز مردند . شاه‌عباس هم دوسال بعد وفات یافت .

دوروئی پادشاهان هند

امپراطوران تیموری هند باآنکه بظاهر با پادشاهان صفوی دم از دوستی و برادری و یگانگی میزدند ، بعلت دوگانگی مذهب و رقابتهای سیاسی و اختلافی که پیوسته برسرولایت قندهار درمیانه بود ، نهانی با حکومت قزلباش ایران مخالف و دشمن بودند و غالباً در مکاتبات خود با سلاطین عثمانی این مخالفت و دشمنی را آشکار میساختند . ازآن‌جمله **شاه‌جهان** جانشین نورالدین محمد جهانگیر ، پس‌ازآن‌همه مهربانی‌که از شاه‌عباس بزرگ دیده بود ، بعد از مرگ وی با جانشین او شاه‌صفی از در دشمنی درآمد و برولایت قندهار تاخت و درنامه‌ای که بسلطان **مرادخان چهارم** سلطان عثمانی نوشت ، آشکارا با دولت صفوی ایران ابراز خصومت کرد و زمامداران ایران را **« قزلباش اوباش مذهب‌تراش »** خواند . لکن درهمانحال نیز بشاه‌صفی نامه‌های دوستانه می‌نوشت وازینکه برقندهار تاخته وآنجارا گرفته است ، عذر می‌خواست !

اینك قسمتی از نامهٔ او بسلطان مرادخان چهارم :

(بعدازعناوین دراز و شرح فتوحات خود درهندوستان) : « ... و ازیمن عنایت واهب بی‌منت ، و از برکت مرحمت بخشندهٔ بی‌ظنت ، ازین سفر خیر اثر کثیرالمنفعة بتاریخ شعبان ۱۰٤٦ مراجعت بمقر سلطنت و مستقر خلافت واقع شده ، چون‌الحال درسرحد دکن و سایرمحال ملك هندوستان بهیچ‌وجه کاری نمانده و خاطر بالکل ازین طرفها جمع گشته ، ارادهٔ آن نمود که انشاءالله تعالی بعدازین **درمقام دفع و رفع قزلباش اوباش مذهب تراش** درآید و ابتداء

---

۳ ــ از آن جمله در سال ۱۰۲۹ هـ . ق ــ عین نامهٔ شاه‌عباس درین باره . درقسمت ضمائم ازنظر خوانندگان خواهد گذشت .

از تسخیر قندهار ، که درسرحد آن دیار واقع شده نماید ، و بعدازآن درصدد گرفتن خراسان و مفتوح ساختن آن ولایت شود ، چه‌دفع این جماعت اهل بدعت و ضلالت بر پادشاهان اسلام که مروج شریعت غرا و مؤید ملت بیضااند واجب و لازمست ، و استخلاص عراق عرب خصوصاً بغداد ، که حضرت امام اعظم و حضرت سید محی‌الدین عبدالقادر جیلانی و جمعی دیگر از اکابر دین رحمة‌الله علیهم اجمعین ، که آن گمراهان عداوت و اهانت ایشان را عبادت خود میدانند ، درآنجا مدفونند واجبتر و لازمتر .... امید چنانست که اگر الله تعالی خواسته باشد و باطن آن بزرگان دین قدس‌الله تعالی اسرارهم امداد نماید ، این طایفهٔ ضاله مقهور گردند ، و آن ولایتها ازتصرف ایشان برآید و مراقد منوره و مطهره اکابر دین از لوث وجود آن مبتدعین‌لعین بی‌باك پاك گردد ، وازین جهت نام نیکی در دنیی و اجر عظیم در عقبی حاصل نمایند انشاءالله ... افواج قاهرهٔ این نیازمند درگاه صمدیت هم اولاً برسر قندهار و بعدازآن بخراسان روان خواهد شد ، و چون بوالی ماوراءالنهر و حاکم بلخ نیز اشاره شده ، آنها هم ازآنطرف بحرکت خواهند درآمد و درخور قوت و قدرت خود هرچه توانند خواهند کرد . درینصورت مآل حال آن قوم ضال بدافعال بغیر استیصال امر دیگر نخواهد بود ... چون ضرور بودکه این نامه را یکی‌از معتمدان این درگاه بآنجا رساند، سیادت مرتبت، قریب‌الخدمت، لایق‌العنایت میرظریف را ، که ازخانه زادان اعتمادی این آستانست باین خدمت مأمورگردانید. چون مقصد از فرستادن او غیر از رسانیدن این نامه و اظهار دوستی ویگانگی ازین‌طرف‌نیست، او را بزودی مرخص خواهند فرمود و بخلاف سابق ابواب مراسلات پیوسته مفتوح‌خواهند داشت . . . . . »

قسمت دوم

روابط شاه عباس

با

ازبکان

۱

پیش از شاه عباس

شاه‌اسماعیل اول و شیبک‌خان ازبک

رابطهٔ سیاسی دولت صفوی با ازبکان از زمان سلطنت شاه‌اسماعیل اول آغاز میشود. درآغاز قرن دهم هجری دو دولت نیرومند، درمشرق و مغرب ایران، بدست دوجهانجوی زورمند دلیر از پای درآمد. یکی دولت امیران بایندری **آق‌قویونلو**، که در اوج قدرت خویش، هنگام فرمانروائی **اوزون‌حسن** [1] برآذربایجان و عراق و بین‌النهرین (عراق عرب) و فارس و کردستان و ارمنستان و دیار بکر و قسمتی از سرزمین قفقازحکومت داشت. دیگر دولت تیموری خراسان، که در زمان **سلطان حسین میرزای بایقرا** [2]، پادشاه ادب دوست و نکونام آن سلسله، ازکنار آب آمویه (جیحون) تا حدود کرمان، و از افغانستان و وادی هیرمند تا حدود دامغان و بسطام را اداره میکرد. دولت نخستین را جوان ایرانی‌نژاد پانزده ساله‌ای، بنیروی بیباکی و آهندلی و شجاعت، و بدستیاری مریدان ترکمان شیعه و متعصب خویش، درسال ۹۰۷ هجری قمری از میان برداشت [3]، و درشهر تبریز برتخت شاهی نشست، و او شاه اسماعیل اول

۱- سرسلسلهٔ امیران **آق‌قویونلو** یا بایندریه بهاءالدین قره‌عثمان ملقب به **قره‌ایلوک** (زالوی سیاه) با امیرتیمور گورکان معاصر بود و از جانب او بحکومت ولایت دیاربکر رسید (۷۸۰ – ۸۳۹ هـ. ق) و اوزون‌حسن بزرگترین امرای این سلسله نوهٔ او بوده است.

۲- **سلطان حسین‌میرزا** پسر میرزا منصور، پسر میرزا بایقرا، پسر میرزا عمرشیخ، پسر امیرتیمور گورکان.

۳- شاه‌اسماعیل اول درسال ۸۹۲ هجری قمری بوجود آمده بود ودرسال ۹۰۷ **امیرالوندبیگ آق‌قویونلو** را درنزدیکی قلعهٔ نخجوان شکست داد و درتبریز برتخت سلطنت نشست وسلسلهٔ پادشاهان صفوی را بنیان گذاشت.

سرسلسلهٔ خاندان نامدار صفوی است. بساط دولت دیگر را نیز **محمدشاهبخت‌خان شیبانی**، معروف به شیبک خان[٤] درسال ۹۱۳ هجری قمری درنوردید.

نسب شیبک‌خان ازسوی پدر به جوجی‌خان پسر چنگیزخان مغول میرسید مردی بود بسیار متهور و جنگجوی و خودخواه و متعصب و جسور و بیرحم، و چنانکه پیش‌ازین نیز درقسمت ضمائم کتاب اول این تاریخ نوشته‌ایم، درسال ۹۰۶ هجری قمری درترکستان قیام کرد و شهر سمرقند را از یکی از نوادگان امیرتیمور گورکانی گرفت و خود را شاه خواند. ازآنپس نیز تا سال ۹۱۳ هـ. ق. تمام ترکستان و ماوراءالنهر را، با قسمتی بزرگ از سرزمین افغانستان و سراسر خراسان و استرآباد (گرگان کنونی) ازبازماندگان سلطان حسین میرزای بایقرای تیموری وسایر جانشینان تیمور گرفت و از مغرب و جنوب با ولایات عراق عجم و کرمان، که در قلمرو شاه‌اسماعیل اول درآمده بود، همسایه شد.

شیبک‌خان در مذهب تسنن سخت متعصب بود و پیروان مذهب شیعه را دشمن میداشت. بهمین سبب با شاه‌اسماعیل، که از آغاز پادشاهی مذهب شیعه را کیش رسمی ایران شمرده و با پیروان مذهب تسنن درکمال بیرحمی و سنگدلی رفتار کرده بود، از دردشمنی و انتقام‌جوئی و کینه‌توزی درآمد. بگمان اینکه بیشتر مردم ایران مذهب شیعه را از بیم شمشیر صوفیان ترکمان سرخ‌سر (قزلباش) پذیرفته‌اند، و برچیدن بساط سلطنت نوبنیاد شاه اسماعیل، بدستیاری مردم ناخرسند کار آسانیست، پس‌ازگرفتن خراسان هیچگاه از تحقیر و تخویف پادشاه صفوی وتحریک او بجنگ و زورآزمائی آرام نمی‌نشست. چنانکه درسال ۹۱۵ هـ. ق. بی‌سبب سپاه‌گرانی از راه کویر به کرمان فرستاد و آنولایت را بباد غارت داد و جمعی از مردم بیگناه را با کلانتر کرمان هلاك کرد.

شاه‌اسماعیل چون درین‌هنگام در ولایت شروان سرگرم جنگ بود با او از در مدارا و سازش درآمد، و درضمن نامه‌ای دوستانه بترك دشمنی اندرزش داد، و درکشتن بیگناهان و تجاوز بممالك خویش ملامت کرد. ولی پادشاه ازبك درجواب نامهٔ شاهانهٔ او عبارات زشت تحریك‌آمیز نگاشت و ازآنجمله این بیت سست و نارسا را نوشت که:

٤- شیبک‌خان پسر بوداق سلطان پسر ابوالخیرخان و از نوادگان جوجی‌خان پسرچنگیزخان مغول درسال ۸۵۵ هجری قمری متولد شده بود. رجوع کنید بقسمت ضمائم مجلد اول این تاریخ، ص۱۵۶ تا ۱۵۹

ما را طمع بملك عراق‌خراب نیست   تا مکه و مدینه نگیرم حساب‌نیست(!)

شاه‌اسماعیل نیز درضمن نامه‌ای باو جواب گفت که:

هرکس بجان غلام علی‌بوتراب نیست   صد مکه‌ومدینه بگیردحساب نیست...

شیبك‌خان ازملایمت و مدارای شاه‌ایران چیره‌تر و گستاختر شد، و بگمان اینکه حریف از ناتوانی با او براه سلامت میرود، برترکتازیها و یغماگریهای خویش در ولایات اطراف خراسان افزود، و بشهریار صفوی نامه‌های تهدیدآمیز نوشت و از فتوحات خود سخن گفت. ازآن‌جمله درنامه‌ای بجای هرگونه القاب و عناوین‌سلطنتی، شاه‌اسماعیل را درکمال گستاخی فقط **اسماعیل داروغه**، یعنی درحقیقت‌دست‌نشانده و مأمور خویش، خطاب کرد، و نوشت که قصد زیارت کعبه دارد و منتظرست که او راهها را برای عبور سپاه ازبك هموار وآماده سازد، و خود نیز با پیشکشها وهدایای شایسته باستقبال شتابد، و درسراسر ایران خطبه و سکه بنام وی‌کند، وگرنه پسران خویش را بقلع و قمع او روانه خواهد کرد. درین‌نامه نیز پرسیده بود که اگر پادشاه صفوی فرمان او را گردن نمی‌نهد و سرجنگ وستیز دارد، محل دیدار و زورآزمائی کجاخواهد بود؟

شاه اسماعیل هم در یکی از نامه‌هائی که در پاسخ او فرستاده، نخست از نبرد خویش با **علاءالدولهٔ ذوالقدر** [۶] و درهم شکستن سپاه وی سخن راند، و سپس اشاره کرد که بزودی بقصد زیارت آستانهٔ رضا بخراسان خواهد آمد و ملاقات درآنجا دست‌خواهدداد! سپس همچنانکه وعده کرده بود، درآغاز سال ۹۱۶ بجمع سپاه پرداخت و از آذربایجان راه خراسان پیش گرفت. همینکه بنزدیکی دامغان رسید حکام ازبك از پیش او گریختند ومردم ولایات دامغان واسترآباد وبسطام و امثال آنها، همگی از دراطاعت درآمدند. شاه‌اسماعیل بی‌آنکه بااندك مقاومتی روبروگردد بمشهد رسید، ودرآنجا خبر یافت که شیبك‌خان، با آنهمه خودستائی و گزافه‌گوئی واشتلم و تهدید، از خبر حملهٔ وی‌بخراسان بقلعهٔ مرو پناه جسته و بقلعه داری پرداخته است! پس‌ازطوس لشکر بمرو برد و آن قلعه را محاصره‌کرد.

---

۵ – عین نامهای شیبك‌خان وشاه‌اسماعیل درقسمت ضمائم این‌کتاب بنظر خوانندگان خواهد رسید.

۶– **علاءالدوله ذوالقدر** درقسمتی از نواحی شرقی آسیای صغیر و حوزهٔ علیای فرات، در ولایات مرعش و البستان و خرپوت و آمد و اورفه و غیره‌حکومت مستقل داشت و طوائف ذوالقدر در حدود هشتادهزارتن‌بودند. علاءالدوله درسال ۹۲۱ ه‍. ق. درجنگی‌که باسلطان‌سلیم‌خان‌اول‌سلطان‌عثمانی کردکشته‌شد و باکشته‌شدن او دوران حکمروائی خاندان ذوالقدر، که ازحدود سال ۷۴۰ آغاز شده بود، بسررسید.

هفت روز پشت دیوار مرو جنگهای مردانه میان سپاهیان قزلباش و ازبك دوام داشت ، و بسیاری از سرداران و سربازان دولشکر بخاك افتادند . سرانجام شاه‌اسماعیل چون تسخیر قلعه را دشوار دید و دانست که حریف بآسانی ازپناهگاه خود بیرون نخواهد آمد ، مصمم شد که او را بحیله از قلعه بیرون کشد و درمیدان پهناوری بجنگ برانگیزد . پس بسپاه قزلباش فرمان عقب‌نشستن‌داد [۷] ودرهمانحال نامه‌ای به شیبك‌خان نوشت که :

« تو با ما وعدهٔ ملاقات درعراق و آذربایجان کرده بآن وفا ننمودی و ما بوعدهٔ خود وفا کرده بخراسان آمدیم . معهذا درآنجا هم بمقابلهٔ ما نیامدی . الحال بعضی قضایا درآذربایجان روی داده که بازگشتن ما لازم شده . بنابرآن کوچ‌کرده میرویم هروقت ایشان آمادهٔ پیکار گردند و مقدر الهی باشد ملاقات دست دهد [۸] .... »

قوای قزلباش بفرمان‌شاه‌اسماعیل ازپشت‌قلعهٔ مرو عقب نشستند ودرنزدیکی قریهٔ **محمودآباد** ، درسه‌فرسنگی آنجا فرود آمدند . درهمان‌حال شاه به **امیرخان موصلو** ، از سرداران نامی خود دستورداد که با سیصد سوار پهلوی پلی که بر سرراه روی رودخانه‌ای ساخته شده بود ، قرار گیرد و همینکه شیبك خان با سپاه ازبك از قلعه بیرون آمد ، از پیش او بگریزد .

شیبك‌خان پس‌از عقب‌نشینی سپاه قزلباش یك روز هم برعایت احتیاط از قلعه بیرون نیامد . روز دیگر بگمان اینکه شاه‌اسماعیل از ناتوانی و بیم فرمان بازگشت داده و تا عراق توقف نخواهد کرد ، از روی طمع مصمم شد که از مرو بیرون تازد و بر قوای حریف دستبردی زند . درین‌باره با سرداران بزرگ ازبك مشورت کرد و چون ایشان با قصد وی مخالفت کردند ، و از حیلهٔ دشمن برحذرش داشتند ، زبان بدشنام و تهدید گشود . زنش **مغول خانم** [۹] نیز بطعنه وسرزنش گفت : « شما مکرر نامه‌های تعرض‌آمیز بشاه‌اسماعیل نوشتید و بجنگ دعوتش کردید . اما همینکه او با سپاهی فرسوده به مرو رسید ، خاك ننگ بر سر ریختید و چون زنان در قلعه متحصن شدید و از جنگ مردانه سرباز زدید ! »

شیبك‌خان از طعنه زن بر سر غیرت آمد و با سی هزار سوار از قلعه بیرون

۷- چهارشنبه ۲۸ شعبان ۹۱۶ ه. ق.

۸- عالم‌آرای عباسی ، چاپ سنگی تهران ، ص ۲۵

۹- این زن با عبیدالله‌خان برادرزادهٔ شیبك‌خان نهانی سروسری داشت و پس‌ازکشته‌شدن خان ازبك بعقد وی درآمد . نام او را مقیله‌خانم نیز نوشته‌اند .

تاخت . امیرخان موصلو نیز بفرمان شاه‌اسماعیل ازپیش او گریخت و خان‌ازبك این گریز را ، چنانکه شاه ایران پیش‌بینی کرده بود ، نشان بیم و ناتوانی حریف پنداشت و درپیشتازی دلیرتر شد . همینکه امیرخان باردوی قزلباش رسید و شیبك‌خان از دنبال وی از رود گذشت ، شهریار صفوی گروهی را بویران کردن پل رودخانه فرستاد ، تا بازگشتن ازبکان بقلعهٔ مرو دشوار گردد ، و با هفده‌هزار سواری که باخود داشت ، آماده جنگ شد .

باده‌گساری در کاسهٔ سر دشمن

شیبك‌خان چون باردوی قزلباش نزدیك شد و دشمن را مستعد نبرد دید ، ودریافت که فریب‌خورده است ، ازآن دلیری نابخردانه نادم گشت ، ولی دیگر جز زورآزمائی راهی نداشت .

جنگ سختی درکنار قریهٔ محمودآباد مرو میان دوحریف شیعه و سنی درگرفت و پس‌ازکشتاری سهمناك ، شکست درازبکان افتاد . شیبك‌خان با گروهی‌از همراهانش درچهاردیواری محصور شدند و شاه‌ازبك درزیر سم ستوران لشکر خود پایمال شد [۱۰] ، و جسدش را سوار قزلباشی عزیزآقا نام نزد شاه برد ..

شاه‌اسماعیل ، که گذشته از تعصب مذهبی ، بسبب رفتار ناجوانمردانهٔ شیبك‌خان با بازماندگان سلطان‌حسین‌میرزای بایقرا و نامه‌های دشنام‌آمیز و قتل و غارتهای بی‌امان وی درخراسان ، ازو کینهٔ سخت در دل داشت ، فرمان‌داد تا سر پرغرورش را از تن جدا کردند . پوست سرش را پرازکاه کرد و برای سلطان‌بایزیدخان عثمانی فرستاد ، و جسد بیجانش را بفرمان شاه گروهی از صوفیان خوردند ! استخوان کله‌اش را نیز بدستور شاه‌اسماعیل همان‌روز در طلا گرفتند و از آن قدحی ساختند و درآن شرابخواری آغاز کرد . یکی ازشاعران درگاه نیز ، چنانکه رسم تملق‌گویان و فرومایگان درباری بوده و خواهد بود ، شعری مناسب حال آن سر ساغرگشته گفت که :

کاسهٔ سر شد قدح ازگردش دوران مرا — دارد این دیر خراب‌آباد سرگردان مرا

هنگامی‌که شاه‌ایران درکاسه سر حریف باده‌گساری‌میکرد ، وزیرشیبك‌خان **کمال‌الدین محمود ساغرچی** را با گروهی از اسیران دشمن بحضور آوردند . شاه روبوزیر کرد و پرسید که « ای خواجه ، آیا این قدح را میشناسی ؟ کاسهٔ سر پادشاه

۱۰- نویسندهٔ تاریخ عالم‌آرای شاه‌اسماعیل می‌نویسد که شیبك‌خان درمردابی افتاد و شاه‌اسماعیل اورا بکمند بیرون‌کشید وکشت . - نسخهٔ خطی متعلق به‌آقای وحیدالملك شیبانی .

تست ! » وزیر تیره‌روز ، که بمقتضای حال ، و شاید بحکم عادت ، چاره‌ای بجز تملق‌گفتن نداشت ، جواب‌داد : « سبحان‌الله ! چه صاحبدولتی بود که هنوز دولت درو باقیست ، که بااینحال برروی دست چون تو صاحب‌اقبالی است که دم بدم ازآن بادهٔ نشاط مینوشد ! »

مسلمست که این «نکته» مایهٔ « انبساط خاطر اشرف » گشت . خواجه نیز برخلاف دیگر اسیران ازمرگ قطعی نجات یافت و بوزارت خراسان رسید[۱۱] !

دست و پای شیبک‌خان را هم بریدند وباکناف کشور بردند . ازآن جمله یکدست او را شاه توسط درویش محمد نام یساول ، نزد **آقارستم روزافزون** حکمران مازندران فرستاد . زیرا وقتی شاه‌اسماعیل او را باطاعت خود خوانده و او درجواب گفته بود که « تا دستم بدامان شیبک‌خان میرسد ازکسی باك ندارم . » فرستادهٔ شاه روزی که آقا رستم درشهر ساری بمیگساری مشغول بود ، ناگهان از در درآمد و دست شیبک‌خان را در دامنش انداخت و بدستور شاه گفت : «گفته بودی دست منست و دامان شیبک‌خان ، اینك دست او در دامان تست ! » بیچاره حکمران بزدل ازین پیغام تهدیدآمیز چنان ترسید که بیمار شد و دراندك زمان درگذشت. حاضران مجلس نیز چنان متحیر ماندندکه برای گرفتن وکشتن فرستاده دست ازپا خطانکردند..

شیبک‌خان چون کشته شد شصت و یکسال داشت و یازده سال پادشاهی کرده بود . با مرگ او سراسر خراسان نیز با ولایات هرات و مرو و قندهار تا رودآمویه بدست شاه‌اسماعیل افتاد و مذهب شیعه درسراسر این ولایات مذهب رسمی شمرده شد[۱۲] .

شاه‌طهماسب اول و ازبکان

پس از کشته‌شدن شیبک‌خان پسرش **محمدتیمورسلطان** در درسمرقند بجای وی نشست و با **عبیدالله‌خان** پسرعم خویش، که در بخارا حکومت داشت ، رسولانی نزد شاه‌اسماعیل فرستادند و از درصلح‌جوئی و اطاعت درآمدند . شاه‌اسماعیل نیز موافقت کرد و از خراسان بعراق بازگشت . اما دیری نگذشت که باز امیران ازبك بسرحدات خراسان تاختند و این تاخت و تازها پس‌از مرگ شاه‌اسماعیل درزمان شاه‌طهماسب اول نیز دوام یافت . چنانکه درآغاز سلطنت شاه‌طهماسب عبیدالله‌خان ازبك شش‌بار بخراسان

۱۱– عالم‌آرای عباسی ، چاپ سنگی تهران ، ص ۲۹

۱۲– از داستان کشته‌شدن شیبک‌خان درقسمت ضمائم کتاب اول این تاریخ نیز باختصار سخن رفته بود ، ولی چون لازم می‌نمود که درین فصل مفصلتر دربن‌باره سخن‌گفته شود تکرارشد .

حمله برد و تا گرگان پیش‌آمد و مکرر سپاه قزلباش را شکست‌داد . پس‌از مرگ وی درسال ۹٤٦ هجری قمری یازده سال عرصهٔ خراسان از ترکتازی ازبکان آسوده بود. درسال ۹۵۷ هجری قمری **براق‌خان** پسرعم شیبک‌خان باز بخراسان تاخت و شهر هرات را محاصره کرد ، ولی کاری از پیش نبرد . ازآن‌پس امیران ازبک باشاه‌طهماسب از در دوستی و موافقت درآمدند و برخی ازیشان بدربار شاه صفوی رفتند ، و کار دوستی بدانجا رسید که شاه‌طهماسب از هدایائی‌که ازجانب سلطان عثمانی برایش میرسید سهمی برای امیران ازبک ببخارا وسمرقند می‌فرستاد .

۲

روابط شاه عباس با امیران ازبك

دراواخر سلطنت شاه محمد خدابنده ، هنگامی که شاه‌عباس در خراسان تاجگذاری کرده با مرشدقلیخان استاجلو بسر می‌برد ، چنانکه درمجلد اول این‌تاریخ بتفصیل‌نوشته‌ایم، علیقلی‌خان‌شاملو لله‌وسرپرست‌قدیم‌شاه‌عباس، برای‌اینکه‌رقیب‌خود مرشدقلی‌خان را درخراسان با حریفی زورمندتر روبرو سازد و از وی بدینوسیله انتقام گیرد ، سفیری نزد عبدالله خان ازبك ببخارا فرستاد و او را بگرفتن خراسان تحریض کرد . عبدالله‌خان درآغاز سال ۹۹۶ هجری قمری با سپاهی گران بخراسان رفت ، و علی‌قلیخان را که ازکرده پشیمان شده بود ، بشرحی‌که درمجلد اول این‌تاریخ گفته‌ایم ، درقلعه هرات محاصره‌کردوپس‌از یازده ماه آن قلعه را گرفت و خان‌استاجلو ناگزیر تسلیم شد و بقتل رسید . (اواخر ربیع‌الاول سال ۹۹۷ هـ. ق.)

شاه‌عباس که درهمان اوان با مرشد قلیخان از مشهد بقزوین آمده و بجای پدر برتخت شاهی نشسته بود ، چون از سقوط قلعهٔ هرات و کشته‌شدن للهٔ عزیز خود آگاه شد ، مصمم گشت که لشکر بخراسان برد و انتقام کشتن او را از عبدالله‌خان ازبك بگیرد . پس با لشکری بزرگ متوجه خراسان شد و تا شهر بسطام پیش رفت ، ودرآنجا مرشد قلیخان استاجلو را که مسبب اصلی مرگ علیقلی‌خان بود کشت و هواخواهان وی را نیز ازمیان برداشت [۱] . ولی چون خبر رسید که قوای عثمانی بخاك آذربایجان تجاوزکرده‌اند ، و در یزد و کرمان و فارس نیز گروهی از سران قزلباش بخودسری برخاسته‌اند، ازجنگ با عبدالله‌خان و بازگرفتن هرات چشم‌پوشید و بقزوین بازگشت .

۱ـ بمجلد اول این تاریخ ، صفحات ۱۲۴ تا ۱۲۷ و ۱۴۲ تا ۱۴۷ مراجعه بایدکرد .

پس‌از بازگشت شاه‌عباس بعراق عبدالله‌خان درکار ترکتازی گستاختر شد و پسر خویش **عبدالمؤمن‌خان** را با جمعی ازسران ازبك مأمور تسخیر خراسان ساخت. عبدالمؤمن خان نیشابور را باطاعت آورد و شهر مشهد را محاصره کرد. چون این‌خبر بشاه‌عباس رسید باردیگر لشکر بسوی خراسان برد، ولی درشهر **تهران** بیمار شد و ناگزیر از پیشرفت باز ایستاد. شهر مشهد پس‌از چهارماه مقاومت بدست ازبکان افتاد و بفرمان عبدالمؤمن خان سربازان ازبك بسیاری از مردم آنشهر را کشتند و آرامگاه حضرت رضا را بباد غارت دادند. پس‌از آن قسمت وسیعی از شمال خراسان نیز بتصرف ازبکان درآمد وآنقوم در آنسرزمین بتاخت وتاز پرداختند.

شاه‌عباس درسال ۱۰۰۱ هجری قمری باردیگر برای بازگرفتن شهرهای خراسان از قزوین بیرون آمد و تا بسطام پیشرفت. درهمانحال از عبدالمؤمن‌خان ازبك که درنیشابور بود بدو نامه‌ای رسید که برخلاف رسوم و آداب درباری نوشته و از شاه‌عباس خواسته بود که مصالحه نامه‌ای را، که پیش‌ازآن میان **حسن‌بیگ آق‌قویونلو** و **سلطان حسین میرزای بایقرا** دربارهٔ سرحدات عراق و خراسان منعقد شده بود، محترم شمارد و خراسان را رها کند و بعراق بازگردد، و دربن‌نامه پرسیده بودکه محل ملاقات و جنگ درکجا خواهد بود. شاه‌عباس درجواب وی نوشت که مصالحهٔ سلطان‌حسین میرزا، که ازسلاطین جغتای بوده، با حسن بیگ ترکمان بآن‌دو ارتباطی ندارد، و دربارهٔ محل جنگ نیز بزودی با وی روبرو خواهد شد جلال‌الدین محمد یزدی منجم‌باشی شاه‌عباس دربن‌باره می‌نویسد:

«.... چون بحوالی **دلقند** عربان رسیدند نامه‌ای از عبدالمؤمن خان رسید و جای جنگ طلب کرده بود. آورنده رعیتی بود بسیار ترسان و لرزان و خائف، نواب‌کلب‌آستان علی (یعنی شاه‌عباس) او را خلعت و اسب و زین دادند. جواب‌نامه نوشته شد و فرمودند که احتیاج بحرکت شما نیست. درهرجا هستید باشید که بخدمت میرسیم! و بقاصد حکمی‌داد که چون صورت جنگ، که در مرآت خاطر جلوه‌گرست، درظاهر جلوه‌گر شد، دوازده تومان سیورغال ازهرمحل که رضای تو باشد بدهم، برو و مردانه باش و جنگ بهم‌رسان ۲ ...»

پس‌ازآن شاه‌عباس ازبسطام بجانب نیشابور تاخت و چون بمحل جاجرم رسید، بازمکتوبی از عبدالمؤمن خان آوردند که بارعایت آداب ورسوم شاهی تنظیم گشته و درعنوان آن نوشته بود **با آل علی هرکه درافتاد برافتاد!** مطالب آن نیز با نامهٔ

۲- تاریخ عباسی، نسخه خطی.

نخستین تناقض داشت و نوشته بود که ازنیشابور به‌جام عقب‌نشسته است و درآنجا منتظر رسیدن شاه ایران خواهد بود.

شاه‌عباس بآسانی شهرهای مزینان و سبزوار و جاجرم و نیشابور را گرفت و درهریك حکام ایرانی گماشت و تا نزدیکی شهر مشهد پیش رفت، ولی چون زمستان فرا میرسید و بسبب سرمای سخت خراسان ماندن درآن سرزمین مناسب نبود باردیگر بقزوین بازگشت.

درهمانحال‌درخراسان‌میان نورمحمدخان پسرابوالمحمدخان‌والی مروشاهجان و اورگنج و حاجی‌محمدخان، معروف به حاجم‌خان، پسر عطاخان پادشاه خوارزم، که با یکدگر خویشاوند و هردو از نوادگان شیبان‌خان نوهٔ چنگیزخان مغول بودند، بر سر ولایات شمالی خراسان مانند نسا و درون اختلاف افتاد، و نورمحمدخان از عبدالله خان شیبانی برضد حریف خویش یاری خواست، و حاضر شد که اگر عبدالله خان ولایات مذکور را از حاجم‌خان بگیرد و بدو سپارد، درعوض ولایت مرو را بدو پیشکش کند. عبدالله خان که اختلاف آندو را بسود خود میدانست، و درباطن خیال تصرف تمام خراسان و خوارزم را در سر می‌پخت، بدو وعدهٔ کمك‌داد، ولی همینکه ولایت مرو را بوسیلهٔ پسر خود عبدالمؤمن خان بتصرف آورد، ببهانهٔ اینکه شاه‌عباس بخراسان تاخته و بایستی با وی دست و پنجه نرم کند، از بازگرفتن ولایات شمالی خراسان برای نورمحمدخان خودداری کرد، و چون شاه‌عباس بعراق بازگشت آن ولایات را نیز بتصرف خویش آورد. پس نورمحمدخان ناگزیر خراسان را ترك گفت و بقزوین آمد و بشاه عباس پناه برد. همینکه خبر آمدن وی بقزوین رسید شاه پسر خود شاهزاده محمدباقرمیرزا معروف به صفی‌میرزا را با اعتمادالدوله وزیراعظم و جمعی از امیران و سرداران بزرگ ایران باستقبال وی روانه کرد، و او را با مهربانی بسیار در ایوان چهل‌ستون قزوین پذیرفت ودستور دادکه‌وسائل‌زندگانی وی و همراهانش را چون میهمان گرانقدری فراهم سازند.

درهمان اوان رقیب نورمحمدخان، حاجی‌محمدخان پادشاه خوارزم نیز از پیش عبدالله‌خان ازبك، که بخوارزم تاخته بود، گریخت و با چندتن از پسران و نوادگان و بستگان خویش بشاه‌عباس پناهنده شد. شاه او را نیز با تشریفات شایسته پذیرائی کرد و بهردو وعده داد که بزودی حکومت از دست رفته را بدیشان بازگرداند. سپس حاجم‌خان را به وی فرستاد و نورمحمدخان را با خود به اصفهان برد. یکی‌از نویسندگان زمان دربن‌بار چنین نوشته است:



تصویری از

عبدالمؤمن خان ازبك

(کاریکی ازنقاشان زمان او)

(مقابل صفحهٔ ۱۲۸)

« ... شاه عباس پیش از آنکه [بانورمحمد خان و حاجم‌خان] از قزوین باصفهان رود به الپان‌بیگ از رجال دولت خویش ، که دراصفهان مأمور ساختن عمارتی برای سکونت حاجم‌خان شده بود ، دستور فرستاد که پانزده هزار پیاده از اصفهان و توابع جمع کند که هر هزارنفر ملبس بلونی از لباس باشند و تمامی با یراق از شمشیر و تفنگ و کمانها با تیر دستهای خدنگ و سپرهای ملون آسمان رنگ ، مجتمع شوند تا در روز ورود او از دولت آباد تاشهر ،که درحدود سه فرسنگست ، دورویه صف‌زده بایستند . الپان برحسب فرمان دراندك زمانی پانزده‌هزار پیاده با یراق مناسب بر طبق دستور آماده‌کردو در اول ماه ربیع‌الاول سال ۱۰۰۲ شاه وهمراهان از قزوین حرکت کردند ، ولی شاه از آوردن حاجم‌خان باصفهان منصرف شد و او را بولایت ری فرستاد ، و روز هشتم ماه بدولت‌آباد رسید .... آن پانزده هزار تن از آنجا در دوصف ایستاده بودند . ولی ازاتفاق بد باران بسیار سختی باریدن گرفت و مردم و سربازان را متفرق کرد و نقشهٔ شاه را برهم زد ،ولی همینکه مردم بشهر رسیدند هوا صاف شد! ... »

پس‌ازبازگشت شاه‌عباس ازخراسان درسال ۱۰۰۲ هجری قمری عبدالله‌خان و پسرش عبدالمؤمن‌خان باز خراسان و خوارزم را عرصهٔ ترکتازی خود ساختند و بسیاری ازشهرهای آنسرمین را ویران و قتل‌عام کردند . درآغاز سال ۱۰۰۴ شاه‌عباس باردیگر بجمع سپاه پرداخت و ازقزوین به خراسان لشکر کشید و تا نزدیکی اسفراین ، که آنزمان درمحاصرهٔ عبدالمؤمن خان بود ، بی‌آنکه با دشمن روبرو شود پیش رفت . خان‌ازبك از خبر رسیدن اردوی شاه اسفراین را رها کرد و بسوی مشهد و ازآنجا به بلخ گریخت . ظاهراً در همین زمان عبدالمؤمن‌خان باز نامه‌ای برای شاه‌عباس فرستاد که درکمال بی‌ادبی او را **میرزاعباس** خوانده و نوشته بود که بهترست از خراسان چشم پوشد و بملك عراق قناعت کند .

اینك عین‌نامهٔ او :

نامهٔ عبدالمؤمن‌خان بشاه عباس

« ان‌الله یامر بالعدل والاحسان ، هوالسلطان العادل عبدالمؤمن خان حمد قواعد نصفته و عدالته و حشمته واقباله و اجلاله الی‌یوم‌البعث . مظفرالدنیا والدین ابوالفوارس **میرزاعباس** ، بعد از ابلاغ دعوات اجابت مقرون انهای رای عقده‌گشا آنکه همیشه همت سلاطین نامدار و خواقین عالی مقدار برفاه حال و فراغبال کافهٔ عبادالله و عموم خلق‌الله مصروف بوده ، همچنانکه مضمون بلاغت مشحون التعظیم لامرالله برجمیع مکلفین منظور و واجبست ملاحظهٔ معمول‌الشفقة علی خلق‌الله که قرین آنست لازم می‌نماید . مخفی نماند که اکثر حکام و سلاطین و گماشتگان

این سلسلهٔ علیه بتوفیق‌الله تعالی ، بنهجی سلوك با اهل مملکت نموده‌اند که دستورالعمل ملوك شده ، خدای بر آن بنده رحمت کناد که قدر پایهٔ خود بشناسد وپای از گلیم خود فراترننهد. امروز بحمدالله تعالی که ممالك قبچاق و مرغاب و کاشغر و بدخشان و ماوراءالنهر و خوارزم و خراسان بلامنازعهٔ احدی بتصرف بندگان ماست وبساط روی زمین‌جولانگاه لشکربیکران ما ، سلاطین و ملوك اطراف و خسروان آفاق امر و نهی ما را گردن‌نهاده‌اند وگردن‌کشان جهان در آستانهٔ ما بسر ایستاده‌اند .

ز دریا بدریا سپاه منست	جهان زیر فر کلاه منست
ملوك جهان صف‌زده بردرم	بسیط زمین تنگ برلشکرم
بروی‌زمین‌حکمرانی کجاست	که‌ازجان‌نه‌منقادفرمان‌ماست؟

« غرض از تمهید این مقدمات و تحریر این مقالات آنست که قبل ازین استحکام اتحادویگانگی نه چنان انجام پذیرفته بود که بسخن جمعی از ارباب غرض ،الذین فی قلوبهم مرض ، ببنای آن اخلال و نقصان راه تواند یافت . با وجود این معنی بتحریك جمعی از ناعاقبت‌اندیشان عنان عزیمت بصوب خراسان منعطف ساخته بی‌آنکه مقصدی ومطلوبی که درضمیر ایشان بوده باشد حاصل شود ، انواع نقصان بعجزه و مساکین راه یافت . سیما درین ولا که نورمحمدخان و ولدان حاجم‌خان از روی اضطرار و گمراهی بارادهٔ آن که مناعت انگیزی نمایند رجوع بدانصوب نموده‌اند ، ماحصل آنجماعت برگشته روزگار برهمگنان اظهرمن‌الشمس است . یقین است‌که ازکمال بی‌دولتی کار این طبقه بکجا منتهی خواهد شد . اگر درمیانه عهد و پیمانی که مسطور و مکتوبست خلل راه نیافته آنطبقه را گرفته بدرگاه عالی مافرستد، والاکه این معنی بخاطر شریف راه نیابد حکم فرمایند که درحکمرو ایشان نبوده باشند و بهرجاکه خواهند بروند ،و بعد از آن چون داعیهٔ ضمیر منیر مهر تنویر بر آن مصروف و معطوفست که عقد یگانگی منظور بوده باشد و خلل و نقصان بقواعد آن راه نیابد ، ازولایت سمنان‌که‌ابتداء قلمرو خراسانست و همه ساله آمد وشد از جانبین بسخن غرض خواهان واقع میشود ،باینجانب گذارند و حکم‌کنند که گماشتگان ایشان و متوطنین آن‌دیار بی‌آنکه جمعی بقتل‌رسند، درآن‌دیار دخل نکنند ، و ملك عراق را بی‌آنکه کسی را ارادهٔ تسخیر آن بوده باشد، متصرف شوند تا باعث رفاه حال و امنیت عجزه و مساکین و کافهٔ عبادالله گردد. مابقی حالات را یارعلی‌بیگ بعرض اولیای دولت خواهد رسانید ... »

شاه‌عباس نیز درجواب او نامه‌ای تند و تهدیدآمیز نوشت که نقل آن درین‌جا بی‌مناسبت نیست :

جواب شاه‌عباس

به عبدالمؤمن خان ازبك

« نامهٔ نامی و ملاطفهٔ گرامی که از جانب نواب نامدار ، مملکت مدار، گردون اقتدار خورشید طلعت ، مریخ صولت ، رفیع منزلت ، در درج شهریاری ، اختر برج کامکاری السلطان بن السلطان والخاقان بن الخاقان جلال‌الدین **عبدالمؤمن‌خان** مصحوب امارت مآب **یارعلی‌بیگ** درخوبترین وقتی بمطالعهٔ نواب همایون ما رسید .

بشاهان نوشتن چنین نامه ها سراسر بود عیب فرزانه ها
مگر قول استاد نشنیدهٔ چنین نامهٔ را پسندیدهٔ
بزرگش نخوانند اهل خرد که نام بزرگان بزشتی برد
اگر پادشاهی نسب پیشه‌کن وگر از سپاهی ادب پیشه‌کن
بود نزد شاهان عالی مقام نوشتن چنین نامه عیب تمام
تمرخان‌که بودازشهان بزرگ بدو بود فخر سلاطین ترك
قضا را گذارش بخاك نجف فتاد و همی کرد شور و شعف
بسادات خدام جدم امیر علی ولی خسرو شیرگیر
نمود آنقدر عزت و احترام کزو یافت کار جهانش نظام
بمشهد دگر شاهرخ پادشاه بنا کرد خود مسجد و خانقاه
بتعظیم و تکریم هشتم امام علی بن موسی علیه‌السلام
طواف درش شد بقول رسول برابر بهفتاد حج قبول
توکردی‌چنین‌روضه‌ای‌راخراب رسول خدا راچه‌گوئی جواب
بدنیا تبه‌کار و بد روزگار بعقبی سیه نامه و شرمسار

سلطنت شعارا الحمدالله والمنه غباری که دامنگیر ملازمان عرش اشتباه مابوده باشد نیست ، بلکه خاطر نصرت مآثر ازانتظام ممالك عراق و فارس و کرمان و لرستان وگیلان‌وآذربایجان و مازندران جمع نموده‌ایم ، و سوای ملاقات ایشان که مدتیست درضمیر مهر تنویر راه یافته دیگر آرزوئی نمانده است . با آنکه پارسال خاطر عاطردریا مقاطر از اعمال ناهموار **خان احمد** پادشاه گیلان غبارآلود گشته بود ، بدان سبب ایالت و حکومت پناه شوکت و مرحمت دستگاه نظاماً للامارة والشوکة و النصرة والفر والاقبال خان عالیشان **فرهادخان قرامانلو** را بدان مملکت فرستادیم . باندك زمانی مملکت را بتصرف اولیای دولت قاهره در آورد و بعداز فتح

آن محال چون مهمات مازندران و بسطام و استراباد انجامی نداشت ، امرای نامدار وسلاطین نصرت شعار را بدانحدود فرستادیم که امیران و سرداران آن ممالک را بدرگاه عرض اشتباه آوردند . بعضی‌که سراز جادهٔ اطاعت و فرمانبرداری تافته بودند سرایشان را بتیغ بیدریغ برداشته بباد فنا دادیم و جمعی دیگر را بتاج امارت و ایالت سرافراز گردانیدیم و دارائی آن ممالک را بایشان ارزانی داشتیم . دراثناء این‌حال نزول‌ایشان بولایت اسفراین بمسامع عزوجلال رسید . بمجرد استماع این معنی طاقت طاق و ذوق غالب شده بی‌اختیار با جمعی از نزدیکان متوجه اسفراین گردیدیم که بشرف ملاقات مشرف گردیم . چون آن مالک‌رقاب توجه رایات عز و جلال را استماع نموده دراسفراین مکث نکرده کوچ بر کوچ روانهٔ نیشابور گردیده بودند و باآنکه عساکر گردون اساس در اسفراین نزول ننموده ازعقب ایشان عازم‌شده بودند ، در نیشابور نیز بند نگردیده روانهٔ مشهد مقدس شده بودند . چون حقیقت بعرض اشرف رسید بعضی از امراء نصرت شعار نامدار را رفیق نواب سلطنت پناه خاقانی الزمان فرهادخان نموده از عقب ایشان برسم استعجال فرستادیم که شاید در مشهد مقدس بملازمت برسند . آنجا نیز توقف ننموده از راه جام متوجه بلخ شدند . امراء نامدار نامید و مأیوس معاودت نموده بپایهٔ سریر خلافت مصیر رسیدند . مقارن آنحال مکتوب محبت اسلوب بعنوانی که معلوم خاطر شریف بود رسید . ممالک ستانا اگر ارادهٔ پادشاهی داری پای اقامت در دامن صبر و شکیبائی بکش تا ما نیز بهیچچیز مقید نشده بسرعت تمام برسیم بی‌آنکه بقاعدهٔ سابقه که هنوز ازآفتاب عالم تاب پرتوی و از علم اژدها پیکر اثری ظاهر نشده بود که چون بنات‌النعش پراکنده شدند. غرض‌که دیگر از شوق ملاقات طاقت طاق و از عشق وصال چون ماه مهجور درمحاق است . بهمه حال بتوفیق ذوالجلال و ایزد متعال درینسال در بلخ و آن محال اگر نصیب بوده باشد ملاقات واقع خواهد شد . خورشید اشتهارا ، دو کلمه که منشیان عطاردنشان دراینولا مرقوم قلم خجسته رقم نموده بودند که خدای برآن بنده رحمت‌کناد که پای از حد خود فراتر ننهد و قدر پایهٔ خود بشناسد ، بر عالمیان ظاهرست که قادر ذوالجلال و کریم لایزال جمیع خلق‌الله را برای خاندان محمداً رسول‌الله و علیاً ولی‌الله که جد و آبای همایون ماست آفریده . یقین حاصل است که هرجاهل و غافل و بی‌سعادت و بیحاصل که روی ازین آستان بگرداند و سر اطاعت از ملازمان این خاندان بتابد خسرالدنیا والآخره است و چند بیت که قلمی نموده بودند،

ز دریا بدریا سپاه منست | جهان زیر فر کلاه منست

برآن ممالک پناه مستور نماناد ،

کهچون صبح‌صادق شودآشکار | کشد لشکر لیل صف برکنار
چو پیدا شود رایت آفتاب | کشد ماه رخشنده رخ در نقاب

اگرفی‌المثل ازکران تاکران | شود بحر و بر پر ز مرغابیان
ز پرواز شهباز فرخنده فال | بود طاقت و صبرشان ازمحال
کجا بودهٔ درشمار و حساب | کجا بودهٔ با شهان همرکاب
کجا هم‌عنان بودهٔ با شهی | کجا مجلس افروختی با مهی
مکن تند خوئی مکن ترکتاز | بحد گلیمت بکن پا دراز
عنان‌کش‌شو ای‌کودك‌خیره‌سر | که طفل از دویدن درآید بسر
بتوفیق فرمانده لایزال | بامداد بخشندهٔ ذوالجلال
نمایم بتو زور بازو چنان | که احسنت گویند کروبیان
نخوردی شها سیلی روزگار | ندیدی دگر مجلس کارزار
تو از گوشمال جهان غافلی | نه‌پختی همان جاهلی جاهلی
بتازم همین‌دم بدان‌تاج‌وتخت | بسقای‌مطبخ درآرم زتخت(؟)
چنانت درآرم بخم کمند | که شاه و گدا رابود آن‌پسند

« و آنچه در باب اخراج کردن سلاطین چنگیزی اعلام نموده بودند ، بر همگان اظهر من‌الشمس است که پادشاهان عالیمقدار و خواقین گردون اقتدار و سلاطین نامدار بآستان نواب کامیاب خاقان علیین آشیان (یعنی شاه‌طهماسب اول) پناه آورده بودند و بچه‌طریق رعایت نموده ایشان را بر سریر خلافت و شهریاری متمکن ساخته ، وهمت عالی نهمت همایون ما نیز برآن مصروفست که بتوفیق‌الله تعالی ممالك ایشان را که بغیر حق تصرف نموده‌اند بی‌ماجرا و منازعت بدیشان گذارند ، واگر درین‌باب تعلل واقع شود فرمان قضا جریان صادر گردد که بیست هزار سوار نامدار نیزه گذار در ملازمت نواب کامگار برخوردار اخوی‌ام محمدقلی‌سلطان و نواب سپهررکاب حاجم محمدخان رفته سرداران و لشکریان ممالك چنگیزی را گرفته اهل و عیال ایشان را اسیر نموده بدرگاه عالم پناه آورند و خود بنفس‌نفیس با برادر اعز ارشد کامگار نواب جهانبانی کشورستانی خلاصه دودمان چنگیزی نورمحمدخان بالشکرهای عراق و فارس و کرمان و خوزستان و گیلان و مازندران و استراباد و آذربایجان و خراسان ممالك ترا بنوعی تاخت وتالان نمایم‌که تاقیام قیامت برصفحهٔ روزگار بماند ، و اگر اراده‌نمائی که از بیم غرقاب لشکر قیامت اثر کشتی مراد بکنار بری از عقب ایلغار کرده جهان رابرتوتنگ و تاریك سازم ، واگر از آفتاب عالم تاب پناه بظل حمایت خسرو هندوستان بری نامه نویسم تا ترا بطوق و زنجیر مقید نموده بدرگاه گیتی‌پناه فرستد . دماغ خود را خوش‌نسازی که دو سه نفر از غلامان این آستان درقلاع خراسان بواسطهٔ بی‌آذوقگی بدست شما گرفتارشدند.

منت آنچه حق است گفتم تمام | تو دانی و تدبیر خود والسلام »

شاه‌عباس پس‌از گرفتن قلعهٔ اسفراین بجای آنکه بسوی سبزوار و نیشابور و مشهد رود و عبدالمؤمن‌خان را دنبال کند ، راه استراباد پیش گرفت ، و چون خبر بازگشت او به خان ازبك رسید بار دیگر بخراسان بازگشت و شهر سبزوار را قتل‌عام کرد . شاه‌عباس از شنیدن این‌خبر باآنکه قسمتی‌از سپاهیان خویش را مرخص‌کرده بود ، با بازماندهٔ لشکریان روبسبزوار نهاد ، ولی باز عبدالمؤمن‌خان ازپیش وی‌گریخت وشاه ایران سبزوار را بیکی از سرداران قزلباش سپرد و تا نزدیکی نیشابور پیش رفت ، و چون معلوم شد که خان ازبك از جنگ احتراز دارد و زمستان سخت خراسان نزدیك بود ، و آذوقه نیز آسان بدست نمی‌آمد ، ناگزیر بقزوین بازگشت درین‌سفر بسبب‌کم‌بودن آذوقه و علیق اسبان بسپاهیان وی آسیب بسیار رسید .

ازآنپس تا سال ۱۰۰۷ هجری قمری قسمتی ازخراسان دردست ازبکان باقی ماند ، و حتی یکبار نیز در سال ۱۰۰۵ ازجنوب خراسان بولایت یزدحمله‌کردند ، ولی از حکمران قزلباش آنجا شکست یافتند . درین‌مدت شاه‌عباس سرگرم مطیع ساختن یاغیان مازندران و گیلان و لرستان بود . درسال ۱۰۰۷ میان عبدالله‌خان پادشاه ازبك و پسرش عبدالمؤمن‌خان بر سر. سلطنت اختلاف افتاد و نزدیك بود که بجنگ منتهی‌گردد ، ولی درهمان‌حال عبدالله‌خان بیمار شد و درگذشت و عبدالمؤمن‌خان درپادشاهی مستقل گردید و در شهر سمرقند بجای پدر نشست.

همینکه خبر مرگ عبدالله‌خان ازبك در اصفهان بشاه‌عباس رسید ، باز دیگر مصمم شد که لشکر بخراسان کشد و سراسر آنسرزمین را از حکمروائی ازبکان آزاد کند . پس در سوم ماه رمضان سال ۱۰۰۷ با سپاه گرانی از پایتخت بیرون آمد و ازطریق کاشان عازم خراسان گردید . درکاشان قسمت بزرگ سپاه را از طریق خوار و فیروزکوه بخراسان فرستاد و دستورداد که سپاهیان فارس و کرمان نیز از راه یزد و بیابانك بخراسان روند و همگی در چمن بسطام گردآیند . خود نیز ازآنجا بمازندران رفت و پس از آنکه چند روزی در آنسرزمین بسیر و شکار گذرانید از طریق استراباد راه بسطام پیش گرفت . در بسطام شاه‌عباس باز نامه‌ای برای عبدالمؤمن‌خان ازبك ، که بجای پدر نشسته بود ، فرستاد و باو گوشزدکردکه این‌بار تا سراسر خراسان را نگیرد بازنخواهد گشت ، و اگرخان ازبك چنانکه شیوهٔ اوست باز از پیش وی بگریزد و از جنگ احتراز جوید ، او را تا بلخ و بخارا دنبال خواهد کرد و تا انتقام ترکتازیها و قتل و غارتهای وی را درخراسان نگیرد آسوده نخواهد نشست . ازنامهٔ او بنقل اشعار زیر که قطعاً درضمن نوشتن نامه « بهم بافته » شده

است ، قناعت می‌کنیم :

... تو ای دوحهٔ خاندان کرم — زمن گوش کن عاقلانه سخن (!)
ندارم تمنای آن مرز و بوم — که آرم ببلخ و بخارا هجوم
گر این کینه‌ور لشکر بیشمار — گذار آورد جانب آن دیار
شود مال تاراج و مردم اسیر — وبال چنین را بگردن مگیر
سخن بشنواز گفت من سرمپیچ — بدین ماجرا بیش‌ازین درمپیچ
که تا بلخ پاینده ماند بتو — چنان ملك فرخنده ماند بتو ...

پس‌ازآن ازبسطام بجانب نیشابور راند و آن ولایت را نیز به‌آسانی گرفت وپیشتازان سپاه قزلباش بسوی مشهد متوجه شدند. درنزدیکی مشهد خبرکشته‌شدن عبدالمؤمن خان ازبك رسید و مایهٔ شادمانی بسیار شد و در روز بیست و پنجم ماه ذی‌الحجه آنسال شاه‌عباس وارد شهر مشهد گشت . درمشهد بدو خبر رسیدکه پس‌از کشته شدن عبدالمؤمن‌خان دربخارا یکی از بستگانش بنام **پیرمحمدخان** [۳] بجای وی نشسته ، دربلخ پسر عمش **عبدالامین‌خان**[٤] خود را شاه ازبك خوانده ، و در هرات **دین‌محمدخان** [٥] پسر عمه‌اش برتخت شاهی برآمده است . شاه‌عباس ازین اخبار که دلیلی براختلاف و جنگهای داخلی درخاندان ازبك بود خرسند شد و پس‌از سه‌روز از مشهد بعزم گرفتن هرات بیرون آمد و تا **فرهادجرد** جام پیش رفت . درآنجا به فرهاد خان قرامانلو و برادرش ذوالفقار خان که پیشاپیش سپاه تا نزدیك هرات پیشرفته بودند ، فرمان داد که برای فریب دادن دشمن یك منزل بازگردند ، تا دین‌محمدخان حکمران هرات بتصور اینکه قوای ایران عقب می‌نشیند از قلعه‌داری منصرف‌گردد و از هرات بیرون آید . سپس خود نیز با زبدهٔ سپاه بجانب هرات‌تاخت. اتفاقاً این حیله کارگر افتاد و دین‌محمدخان با گروهی ازسپاهیان خویش از هرات بیرون آمد ، ولی درجنگی که درمحل **رباط پریان** ، چهارفرسنگی هرات میان او و سپاهیان فرهادخان‌روی‌داد، بشرحی‌که درمجلد دوم‌این‌تاریخ‌مفصلترگفته‌ایم[٦]، سربازان ایران بسبب حمله نابهنگام وبی‌احتیاطی درجنگ، که بی‌اجازهٔ فرهادخان صورت‌گرفته بود ، شکست یافتند و همین حادثه سبب شد که شاه‌عباس بر فرهادخان خشم گرفت

---

۳ ــ پسر جانی‌بیگ سلطان خواهرزادهٔ عبدالله‌خان ازبك .

٤ــ پسر عبادالله سلطان برادر عبدالله‌خان .

٥ــ پسر جانی‌بیگ سلطان خواهرزادهٔ عبدالله‌خان .

٦ــ رجوع کنید بمجلد دوم این تاریخ ، صفحات ۱٦۰ تا ۱٦۳

و او را کشت .

پس‌از شکست فرهادخان اتفاقاً شاه‌عباس با سپاه ناچیزی که همراه داشت، بسبب ترس نابجای دین‌محمدخان ، بر قوای ازبك غلبه کرد و قلعهٔ هرات را گرفت و دین‌محمدخان نیز درآنجنگ کشته شد .

شاه‌عباس درین سفر **نورمحمدخان** والی سابق مروشاهجان و اورگنج و **حاجی‌محمدخان** (حاجم‌خان) پادشاه خوارزم را نیز همراه آورده بود، و هردو را در راه هرات با چند تن از سرداران قزلباش بولایات از دست‌دادهٔ خویش روانه کرد تا بار دیگر حکومت پیشین را بدست آورند . آن‌هردونیز بآسانی بردشمنان غالب شدند ، و باردیگر درمرو و خوارزم بحکومت نشستند و مژدهٔ کامروائی خود را برای شاه‌عباس بهرات فرستادند . ولی حکومت نورمحمدخان درمرو دیری نپائید. زیرا شاه‌عباس درآغاز تابستان سال ۱۰۰۸ هجری قمری باز بخراسان رفت و بیش‌از یکسال در مشهد و دیگر شهرهای آنجا ماند ، و سرانجام در سال ۱۰۰۹ قلعهٔ مرو را نیز از نورمحمدخان گرفت و ضمیمهٔ ایران کرد. بهانهٔ وی درین‌کار آن بود که پس‌از ورود او بخراسان نورمحمدخان برخلاف آداب دوستی باستقبال وی نیامده وازآن‌پس نیز ازدیدار وی اجتناب‌کرده است . چون مرو بتصرف سپاه قزلباش درآمد شاه‌عباس نورمحمدخان را بخشید و بافرزندان وبستگانش بشیراز فرستاد ودستورداد که تا زنده است برای مخارج وی و همراهانش روزی بیست‌هزار دینار (۲۰ ریال)[۷] ازخزانهٔ دولت بپردازند ، واو تا زنده بود در شیراز بسربرد .

درهمان‌سال **باقی‌خان** ازبك برادر دین‌محمدخان که خواهرزادهٔ عبدالله‌خان ازبك بود ، در ماوراءالنهر بر پیره‌محمدخان امیر بخارا قیام‌کرد و او را درجنگی کشت و بجای وی نشست و شهر بلخ را نیز گرفت ، و تسلط وی براین شهر سبب شد که دو تن ازشاهزادگان ازبك ازبیم او بشاه‌عباس پناهنده شدند . شاه‌عباس درسال ۱۰۱۱ ببهانهٔ آنکه این دو شاهراده را بملك موروث خویش رساند با سپاه‌گرانی، که سیصد ارابه وچندین توپ و ده‌هزار تفنگچی داشت ، بعزم گرفتن ولایت و شهر بلخ بخراسان رفت، ولی بسبب پیش‌آمدهائی‌که بیانش درین‌جا زائدست ، و بعلت‌بروز بیماری درمیان سپاهیان ، باآنکه تا پشت دیوار بلخ پیش رفت و آنجا را در محاصره گرفت ، پس‌از اندك زمان ناگزیر عقب نشست . نوشته‌اند هنگامی‌که بلخ را درمحاصره

۷- تاریخ خلدبرین نسخهٔ خطی . ـ نویسندهٔ عالم‌آرای عباسی نوشته است‌که روزی ده‌هزار دینار باو می‌پرداختند !



مجلس پذیرائی
شاه‌عباس بزرگ
از ولی محمدخان ازبك
(از نقاشیهای عمارت چهلستون)

(مقابل صفحهٔ ۱۳۶)

داشت ، چون باقی‌خان امیر ازبك در قلعهٔ آنشهر پنهان گشته بود و حاضر بجنگ نمیشد ، شمشیر و لچکی برای او فرستاد و پیغام‌داد که « اگر مردی از قلعه‌برون‌آی تا با شمشیر بجنگیم، واگر زنی لچك برسرکن و بگریز ! » خان ازبك رندانه جواب‌داد که هردو را می‌پذیرد . لچك را برای‌آنکه چون زنی درقلعه بماند ، و شمشیر را برای‌آنکه درموقع مناسب بیرون تازد و مردوار بجنگ‌پردازد . شاه‌عباس چون ازین حیله نتیجه‌ای نگرفت سرباز دلیری را ببهانهٔ بردن نامه‌ای مأمور کشتن وی‌کرد تا هنگام تقدیم نامه او را با خنجر بزند . ولی قراولان خان ازبك آن‌مرد را پیش‌از تقدیم‌نامه بازرسی‌کردند و چون خنجری درآستینش یافتند ، کشتند[8] .

شاه‌عباس و ولی‌محمدخان ازبك

درسال ۱۰۲۰ هجری‌قمری **ولی‌محمدخان ازبك** که پس‌ازمرگ برادرش **باقی‌خان** (درسال ۱۰۱۴ ه.ق.) بجای او برتخت سلطنت ترکستان و بلخ نشسته بود ، چون از **امام‌قلی‌سلطان** برادرزادهٔ خویش که مدعی پادشاهی وی بود ، شکست یافت بایران آمد وبشاه‌عباس پناهنده شد . پادشاه ایران ازو با تشریفات بسیار پذیرائی کرد و بدستور وی درتمام راه ، از سرحد خراسان تا اصفهان ، امیران و حکام ایرانی ازو استقبال کردند ؛ وچون باصفهان رسید، شاه خود نیز تادولت‌آباد که تا شهرچهار فرسنگست، باستقبال وی رفت و فرمان‌داد تمام پایتخت را آئین‌بندی و چراغان کردند . یکی‌ازمورخان زمان دربارهٔ پذیرائی شاه از خان ازبك شرحی نوشته که مضمون آن اینست:

« ... در سال ۱۰۲۰ ولی محمدخان فرمانفرمای ماوراء النهر بایران آمد تا از شاه‌عباس دردفع مدعیان سلطنت خود استمداد کند . شاه دستورداد درتمام راه ازاو پذیرائی کنند و در اصفهان نیز بساط چراغانی و تزئین گسترد . از اصفهان تا دولت‌آباد که چهار فرسنگ است ، خواص و عوام برسم استقبال از دوجانب راه ملبس بلباسهای گوناگون آراسته پهلوی یکدگر قرار گرفتند و در تمامی آن چهار فرسنگ دکاکین مشحون ازاطعمه و انواع شیرینی‌ها و میوه‌های گوناگون مهیا داشتند . در هر موضع مشعبدی و هنگامه‌گیری نادره کار بلعب و ظهور اشیاء عجیبه معرکه گرم داشته .... و در دولت آباد آقاکمال دولت‌آبادی ، که ازاعیان و ارباب ولایت اصفهان بود ، و دولت‌آباد از راه ملکیت بوی تعلق داشت ، جشنی ملوکانه و بزمی خسروانه آراسته بانواع عطر و زینت چون خلد برین آن‌بزم خسروانه را مزین و معطر داشت .... پس‌ازآنکه ولی‌محمدخان بدولت‌آباد رسید ، شاه‌عباس نیز باستقبال رفت و دیدار کردند و پس‌ازصرف شیرینی و شربت عازم شهر شدند . از دولت‌آباد تا در شهر ، که

---

۸ ــ سفرنامهٔ آنتونیودوگوه‌آ ، ص ۱۰۰ و۱۰۱

چهار فرسنگست ، همهٔ راه بلافاصله اقمشهٔ الوان ساختهٔ هند افراشته و از در شهر تا آستانهٔ منزلی که جهت نزول ولی محمدخان معین شده بود، قریب یك فرسنگ اقمشهٔ ابریشم از جنس قطنی و دارائی و والا و اطلس و امثال آن گسترده و از عتبهٔ خارج تا مقامی که خلوت آن پادشاه بود ، زربفت و مخمل زرباف و مشجر و مطبق وخارا افراشته ، بدین دستور پادشاهان ایران و توران مرکب کوه‌توان بر فراز اقمشهٔ گرانبها راندند تا منزلی‌که از سمندعزت بزیر آمدند . روز دیگر شاه برسم پیشکش ده‌سر اسب تازی نژاد ، که درعراقین مثل آن وجود نداشت ، با ساز وآلت تمام مذهب‌کار و مرصع ستام ، و از نقود احمر و ابیض و اجناس‌نفیسه سی هزار تومان عراقی برای میهمان خود فرستاد ، واثاثهٔ خانه او را هم‌که در حدود پانصدتومان عراقی بود ، بدو بخشید . روز دیگر نیز ولی‌محمدخان را با قریب سیصدنفر از اعیان دولت میهمان کرد [9] ، و تا او دراصفهان بود همه‌روز بصورتی تازه اورا مشغول میداشت [10] »

ولی‌محمدخان دراصفهان عاشق دختر زیبائی بنام **گلپری** شد و کار عشقش چنان بالا گرفت که شاه‌عباس واسطهٔ وصال آندو گشت و آن دختر را بخدمت همیشگی او گماشت . مورخی درین‌باره می‌نویسد :

۹- نقشی‌ازین میهمانی درعمارت **چهل‌ستون اصفهان** باقیست . برای دیدن تصویر این نقاشی بمقابل صفحهٔ ۳۲۰ ازمجلد دوم این تاریخ مراجعه باید کرد .

۱۰ - روضة‌الصفویه ، نسخهٔ خطی. - جلال‌الدین محمد یزدی منجم‌باشی شاه‌عباس در بارهٔ نخستین روز پذیرائی آن پادشاه از ولی محمدخان چنین نوشته است : « ... آخر روز سه شنبهٔ یازدهم ربیع‌الاخر مشخص شدکه ولی‌محمدخان قریب بوصول اصفهان شده ، نواب‌کلب آستان علی (یعنی شاه‌عباس) متوجه استقبال شدند . در دولت‌آباد نزول اجلال واقع شد . صباح چهارشنبه برسم استقبال سوار شدند و کس فرستادند که ولی‌محمدخان پیاده نشود که کرنش براسب می‌کنیم . چون از ده بدر رفتند ولی‌محمدخان از جماعت خود بدر رفته ، متوجه‌شد ، و نواب‌کلب آستان علی بنطق درربار فرمودند بزبان ترکی که خوش‌آمدی و صفا آوردی و سرومال ولشکر در راه تست . چون بما آمدی هرچه ترا باید خدمت میکنم واستادگی دارم .... متوجه‌دولت‌آبادشدند . چون بخانه نزول فرمودند نواب کلب آستان علی‌برسم‌خدمت‌برسرپا ایستادند و جماعت ازبکیه را ، جمعی‌که مجلسی بودند درمجلس و اهل‌خدمت را درخانهٔ دیگر جای دادند... و چون ولی‌محمدخان را مکدر و درهم وآزرده یافتند برسم خدمت دربرابر نشستند و پیاله‌ای از شراب پر کرده خود نوشیدند و پیاله را بحضرت ولی محمدخان دادند . در گرفتن تکاهل نمود، بانك مبالغهٔ حضرت شاه خان بدو زانو درآمده ایستادند و پیاله راگرفتند و خوردند و چون مکرر پیاله کشیده شد گرفتگی خاطر بشکفتگی وافر مبدل شد والحق مجلس بسیار خوب گذشت ، و چون طعام خورده‌شد

« بقیهٔ حاشیه در حاشیهٔ صفحهٔ‌بعد

« ... و نواب ولی‌محمدخان را بایکی از شاهدان عراق موسوم به‌گلپری ، که درچمن دلبری گل‌رخسارش رشك‌فرمای گلبرگ تری و در بوستان نازك نهالی سروقامتش عزت افزای خرام کبك دری بود ... توجه خاطر و تعشق بهم‌رسید ، چنانکه ازوصالش شکیبا نتوانست‌بود. پادشاه میهمان‌نواز آن دلبر طناز را بدوام ملاقات و خدمت پادشاه میهمان مقرر داشتند وتامدت یکماه بدین‌منوال حال آن دوپادشاه بپیمودن بادهٔناب‌ومؤانست شاهدان چون‌آفتاب گذشت[11] .... »

ولی‌محمدخان انتظار داشت که شاه‌عباس سپاه گرانی با او همراه‌کند تا سلطنت از دست رفته را ازحریف خود بازگیرد . ولی شاه‌ایران ببهانهٔ اینکه ترکان عثمانی به‌آذربایجان حمله برده‌اند و باید باتمام سپاهیان خود بدفع ایشان شتابد باو کمك مؤثری نکرد ، و تنها **زینل‌بیگ‌شاملو** ازسرداران قزلباش را برسم‌میهمانداری با گروهی از افراد سپاه همراه وی بترکستان فرستاد ومبلغ پنجاه‌هزارتومان نیز برای مخارج او و همراهانش برولایت خراسان حواله‌کرد . پس‌از رفتن وی جمعی از ازبکان را که با او نرفته و دراصفهان مانده بودند ، مردم شهر ببهانهٔ سنی بودن کشتند ! و او خود نیز در ماوراءالنهر باردیگر بسبب خیانت سرداران خویش از برادرزاده شکست یافت و کشته شد[12] .

بقیه از حاشیهٔ صفحهٔ پیش :

پس از پنج ساعت سوار شدند و سقایان ازپی هم آب پاشیدند وفراشان رفته و مسافت سه فرسخ همه جا برबالای زربفت و مخمل و اقمشهٔ نفیسه روان شدند ، و دراین سه‌فرسنگ ازدوجانب تفنگچیان قورانداز... و درپشت پیاده‌ها سواران شیرشکار با اسلحه و زره و یراق مکمل ایستاده بودند .... »

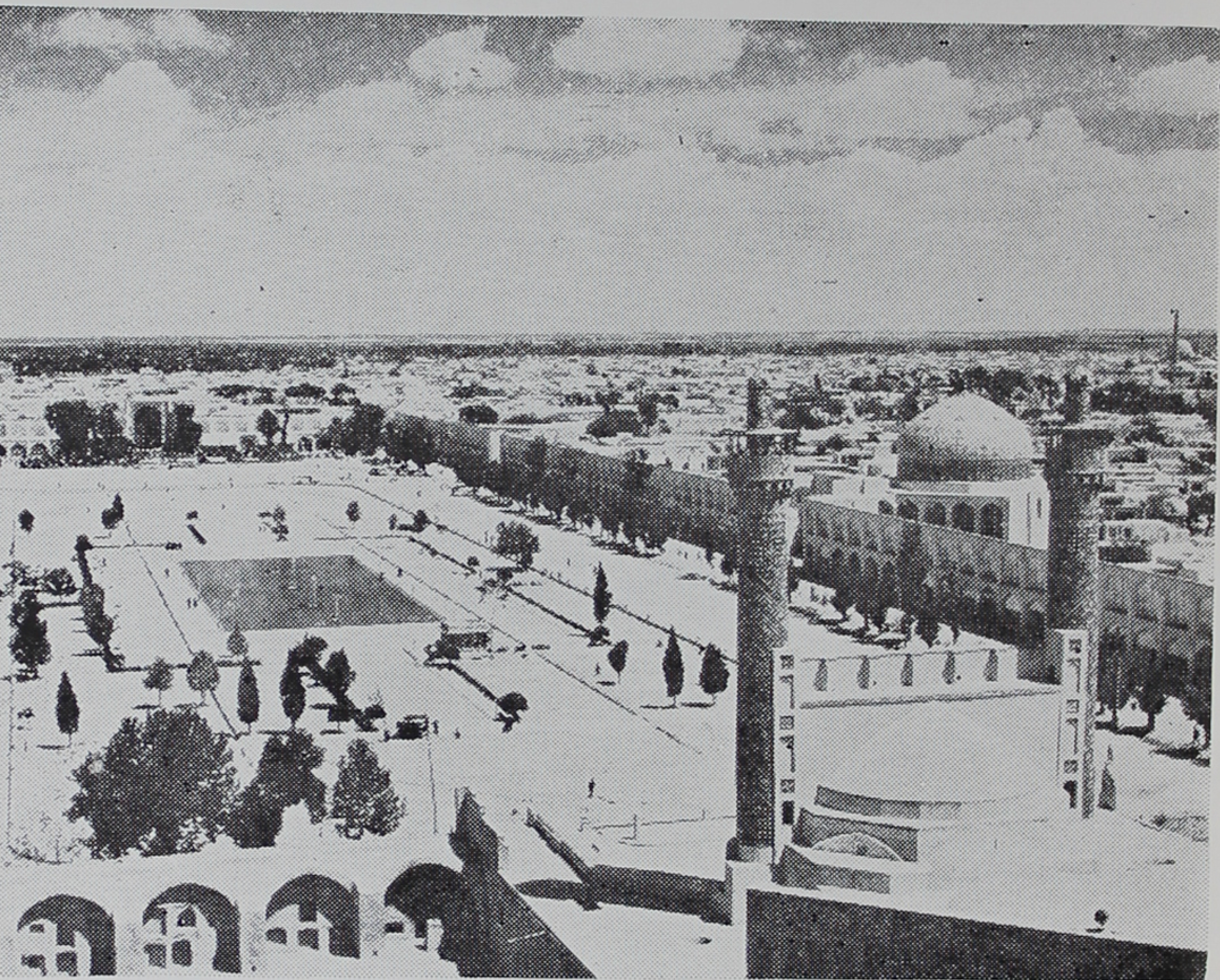
در بارهٔ آمدن ولی محمدخان بایران شاعران نیز ماده تاریخهائی ساختند و از آنجمله خواجه شعیب جوشقانی گفته است :

چون زگردشهای چرخ‌منقلب — گشت پیدا دربخارا انقلاب
شاه‌ترکستان‌ولی‌خان‌آن‌که‌هست — زیب بخش دولت افراسیاب
رهنمون‌شد دولت اورا تانهاد — رو بدرگاه شه مالك رقاب
شاه‌عباس قدر قدرت که هست — کامران و کامبخش وکامیاب
این قران سعد را تاریخ جتز — گشتم از اندیشهٔ قدسی خطاب
ساخت‌روشن‌شمع‌مجلس‌راو گفت: — ماه شد مهمان بزم آفتاب

۱۰۲۰

۱۱ــ روضةالصفویه ، نسخهٔ خطی .

۱۲ ــ تاریخ خلدبرین ، نسخهٔ خطی .عالم‌آرای عباسی ، صفحات ۵۹۱ تا۶۰۰ .



منظرهٔ میدان

نقش جهان اصفهان

از بام مسجد شاه

(مقابل صفحهٔ ۱۴۰)

قسمت سوم

روابط شاه عباس
با پرتغال واسپانی

۱

دیباچه

دائرهٔ روابط سیاسی وتجاری ایران باکشورهای همسایه ، مانند امپراطوری عثمانی وهندوستان وروسیه ، ونیز باکشورهای بزرگ اروپائی ، ازآغاز دولت صفوی وسعت یافت ودر دوران پادشاهی شاه عباس اول رونق واهمیت بسیار گرفت . پیش‌از دورهٔ صفوی ، ازانقراض دولت ساسانی تاحملهٔ مغول ، یعنی در دوران حکومت خلفای اموی و عباسی ، درحقیقت میان اروپا وایران رابطه‌ای وجود نداشت . زیرا ازطرفی پس از انقراض دولت روم غربی ، و قسمت بزرگی از قرون وسطی ، اروپا خود گرفتار ملوك‌الطوایفی وتاخت وتاز طوایف مختلف وحشیان و اختلافات سیاسی و دینی دولتهای نوبنیاد بود ، واساساً بامور سیاست خارجی وتجاری ، خاصه با کشورهای آسیا ، توجهی نمیکرد . از طرفی نیز حکومت دینی خلفای اسلامی قاره اروپا رااز ایران وکشورهای مرکزی وشرقی آسیا جداساخته ومیان وراث تمدنهای درخشان ایران وروم‌کهن دیواری‌کشیده بود .

در دوران جنگهای صلیبی (۴۹۰ ــ ۶۶۹ هـ ق) اروپا و آسیا بیکدگر نزدیکتر شدند ، و نفوذ تمدن اسلامی باروپا مایهٔ ایجاد روابط سیاسی وتجاری میان کشورهای این دو قاره شد . لکن باز تازمانی‌که خلافت عباسی پایدار بود ، بازار تجارت اروپا باایران وممالك شرقی آسیا رونقی نداشت ، وبازرگانان اروپائی قدم از سواحل دریای روم اینسوتر نمی‌نهادند .

پس از حملهٔ مغول برایران ، چون‌بنیان حکومت عباسیان سست شد ، دولتهای اروپائی‌که دیرزمانی از قدرت ونفوذ وتوسعهٔ اسلام در اندیشه بودند وهمواره ضعف وزوال آنرا آرزو میکردند ، خرسند شدند وباآنکه ازبیم سیل بنیان‌کن مغول وخطر حملهٔ آن قوم خونخوار باروپا ، برجان خود میلرزیدند ، درصدد برآمدند که بهروسیله خودرا به‌مغول نزدیك کنند و بدستیاری ایشان کاخ اسلام راواژگون سازند . چنانکه

پاپ **اینوسان چهارم**[1] بهمین قصد درسال ٦٤٣ هجری قمری (۱۲٤٥ میلادی) دو دسته از روحانیان عیسوی را نزد خان مغول روانه‌کرد ، که ریاست دسته‌ای ازیشان با مردی ایتالیائی بنام **یوهانس دوپلانوکارپینو**[2] بود . این مرد درسال ٦٤٤ هجری‌قمری بمغولستان رسید و در **قوریلتای** یا مجلس انتخاب **گیوک‌خان** فرزند **اکتای‌قاآن** پسر **چنگیزخان** شرکت جست .

بعد از آن هم **لوئی نهم** معروف به **مقدس**[3] پادشاه فرانسه ، که درسواحل دریای روم سرگرم جنگهای مذهبی با مسلمانان بود ، سفیرانی چند بدربار خان مغول فرستاد ، که یکی از آنجمله **گیوم‌دوروبروکی**[4] نام داشت و این سفیر در سال ٦٥٠ هجری قمری ازشمال دریای خزر بمغولستان رفت و در شهر **قراقروم** بخدمت **منگوقاآن** فرزند **تولوی** پسر چنگیزخان ، که پس‌از گیوک‌خان برتخت خانی نشسته بود ، رسید .

پس‌از انقراض دولت عباسیان دامنهٔ روابط اروپا باآسیا وسعت گرفت امپراطوران روم شرقی وپاپ وسایر پادشاهان وامیران اروپا سفیران بسیار بدربار جانشینان چنگیز فرستادند ، وپای مبلغان وسوداگران عیسوی بخاك ایران بازشد و بازار تجارت اروپا باکشورهای غربی آسیا وچین رونق گرفت . نامی‌ترین مسافران این دوره **مارکوپولو**[5] جهانگرد **ونتسیائی** (ونیز)[6] است ، که از راه ایران بچین رفت و در**خان‌بالیغ** (شهر پکن) بخدمت **قوبیلای قاآن** ، پسر **تولوی** رسید ، و بیست‌سال از جانب وی بکارهای بزرگ کشوری مشغول بود ، و در سال ٦٩٥ هجری قمری (۱۲۹٥ میلادی) باروپا بازگشت ، وسفرنامه‌اش معروفست .

در دورهٔ حکومت هولاگوخان و فرزندان وی درایران ، رشتهٔ روابط سیاسی سلاطین مغول با پاپ و پادشاهان اروپا استوارتر شد . زیرا ایلخانان ایران چون با سلاطین مسلمان شام ومصر در جنگ بودند ، میکوشیدند که پاپ وپادشاهان مسیحی اروپا رانیز باخود همداستان کنند وبا یاری عیسویان حکومتهای اسلامی مصر وشام را براندازند . درین دوره چون ایلخانان مغول‌با پادشاهان اروپا وکشورهای عیسوی مذهب روابط دوستانه داشتند ، بازار تجارت ایران بااروپا رونق گرفت ، وشهر تبریز یکی ازمراکز بزرگ مبادلات تجاری گردید . لکن همینکه ترکان عثمانی درسال ۸٥۷ هجری قمری (۱٤٥۳ میلادی) شهر قسطنطنیه راگرفتند و امپراطوری روم شرقی

۱_ Innocent IV　۲_ Johanes de Plano Carpino　۳_ Saint Louis

٤_ Guillaume de Rubruquis　٥_ Marco Polo　٦_ Venezia

را برانداختند ، باز راه تجارت اروپا بامشرق بسته شد ورشتهٔ روابط ایران و اروپا منقطع گشت . بهمین سبب نیز اروپائیان برآن شدندکه برای رسیدن بهندوستان وچین و بدست آوردن امتعهٔ آسیا راهی دیگر پیدا کنند ، واین امر محرك کشف راه دریائی جنوب افریقا گردید .

از آنچه گذشت چنین برمی‌آید که روابط ایران واروپا در قرنهای اسلامی ، پس‌از حملهٔ مغول آغاز وبعداز فتح قسطنطنیه بدست ترکان عثمانی باردیگر قطع گشته است ، وچون رابطهٔ کوتاه جانشینان چنگیز وتیمور را نیزبا پادشاهان عیسوی رابطهٔ ایران‌واروپا نمی‌توان شمرد ، روابط‌اساسی ایران باکشورهای اروپائی درحقیقت از دوران سلطنت صفویه آغاز میشود .

***

پادشاهان صفوی ازآغاز سلطنت چون خودرا باخطر استیلای ترکان عثمانی برابر دیدند ، بادشمنان ایشان از در دوستی درآمدند ، وهنگامی‌که سلاطین عثمانی بفتح ممالك شرقی اروپا وآزار عیسویان مشغول بودند ، مخصوصاً بایجاد روابط سیاسی وتجاری باکشورهای اروپا وجلب قلوب مسیحیان همت گماشتند ، ودیری نگذشت که میان ایشان باپادشاهان وفرمانروایان بزرگ اروپا ، مانند پاپ روم و سلاطین اسپانی وپرتغال وهلند و روسیه وانگلستان واطریش و لهستان و فرانسه و غیره بنیان دوستی وروابط سیاسی و تجاری استوار گشت ، واین روابط در دوران پادشاهی شاه عباس اول ، بشرحی که در صفحات آینده خواهد آمد ، توسعه و رونق بسیار یافت .[۷]

---

۷ – برای کسب اطلاعات بیشتر از روابط ایران واروپا در قرون بعداز اسلام ودردوران حکمروائی پادشاهان صفوی پیش‌ازشاه عباس اول وبعداز وی ،بتاریخ **روابط ایرانواروپا دردورهٔ صفویه**، تألیف‌نویسندهٔ این تاریخ مراجعه باید کرد .(چاپ تهران ،در سال ۱۳۱۶ شمسی).

۲

مقدمات روابط سیاسی ایران
با دولت پرتغال

پس از آنکه **سلطان محمد فاتح** سلطان عثمانی درسال ۸۵۷ هجری قمری (۱۴۵۳ میلادی) بندر قسطنطنیه را گرفت، وامپراطوری روم شرقی رابرانداخت، راه تجارت اروپا وآسیا ازطریق دریای مدیترانه وآسیای صغیر وشام بسته شد، وسوداگران ونتسیائی (ونیزی) وپرتغالی که‌پیش‌ازآن‌ازین‌راه‌با ایران وهندوستان‌تجارت میکردند، ناگزیر ازپی آن شدندکه راه دیگری بکشورهای آسیائی، خاصه هندوستان، پیدا کنند. تاجران جمهوری ونتسیا (ونیز) متوجه بندر اسکندریه ودریای احمر شدند، ولی درین راه نیز آزمندی وبدرفتاری **ممالیك مصر** ومشکلات دیگرمانع کار ایشان شد. چندی بعد دریانورد پرتغالی **بارتلمی‌دیاز** [۱] بقصد کشف راه دریائی هندوستان ازجنوب افریقا، بسوی **دماغهٔ امیدنیك** [۲] که‌آنزمان **دماغهٔ‌طوفانها** [۳] نامداشت، پیش‌رفت و وارد اقیانوس هند شد (درسال ۸۹۲ هجری قمری - ۱۴۸۶ میلادی)، و دوازده سال بعدازو دریاسالار نامی‌آن‌کشور **واسکودوگاما** [۴] ازهمان راه بهندوستان رسید (۹۰۴ هـ. ق - ۱۴۹۸ م.).

سفر واسکودوگاما راه ایجاد مستعمرات رابرای دولت پرتغال درهندوستان ونواحی دیگر آسیا بازکرد وبراعتبار وقدرت سیاسی آندولت افزود. پیش‌ازپرتغالیان تجارت دراقیانوس هند ودریاهای جنوب آسیا دردست اعراب مصر وعمان ویمن بود. ولی دریانوردان پرتغالی همینکه برهندوستان دست یافتند تجارت دریائی مشرق را بدولت خویش اختصاص دادند. واسکودوگاما یکبار دیگر نیز در سال ۹۰۸ هجری قمری (۱۵۰۲ میلادی) از جنوب افریقا بهندوستان رفت وبر متصرفات پرتغال در سواحل غربی آن سرزمین افزود. چهارسال بعد نیز دولت پرتغال یکی دیگر از

۱- Barthelemy Diaz ۲- Cap de Bonne Espérence ۳- Cap des Tempêtes
۴- Vasco de Gama

دریانوردان نامی خویش **آلفونسو دوآلبوکرك** [۵] را با چندکشتی وبیش از هزار مرد جنگی مأمورکردکه بتسخیر عدن وسواحل دریای احمر رود وراه بازرگانی را از آنجانب برمسلمانان مصر وسودان وعربستان ببندد . آلفونسودوآلبوکرك چون قوای خودرا برای تصرف عدن کافی نمیدانست مصمم شد جزیرهٔ هرمز (هرموز) رادر مدخل خلیج فارس بگیرد وبدینوسیله برتمام خطوط تجارتی خلیج دست یابد .

جزیرهٔ هرمز تاحدود قرن هشتم هجری **جرون** نام‌داشت ، وبندری بنام **هرموز**[۶] نزدیك شهر میناب درکنار دریا بود که بندر تجاری کرمان و سیستان بشمار میرفت ، ودر تجارت عمومی آنروز اهمیتی داشت . جهانگردان و جغرافیانویسان اسلامی شهر هرموز کهن را ازآثار اردشیر بابکان ساسانی دانسته وآنرا مرکز بازرگانی کرمان شمرده‌اند ، ونوشته‌اند که ازین بندر گذشته ازغلات وبرنج وانگور ونیل ، که محصول کرمان و نواحی اطراف بود ، اسبان اصیل نیز بهندوستان می‌برده‌اند .

دربندر هرموز از اواخر قرن پنجم هجری سلسله‌ای ازامیران ایرانی (یابقولی عرب) حکومت میکردندکه از مؤسس وسرسلسلهٔ ایشان اطلاع درستی نداریم . همینقدر معلومست که دوازدهمین امیر این سلسله **رکن‌الدین محمود** درسال ٦٤٤ ه.ق. بامیری رسیده وامیران هرمز بترتیب تابع وخراجگزار اتابکان فارس وقراختائیان کرمان ، وپس‌از آن مطیع حکام مغول فارس وشیخ ابواسحق اینجو وآل‌مظفر بوده ، ودرسال ۷۹۹ فرمان امیرتیمور را پذیرفته‌اند ، وباآنکه بظاهر مستقل وبرجزائر بحرین و خاك عمان ومسقط حکمروا بودند ، همیشه باامیران فارس و کرمان خراج میدادند .

درحدود سال ۷۰۱ هجری بعلت حملهٔ مغولان جغتائی (٦۹۹ تا ۷۰۰ ه.ق) **میربهاء الدین ایاز** ، پانزدهمین امیر هرموز ، از آن بندر با تمام اهالی بجزیرهٔ جرون منتقل شد و نام آن جزیره را بیادگار وطن قدیم خود به‌هرمز تبدیل کرد [۷] ، ودرآنجا

---

۵ _ Alphonso de Albuquerqe

٦ ـ نام این بندر را در تمام کتابهای قدیم‌هرموزیاهرموج (باواو) نوشته‌اند و ظاهراً جزء اول این کلمه همان هور یا خور است که بمعنی بندر و لنگرگاه درغالب آسامی سواحل بحرعمان وخلیج‌فارس مانند خورموسی و خورفکان وخوربوبیان و غیره دیده میشود .

۷ ـ نویسندهٔ‌تاریخ **خلدبرین** دربن‌باره‌می‌نویسد :«...بقول مؤلف **تاریخ‌جهان‌آرا** جزیرهٔ‌هرموز بعنوان بیع وشری از ملکان **قیس** (گیش) به **بهاءالدین ایاز** نامی از فروع اتابکان سلغری شولستان و لرستان‌انتقال یافت . پس ازو **ملك کردانشاه** نامی‌که نسبش ازطرف پدر به **یهودا** بن یعقوب و ازطرف مادر به‌کستهم‌بن‌اشك میرسید ،بتخت‌نشست واولاداونسلابعدنسل حکمروا بودند .... و در سال ۹۱۳ در آغاز پادشاهی شاه‌اسماعیل پرتغالیها بخدعه و نیرنگ بر آن جزیره دست یافتند و قلعهٔ مستحکمی در آنجا بنا کردند .... »

شهری تازه بنا نهاد . جهانگردان اسلامی و اروپائی دربارهٔ شهر تازهٔ هرمز و زیبائی و رواج بازار تجارت آن مطالب بسیار نوشته‌اند . ازآنجمله **لودویك وارثمان** که‌درحدود سال ۹۰۹ هجری ، پیش ازحملهٔ پرتغالیان ، آن جزیره را دیده‌است ، می‌نویسد : « گاهی بیش‌از سیصد کشتی ازکشورهای مختلف در لنگرگاه هرمز جمع میشوند ، وهمیشه چهارصد تاجر درآن‌شهر اقامت دارند . تجارت هرمز بیشترمروارید وابریشم و سنگهای قیمتی و ادویه است ... ۱ »

شهر تازهٔ هرمز تا دویست سال اهمیت واعتبار وقدرت بسیارداشت،وامیران هرمز کهن چون درجزیرهٔ جرون مستقرشدند کم‌کم دائرهٔ تسلط خودرا تاجزائر کیش وبحرین وحدود بصره وسعت دادند .

حملهٔ آلفونسودو آلبوکرك بجزیرهٔ هرمز

چنانکه پیش ازین اشاره شد آلفونسودوآلبوکرك در سال ۹۱۳ هجری (۱۵۰۷ میلادی) درصدد گرفتن جزیرهٔ هرمز برآمد و باشش کشتی رو بخلیج فارس نهاد . درراه شهر **مسقط** را که از شهرهای پرجمعیت و بزرگ عمان و خراجگزار امیر هرمز بود ، با برخی دیگر از بنادر عمان گرفت وآتش زد ودر برابر شهر تازهٔ هرمز لنگرانداخت .

درین زمان امیر هرمز کودکی دوازده ساله بنام **سیف‌الدین** بود ، ویکی از غلامان وی موسوم به **خواجه عطار** ،که مردی کاردان ودلیر بود ، باعنوان نایب‌السلطنه برجزیره حکومت میکرد . این مرد چون ازحملهٔ آلفونسودوآلبوکرك آگاه شد ، چهارصد کشتی بزرگ وکوچك ، بادوهزار وپانصد سرباز درساحل گردآورد ، واز کشورهای همسایه ، مانند ایران وعربستان نیز مردان جنگی فراوان اجیر کرد و سپاهی مرکب از سی هزار مرد مسلح فراهم ساخت ، که از آن میان چهار هزار تن تیراندازان چیره‌دست ایرانی بودند .

دریانورد پرتغالی بامیر هرمز تکلیف‌کرد که گردن باطاعت پادشاه پرتغال نهد و خراجگزار وی‌گردد ، و چون خواجه عطار تکلیف وی را نپذیرفت، باوجود کثرت سپاهیان دشمن ، فرمان جنگ داد وسرانجام بسبب داشتن توپ وتفنگ و سلاح آتشین پیروز شد . امیرهرمز چون شکست یافت تابع و خراجگزار دولت پرتغال گشت ومبلغ پنجهزار شرافین (اشرفی) پول رائج سواحل خلیج فارس (درحدود یکهزار و پانصد تومان) غرامت جنگ پرداخت ، و متعهد شدکه همه‌سال

---

۸ ــ سفرنامهٔ لودویك وارثمان ــ Ludowig Wartheman ــ که در حدود سال ۹۰۹ هجری جزیرهٔ هرمز رادیده است .

نیز پانزده‌هزار اشرفی بدولت پرتغال خراج دهد . ضمناً بموجب قراردادی مقرر شدکه امیر هرمز ازکالاها واجناس پرتغالی بیش‌از مقداری معین عوارض‌گمرکی‌نگیرد و مال‌التجارهٔ هرمز نیز درپرتغال ازپرداخت عوارض معاف باشد . هیچیك ازکشتی‌های بومی نیز بی‌اجازهٔ مخصوص مأموران پرتغالی درخلیج‌فارس بتجارت نپردازند .

پس از آن دریاسالار پرتغالی مصمم شد که در جزیرهٔ هرمز و جزائر اطراف آن ، مانند **قشم** و **نابند** قلعه‌هائی بسازد ،و سرانجام درمحل **مورونا** در جزیرهٔ هرمز ، قلعه‌ای استوار بنانهاد ، وتجارتخانه‌ای نیز درشهر هرمز تأسیس کرد ومقدار فراوانی مال‌التجاره بدانجا فرستاد ، وبرای جلب رضای مردم بومی ، دستور دادکه اجناس را بسیار ارزان بفروشند .

اندکی پس‌ازین‌حوادث شاه‌اسماعیل اول ، پادشاه ایران ،از امیرهرمز خراج معمول را مطالبه‌کرد ، وامیر هرمز ناچار به‌آلفونسودوآلبوکرك متوسل شد . دریاسالار پرتغال بدو پیغام فرستادکه : « ماهرمز را بازور وتوانائی گرفته‌ایم و متعلق‌باعلیحضرت **دم‌مانول** [۹] پادشاه پرتغال است وامیر هرمز را حق آنکه بپادشاه دیگری جز وی خراج دهد نیست ، وگرنه اورا ازامیری خلع خواهیم‌کرد ،وکسی راکه ازشاه ایران بیمی نداشته باشد بجایش خواهیم نشاند .»

پس‌ازآن دریاسالار پرتغال از جزیرهٔ هرمز بهندوستان رفت ودر آنجا از جانب پادشاه خود بمقام نیابت سلطنت هند منصوب شد . درهمان سال از جانب شاه اسماعیل سفیری نزدوی رفت واندکی پس‌ازآن قراردادی باشرائط زیر میان دو دولت ایران وپرتغال بسته شد :

۱ ـ قوای دریائی پرتغال با لشکرکشی پادشاه ایران به بحرین و قطیف مساعدت کند .

۲ ـ نیروی دریائی پرتغال درفرونشاندن انقلابات سواحل بلوچستان ومکران با دولت ایران یاری کند .

۳ ـ دودولت ایران وپرتغال باهم متحد شوند وبا ترکان عثمانی بجنگند .

علاوه براین شاه ایران ازجزیرهٔ هرمز چشم پوشید و موافقت کرد که امیر آن جزیره از آن پس تابع و خراجگزار پادشاه پرتغال باشد ودولت ایران درامور آنجا مداخله نکند .

۹ـ Dom Manoel

اوضاع جزیرهٔ هرمز و خلیج فارس

از مرگ آلفونسو دوآلبوکرک
تا جلوس شاه عباس اول

آلفونسودوآلبوکرک در ماه ذیقعدهٔ سال ۹۲۱ (۱۵دسامبر سال ۱۵۱۵میلادی) درگذشت. ازمرگ او تا زمان شاه‌عباس اول، یعنی تا اواخر قرن دهم هجری، دولت پرتغال در خلیج فارس قدرت فراوانی داشت وکشتیهای آن دولت ازراه‌هرمز،که‌مرکز بازرگانی ایشان در اطراف خلیج بود، باغالب بنادر جنوبی ایران وسواحل عربستان تابصره معامله و تجارت انحصاری داشتند. درین مدت دست تسلط ایشان روزبروز برسواحل ایران درازتر شد، ولی مراکز بازرگانی دریای عمان و خلیج فارس، مانند مسقط و هرمز و بحرین، بسبب آزمندی و ستمکاری آنان، راه ویرانی و زوال می‌سپرد.

پس‌از آلفونسودوآلبوکرک مردی بنام **لوپوسوارز**[۱۰] بنیابت سلطنت هندوستان رسید، ودر زمان حکومت او مأموران پرتغال بفرمان پادشاه آن‌کشور ادارهٔ امور گمرك جزیرهٔ هرمز را دردست خویش گرفتند (۹۱۹ هـ. - ۱۵۲۲ م.) وبعلت ستمکاری واجحاف ایشان در هرمز ومسقط وبحرین ونواحی دیگری ازخلیج فارس انقلابات شدید ظاهر شد؛ وگروهی ازنگهبانان قلعه‌های پرتغالی کشته شدند. امیر هرمز هم درین میان جراتی یافت وقلعهٔ پرتغالی جزیرهٔ هرمز رامحاصره کرد، ولی چون از مسقط بنگهبانان قلعه‌کمك رسید، ازبیم شهررا آتش زد وخود بجزیرهٔ قشم گریخت ودرآنجا کشته شد، وفرزند سیزده ساله‌اش بنام **محمدشاه** جانشین وی‌گردید.

پس‌ازآن نایب‌السلطنهٔ تازهٔ هندوستان، که **دم‌دوارت دومنزس**[۱۱] نام داشت درکنار رودخانهٔ میناب باامیر تازه قراردادی بست، وامیر هرمز باردیگر فرمانروائی پادشاه پرتغال رابرآن جزیره ومتصرفات دیگر خویش تصدیق‌کرد. (رمضان ۹۲۹هـ. - ژوئیهٔ ۱۵۲۳ م.)

***

حوادث اخیر مقارن بود بامرگ شاه اسماعیل اول وجلوس شاه طهماسب برتخت سلطنت ایران. دردورهٔ فرمانروائی این پادشاه ازطرف ایران برای بازگرفتن

۱۰- Lopo Suarez

۱۱- Dom Duarte de Menzes

جزائر هرمز وقشم ،وکوتاه ساختن دست مأموران پرتغال ، ازین جزائر ودیگر بنادر جنوب ایران ، اقدامی نشد . چه ازطرفی شاه طهماسب در دوران پادشاهی بیشتر یا در ولایات غربی گرفتار جنگ با حریف زورمندی مانند **سلطان سلیمان‌خان قانونی** پادشاه عثمانی بود ، ویا درخراسان بدفع حمله‌های ازبکان اشتغال داشت ، وفرصت آنکه بسواحل جنوبی ایران توجه کند نمی‌یافت . ازطرف دیگر درین زمان نیروی دریائی پرتغال دراقیانوس هند ودریای عمان وخلیج فارس بی‌رقیب بود ، وآن دولت باکشتی‌های جنگی خود برتمام مراکز بازرگانی هندوستان و سواحل دریای عمان و خلیج فارس تسلط داشت ، وبازگرفتن جزائر وبندرهای ایران زمانی امکان‌پذیر بود که دولت ایران یاخود بتهیهٔ کشتیهای جنگی ونیروی دریائی همت گمارد ، ویا ازدولتی‌که در قدرت دریائی بادولت پرتغال همسری بتواند کرد یاری جوید ، وهیچیك ازین‌دو امر در دورهٔ پادشاهی شاه طهماسب اول میسر نبود . بهمین سبب تاپایان سلطنت وی ، واز آنپس نیز تازمانی‌که کشتیهای هلندی وانگلیسی به‌اقیانوس هند ودریاهای جنوب ایران راه یافتند ، پرتغالیان در متصرفات خود بی‌رقیب وفرمانروای مطلق بودند ، وفقط گاه دولت عثمانی مایهٔ اختلال آسایش تجارتی ایشان می‌گشت .

مناسبات دولت پرتغال باایران در دوران سلطنت شاه طهماسب اول (۹۳۰ تا ۹۸۴ هـ . ق .) بظاهر دوستانه بوده‌است واز جزئیات آن اطلاعی نداریم . همینقدر معلوم است که **دم‌سباستیان** [۱۲] پادشاه پرتغال ، یکبار درسال ۹۵۸ هـ . (۱۵۵۱ م .) وباردیگر درسال ۹۸۲ هـ . (۱۵۷۴ م .) سفیرانی باتحف وهدایای شایسته از راه هرمز بدربار شاه طهماسب اول فرستاده وسفیر دوم او ،که از بزرگان پرتغال بوده ، باشکوه وجلال بسیار بایران آمده است . ولی شاه طهماسب بسبب آن‌که مأموران پرتغال در جزیرهٔ هرمز بامسلمانان بدرفتاری میکرده‌اند ، این سفیر را بسردی پذیرفته و تا سال مرگ خویش باو و همراهانش ، که در حدود پنجاه تن بوده‌اند ، اجازهٔ بازگشت نداده است ، وایشان پس‌از مرگ وی درزمان شاه محمد خدابنده ،پدر شاه‌عباس ، بکشور خود بازگشته‌اند .

ازسال ۹۸۸ هـ . ق . (۱۵۸۰ م .)که سال چهارم پادشاهی شاه‌محمدخدابنده است ، کشور پرتغال بتصرف دولت اسپانی درآمد وتاسال ۱۰۵۰ هجری (۱۶٤۰ میلادی) سیزدهمین سال سلطنت شاه‌صفی (جانشین شاه‌عباس اول) در تصرف آن دولت ماند .

۱۲- Dom Sebastien

فیلیپ دوم پادشاه اسپانی که درمذهب کاتولیك سخت متعصب بود ، پس‌از آن‌که کشور پرتفال راگرفت ، برای سه‌منظور اساسی سفیری بدربار ایران فرستاد. اول آنکه شاه ایران پیروان مذهب کاتولیك رادر سراسر کشور خویش آزادی مذهبی عطاکند. دوم آنکه ازدشمنی وجنگ باترکان عثمانی دست نکشد ، وسوم آنکه برعایای اسپانی درکار تجارت امتیازاتی دهد. پس به **دم‌ماسکارنهادوسانتاکروز** [۱۳] نایب‌السلطنهٔ هند فرمانی فرستاد ودستور داد که مردی شایسته را بسفارت روانهٔ ایران کند ، ولی چون وضع مالی نایب‌السلطنهٔ هند بافرستادن سفیری عالیمقام مساعد نبود ، کشیشی **پرسیمون مورالس** [۱۴] نام‌را ،که فارسی میدانست ، بایران فرستاد. شاه‌محمد این کشیش را بگرمی پذیرفت واورا مأمور کردکه بپسر بزرگش **حمزه میرزا** درس ریاضی و نجوم دهد ؛ وبدرخواست وی ازمصالحه بادولت‌عثمانی چشم‌پوشید، وبرای اینکه رشتهٔ دوستی ایران واسپانی را محکمترکند ، هنگام بازگشت کشیش ، سفیری ازایران همراه وی‌کرد. کشیش اسپانیائی وسفیر ایران باکشتی موسوم به **سفربخیر** [۱۵] عازم اروپا شدند. ولی این‌کشتی ، برخلاف آنچه ازنام آن انتظار میرفت ، در ساحل شرقی افریقا گرفتار طوفان دریائی شد وتمام مسافران خودرا بجهان دیگر فرستاد [۱۶].

۱۳- Dom Mascarenha de Santa-Cruz

۱۴- Père Simon Moralès

۱۵- Bon Voyage

۱۶ – برای تفصیل آنچه درین مقدمه گذشت بکتاب **تاریخ‌روابط ایران واروپا دردورهٔ صفویه** (قسمت اول) تألیف نویسندهٔ این تاریخ مراجعه باید کرد.

۳

آغاز روابط ایران واسپانی

درزمان شاه عباس اول

شاه‌عباس از آغاز پادشاهی خود درصدد برآمد که با دولتهای بزرگ اروپا از در دوستی واتحاد درآید واز قدرت آنها برضد رقیب بزرگ سیاسی ایران درآسیا و خصم دیرین خاندان صفوی ، یعنی دولت عثمانی ، استفاده کند ، وازراه دوستی و فرستادن سفیران ونامه‌های دوستانه وتوسعهٔ مبادلات بازرگانی وانعقاد قراردادهای سیاسی، پادشاهان‌ودولت‌های متعصب‌اروپا ، مانند امپراطورآلمان وپادشاه اسپانی وپاپ‌رم‌و جمهوری‌ونتسیا (ونیز)وتسار روسیه وپادشاهان فرانسه ولهستان‌رابدشمنی وجنگ باسلطان عثمانی برانگیزد . بهمین سبب در دوران سلطنت وی دایرهٔ روابط ایران باکشورهای اروپائی وسعت گرفت ، وسفیران بسیار برای ترتیب معاهدات سیاسی برضد ترکان عثمانی وبستن قراردادهای تجاری ازایران باروپا رفتند واز اروپا بایران آمدند .

ظاهراً نخستین ایلچیانی‌که از جانب پادشاه اسپانی بدربار شاه‌عباس‌آمده‌اند ، دوکشیش پرتغالی بوده‌اند ، یکی از فرقهٔ مذهبی **فرانسیسکن** [۱] بنام **آلفونسوگردرو** [۲]

---

۱ ــ فرقهٔ فرانسیسکن ــ Franciscains ــ یا برادران‌دینی‌کهتر ــ Les Frères Mineurs ــ یکی از فرقه های مذهبی کاتولیك است که در سال ۱۲۰۸ مسیحی (۶۰۵ ــ ۶۰۴ هجری قمری) بدستیاری سن فرانسوادآسیز Saint François d'Assise از روحانیان معروف عیسوی برای تبلیغ دین مسیح تأسیس شد .

۲ــ Alfonso Cordero

و دیگری از فرقه **دومی‌نی‌کن** [3] بنام **نیکولودی‌ملو** [4] ، که درسال ۱۰۰۷ هجری قمری (۱۵۹۸ میلادی) دراصفهان بخدمت شاه‌عباس رسیدند . « نیکولا دی‌ملو » خودرا اسقف جزیرهٔ هرمز ونمایندهٔ مخصوص پادشاه اسپانی وپاپ رم‌معرفی‌کرد وشاه‌عباس هردوکشیش را بامهربانی بسیار پذیرفت ، وصلیبی زرین مزین بالماس وفیروزه و یاقوت به « نیکولادی‌ملو » بخشید . این صلیب ، چنانکه برخی از مورخان نوشته‌اند ، ازخزانه **اونگ‌خان** آخرین خان قبیلهٔ عیسوی مذهب **کرائیت** ، که عیسویان او را **ملك یوحنا** [5] میخواندند ، و در اواخر قرن ششم هجری در جنگی با چنگیزخان کشته شد ، بخزانهٔ سلاطین ایران انتقال یافته بود . شاه ایران ازکشیش دمی‌نی‌کن در باب مقام پاپ ودین عیسی نیز پرسشهائی کردکه دلیلی برزیرکی ونکته‌بینی وشوخ‌طبعی اوست . یکی‌از مسافران انگلیسی که درهمان زمان درایران بوده‌است ،دربارهٔپرسشهای شاه ازین‌کشیش چنین نوشته است :

« .... شاه عباس از نیکولادی‌ملو پرسید که شما ازکجا می آئید و کدام کشورهای جهان را سیاحت کرده‌اید ؟ کشیش پاسخ داد که مراپاپ بعنوان نیابت خویش بکشورهای مشرق فرستاده است . شاه گفت پاپ‌چه معنی دارد ؟ گرچه معنی آنرا بخوبی میدانست و مخصوصاً خود را بی‌اطلاع نشا ن‌میداد تاباکشیش مباحثه کند . کشیش جواب دادکه پاپ درین جهان جانشین حضرت عیسی است و گناهان مردم را می‌بخشد . شاه‌گفت :ازینقرار باید بسیار پیرباشد که از زمان عیسی تاکنون زنده وجانشین اوست! کشیش‌جواب که چنین نیست واز عهدعیسی تاکنون پاپان بسیار بجای یکدیگر نشسته‌اند . شاه‌گفت پس معلوم میشود که پاپان نیزمثل‌ما از نوع‌بشرند و در ایتالیا یا در شهر رم بوجود آمده‌اند .کشیش‌جواب داد: آری‌چنین است.شاه‌پرسیدکه‌آیا هیچگاه باخداوند یاعیسی سخن گفته‌اند ؟کشیش‌گفت: نه. شاه‌پرسید :پس چگونه گناهان مردم

---

۳ ــ فرقهٔ دمی‌نیکن ــ **Dominicains** ــ یا برادران دینی مبلغ ــ **Les Frères Prêcheurs** نیز از فرقه های مذهبی کاتولیك است که توسط سن‌دمی‌نیك ــ **Saint Dominique** ــ از روحانیان مسیحی در سال ۱۲۱۵ میلادی (۶۱۲ ــ۶۱۱ هـ.ق.) تأسیس گشت .

٤ ــ **Nicolo di Melo** ــ سرآنتونی شرلی که شرح آمدن او را بایران همراه بیست وپنج‌تن انگلیسی درفصل پیش‌نوشته‌ایم ،(صفحات ۲۹تا ۳۵)معتقد بود که چون‌عمال دولت پرتغال در جزیرهٔ هرمز از رسیدن وی بایران آگاه شدند ، مخصوصاً این دوکشیش را بدربار شاه‌عباس فرستادندتا بوسیلهٔ آندواز منظور اصلی مسافرت او وهمراهانش آگاه شوند ، وحتی‌الامکان شاه‌عباس را ازبستن قراردادهای سیاسی وبازرگانی با دولت انگلیس منصرف سازند .

۵ ــ **Prêtre Jean**

را می‌بخشند ؟من اعتقادندارم که‌کسی جزخداوند بتواند گناه‌مردم را ببخشد .اما دربارهٔحضرت عیسی اعترافمیکنم‌که او راپیامبری بزرگ‌میدانم والبته اوهم میتواندگناهان خلق راببخشد، ودر کتب‌خوانده‌ام که‌ازو درین‌جهان معجزات بزرگ ظاهرشد ،ونیز خوانده‌ام که‌پدرش معلوم نیست ومادرش را نفس ملائکه‌ای آبستن‌کرده‌است .از داستان بصلیب کشیدنش نیز آگاهم و بهمین سبب ازقوم یهود تنفر دارم.... [۶] »

پس‌از دو هفته شاه‌عباس در نیمهٔ ذی‌حجهٔ سال ۱۰۰۷ هجری ، بشرحی که درصفحات آینده خواهیم گفت ، چون **سرآنتونی‌شرلی** انگلیسی را با **حسینعلی‌بیگ** بیات ، از سرداران خود ، برای بستن معاهدات سیاسی برضد ترکان عثمانی بکشورهای اروپا ، وازآن جمله به‌اسپانی فرستاد ، به‌آندو کشیش نیز اجازه دادکه همراه سفیران او بکشور خود بازگردند .

سفارت سرآنتونی شرلی به اسپانی

شاه‌عباس درسال ۱۰۰۷ هجری قمری ، پس‌از آنکه سرزمین خراسان را، بشرحی‌که درفصل پیش‌گفته شد ، ازوجود ازبکان پاك‌کرد ، درصدد برآمدکه مقدمات حمله به آذربایجان ، وبازگرفتن ولایاتی را که درآغاز پادشاهی خود ناگزیر بدولت عثمانی تسلیم کرده بود ، فراهم سازد . پس نخست بدستیاری برادران شرلی و همراهان ایشان ، چنانکه درفصل پیش گفته شد ، بترتیب سپاه منظم وتهیهٔ توپ و تفنگ وسلاحهای تازهٔ اروپائی پرداخت [۷] ، ومصمم شد که ازطریق هندوستان و جنوب افریقا سفیری بدربار **فیلیپ سوم** پادشاه اسپانی فرستد واورا بجنگ باسلطان عثمانی برانگیزد . ولی آنتونی شرلی باو پیشنهاد کردکه سفیری نزد تمام پادشاهان بزرگ عیسوی مذهب اروپا روانه‌کند ، وبا جملهٔ ایشان برضد دولت عثمانی از در

---

۶ ــ سفرنامهٔ **جرج مانوارینگ** از همراهان **آنتونی شرلی** انگلیسی ــ **نیکولادی‌ملو** چون از موضوع مأموریت آنتونی‌شرلی انگلیسی درایران آگاه شد ، و دانست که او از جانب شاه‌عباس بسفارت‌بدربار پادشاهان اروپا خواهد رفت ، بسبب اختلافات سیاسی و رقابت شدیدی که‌آنزمان میان دولتهای اسپانی وانگلستان‌وجود داشت ، نزد شاه‌عباس رفت وباو توصیه کردکه بوعده‌های سرآنتونی شرلی ودولت انگلستان اعتماد نکند ، و دوستی پادشاه اسپانی راکه مستحکم وقدیم‌است ،بی سبب ازدست ندهد، وگفت‌که اگرشاه مذاکرات خود رابا سرآنتونی شرلی قطع کند ، او به «یاری خدا» تمام دولتهای عیسوی مذهب را بکمك وی برضد ترکان عثمانی متحد خواهد ساخت .

۷ ــ شرح تأسیسات نظامی شاه‌عباس در فصل **سیاست نظامی** اوبتفصیل خواهد آمد .

اتحاد درآید . شاه‌عباس نیز پیشنهاد اورا پذیرفت ، و **محمدآقا** چاوش‌باشی **سلطان محمدخان سوم** سلطان عثمانی را ،که باسیصدتن از بزرگان و سرداران ترک برای تجدید معاهدهٔ صلح درهمان ایام بدربار ایران آمده بود ، بی‌آنکه جواب مساعدی دهد به‌استانبول بازگردانید [٨] سپس ، چنانکه پیش ازین نیزاشاره‌کرده‌ایم [٩] ، یکی از سرداران خود بنام **حسینعلی‌بیگ بیات** را مأمورکردکه از جانب او باعنوان ایلچی راه اروپا پیش‌گیرد ، ومیخواست **رابرت شرلی** برادر سرآنتونی شرلی را هم باوی بدربار **الیزابت** ملکهٔ انگلستان فرستد . ولی سرآنتونی شرلی حاضرشدکه خود با سفیر ایران همراه گردد وبرادر رادر ایران بگذارد .

شاه‌عباس از فرستادن این سفیر بکشورهای بزرگ اروپا دومنظور داشت ، یکی آنکه بادولتهای عیسوی مذهب اروپائی برضد دولت عثمانی متحد گردد ، ودیگر آن‌که باهریك ازآنها برای فروش محصول ابریشم ایران ،که در انحصار شخص وی بود ، .قراردادهائی ببندد . مسلمست که پادشاه صفوی برای بازگرفتن ولایات از دست رفتهٔ ایران بمنظور نخستین بیشتر دلبستگی داشت ، و طرح موضوع دوم درحقیقت برای فریفتن پادشاهان اروپا وراضی ساختن ایشان بموافقت بامنظوراول بود . زیرا ابریشم ایران دربندرهای خلیج فارس بسیار ارزانتر از بندرهای عثمانی در کنار دریای مدیترانه بفروش میرسید ، وچون این متاع در اروپا خریداران فراوان داشت ، کشورهای اروپائی مایل بودند که تجارت آنرا بخود اختصاص دهند ، ومادرین

---

٨ ــ دون خوان ایرانی (اروج‌بیگ) ،که شرح حال اودر صفحات بعد خواهد آمد ،در کتاب خود درین باره شرحی نوشته که مضمونش‌اینست :« .... **محمدآقا** چاوش باشی باسیصدتن از بزرگان و سران دولت عثمانی بسفارت بدربار ایران آمد . سلطان محمدخان سوم سلطان عثمانی بوسیلهٔ او از شاه‌عباس خواسته بودکه ولیعهد دوازده سالهٔ خود صفی‌میرزا را، بدربارِاستانبول‌فرستدوبدینطریق‌خاطرسلطان‌راخرسند کند .شاه عباس که از ستمکاریها و بیرحمیهای دربار عثمانی‌خبر داشت ، در جواب وی گفت که‌درایران چون ولیعهدبدنیاآمد شاه در حقیقت خدمتگزار اوست واختیاری ندارد !درصورت‌لزوم‌ممکنست اوخود برای ادای احترام بدربار استانبول رود ، ولی فرستادن ولیعهد میسر نیست ، زیرا بفرض موافقت وی سرداران ایران بچنین کاری تن نخواهند داد ... سفیر عثمانی ازجواب شاه خشمگین‌شد . شاه‌عباس هم‌که از درخواست توهین‌آمیز سلطان آزرده خاطربود فرمان داد ریش‌اوراتراشیدند وبعنوان پیشکش برای سلطان عثمانی‌فرستادند !....»ولی ازین مطلب در تواریخ‌ایران وعثمانی وکتابهای دیگری که درروابط دوکشور دردسترس نگارنده بوده‌است اثری دیده نمیشود .

٩ــ صفحات ٣٤ و ٣٥ این کتاب .

ANTONIVS. SHERLEYVS. ANGLVS. EQVES. AVRATVS

cum priuil. S. Cæ. M.tis

Magni Sophi Persarum Legatus inuictissimo
Cæsari Cæterisque Principibus Christianis
fuisse Amicitiæ et Auctor et ductor
EX ORE, AD OS.
S. Cæ. M.tis sculptor Ægidius Sadeler. D.D.

تصویر

سر آنتونی شرلی

سفیر شاه عباس در دربار پادشاهان اروپا

کار «اگیدیوس سادلرس» نقاش و گراورساز آلمانی درشهر «پراگ» درسال ۱۶۰۱ میلادی

(مقابل صفحهٔ ۱۵۶)

باره در فصل **تجارت در زمان شاه عباس** مفصلتر خواهیم نوشت.

سرآنتونی شرلی باآنکه درحقیقت سمت راهنمائی حسینعلی‌بیگ بیات را داشت ، از هرجهت با سفیرقزلباش برابر بود . شاه‌عباس باو نیز اعتبارنامه‌های مخصوص داد و او را نزد « پادشاهان فرنگ » ، یعنی پاپ و امپراطور آلمان و ملکهٔ انگلستان و پادشاهان اسکاتلند واسپانی وفرانسه و لهستان ودولت جمهوری ونتسیا (ونیز) فرستادهٔ مخصوص خویش معرفی کرد . دریکی از اعتبارنامه‌های او نوشته شده بود : « ای پادشاهانی‌که آئین عیسی را پیروی می‌کنید ، بدانیدکه واسطهٔ دوستی ما وشما این مرد (یعنی آنتونی‌شرلی) بوده است . البته پیش‌از آن هم دوستی شمارا آرزو داشتیم ، ولی راه دوستی را او نشان داد و پردهٔ بیگانگی را او از میان برداشت . این مرد برضای خویش نزدما آمد وما باصوابدید وی یکی ازرجال دربار خودرا همراه اونزد شما می‌فرستیم . درایران اورا چون برادر عزیز میداشتیم . بااو دریك ظرف غذا میخوردیم واز یك جام شراب می‌نوشیدیم . پس چون اینمرد نزد شما رسد باید اورا نمایندهٔ شخص ما بدانید وآنچه میگوید ومیخواهد گفته وخواستهٔ ما شناسید .... هنگامی‌که اواز دریا بگذرد وقدم بخاك پادشاه بزرگ مسکوی (روسیه)، که ما با او چون برادری دوست و متحد هستیم ، بگذارد باید حکام آن کشور جملگی باوی حرکت‌کنند واورا به‌مسکو برسانند ....»

پس می‌توان گفت که ایلچی واقعی شاه سرآنتونی شرلی بود ، چنانکه اوخود نیز چنین می‌پنداشت . نامه‌هائی‌که شاه‌عباس بامپراطور آلمان وپاپ وپادشاه اسپانی ودیگر فرمانروایان ودولتهائی‌که نام آنهاگذشت نوشته بود ، تقریباً جملگی حاوی نکات و شرائط ومواد زیر بود :

۱ ـ شاه ایران متذکرشده‌بودکه باب دوستی واتحادرا بسبب علاقه‌بکشورهای مسیحی و اتباع ایشان ،ونیز نفرت شدیدی‌که نسبت بدشمن مشترك ، یعنی ترکان عثمانی دارد ، مفتوح میسازد .

۲ ـ نوشته بودکه مایلست اطمینان حاصل‌کندکه اگر بااین دشمن مشترك بجنگ برخاست ، تمام بارجنگ بردوش وی‌گذاشته نخواهد شد .

۳ ـ ازامپراطور آلمان وپاپ وسایر فرمانروایان و جمهوریهای اروپا خواسته بودکه اگر قرارداد دوستانه‌ای باترکان عثمانی بسته‌اند فسخ‌کنند ، ودرصورتی‌که بمقتضای مصلحت نمی‌توانند باتمام قوا باشاه ایران برضد سلطان عثمانی همکاری کنند ، لااقل تازمانی‌که اوبا سلطان درجنگست درنهان پشتیبان وی‌باشند وبهیچ‌صورتی

با دشمن یاری و مساعدت ننمایند .

٤ - بفرمانروایان اروپا گوشزد کرده بودکه چون گروهی از بازرگانان فرنگی با دولت عثمانی قراردادهای خصوصی بسته و برای آن دولت از راه خشکی و دریا اقسام مهمات جنگی ، از توپ و تفنگ و کشتی و چیزهای دیگر میفرستند ، بایستی هرچه زودتر اینگونه قراردادها لغو گردد واز فرستادن مهمات جلوگیری‌شود .

٥ - بسلاطین اروپا اندرز داده بودکه چون دشمنی وجنگ سلاطین مسیحی اروپا با یکدیگـر جز نیرومند ساختن امپراطوری عثمـانی نتیجه‌ای نخواهد داشت ، بهترست که نصیحت دوستانه وبیغرضانهٔ اورا بپذیرند و هرچه زودتر با بستن پیمانهای دوستانه و صادقانه باهم متحد شوند وقوائی راکه باید در شکست دشمن مشترك بکاررود بی‌سبب درجنگ بایکدیگر ناچیزنکنند .

٦ - تعهد میکردکه اگر دولتهای مسیحی اروپا بااو در برابر سلطان عثمانی متحد شوند بی‌درنگ شصت‌هزار تفنگچی وهر قدر سوار وپیاده که متفقین لازم بدانند برای جنگ آماده سازد .

۷ - پادشاه ایران معتقد بودکه از جنگهای دفاعی جزاتلاف وقت وپول وکشته شدن مردم بیگناه ودرخطر افکندن حیثیت وآبرو نتیجه‌ای گرفته نمیشود وکشورهائی که این روش را انتخاب کنند بضعف وناتوانی خویش اعتراف کرده‌اند .

۸ - بنابراین درصورتی‌که ببرانداختن امپراطوری عثمانی مصمم شوند باید بی‌تأمل و تردید از مشرق و مغرب بر متصرفات آن دولت بتازند و مخصوصاً از خاك مجارستان بآن‌کشور حمله کنند .

۹ - پادشاه ایران تعهد میکرد که‌اگر امپراطور آلمان وپادشاه اسپانی ودیگر پادشاهان اروپا باسلطان عثمانی بجنگ برخیزند ،بی‌تأمل از مشرق بخاك عثمانی بتازد، و درین‌صورت انتظار دارد که امپراطور و سایر فرمانروایان اروپا سفیران صاحب اختیار بایران روانه کنند تاهرگونه اقدامات جنگی با مشورت و صوابدید ایشان انجام پذیرد .

۱۰ - پیشنهاد میکردکه میان ایران ودولتهای اروپا قراردادی بسته شودکه هیچیك از متحدان بی‌صوابدید و موافقت دیگران بکاری که مخالف سیاست عمومی باشد اقدام نکند .

۱۱ - معتقد بودکه هرگاه فرمانروایان مسیحی اروپا و پادشاه ایران برضد دولت عثمانی متحد شدند وباآندولت بجنگ برخاستند ، هیچیك از متحدان نبایستی

بی‌صوابدید و موافقت دیگران از جنگ کناره گیرد یا بادشمن مشترك صلح کند.

۱۲- تعهد میکردکه درصورت عقد معاهدهٔ دوستانه با دولتهای اروپا سراسر کشور ایران رابروی تمام پیروان دین مسیح، ازهرفرقه بازکند وبایشان اجازه دهد که بهرکجا خواهند بروند وهرجاکه‌خواهندبمانند وبرای خود خانه وکلیسا بسازند و مراسم دینی خودرا بآزادی وبی‌هیچگونه مانع انجام دهند.

۱۳- وعده میداد بتمام اتباع مسیحی خود، ازارمنی وگرجی و غیره توصیه کندکه مانند همهٔ مسیحیان جهان از کلیسای کاتولیك وپاپ پیروی‌کنند ودستورهای کلیسای رم راکار بندند.

۱٤- درآخر شهریار ایران ازهمهٔ پادشاهان و فرمانروایان فرنگ خواهش میکردکه سفیرانی باشرائط ونقشه‌ها وپیشنهادهای خود بایران بفرستند، چنانکه او کرده است[۱۰].

حسینعلی‌بیگ بیات وسرآنتونی‌شرلی در روز پنجشنبهٔ پانزدهم ذی‌حجهٔ سال ۱۰۰۷ هجری قمری (نهم ژوئیهٔ سال ۱۵۹۹ میلادی) باهمراهان خویش از اصفهان بیرون آمدند تاازراه دریای مازندران وروسیه به‌اروپا روند. همسفران ایشان چهار قورچی[۱۱] از سواران اصیل ایرانی وچهارده ملازم ویك ملا وپنج‌مترجم وپانزده تن از همراهان انگلیسی سرآنتونی‌شرلی بودند. دوکشیش پرتغالی بنام «آلفونسو کردرو» و «نیکولودی‌ملو» هم، چنانکه پیش‌ازین اشاره‌شد، باسفیران شاه همسفر شدند. سی ودوشتر نیز از دنبال این هیئت هدایائی راکه شاه‌عباس برای فرمانروایان فرنگ برگزیده بود، برپشت داشتند. شاه سفیران خودرا تامحل **دولت‌آباد** مشایعت کرد ودرآنجا مهر طلای خودرا به‌سرآنتونی‌شرلی داد وگفت: «برادر، هرچه‌راکه تو مهرکنی، گرچه بقدر ساطنت من ارزش داشته باشد قبول دارم!» سپس روی اورا بوسید و دست برادرش رابرت‌شرلی رادردست‌گرفت ووعده‌دادکه درغیاب‌سرآنتونی بااو چون برادری مهربان رفتارکند.

حسینعلی‌بیگ و سرآنتونی شرلی پس‌از یکماه مسافرت ازراه کاشان و قم وساوه وقزوین بگیلان وکنار دریای مازندران رسیدند وباکشتی راه روسیه پیش گرفتند. گذشتن از دریای خزر دو ماه طول کشید و کشتی گرفتار طوفان سخت‌شد

۱۰- *تاریخ کشیشان کرملیت در ایران*، چاپ لندن، مجلد اول.

۱۱- ازین چهار قورچی یکی **علیقلی‌بیگ** برادرزادهٔ حسینعلی بیگ بیات سفیرشاه بود، و یکی اروج‌بیگ نام که منشی اول سفارت بود وچنانکه بعدازین خواهیم گفت هردو در اسپانی بدین عیسی گرویدند.

و سرانجام پس‌از تحمل مشقات فراوان ببندر **هشترخان** رسیدند . شاه‌عباس یکماه پیش‌از عزیمت ایشان شخصی را به‌هشترخان فرستاده بود ،تا حکام دولت مسکوی رااز رسیدن فرستادگان خویش‌آگاه سازد ووسائل آسایش آنان‌را فراهم‌کند ، واین مرد یکروز پیش به‌هشترخان رسیده بود .

از هشترخان تا مسکو سفیران ایران میهمان **بوریس گودونف**[۱۲] دوك بزرگ یا تسار روسیه بودند ، وپس‌از دوماه‌ونیم مسافرت ، که قسمت بزرگی ازآن برروی رودولگا[۱۳] گذشت ، بپایتخت دولت مسکوی رسیدند . درمسکو به‌سرآنتونی شرلی خوش نگذشت ، زیراتسار روسیه تنها حسینعلی‌بیگ را سفیرشاه‌عباس شمرد وحتی فرستادهٔ دیگری را هم که شاه ایران پیش ازیشان بروسیه فرستاده و از هشترخان همراه هیئت سفیران بود ، برروی مقدم داشت . و نیز بفرمان تسار در مسکو به‌شرلی و رفقای انگلیسی او اجازه داده نشد که ازبازرگانان انگلیسی آنشهر دیدارکنند . شرلی هم‌که از بدرفتاری تسار آزرده خاطر بود روزی که او هیئت سفیران را بارداد ، بحضور وی نرفت وبدین واسطه بدبینی تسار نسبت بدو بیشتر شد وبرای آزار اواز پی بهانه‌جویی برخاست ودستور داد تاتمام نامه‌هائی راکه شاه عباس برای دیگر پادشاهان اروپا به‌شرلی داده بود ازو گرفتند وخواندند ، و « نیکولودی‌ملو » کشیش پرتغالی راهم‌که شرلی درراه ، بجرم خیانت بشاه ایران ، بحبس افکنده بود ، آزاد وبراو چیره کردند[۱۴] .

۱۲_ Boris Goudounov ۱۳_ Volga

۱۴ ــ تفصیل اختلاف سرآنتونی شرلی و کشیش پرتغالی را یکی از همراهان انگلیسی شرلی موسوم به پری ــ Parry ، که منشی وی بوده چنین نوشته است : « در راه روسیه میان دوکشیش پرتغالی که همراه ما بودند اختلاف و نزاع افتاد . یکی از آندو که **آلفونسوکردرو** نام داشت واز فرقهٔ **فرانسیسکن** بود،به سر آنتونی خبرداد که کشیش دیگر بنام **نیکولو** تمام اوقات خود را در هندوستان بلهوولعب میگذرانیدوکاررا بدانجا رساند که پادشاه اسپانی از حرکاتش آگاه شد و احضارش کرد .... علاوه‌براین هدایائی که او بنام خود تقدیم شاه عباس کرد،یکی از دوستان شاه ازجزیرهٔ هرمز فرستاده وحتی عریضه‌ای نیزباهدایاهمراه کرده بود. نیکولو در راه باحامل‌هدایاآشنا شد واو رابامبلغ‌کمی فریب دادوهدایا وعریضه را گرفت ودرراه‌عریضه‌رابدور افکند و هدایا را بنام خود تقدیم‌شاه‌کرد . سرآنتونی‌شرلی از شنیدن این مطالب در خشم شد وامرداد‌تاکشیش‌را بحبس افکندند .... » سپس در شرح رفتار تسار روسیه‌باشرلی‌می‌نویسدکه تسار دستورداد کشیش را از حبس آزاد کردند و مجلسی ترتیب داد تادربارهٔ رفتار شرلی باکشیش‌رسیدگی‌شود .درین مجلس کشیش‌زبان‌بدشنام گشود وآتش خشم شرلی رابرانگیخت ،چنانکه سیلی‌سختی برروی اونواخت .پس‌ازین واقعه مجلس تحقیق‌برهم خورد واز آنپس مأموران تسار بشرلی بیشتر احترام کردند ... ــ دربارهٔ پذیرائی های‌تسار روسیه از هیئت سفیران ایران در **فصل روابط شاه‌عباس باروسیه** مفصلتر خواهیم نوشت .



CVCHEINOLLIBEAG·INCLYTVS·DOMINVS·
PERSA·SOCIVS·LEGAT·MAGNI·SOPHI·REGIS·
PERSARVM·
Qui die V. Aprilis 1601 ingressus est Romã exped. ad S. D. N. Clem. VIII. ab eo, Rege Persarum
Ioannes Orlandi formis Romae in platea Pasquini. Superioru permissu

تصویر

حسینعلی بیگ بیات

سفیر شاه عباس در دربار پادشاهان اروپا

کار «اگیدیوس سادلرس» معمار ونقاش وگراورساز آلمانی درشهر «پراگ»
درسال ۱۶۰۱ میلادی

(مقابل صفحهٔ ۱۶۰)

سفیران ایران پس‌از ششماه ازمسکو خارج شدند ودربندر **آرخانگلسک** [۱۵] ازبندرهای شمال روسیه ، بکشتی نشستند وازراه اقیانوس منجمد شمالی وسواحل نروژ عازم آلمان شدند . سرانجام درپائیز سال ۱۰۰۹ هجری (۱۶۰۰ میلادی) بشهر **پراگ** [۱۶] رسیدند ، **وردلف دوم** [۱۷] امپراطور آلمان ،که آنزمان در **بهم** [۱۸] بود ، چنانکه در فصل **روابط شاه عباس با آلمان** مفصلتر خواهیم گفت ، ازیشان باشکوه و جلال بسیار پذیرائی کرد .

از پراگ سفیران شاه‌عباس باهمراهان خود به **نورنبرگ** [۱۹] از شهرهای دوك‌نشین **بایرن** [۲۰] (باویر) وازآنجا بشهر **مونشن** [۲۱] (مونیخ) پایتخت‌آن‌کشور رفتند ، ودر همه‌جا از آنان پذیرائی‌های شاهانه کردند . سپس راه ایتالیا پیش گرفتند ودر شهر **مانتوا** [۲۲] ازشهرهای شمال آن‌کشور اقامت گزیدند .

چنانکه پیش‌ازین اشاره شد ، شاه‌عباس نامه‌ای‌هم به **دوجه** یا دوك ونتسیا (ونیز) نوشته بود وبهمین سبب شرلی وحسینعلی‌بیگ ناگزیر بودند که برای رسانیدن نامهٔ شاه به‌آنشهر نیز بروند . ولی دولت جمهوری ونتسیا همینکه از قصد ایشان آگاه شد ، پیغام فرستادکه چون ازدربار سلطان عثمانی سفیری بدانشهر آمده است ودو دولت درکار مصالحه‌اند ، ازپذیرفتن سفیران ایران معذورست . پس شرلی و همراهان ناگزیر ازراه **فیرنتز** [۲۳] (فلورانس) عازم رم شدند .

دررم میان شرلی و حسینعلی‌بیگ اختلافی پدید آمد وبهمین سبب پاپ آندورا یکایك وجداگانه بحضور پذیرفت . آنتونی شرلی تاماه محرم ۱۰۱۰ هجری (ژوئیهٔ ۱۶۰۱ میلادی) دررم بود . ولی درین تاریخ پوشیده بادوتن ازکسان خویش ازمقر حکومت پاپ ببندر **آنکونا** [۲۴] وازآنجا به‌ونتسیا رفت . درسبب این سفر پنهانی دورای مختلف اظهار شده‌است : برخی نوشته‌اند که چون یکی از همراهان انگلیسی وی نامه‌هائی راکه شاه‌عباس بپادشاهان اروپا نوشته بود ، ازاو ربوده وبه استانبول برده تسلیم وزیر اعظم عثمانی کرده بود ، سرآنتونی‌شرلی جان خودرا درخطر دید و لازم دانست که بحکومت ونتسیا پناه جوید . ولی اروج بیگ یا « دن‌خوان ایرانی » درکتاب خود می‌نویسدکه در شهر **سی‌ینا** [۲۵] ، ازشهرهای ایتالیا ، میان سرآنتونی‌شرلی و حسینعلی بیگ در حضور کاردینالی که از طرف پاپ باستقبال ایشان‌آمده بود ، نزاغ سخت درگرفت ، زیرا معلوم شدکه سرآنتونی قسمتی از هدایای شاه‌عباس را

۱۵_ Archangelsk ۱۶_ (Praha) Prag ۱۷_ Rodolphe II ۱۸_ Bohême

۱۹_ Nürnberg ۲۰_ (Bavière) Bayern ۲۱_ (Munich) München

۲۲_ Mantua ۲۳_ (Florence) Firenz ۲۴_ Ancona ۲۵_ Siena

که برای پادشاهان اروپا فرستاده شده بود ، بعنوان اینکه بایك کشتی انگلیسی مستقیماً به‌ایتالیا خواهد فرستاد ، درروسیه بیکی ازبازرگانان انگلیسی فروخته و به‌انگلستان فرستاده است ، و همین امر مایهٔ فراروی گردید [۲۶] . سرآنتونی شرلی چندی بعد باسپانی رفت وازجانب فیلیپ سوم مأموریتی یافت ونامه‌ای بشاه عباس نوشت وشرح این جمله درفصول آینده‌گفته خواهد شد .

پس‌از فرار شرلی حسینعلی‌بیگ و همراهانش دوماه دیگر درشهر رم‌ماندند ، وپس‌از آن راه اسپانی پیش‌گرفتند . پاپ درمدتی‌که سفیران در رم بودند باایشان درکمال مهربانی رفتار کرد [۲۷] ، وچون عازم اسپانی شدند کشیش عالیمقامی از مردم شهر **بارسلونا** [۲۸] راکه **فرنچیسکو گواسکه** [۲۹] نام داشت ، مأمور کرد که تا اسپانی راهنمای هیئت باشد وتمام نیازمندیهای سفیر وهمراهان وی‌را فراهم سازد .

حسینعلی‌بیگ وهمراهانش ازرم‌ببندر **جنوا** [۳۰] (ژن) وازآنجا دردوکشتی‌ببندر **ساونا** [۳۱] رفتند وازراه جنوب فرانسه وکوههای **پیرنه** [۳۲] واردخاك اسپانی شدند و ببندر «بارسلونا» رسیدند . درین‌بندر دوك **فریا** [۳۳] ،نایب‌السلطنهٔ ناحیهٔ **کاتالونیا** [۳۴] ازیشان پذیرائی کرد و از آنجا بشهر **والادلید** [۳۵] ، که اقامتگاه فیلیپ سوم پادشاه اسپانی بود ، رفتند .

---

۲۶ ــ یکی از همراهان انگلیسی سرآنتونی شرلی که نامش معلوم نیست ،در سفرنامهٔ خود موضوع اختلاف او و حسینعلی‌بیگ بیات را نوع دیگر بیان کرده استومی‌نویسد :«... دررم سفیرایرانی‌وشرلی دربارهٔ اهمیت مقام یکدیگر بنزاع درآمدند .شرلی‌بسفیرایران سخنان‌درشت گفت واورا باطاعت خویش خواند. سفیر ایرانی نیز آزرده‌خاطر شد وبقهرورنجش ازوی جداگشت وزاه ایران پیش گرفت. چون بایران رسید و بخدمت‌شاه‌عباس رفت درحضوررابرت شرلی‌برادرآنتونی‌شرلی شرح سفرخویش را نقل‌کرد وزبان ببدگوئی از سرآنتونی گشود وبوی تهمتهای فراوان زد. ولی‌رابرت شرلی ازبرادر دفاع کرد ودروغهای سفیر را آشکار ساخت . پس شاه عباس فرمان‌دادتا درحضور رابرت شرلی دستها وزبان سفیررابریدند ....»ولی این‌مطلب‌دور از حقیقت است ،زیرا چنانکه در صفحات آینده‌خواهیم گفت ،مسلم‌است که حسینعلی بیگ بیات پس‌از فرار شرلی از ایتالیابه‌اسپانی رفته ومأموریت خود را درآن‌کشور انجام داده است .

۲۷ ــ تفصیل پذیرائی پاپ رم از سفیران ایران و وقایع دیگری که هنگام اقامت ایشان درایتالیارُوی داد در قسمت روابط شاه‌عباس با پاپ خواهد آمد .

۲۸ــ Barcelona ۲۹ــ Francisco Guasque ۳۰ــ Genova ۳۱ــ Savona

۳۲ــ Pyrénée ۳۳ــ Feria ۳۴ــ Catalunya ۳۵ــ Valladolid (یا بلدالولید)

پادشاه اسپانی حسینعلی‌بیگ و سایر ایرانیانی را که باوی همراه بودند با تشریفات شاهانه واحترام فراوان بحضور پذیرفت وباایشان مهربانی بسیارکرد . **اروج بیگ** منشی اول سفارت ،که اندکی بعد بدین عیسی درآمد و **دن‌خوان** نام‌گرفت ، درسفرنامهٔ خودکه مجموعه‌ای از یادداشتها وخاطرات وی درین مأموریت سیاسی است ، دربارهٔ نخستین پذیرائی فیلیپ سوم پادشاه اسپانی از سفیر ایران شرحی نوشته که مضمونش اینست :

« .... ما را بتالاری‌که اعلیحضرت درآنجا ایستاده بود رهنمائی کردند .سفیر ماپیش رفت و نامهٔ شاه‌عباس را تقدیم کرد. این نامه‌را چنانکه درایران مرسوم است ،باآب طلا ومرکب رنگارنگ نوشته بودند . درازی نامه بیش‌از یك یارد [۳۶] وپهنای آن فقط درحدودسه انگشت‌بود. آنرا بصورت خاصی درهم پیچیده‌و در کیسه‌ای از پارچهٔ زربفت‌دوخته بودند . سفیراین نامه‌را که درگوشهٔ دستار ، یعنی برروی سر، نهاده بود بیرون آورد وبوسیدوبشاه‌تقدیم کرد. شاه نیز باحترام نامه کلاه از سربرداشت و آنرا گرفت و بوسیلهٔ مترجمی از مضمونش آگاه شد .... سپس گفت که دوستی شاه‌ایران را عزیز ومحترم‌میشمارد واز لطف‌و محبت‌او بسیار خرسند است ، و آنچه را که شاه ایران خواسته است بارضای خاطرانجام خواهد داد وبنامهٔ اوجواب‌شایسته‌خواهد فرستاد . سپس‌از ما خواست کهچندی خود راسرگرم داریم واستراحت‌کنیم .آنگاه سفیر اجازهٔ مرخصی خواست‌وبااجازهٔ شاه باهمان تشریفاتی که بحضور اوآمده‌بودیم باز گشتیم ...»

حسینعلی‌بیگ و همراهانش دوماه در دربار اسپانی ماندند . پس‌ازآن سفیر مصمم شدکه به‌ایران بازگردد وانجام دادن مأموریت خودرا درپنج کشور دیگر ، یعنی انگلستان واسکاتلند وفرانسه ولهستان و ونتسیا (ونیز) بوقت دیگر گذارد ، وبرای اینکه ازسفر دراز خشکی احترازکند ، برآن شدکه ازراه دریائی جنوب افریقا و دماغهٔ امید نیك وخلیج فارس بایران رود .

فیلیپ سوم پادشاه اسپانی درروز وداع حسینعلی‌بیگ را بامهربانی وگرمی تمام پذیرفت ، وگذشته ازهدایای فراوانی‌که برای شاه‌عباس همراه وی‌کرد ، یك‌زنجیر طلا که پانصد **اکو** [۳۷] ارزش داشت ، بایازده‌هزار **دوکا** [۳۸] وجه نقد برای مخارج سفر

---

۳۶ ــ مساوی با ۰٫۹۱۴ متر .

۳۷ ــ نزدیك چهار هزار وپانصد ریال ، زیرا هراکوی اسپانیولی‌بیش‌از نه‌ریال ارزش داشته است.

۳۸ ــ تقریباً معادل ۳۶۶۶ لیرهٔ انگلیسی .

بدوبخشید . علاوه برآن سفیروهمراهانش تاشهر **لیسبون** [۳۹] نیزمیهمان وی بودند واز آنجاهم یك‌کشتی اسپانیولی مأمور بودکه آنان‌را رایگان بخلیج فارس رساند [۴۰] .

سفیر ایران از «والادلید» باهمراهان بشهر **مادرید** [۴۱] واز آنجا به **تولدو** [۴۲] (طلیطله) و «لیسبون» رفت ، ولی درمحل **مریدا** [۴۳] (مارده) دومنزلی « لیسبون » واقعهٔ ناگواری روی‌داد : چنانکه پیش ازین هم اشاره کردیم ، باهیئت سفیران ایران ملائی نیز از اصفهان همراه شده‌بود تامراقب اعمال دینی اعضاء سفارت باشد . این بیچاره رایك‌مرد متعصب اسپانیائی درشهر «مریدا» بضرب کارد ازپای درآورد و حسینعلی‌بیگ ازاین واقعه بسیار دلتنگ وخشمگین شد ، واروج‌بیگ رابه«والادلید» باز فرستاد تااز حکومت اسپانی مجازات قاتل یا خون‌بهای اورا مطالبه‌کند .

پس‌از آن‌حوادث دیگر نیز برتأثر و اندوه خاطر سفیر افزود ، چه سه‌تن ازاعضای عالیمقام سفارت ، پیش‌از ترك‌گفتن اسپانی دین اسلام رارها کردند وبمذهب کاتولیك درآمدند . یکی ازآن سه علیقلی‌بیگ برادرزادهٔ سفیر بودکه باقبول دین عیسی عم خودرا سخت ملول ومتفیر ساخت ، وهنگام غسل تعمید او فیلیپ سوم پادشاه اسپانی خود پدرخواندگی وی را پذیرفت ، وچون بمذهب کاتولیك درآمد اسم خویش را بدوداد واورا **دن‌فیلیپ** نام نهاد . دیگری منشی اول سفارت **اروج‌بیگ** [٤٤] بود که

۳۹ــ Lisbon

٤٠ ــ حسینعلی‌بیگ و همراهانش در مدت سفر خود گذشته از جامهای طلا و نقره واشیاء قیمتی‌بسیار، مبالغ گزافی پول‌نقدنیزبدست آورده بودند که جمع‌آن به بیست ویکهزار وششصددوکا (نزدیك هفتهزار و دویست لیرهٔ انگلیسی)میرسید . تسار روس ۳۸۰۰ ، امپراطور آلمان ٤٨٠٠، پاپ ۲۰۰۰ و پادشاه اسپانی ۱۱۰۰۰ دوکا بسفیر وهمراهانش عطا کرده بودند .

٤١ــ Madrid   ٤٢ــ Toledo   ٤٣ــ Merida

٤٤ ــ **اروج بیگ** (یاشایدالغ‌بیگ) که پس ازقبول دین عیسی به **دن‌خوان ایران** معروف شد، در سال ۹۶۷هجری بوجود آمده‌بود وهنگام‌مسافرت بفرنگستان نزدیك چهل‌سال داشت .پدرش سلطان علی‌بیگ از سرداران نامی قزلباش واز طایفهٔ کردبیات بود که درسال ۹۹۳ هجری ،هنگام پادشاهی شاه‌محمد خدابنده‌در جنگ ایران و عثمانی کشته شد و پادشاه صفوی پس از مرگ وی مقام او را ،که فرماندهی یکی‌ازفوجهای قزلباش بود، بپسرش داد. دن‌خوان درروز چهارم محرم‌سال ۱۰۱۳ هجری (۱۵ ماه مه ۱٦۰۵)در شهر والادلید بدست یکی ازمردم اسپانی کشته شد، وبرای اینکه مرگش فاش نگردد ، جسدش را درقایقی نهادندو بدریا انداختند و پس از چندروز در ساحل طعمهٔ سگان گردید .

این مرد در حدود سالهای ۱۰۱۲ ــ ۱۰۱۳ هجری (١٦٠٤ میلادی) کتابی در شرح‌سفرخودنگاشته‌است

« بقیه درحاشیهٔ صفحهٔ بعد»

ملکهٔ اسپانی هنگام غسل تعمید مادرخواندهٔ اوشد وبنام **دن‌خوان** ایران معروف‌گشت . سومی **بنیادبیگ** ازاعضای سفارت که اورا نیز پس‌ازقبول مذهب کاتولیك **دن‌دیه‌گو** [٤٥] نام دادند .

حسینعلی‌بیگ درصدد کشتن این سه‌نفر ، مخصوصاً اروج‌بیگ ،که بگمان وی کافر شده بودند ، برآمد وپاروزنی بربر را ، که‌پس‌از چندی خدمت در کشتیهای اسپانیائی آزاد شده‌بود ، اجیر کرد ، وهرگاه **مارکی‌دوسانتاکروز** [٤٦] فرمانده کشتیهای اسپانی در لیسبون بحمایت همکیشان تازهٔ خود برنمی‌خاست ، جان ایشان در خطر می‌افتاد .

سفیر ایران وسایر همراهانش در اواسط سال ١٠١٠ هجری قمری باکشتی از لیسبون بسوی ایران حرکت کردند ، ومیبایستی در اواخر آن‌سال ببندر هرمز رسیده باشند ، ولی تاریخ رسیدن حسینعلی‌بیگ بخدمت شاه‌عباس معلوم نیست واز سرنوشت اوو همراهانش بی‌خبریم .

ازسفارت سرآنتونی‌شرلی و حسینعلی‌بیگ نتیجه‌ای که شاه‌عباس درنظر داشت بدست نیامد ، ولی ایران‌راکه تا آنزمان درنظر اروپائیان کشوری دورافتاده و گمنام بود ، تاحدی معرفی‌کرد ومخصوصاً پذیرائی‌های شایسته‌ای که از سفیران ایران در دربارهای روسیه وآلمان وایتالیا واسپانی شد ،نشان‌دادکه دولت ایران درسیاست بین‌المللی زمان دارای چنان اهمیت وقدرتی است که کشورهای بزرگ اروپائی دربرابر دشمن مشترك خود سلطان عثمانی ، بدوستی و همدستیش نیاز فراوان دارند .

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ پیش :

که بسه قسمت تقسیم میشود . قسمت اول وصف مختصریست از ایالات و ولایات ایران و طرز حکومت کشوردر عصر صفوی و عادات واخلاق مردم و طوایف وقبایل بزرگی که درهرولایت ساکن بوده‌اند،وهمچنین‌پادشاهان ایران از نمرود (!) تاشاه‌عباس بزرگ. قسمت‌دوم شامل شرح سلطنت پادشاهان‌صفوی و جنگهای ایشان با سلاطین عثمانی وامیران ازبك است ، وقسمت سوم تفصیل ورود سرآنتونی شرلی‌بدربارایران و سفارت حسینعلی‌بیگ بیات و همراهان اوست از روز حرکت ازاصفهان تاورود بشهر لیسبون. اصل این کتاب را اروج‌بیگ بفارسی نگاشته‌و بیاری یکی از نویسندگان اسپانی بنام **آلفونو رمون** **Alfonso Remon** بزبان اسپانیائی ترجمه و چاپ کرده‌است .اروج‌بیگ دریکی ازفصول‌کتاب خود میگوید که درتمام مدت سفر وقایع روزانه را یادداشت میکرده‌است تادربازگشت بایران تقدیم شاه‌عباس کند. ــاین کتاب را مستشرق دانشمند انگلیسی **لواسترانج** **G. Le Strange** بانگلیسی ترجمه و در سال ١٩٢٦ م .چاپ‌کرده‌است.

٤٥ـ Don Diego ٤٦ـ Marquis de Santa-Cruz

تسخیر بحرین

چنانکه پیش‌ازین اشاره شد جزائر بحرین از نیمهٔ قرن دهم هجری در قلمرو حکومت هرمز ودائرهٔ نفوذ دولت پرتفال بود. درسال ۱۰۱۰ هجری چون **فرخ‌شاه** امیر هرمز درگذشت و پسرش **فیروزشاه** بجای اونشست، **رکن‌الدین مسعود** حاکم بحرین، که برادر **رئیس شرف‌الدین لطف‌الله** وزیر امیرهرمز بود، لوای استقلال برداشت واز اطاعت امیر هرمز سرباززد. ولی ازبیم آنکه کشتیهای پرتفال بیاری فیروزشاه، که‌درحمایت آن‌دولت بود، به‌بحرین تازند، یکی ازبزرگان‌فارس بنام **خواجه معین‌الدین فالی** را، که خویشاوند وی بود، بیاری خویش خواند، واو نیز **امامقلی‌بیگ** پسر **الله‌وردی‌خان** امیرالامرای فارس را، که درینزمان بجای پدر حکومت میکرد، [۴۷] ازین امر آگاه ساخت. امامقلی‌بیگ هم‌که ازدیرزمان درپی تسخیر جزائر بحرین بود، از فرصت استفاده کرد ومعین‌الدین رابایکدسته سپاه، درظاهر بیاری رکن‌الدین‌مسعود، ونهانی برای تصرف بحرین بدانسو روانه ساخت.

معین‌الدین چون باسپاهیان خود به‌بحرین رسید وروزی چند درآن‌جا بسر برد، شبی ناگهان سحرگاه باپسرعم خود **رئیس منصور** بخانهٔ رکن‌الدین مسعود درآمد، واورا درخوابگاهش هلاك‌کرد. سپاهیان رکن‌الدین چون ازواقعه آگاه شدند، بانتقام خون وی بامعین‌الدین بجنگ برخاستند وکار بروی تنگ شد. ولی قضارا درهمان ایام **امیریوسف‌شاه** نام، از امیران فارس، که هنگام بازگشت ازمکه در خلیج فارس گرفتار دزدان دریائی گشته ومقداری ازاموال خودرا ازدست داده بود، وآنزمان بادسته‌ای از تفنگچیان ایرانی درپی دزدان می‌گشت، بدستور امامقلی‌بیگ حکمران موقتی فارس به‌بحرین آمد ومعین‌الدین بیاری اوبرسپاه مخالف غالب‌شد.

همینکه خبر تصرف بحرین بدست سربازان ایران منتشر شد، فیروزشاه امیرهرمز و حکمران پرتفالی آنجا سپاهیانی باکشتیهای چند بجزائر بحرین فرستادند، ویك چند میان سربازان ایران وپرتفال درخشکی ودریاآتش جنگ روشن بود. سرانجام باآنکه خواجه معین‌الدین وامیر یوسف شاه نیزکشته شدند، سپاهیان ایرانی غلبه کردند وکشتیهای پرتفال ناگزیر به‌هرمز بازگشتند، وجزائر بحرین از تصرف پرتفال‌بدرآمد وضمیمهٔ حکومت‌فارس‌گردید، (اواسط رمضان سال ۱۰۱۰ ه‌.ق.).

---

۴۷ — اللهوردی خان از سال ۱۰۰۴ هجری قمری بحکومت وامیرالامرائی فارس منصوب شد و تا سال ۱۰۲۳ که سال مرگ اوست درین مقام باقی بود.

امامقلی‌بیگ پس از تسخیر جزائر بحرین اموال بسیار و چند توپ از غنائم آنجا برای شاه‌عباس ،که آنزمان باپدر او الله‌وردی‌خان امیرالامرای فارس در خراسان بود ، فرستاد وشاه نیز بپاداش این پیروزی اورا بعنوان **خان** مفتخر گردانید وازین تاریخ **امامقلی‌خان** شد وچنانکه در فصلهای پیش گفته‌ایم ، پس‌از مرگ پدر بجای او امیرالامرای فارس گردید .

٤

سفارتهای سه گانهٔ
آنتونیو دو گوه آ بایران

نخستین سفارت آنتونیو دوگوه آ بایران

چنانکه پیش ازین اشاره کردیم ، **فیلیپ دوم** پادشاه اسپانی در زمان سلطنت **شاه‌محمد خدابنده** ، پدر شاه‌عباس ، سفیری بدربار آن پادشاه فرستاده بودتااورا بجنگ باترکان عثمانی تحریض کند . پسر وجانشین وی **فیلیپ سوم** نیز ،در آغاز سال ۱۰۱۰ هجری قمری (۱٦۰۱ میلادی) ، همان زمانی که **حسینعلی‌بیگ بیات** سفیر شاه‌عباس ازشهر رم بعزم دربار اسپانی حرکت‌کرد ، بتقلید پدر وبقصد تبلیغ دین مسیح درایران ، به **دم‌آریاس سالدانا** [۱] نایب‌السلطنهٔ هندوستان ، و **آلکسیس دومنتزس** [۲] اسقف بندر **گوا** درهندوستان ، فرمان دادکه هیئتی از روحانیان مسیحی بایران فرستند . نایب‌السلطنه واسقف هند نیزسه‌تن ازکشیشان کاتولیك ازفرقهٔ **سن‌اگوستن** بنام **ژرومینوداکروز** [۳] و**کریستوفل دوسنت‌اسپری** [٤] و **آنتونیودوگوه‌آ** رابفرمان شاه‌باهیئتی روانهٔ ایران‌کردند ،وریاست این هیئت باآنتونیودوگوه‌آ بود .

آنتونیو دوگوه‌آ وهمراهانش در ۲۲ شعبان سال ۱۰۱۰ هجری (۱۵ فوریهٔ ۱٦۰۲ م) ازبندر گوا درساحل غربی هندوستان حرکت کردند ودر اواسط ماه ربیع‌الاول سال بعد در مشهد بخدمت شاه‌عباس رسیدند [۵] . کشیش پرتغالی دربارهٔ طرز ورود هیئت سفیران بمشهد وپذیرائی شاه ازیشان چنین نوشته است :

۱ــ Dom Arias Saldanha ۲ــ Alexis de Menezes ۳ــ Jeromino da Cruz
٤ــ Cristofolo de Spiritu Santo

۵ ــ شاه‌عباس درین سفرپیاده بمشهد رفته بود. رجوع شود بصفحات ۱۳تا۱٦ مجلد سوم‌این تاریخ.

«.... چون به گناباد رسیدیم ،مردی ارمنی‌راکه باماهمراه‌بودبانامه‌ای نزدشاه بمشهد فرستادیم ، تااورا ازرسیدن ما آگاه کند . ضمناً چون میدانستیم که خان فارس از ما بشاه گزارشهای بدداده ونوشته است‌که ما تنها سفیران حاکم هرمزهستیم ومیخواهیم دربارهٔ جزائر بحرین (که خان فارس بحیله از پرتغالیان گرفته بود) با او مذاکره کنیم ، منظور‌اصلی واساسی مأموریت خود را برای شاه نوشتیم .... مترجم ما چون باردوی‌شاه رسید نتوانست او را ببیند ونامهٔ مارا تقدیم کند . زیرا نخستین باری‌که‌بشاه گفتندمترجمی ازجانب هیئت سفیران پرتغال‌آمده‌است ، جوابی نداد . تا اینکه روزی مترجم نزدیك خرگاه شاهی ایستاد وشاه‌چون او را دید برسید که‌کیست. او نیز پیش رفت وخود را معرفی کرد .شاه بابی اعتنائی گفت : «سفیران پرتغال برای چه آمده‌اند . باآنکه من همیشه با پرتغالیان مهربانی کرده‌ام ،با من دشمنی و جنگ می‌کنند. »اما همینکه نامهٔ ما را خواند ونامهٔ نایب‌السلطنهٔ هند را دید ودانست که ما نامه‌ای هم از پادشاه اسپانی داریم، یکی از بزرگان دربار خود را مأمور پذیرائی ماکرد، واو درتربت بما رسید و ما را بااحترام و مهربانی بسیار بمشهد برد ... [٦] »

شاه‌عباس پیش‌از ورود هیئت بمشهد جمعی از سرداران بزرگ خویش ، واز آنجمله **رابرت شرلی** انگلیسی رااستقبال فرستاده بود ، وچون بمشهد وارد شدند هرسه‌کشیش رابارداد وبا مهربانی بسیار پذیرفت . « ژرومینوداکروز » نامهٔ پادشاه اسپانی وهدایائی راکه نایب‌السلطنهٔ هندوستان فرستاده بود ، ازنظر شاه گذرانید واز جانب اسقف‌گوا نیز نسخه‌ای از « شرح زندگانی عیسی » را،که جلدی نفیس و گرانبها داشت ، با تصویری چند ازپاپ ، تقدیم‌کرد . « آنتونیودوگوه‌آ » دربارهٔ این مجلس می‌نویسد :

«.... «ژرومینوداکروز» نامهٔ پادشاه اسپانی رابشاه‌عباس داد و گفت این بهترین هدیه‌ایست که آورده‌ایم .شاه جواب داد منهم‌آنرا از یك گنج بزرگ گرانبهاتر میکانم . سپس هدایا را یکایك از برابرشاه‌گذراندند ،چنانکه همهٔ حاضران نیز میدیدند ،ولی‌شاه چنان‌می‌نمود که‌بآنها توجهی ندارد . پس‌ازآن از سلامت پادشاه‌اسپانی پرسید واز تندرستی او اظهار خرسندی کرد.بعد از آن نیز از گزارش سفر دراز ما سخن بمیان کشید و گفت مگر هندوستان‌ازکشور شما خیلی بهترست ؟وچون جواب‌منفی دادیم پرسیدپس‌چرا برای‌رسیدن بهندوستان اینقدر رنج‌و زحمت و خطر تحمل می‌کنید و سلامت خویش را از دست میدهید ؟ در جواب گفتیم‌که منظور اصلی ما نخست تعلیم و هدایت بت پرستان و کافران بدین خدا ،وپس از آن وسعت دادن امپراطوری پادشاه ماست.... [۷] »

---

٦ ــ سفرنامهٔ آنتونیوگوه‌آ ، ص ۹۲ و ۹۳

۷ ــ ایضاً ، ص ۱۱۹ و ۱۲۰

آنتونیودوگوه‌آ رئیس هیئت سفیران سه منظور اساسی داشت ، یکی آنکه بنیان منافع تجاری اسپانی وپرتغال را،که بسبب تسخیر جزائر بحرین ازجانب ایران تاحدی سستی گرفته بود ، استوار سازد ، دیگر آن‌که شاه‌عباس را ازبستن قراردادهای تجاری با بازرگانان انگلیسی وراه دادن کشتیهای ایشان بخلیج فارس بازدارد ، وسوم آن‌که دربارهٔ تبلیغ دین عیسی درایران ازشاه اختیاراتی بگیرد . شاه‌عباس نیز باوی بزبان موافقت سخن‌گفت ، واورا باهمراهانش در ملازمت خویش بکاشان واصفهان برد [۸] ، واجازه دادکه در اصفهان صومعه وکلیسائی برای عیسویان بسازد ، و حتی مخارج کاشی‌کاری و آرایشهای صنعتی آنرا نیزازخزانهٔ خود پرداخت . شاه‌عباس برای اینکه پاپ رم وپادشاه اسپانی رابجنگ باسلطان عثمانی برانگیزدو باایشان درین‌باره قرارداد اتحادی ببندد ، مخصوصاً دربارهٔ مسائل مذهبی و آزاد نهادن مبلغان عیسوی درایران بسفیران پادشاه اسپانی وعدهای دلخواه داد ، ولی انجام دادن وعدهای خویش را با زیرکی بزمانی موکول کرد که پاپ و پادشاه اسپانی رسماً باسلطان عثمانی بجنگ برخیزند . آنتونیودوگوه‌آ درسفرنامهٔ خود درین‌باره شرحی نوشته‌که مضمونش اینست :

« .... پس از چند روز در روز شنبهٔ یازدهم‌فوریهٔ (۱۶۰۲میلادی) شاه‌عباس‌ماهرسه را بحضور خواند و باپرفرانچیسکو داکستا [۹] ،که از جانب پاپ نزد وی آمده‌بود، بحرمسرای خود برد .... در آنجا بما گفت میلدارم آنچه را که بشما میگویم یادداشت کنید .سپس قلم و دوات خواست‌و دستور داد تاآنچه میگوید بنویسند . گفت: «من حاضرم که‌در ایران‌کلیساها بسازم وبسیار مایلم که همهٔ عیسویان از زن و مرد بکشور من بیایند .ولی روحانیان مااین‌کار راضی نمیشوند و مرا منع میکنند . و میترسم که اگر دست بچنین کارها زنم مرا بکشند . اگرشما حاضرید که من با وجود چنین خطری بآنچه میخواهید اقدام کنم ، حرفی ندارم .... اما بعقیدهٔ من بهترست که اول پادشاهان شما باترکان از درجنگ درآیند و بعداز آن بساختن کلیساها اقدام کنید . درین صورت شما می توانید گذشته از اصفهان ، در تمام شهرهای کشور من کلیسا بسازید . زیرا اگر باز روحانیان بخواهند مخالفت کنند و مانع اینکار شوند ، من بایشان خواهم گفت که دیگر هیچگونه حق مخالفت ندارند ، و من نمیتوانم بر خلاف میل و خواهش کسانی که بر ضد دشمنان ایران با من‌یاری‌میکنند رفتارکنم ... مأموران خاص‌خواهم فرستاد تااز خزانهٔ شخصی

---

۸ ــ برای اطلاع یافتن از جزئیات رفتار شاه عباس باآنتونیودوگوه‌آ و همراهان وی و گفتگوهای سیاسی و دینی او باایشان بمجلد سوم این کتاب ، صفحات ۷۳و۶۸ــ۶۹و۷۶ــ۸۰ و۹۰ مراجعه باید کرد .

۹ــ Francisco da Costa

من هرچه شما بگوئید بسازند، ودستورخواهم داد که همهٔ بازرگانان از عیسوی و یهود و مسلمان و غیره باهرمز تجارت کنند . خواهشدارم به‌پاپ ودن‌فیلیپ پادشاه خود مخصوصاً بنویسیدکه آندورا مثل پدر وبرادری دوست‌میدارم » ... سپس آنچه را که نوشته بود بامهری که‌برانگشت داشت مهر کرد ...[۱۰] »

چندی بعد نیزچون « آنتونیودوگوه‌آ » باو اطمینان دادکه نایب‌السلطنهٔ هند بسواحل ایران در خلیج فارس حمله نخواهد برد ، درروز هفتم ربیع‌الثانی سال ۱۰۱۲ هجری ، ناگهان ازاصفهان بیرون آمد وباسپاه زبده‌ای ، چنانکه درفصل **روابط او با دولت عثمانی** خواهیم گفت ، بی‌خبر بآذربایجان تاخت وباسلطان **محمدخان سوم** سلطان عثمانی ازدر جنگ درآمد . درهمانحال یکی ازسرداران خود بنام **الله‌وردی‌بیگ** ترکمان را نیز بانامه وهدایای چند همراه « آنتونیودوگوه‌آ » باسپانی فرستاد تابرضد ترکان عثمانی بافیلیپ‌سوم قراردادی ببندد .

شاه‌عباس درنامهٔ خویش بپادشاه اسپانی نخست ابراز خرسندی کرده بود ازینکه نامه و سفیرانی بدربار ایران فرستاده وبنیان دوستی دوکشور را استوارتر ساخته است . سپس از کشیشان سه‌گانه فرقهٔ سن‌اگوستن ، که بسفارت آمده بودند ، بنیکی یادکرده ونوشته بودکه آنان را بامهربانی بسیار پذیرفته واجازه داده‌است‌که مراسم دینی خودرا بآزادی درایران انجام دهند . ضمناً متذکر شده بودکه باتمام عیسویان ، خاصه بارعایای اسپانی‌که از مستعمرات پرتغالی آندولت در هندوستان بایران می‌آیند ، خوشرفتاری بسیار می‌کند و سفیران وی شاهد رفتار نیک او بوده‌اند . پس‌ازآن نوشته‌بودکه **آنتونیودوگوه‌آ** رابا‌الله‌وردی‌بیگ ترکمان، که‌از سرداران بزرگ ایران ومورد اطمینان واعتماد اوست برسم سفارت ازطریق هندوستان بخدمت وی میفرستد ، ودو کشیش دیگررا درایران نگاه میدارد ، ومنتظرست که آنپادشاه الله‌وردی‌بیگ را هرچه زودتر بایران بازگرداند . دربارهٔ روابط ایران وانگلستان نیز اشاره کرده بودکه چون خواستار حفظ دوستی ایران واسپانیاست بدلخواه پادشاه اسپانی رفتار خواهدکرد .

اندك مدتی پس‌از عزیمت « آنتونیودوگوه‌آ » والله‌وردی‌بیگ بسوی اسپانی ،

---

۱۰ – کتاب **گزارش جنگهای بزرگ** ، از آنتونیودوگوه‌آ ، بنقل از کتاب **روابطایران باکشورهای غربی‌اروپا دردورهٔ صفویه** تألیف آقای دکترخانبابابیانی ، ص ٦٤، چاپ پاریس در سال ۱۹۳۷ . – وگزارش «پل سیمون– **Paul Simon**» کشیش کاتولیك ،بنقل از کتاب تاریخ‌کشیشان‌کرملی، مجلد اول ،صفحات ۹۳ و۹٤ – همچنین رجوع کنید بمجلد سوم این تألیف ،ص ۷۳ و۷٤ .

هنگامی‌که شاه‌عباس به‌آذربایجان وارمنستان تاخته ودر نزدیکی قلعهٔ **قارص** باسپاهیان عثمانی سرگرم جنگ بود ، ایلچی تازه‌ای بنام **لوئیس‌پره‌یرادولاتسردا** [۱۱] از جانب پادشاه اسپانی باهیئتی از همراهان و ملازمان ،که نزدیك پنجاه نفر بودند ، بایران آمد وچون شاه درپایتخت نبود ،بفرمان وی بارمنستان رفت ودرمحل اردوی سلطنتی بخدمت وی رسید . **جلال‌الدین محمد یزدی** منجم مخصوص شاه‌عباس دربارهٔ این سفیر می‌نویسد :

« .... و چون نزول در کنار رودخانهٔ قارص واقع شد (درماه جمادی‌الاول سال۱۰۱۳ هـ . ق) ایلچی پادشاه پرتگال واسپانی موسوم به **لویس‌بریرا** آمد ، و منصبش**دوله‌سردا** یعنی‌خان ، ونام پادشاه ایشان **دام‌فلی** (دن‌فیلیپ) بود .تحفهٔ او صورتی چند بود بسیار خوب ساخته و فیلی بود کوچك رقاص.... [۱۲] »

. اسکندربیگ ترکمان منشی شاه‌عباس نیز درتاریخ عالم‌آرای عباسی در وقایع سال ۱.۱۳ ، هجری چنین نوشته است :

« .... دیگر از سوانح آن زمان آمدن ایلچی معتبرست از جانب سرور سلاطین فرنگستان‌پادشاه اسپانی و پرتگال ،که تاموازی پنجاه نفر ملازم یراقدار همراه داشت ودر حدود قارص بدرگاه فلك مناص رسید و بشرف عتبه بوسی مشرف شده تحف و هدایای لایقه از نظر اقدس گذرانیدو منظور نظر عنایت والتفات گشته ،در همان چند روز رخصت انصراف یافته مشمول عاطفت و احسان روانه شدند ... [۱۳] »

از منظور سفارت لوئیس پره‌یرا ومضمون نامه‌ای‌که برای شاه‌عباس آورده بود اطلاعی دردست نگارنده نیست ، همینقدر معلومست که شاه ایران یکی از سرداران بزرگ خود بنام **امامقلی‌بیگ پاکیزهٔ** ترکمان‌را ،که پیش ازآن‌نیز یکبار با

---

۱۱ ـ Louis Pereira de Lazerda

۱۲ ـ تاریخ‌عباسی ، نسخهٔ خطی ـ **آنتونیودوگوا** نیز در سفرنامهٔ خود می نویسد :«هنگامی که شاه عباس درسال۱۶۰٤ (۱۰۱۳ هـ.) درنزدیکی قلعهٔ **شوره‌گر** درهفت **لیوئی** (۲۱ کیلومتری) قلعهٔقارص بود، جاسوسانش باو خبر دادند که **سنان‌پاشا چغال‌اوغلی** بطرف ایران می‌آید . چند روز بعد هم **لوئیس‌پره‌یرا** ـ دولاسردا سفیر پادشاه اسپانی باردوی اورسید ،وشاه بامهربانی و احترام بسیار او را پذیرفت ....» ـ سفرنامهٔ آنتونیودوگوه‌آ ، ص ۲٦۲ .

۱۳ ـ عالم‌آرای عباسی ، ص ٤٦۲ و ٤٦۳

عنوان سفارت بدربار تسار مسکوی رفته بود ، همراه اوکرد وباسپانی فرستاد .

سفارت دوم

آنتونیو دوگوه‌آ

پس‌ازآنکه درسال ۱۰۱۰ هجری امیرالامرای فارس بفرمان شاه‌عباس جزائر بحرین را بابرخی ازپایگاه‌های نظامی و تجاری پرتغالیان در خلیج فارس گرفت ، حکمران پرتغالی جزیرهٔ هرمز درین‌باره گزارشی برای پادشاه اسپانی فرستاد واز رفتار مخالفت‌آمیز شاه‌عباس و حکمران فارس شکایت‌کرد . این گزارش هنگامی بدربار اسپانی رسید که آنتونیودوگوه‌آ والله‌وردی بیگ ترکمان نیز بانامه‌وهدایای شاه‌عباس بدانجا رسیده بودند . فیلیپ سوم همینکه از حملهٔ قوای ایـران بربحرین آگاه شد بار دیگر آنتونیودوگوه‌آ را بانامه وهدایائی بایران روانه‌کرد . پادشاه اسپانی درنامهٔ خـود نوشته بودکه چون تاتاریخ نوشتن این نامه (ماه رمضان سال ۱۰۱۶ هجری ـ ژانویهٔ ۱۶۰۸ میلادی) هنوز سفیراو « لوئیس‌پره‌یرادولاتسردا » وامامقلی‌بیگ پاکیزهٔ ترکمان بسبب نیافتن کشتی ازهندوستان باسپانی نرسیده‌اند واز دوست عزیز خود شاهنشاه صفوی بی‌خبرست ، باردیگر «آنتونیودوگوه‌آ » را بسفارت نزد وی‌میفرستد» ونیز بشاه‌عباس بسبب فتوحات وی درنبردهای ایران وعثمانی تبریك گفته ومتذکر شده بودکه قوای دریائی اونیز دردریای مدیترانه بسلطان عثمانی خسارات فراوان رسانیده‌اند . سپس ازشاه خواهش کرده بودکه امپراطوری اسپانی را نیزمانند ایران ازآن خودشمارد ، وضمناً ازتصرف بحرین سخن بمیان آورده ونوشته بودکه چون میان پادشاهان ایران واسپانی بنیان دوستی ویگانگی استوارست ، میان زیردستان و عمال ایشان نیزباید اساس مودت پایدار باشد ، وازرفتار خان فارس درتصرف بحرین ودست اندازی ببرخی ازقلاع وبنادر ساحلی ایران ،که بامیر هرمز دست‌نشاندهٔ وی تعلق داشت ،گله وشکایت کرده بود ، ودرپایان نامه نیزنوشته بودکه امیدوارُست شاه‌عباس از کشیشان کاتولیك ومبلغانی‌که در ایران منزل دارند راضی باشد ، وآرزو دارد که شاه ایران مهربانی و لطف خویش رااز روحانیان عیسوی که بایران آمده‌اند دریغ نفرمایند [۱۴] .

چون آنتونیودوگوه‌آ از اسپانی بهندوستان رسید « دم‌آلکسیس‌دومنتزس » اسقف بندرگوا بفرمان فیلیپ سوم پادشاه اسپانی ، کشیش دیگری بنام **گیوم‌دوژزو** [۱۵] رانیز همراه وی کرد ، وآندو ازهندوستان عازم ایران شدند ودرنیمهٔ ماه ربیع‌الاول

۱۴ـ سفرنامهٔ آنتونیودوگوه‌آ ، ص ٤١٤ تا ٤١٦ .

۱۵ ـ **Guillaume de Jésus**

سال ۱۰۱۷ هجری (اواخر ژون ۱۶۰۸ میلادی) باصفهان رسیدند . شش‌روز پس‌از ورود آنان شاه‌عباس بسوی همدان رفت و میهماندار سلطنتی را مأمور کرد که « آنتونیودوگوه‌آ » رانیزباهمراهانش بهمدان برد .

در همان روزی‌که کشیش اسپانیائی بحضور شاه باریافت و نامه وهدایای پادشاه اسپانی را تقدیم کرد ، شاه‌عباس باوگفت‌که باید باردیگر به رم واسپانی باز گردد و پاپ وپادشاه اسپانی را بجنگ با ترکان عثمانی برانگیزد . «آنتونیودوگوه‌آ » خود درین‌باره چنین می‌نویسد :

« .... در همان روز تقدیم هدایا شاه‌بمن گفت که بایستی دوباره باسفیری که او معین خواهد کرد به‌اسپانی ورم روم وپادشاه اسپانی وپاپ را بجنگ باترکان برانگیزم .گفتم دستور پادشاه اسپانی خلاف اینست واوخواسته است که من دردربار اعلیحضرت مقیم‌باشم .شاه گفت لابدبیاد داری که تو خود در سفراول مرا بجنگ‌باترکان تشویق کردی . حال‌نیزباید پادشاهان فرنگ‌را بجنگ وادار کنی ! ... من بچادر خود بازگشتم واز فکر آن سفر دراز غمگین بودم . پس ازآن بیمار شدم‌واجازه‌خواستم‌که به‌اصفهان روم (زیرا که‌اردوی شاهی در نزدیکی همدان بود)ولی شاه اجازه نداد وپزشکان خویش را مأمور معالجه من‌کرد ،ولی‌من عاقبت باصفهان رفتم وامر شاه را با سایر کشیشانی که در آنشهربودند در میان نهادم، وقرارشدکه اگر شاه‌اصرار کند سفارتش را بپذیرم .... »[۱۶]

شاه‌عباس چندماه پیش ازآن (درسال ۱۰۱۶ هـ .) هنگامی‌که درخاك شروان قلعهٔ **شماخی** را محاصره کرده‌بود ، بوسیلهٔ جاسوسان خویش‌خبریافت‌که **ردلف دوم** امپراطور آلمان با **سلطان احمدخان** پادشاه عثمانی صلح‌کرده است . ازین خبرسخت متأثر ومتغیر شد ، زیرا امپراطور مخصوصاً نامه‌ای باو نوشته وقول داده بودکه هرگز باسلطان صلح نکند وبهمین سبب شاه‌عباس اوراز همهٔ سلاطین فرنگ محترمتر و عزیزتر میداشت . « آنتونیو دوگوه‌آ » درین خصوص چنین می‌نویسد :

« ... امپراطور آلمان مخصوصاً نامه‌ای بشاه عباس نوشته و قولداده بود که هرگز باسلطان صلح نخواهد کرد .شاه‌عباس این نامه را نگهداشته بود وروزی بمن‌نشان داد .... او گمان داشت که امپراطور بقول‌خودوفا خواهدکردوبهمین سبب‌وی‌را سخت محترم میداشت ، چنانکه تصویری ازودر مدخل اطاق مخصوص خود نهاده بود وهرگاه‌که‌بدان اطاق‌داخل میشد، باحترام آن سر فرودمی آورد ،ومن که‌روزی خود شاهد اینکار بودم متعجب شدم .شاه چون تعجب‌مرا دید ، پرسید این مرد را میشناسی ؟گفتم نمیشناسم . گفت این تصویرامپراطورآلمانست که چون با ترکان می جنگد سزاوار احترامست .... »

---

۱۶ ــ سفرنامهٔ آنتونیودوگوه‌آ ، ص ٤٤٩ تا ٤٥١

شاه از مصالحهٔ امپراطور آلمان باسلطان عثمانی چنان متأثر وخشمگین بودکه روزی به « آنتونیودوگوه‌آ » وهمراهان وی بطعنه‌گفت‌که « عیسویان دیگر مانند پیش در قوای جنگی توانا نیستند وبقول وقرار خویش نیز علاقه ندارند .... من بنیروی شمشیر خود یکصد وبیست وپنج قلعه از ترکان گرفته‌ام . اما پادشاهان فرنگ بجای آنکه ازین موقع مناسب استفاده‌کنند ، باسلطان براه صلح میروند . بااین وضع چگونه انتظار دارید که من بشمادر کشور خوداجازهٔ کلیسا ساختن بدهم وارامنه را تشویق کنم‌که از پاپ اعظم اطاعت‌کنند ، وبگذارم که شمادرکشور ایران ناقوس بزنید ؟.. بروید شکرکنید که ناقوسهای شمارا نمی‌شکنم وکلیساهارا ویران نمی‌کنم ، وشمارا ازکشور خود نمیرانم .... » یکی ازکشیشان گفت : « اگر پادشاه آلمان باترکان صلح کرده است ، پادشاه اسپانی ،که‌مارا بسفارت فرستاده وبیگناهست ، وپاپ اعظم که درکار صلح مداخله‌ای نداشته است ، چه‌تقصیر کرده‌اند ؟» شاه جواب‌داد : « شماخود مکرر گفته‌اید که پادشاه آلمان باشاه اسپانیا بستگی دارد وهردو مطیع پاپ هستند ، بنابراین یقیناً در چنین امر مهمی باهم مشورت وموافقت کرده‌اند[۱۶] . »

پس‌از آنکه « آنتونیو دوگوه‌آ » ازاصفهان باردوی شاهی بازگشت ،شاه‌عباس بی‌درنگ احضارش کرد وباو چیزهائی‌گفت‌که بهترست عیناً ازسفرنامهٔ آن‌کشیش نقل کنیم . می‌نویسد :

« .... شاه از بازگشتن من‌ابراز خرسندی کردوچون دید که حالم خوبست ، گفت که‌بیماریت اگر ساختگی نبود ، خطرناك هم نبود !گفتم که عیسویان‌کمتر دروغ میگویند، مخصوصاً ماکه شغلمان مستلزم راستگوئیست ! ... ولی چون لطف شاهی شامل حال من‌بود ،زود شفایافتم .شاه بقهقهه خندید ، وگفت خیال کردم‌که از ترس‌برگشتن‌به‌اسپانی ناخوش شده‌ای ! جواب‌دادم خیلی علتها هست که میتواند مرا ازبازگشتن باسپانی باز دارد . اول اینکه پادشاه اسپانی امر کرده است درایران بمانم .دوم آنکه «امامقلی‌بیگ پاکیزه » که اعلیحضرت با«لوئیس پره‌یرا » باسپانی فرستاده‌اند ، هنوز باز نگشته ، ونیز «دم‌رابرت شرلی » هم ،باز نیامده[۱۷] ،و بگمان‌من موضوع همهٔ این سفارتها یکی است ، ودیگر رفتن من لزومی ندارد . شاه گفت : «دربارهٔ امر پادشاه ،که‌گفته‌است درایران بمانی‌مسئولیتش‌رامن‌خودبعهده‌میگیرم.دربارهٔعدهٔ سفیران‌هم تعجب نبایدکرد ، زیرا من‌بکار بزرگی دست‌زده‌ام واگربناباشد که بتنهائی در برابر ترکان دفاع‌کنم شکست‌خواهم خورد . خاصه‌که تاتاران (ازبکان) نیز ازسوی‌دیگر ایران‌را تهدید می‌کنند...

---

۱۶ ـ سفرنامهٔ آنتونیودوگوه‌آ ،ص ٤۲٦ .

۱۷ ـ گزارش سفارت رابرت شرلی در صفحات آینده بتفصیل خواهد آمد .

پس فرستادن چندین سفیرعجب نیست .باید پادشاهان اروپا رابانجام دادن تعهداتشان وادار کنم .شما نیزبایدبروید وپاپ‌را مجبورکنید کهاز امپراطور آلمان بسبب‌اینکه با ترکان عثمانی صلح کرده است ، گله کند و ازو بخواهد که بار دیگر با سلطان عثمانی از در جنگ درآید. زیرا نزد خداوند پسندیده نیست که پاپ ودیگر فرمانروایان فرنگ دست مرا در چنین امر خطیری بند کنند ، و خود باترکان‌از در آشتی ودوستی در آیند. تو چون خود سبب جنگ‌من‌با ترکان بوده‌ای ، خود نیزباید درین راه فداکاری کنی .... »

«شاه درضمن این سخنان چندقطره اشك هم ازغم یا تأثر فروچکاند. من‌گفتم‌آرزوداشتم که ارادهٔ تمام پادشاهان فرنگ بسته بمیل من بود، تابیدرنگ همگی را بجنگ با سلطان عثمانی بر می‌انگیختم .امامتأسفم که چنین نیست .بااینهمه هرگاه که اعلیحضرت اراده فرمایند آمادهٔ حرکت خواهم بود شاه بسیارخوشحال شد ومن ازو خواهش کردم که نامه‌های رسمی را حاضر کنند و نیز اجازه دهد که خلیفهٔ ارامنه را هم‌باخود بخدمت پاپ‌اعظم ببرم.شاه گفت میدانی‌که من بهمهٔ عیسویان ایران آزادی داده‌ام و نمیتوانم خلیفهٔ ارامنه را مجبور کنم‌که با تو بیاید . ولی هرگاه خود او راراضی‌کنی حرفی ندارم، واصولا میلدارم که حضرت پاپ نیزکشیش عالیقدری بایران روانه کند تاخلیفهٔ همه عیسویان باشد .... »[۱۸]

پس‌از آن شاه‌عباس یکی از سرداران نامی خود بنام **دنگیزبیگ** قورچی‌روملو را ،که حکمران شهر **کمره** بود ، احضارکرد وفرمان‌داد که آمادهٔ سفر گردد وهمراه « آنتونیودوگوه‌آ » باسپانی وایتالیا رود . همچنین بدستور وی نامه‌هائی به‌پاپ و پادشاه اسپانی نوشتند ودر حضور کشیش ودنگیزبیگ خواندند . سپس آنها را به‌دنگیزبیگ داد واورا باکشیش پرتغالی مرخص‌کرد . ضمناً یکی ازبازرگانان نامی ارمنی بنام **خواجه صفر** رانیزبا پنجاه‌بارابریشم همراه‌وی‌کرد ،تاآنهارادر اسپانی‌بفروشد وباب تجارت ابریشم ایران‌را،که درانحصار شخص شاه‌بود ، ازراه‌دریائی هندوستان وجنوب افریقا بااسپانی وسایرکشورهای اروپائی بازکند ۱۹ .

---

۱۸ — سفرنامهٔ آنتونیودوگوه‌آ ،ص ۴۵۲ تا۴۵۵ .

۱۹ — سبب فرستادن بارهای ابریشم باسپانی این بود که پادشاه اسپانی و نمایندهٔاو درناپل بنام کنت دوبنه‌ونت _Comte de Benavent_ در نامه‌های خود از شاه عباس خواسته‌بودند که راه تجارت ابریشم را از خاك ترکیه تغییر دهد واین کالای خاص ایران را ازراه هرمز وهندوستان و جنوب افریقا،که کم خطرتر وهمه‌جا دراختیار پادشاه اسپانی است ،بفرنگستان فرستد .شاه نیز موافقت‌کرد و آنچه ابریشم در اصفهان موجود داشت ، همراه دنگیزبیگ از طریق دریا باسپانی فرستاد تا خطرو زیان این کار اول متوجه شخص وی گردد وازینراه برای بازرگانان ایرانی اطمینان حاصل شود تا ازانپس‌ابریشم وسایر کالاهای‌خودرا از طریق هرمزباروپا فرستند .درین باره در فصل شاه‌عباس وبازرگانی مفصلتر سخن خواهیم گفت.

شاه‌عباس ظاهراً برای پادشاه اسپانی بهریك ازدوسفیرنامه‌ای جداگانه داده بود . درآغاز نامه‌ای که به « آنتونیو دوگوه‌آ » داده شد ، نوشته بود که : « بخواست خداوند سلامت است وپیوسته درجنگ باترکان عثمانی ،که‌دشمنان مشترك دوکشورند، به‌پیروزیهای تازه نائل میشود وتاآنزمان بدانچه مطلوب وی بوده رسیده است .» سپس ازینکه پادشاه اسپانی باردیگر آن‌کشیش را بسفارت نزد وی فرستاده بود ، تشکر کرده وازو خواسته بودکه مرد شایسته‌ای را بامقام کنسولی بایران روانه‌کند تادرین کشور مقیم‌گردد وازامور مربوط بعیسویان آگاه شودو بکار محاکمه ومجازات گناهکاران عیسوی ، بنابراصول وقوانین دین عیسی ،بپردازد . پس‌ازآن نوشته بود که : « .. آن پادشاه عالیجاه هفت سال پیش نیز همین پرآنتوان (آنتونیودوگوه‌آ) را بسفارت نزد من فرستادند تا مرا بجنگ با ترکان عثمانی تحریض کند . البته‌ازجنگهائی که بنابرارادهٔ ایشان وسخنان این کشیش باترکان کردم آگاه شده‌اند ومیدانند که اکنون شهرها وقلعه‌های بسیار ازیشان گرفته‌ام . لازمهٔ محبت ودوستی آنست که چون من وظیفهٔ خودرا بانجام رسانیده‌ام ، آن اعلیحضرت نیز متحدان و دوستان و زیردستان خودرا بجنگ باسلطان عثمانی تشویق فرمایند . چنانکه آن پادشاه بخوبی دریافته‌اند ، من بعیسویان علاقه ومحبت دارم وبهمین سبب مایلم‌که ازآن جانب کشیش عالیقدری باینجا فرستاده شود ، تابرتمام عیسویان ممالك من ریاست داشته باشد ،ودر اوچ‌کلیسا که مرکز تمام ارمنستان ومکان بسیار مقدسی درتمام قلمرو دولت منست مقیم‌گردد ... نظر بمحبتی‌که بآن اعلیحضرت دارم ، بتمام کشیشان و روحانیان مسیحی ،که درپایتخت من اقامت‌گزیده‌اند منازل ومساکن شایسته‌داده‌ام ، و همگی می‌توانند خانه‌های دیگر نیز موافق مرسوم و میل خود بسازند . با این نامه ، که نشانه‌ای ازعلاقهٔ من بآن پادشاه عالیجا هست دنگیزبیگ ، از بزرگان دربار وسران سپاه من ، نیز همراهست . انتظار دارم که او را هرچه زودتر رخصت بازگشت دهند . او مطالب دیگری‌هم‌که درین نامه نوشته نشده‌است بعرض خواهد رسانید .... دربارهٔ تجارت ابریشم نیز سعی خواهم‌کردکه معاملات آنراز دست ترکان عثمانی خارج‌کنم و بعمال آن اعلیحضرت سپارم ، وتجارت این متاع راازراه هرمز دائر سازم . ولی خوبست‌که ازآنجانب نیز کسی بجزیرهٔ هرمز فرستاده شودکه حافظ منافع سوداگران ایران باشد ، تاکسانی‌که از اصفهان ابریشم بدانجا میفرستند ضرر نکنند وخسارت نبینند[۲۰] ... »

۲۰- از ترجمهٔ نامهٔ شاه عباس بزبان فرانسه در سفرنامهٔ آنتونیودوگوه‌آ .

شاه‌عباس درنامهٔ دیگری هم که برای فیلیپ سوم به‌دنگیزبیگ روملو داده بود ،وعین‌آن درقسمت **ضمائم** این‌کتاب ازنظرخوانندگان‌خواهدگذشت،کمابیش همین مطالب راتکرار کرده وچون پادشاه اسپانی درضمن نامه‌ای ازو خواسته بودکه دست بازرگانان‌انگلیسی‌را ازتجارت ابریشم ایران کوتاه‌کند وکشتی‌های‌آندولت را ببندرهای خلیج فارس راه‌ندهد ، درین نامه باین مطلب اشاره‌کرده ونوشته بود :

« ... وآنچه ازبی‌اعتدالی جماعت انگلیس مرقوم قلم صداقت رقم گردانیده بودند و سفارش کپیتان **جرون** ومنسوبان فرنگیه نموده‌اند ، قبل‌از ورود نامهٔ نامی بامراء عظام فارس ولار قدغن فرموده‌ایم‌که باآن طبقه سلوك مستحسن نموده نوعی سلوك نمایند که منسوبان آن حضرت راضی وشاکر باشند ، و از امداد واسعاد ایشان خودرا معاف ندارند ... چندنفر ازمردم انگلیس بدرگاه معلی آمده درباب خرید و فروخت ابریشم استدعای چندکردند . انشاءالله تعالی درحین قرار ومدار آن مقدمه نسبت بملازمان و منسوبان آن پادشاه عالیجاه آفتاب کلاه نیز آنچه لازمهٔ دوستی باشد مسلوك خواهد گشت ، ونوعی نخواهدشدکه «کپیتان» مذکور و منسوبان آن پادشاه عالیجاه ناراضی باشند ... »

در پایان نامهٔ خود نیزاشاره کرده‌بودکه مقداری ابریشم « بجهت گشادگی راه دریا واطمینان سوداگران فرنگستان » همراه سفیر خویش فرستاده است ، ولی درهیچیك ازدونامهٔ خویش ازجزائر بحرین ودیگر نواحی ساحلی خلیج‌فارس که از امیر هرمز گرفته بود ، سخنی بمیان نیاورده بود .

پیش‌از آنکه « آنتونیو دوگوه‌آ » ودنگیزبیگ بجانب اسپانی حرکت کنند ، شهرت یافت که شاه‌عباس میخواهد با سلطان عثمانی صلح‌کند، زیراگذشته ازنامه‌هائی که درین خصوص میان مادر سلطان عثمانی و**زینب‌بیگم** عمهٔ شاه عباس مبادله شده بود ، عمال دولت عثمانی بوسیلهٔ **حاتم‌بیگ** اعتمادالدوله و برخی ازسران دولت بشاه نزدیك شدند و شریف مکه هم که به استانبول رفته بود ، ازآنجا نامه‌هائی بشاه‌عباس نوشت و اورا بترك مخاصمه، که بزیان همهٔ مسلمانان بود، دعوت‌کرد. «آنتونیودوگوه‌آ» درین خصوص می‌نویسد :

« ... شاه ظاهراً بمصالحه تن داده بود و این مسائل با آنکه از جملهٔ اسرارسیاسی بود، بگوش من رسید . معلوم شدکه شاه یکی‌از پاشایان ترك‌را ، که‌درجنگی‌اسیر افتاده‌بود ،بسفارت‌برگزیده است تا به استانبول فرستد ومقدمات صلح رافراهم کند .بهمین سبب من بی‌درنگ موضوع سفارت خود را فاش کردم تابگوش جاسوسان ترك‌که ممکن بود دراردوی شاه باشند ، وپاشائی

که قرار بود بسفارت‌رود،برسد.شهرت دادم کهشاه مرا بفرنگستان میفرستد تا پادشاهان عیسوی را برضد ترکان برانگیزم ،وتاسلطان را یکباره ازپای درنیاورده‌اند ،آسوده ننشینند. ضمناً شاه میخواهدتجارت ابریشم‌را از راه هرمزدائر کند تاترکان ازسودآن محروم شوند. منظـورم آن بودکه بدین وسیله سلطان عثمانی دریابد که شاه‌عباس فریبش میدهد و در همان حال‌که بااو سخن از مصالحه میگوید، عیسویان را بجنگ‌تشویق‌می‌کند ،تا بقول شاه اعتماد نکند وسپاهی آماده جنگ درمرزهای ایران‌نگاه دارد ،وشاه نیز همیشه‌سپاه مجهزی درسرحدات عثمانی‌داشته باشد ، زیراتا این‌دوحریف‌سرگرم جنگ‌باشندجهان مسیحی درصلح وسلامت‌خواهد بود!.... »[۲۱]

---

۲۱ ــ سفرنامهٔ آنتونیودوگوه‌آ ، ص۴٦۹ تا ۴۷۱

۵

سفارتهای رابرت‌شرلی

باروپا

نخستین سفارت رابرت شرلی باروپا

شاه‌عباس ازآغاز سلطنت همواره فرصتی می‌جست‌که جزیرهٔ هرمز و مراکز بازرگانی اسپانی و پرتغال را در سواحل‌ایرانی خلیج فارس ، از دست‌دولت اسپانی بیرون کند،ولی انجام یافتن این مقصود تنها با قوای زمینی امکان‌ناپذیر می‌نمود ، و شهریار ایران چون کشتی‌های جنگی نداشت میخواست با یکی از دولتهای اروپائی رقیب اسپانی ، که در قوای دریائی توانا باشد ، مانند انگلستان یا هلند ، متحد گردد ، و با پشتیبانی و دستیاری کشتیهای آن دولت منظور خویش را انجام دهد . ازین‌گذشته زمانی می‌توانست با خیال آسوده بجنگ پرتغالیان برخیزد ، که ازجانب ترکان عثمانی آسوده‌خاطر باشد . بهمین سبب همیشه میکوشید که از پادشاهان عیسوی اروپا برضد سلطان عثمانی اتحادیه‌ای تشکیل کند ، تا پیوسته یکقسمت از قوای دشمن در سرحدات غربی کشور او سرگرم دفاع باشد و از نیروی پایداری وی در مرزهای ایران کاسته شود ، و چون تاسال ۱۰۱۶ هجری قمری از آمد و شد سفیرانی‌که از اروپا بایران آمده ، یا ازایران باروپا رفته بودند ، نتیجهٔ دلخواهی نگرفته بود ، رابرت‌شرلی برادر سرآنتونی شرلی را ، که پیش ازین شرح سفارت او نوشته شده است ، با نامه‌ها و هدایای بسیار ، همراه چند تن از بزرگان ایران بسفارت روانهٔ دربار پادشاهان بزرگ اروپا و پاپ کرد .

این مرد انگلیسی درمدت اقامت خود درایران بشاه‌عباس خدمات بسیار کرده ، و چنانکه درفصلهای آینده بتفصیل خواهیم گفت ، مخصوصاً در جنگهای ایران و عثمانی رشادتهای فراوان نشان داده بود[۱] .

رابرت شرلی و همراهانش در روز بیست و چهارم شوال سال ۱۰۱۶ هجری قمری (۱۲ فوریهٔ ۱۶۰۸ میلادی) ازاصفهان بیرون رفتند ، و از راه مازندران و دریای خزر عازم اروپا شدند . از همراهان شرلی یکی نیز کاپیتن **تامس پاول**[۲] از افسران انگلیسی بود که در ترتیب سپاه ایران خدمات بسیارکرد . پس‌از عبور از روسیه بشهر **کراکوی**[۳] ، که آنزمان پایتخت لهستان بود ، رسیدند ، و **سی‌گیسموند**[۴] سوم پادشاه آنکشور آنانرا بگرمی و احترام بسیار پذیرفت . مدت اقامت رابرت‌شرلی در دربار پادشاه لهستان درست معلوم نیست . همینقدر میدانیم که او در ماه ربیع‌الاول سال ۱۰۱۸ هجری (ژون ۱۶۰۹ م ۰) درشهر پراك بوده‌است .

در پراگ **رودلف دوم** امپراطور آلمان ، شرلی و همراهانش را چندی در دربار خود نگهداشت ، و او را بسبب خدماتی که از راه جنگ با ترکان عثمانی بجهان عیسویت‌کرده بود ، مقام **شوالیه**[۵] و لقب **کنت پالاتن**[۶] عطا کرد ، و نامه‌ای برای **جیمز اول**[۷] پادشاه انگلستان باو داد ، که در آن شرحی از خدماتش بعیسویان مقیم ایران نوشته بود . رابرت شرلی می‌خواست از پراگ به انگلستان سفر کند، ولی‌چون **کنت سولزبری**[۸] وزیر جیمز اول را از قصد خود آگاه ساخت ، کنت در جوابش نوشت که شاه مایلست اوپس‌از انجام دادن مأموریت خود در دربار سایر پادشاهان اروپا به انگلستان رود .

پس شرلی راه ایتالیا پیش گرفت ، و در روز یکشنبهٔ ۲۸ جمادی‌الثانی ۱۰۱۸ هجری (۲۸ سپتامبر ۱۶۰۹ م ۰) با تشریفات بسیار وارد شهر رم شد . چون روز دیگر بحضور پاپ **پل‌پنجم**[۹] رسید ، نامهٔ شاه‌عباس را تقدیم کرد ، و میل کامل شهریار ایران را باتحاد پادشاهان عیسوی برضد سلطان عثمانی متذکر شد . پاپ

---

۱ – رجوع کنید بصفحهٔ ۳۵ این کتاب . ۲_ Thomas Powel . ۳_ Cracovie . ٤_ Sigismond .

۵_ Chevalier . ٦ _ Comte de Palatin . پالاتن یا **پالاتینا** Palatina از نواحی آلمان غربی در ساحل چپ رود **راین** Rhin است .

۷_ James I . ۸_ Comte de Salisbury . ۹_ Paul V .

نیز با او بمهربانی سخن گفت و در پذیرائی دیگری او را بلقب **کنت کاخ مقدس لاتران**[۱۰] مفتخر گردانید و نیز باو اختیاری مذهبی عطا کرد که می‌توانست اطفال نامشروع مردم را ، بجز فرزندان نامشروع پادشاهان و شاهزادگان و کسانی که دارای مقامات **کنت** و **بارون** بودند ، مشروع سازد (!) و او چندی بعد ازین اجازه و اختیار دینی درهندوستان استفاده بسیارکرد . سبب مهربانیهای مخصوص پاپ به رابرت شرلی ظاهراً آن بود که وی چند روز پیش از آنکه از ایران عازم اروپا گردد ، با زن خود **ترزیا** درکلیسای اصفهان بمذهب کاتولیك درآمده و مذهب رسمی انگلستان را ترك گفته بود .

هنگام عزیمت او از رم نیز پاپ و برادرش کاردینال **برگز**[۱۱] باو هدایای بسیار دادند ، و شرلی از رم بشهر میلانو[۱۲] (میلان) و از آنجا ببندر **جنوا**[۱۳] (ژن) رفت ، و با کشتی راه **بارسلونا**[۱۴] (بارسلون) از بنادر اسپانی پیش گرفت .

چون ببندر «بارسلونا» رسید ازو خواهش کردند که درانتظار فرمان شاه درآن‌شهر بماند. فیلیپ سوم پادشاه اسپانی، و وزیرش **دوك لرما**[۱۵] سفارت شرلی را ، ازآن سبب که انگلیسی‌بود ، بچشم بدبینی مینگریستند ، ویکی‌از منشیان شاه بنام **پرادو**[۱۶] دربارهٔ شرلی به**فرانسیس کتینگتن**[۱۷] ، سفیر انگلستان دراسپانی، گفته بود که « چون غالباً اشخاصی ازین سرزمین دوردست (یعنی ایران) باسپانی آمده و خود را بدروغ سفیر خوانده‌اند، اعلیحضرت تا صحت مأموریت اینگونه اشخاص معلوم نشود، از پذیرفتن ایشان خودداری خواهند کرد . بعلاوه این شخص مردی عاقل بنظر نمیرسد ، چه اگر عقل سالمی داشت درصورتی که عیسوی مذهب است دستار مسلمانان برسر نمیگذاشت[۱۸] . »

---

۱۰ ــ Comte du Sacré palais du Latran ــ کاخ لاتران رایکی ازمعاصران‌نرو (نرون‌ــ Neron (امپراطور روم ، بنام **پلوتیوس لاترانوس** ــ Plautius Latranus ــ بنا نهاده بود ، که «نرو» اورا برای تصرف اموالش هلاك کرد. این قصر راقسطنطین کبیر امپراطور روم بپاپ **ملکیاد** Melchiade بخشید ، و چندی مقر پاپ بود واز سال ۱۲۵۹هـ. (۱۸۴۳م.) بموزهٔ آثارعتیق‌عیسوی مبدل شد وامروز در اختیارپاپ است .

۱۱ ــ Borghese ۱۲. Milano ــ ۱۳. Genova ــ ۱۴. Barcelona ــ ۱۵. Duc de Lerma.

۱۶ ــ Prado ۱۷. Francis Cottington.

۱۸ ــ رابرت شرلی لباس ایرانی می‌پوشید وبا اجازهٔ شاه‌عباس تاج قزلباش برسر میگذاشت .رجوع کنید بصفحهٔ ۳۵ ازین کتاب و صفحات ۲۱۱ تا ۲۱۳ مجلد اول این تاریخ .

بهمین‌سبب رابرت شرلی ناچار بخرج خود از بارسلونا به **آلکالا**[۱۹] و از آنجا به **آرانخوئز**[۲۰]، اقامتگاه بهاری پادشاه رفت، و چون درماه شوال سال ۱۰۱۸ هجری (ژانویه ۱۶۱۰ م.) فیلیپ سوم او را بحضور پذیرفت، دونامه از شاه‌عباس را، که همراه داشت، تقدیم‌کرد، ودرضمن خطابه مشروحی از فیلیپ خواست که با دیگر پادشاهان اروپا متحد شود، و با سلطان عثمانی جنگ سختی آغاز کند. ولی شاه بخطابهٔ مشروح او جوابی کوتاه داد، و ملکه نیز با وی از مسائل عادی سخن گفت، و هردو با او بسردی رفتار کردند. چنان‌که شرلی از رفتار ایشان متأثر گشت و بوزیر پادشاه شکایت کرد.

از «آرانخوئز» شرلی بشهر مادرید رفت و دوماه درآنجا میهمان پادشاه اسپانی بود، و چون آگاه شد که جیمز اول پادشاه انگلستان حاضرست او را چون سفیری پذیرائی کند، از پی مسافرت بانگلستان برخاست و در اواسط ماه‌ذی‌الحجهٔ سال ۱۰۱۸ هجری (مارس ۱۶۱۰ م.) برای تحصیل اجازهٔ مرخصی بخدمت فیلیپ‌سوم رسید. پادشاه اسپانی گذشته از جواب نامه‌های شاه‌عباس، چهارهزار **دوکا** نیز باو بخشید. ولی شرلی بعللی چند مجبور شد که تا تابستان ۱۰۲۰ دراسپانی بماند، ودرین مدت زن خود را هم که درلهستان مانده بود، به‌مادرید آورد.

چون در ماه جمادی‌الاول سال ۱۰۱۹ هـ. (۱۶۱۰ م.) آنتونیودوگوه‌آ و دنگیزبیگ روملو، که در سال ۱۰۱۷ از ایران بقصد اسپانی بیرون آمده بودند، و شرح آن درصفحات پیش گذشت، بآن کشور رسیدند، و ازجانب شاه‌عباس‌هدایای گرانبها از پارچه‌های ابریشمی و جواهر قیمتی تقدیم فیلیپ سوم کردند، شاه‌اسپانی تاحدی بقبول پیشنهادهای رابرت‌شرلی دربارهٔ تجارت ایران و اسپانی و شرائط شاه‌عباس درفرستادن ابریشم ایران از راه هرمز و هندوستان باروپا، تن‌داد، و مقرر شد که شرلی از بندر «لیسبون» با کشتی بایران بازگردد. ولی چون جواب قطعی پادشاه بپیشنهادهای او بتأخیر افتاد، مصمم شد که از اسپانی به انگلستان رود و پیشنهادهای بازرگانی خویش را با جیمز اول درمیان گذارد. مقصود وی آن بود که بدستور شاه‌عباس با پادشاه انگلستان یك قرارداد بازرگانی منعقد سازد و راه تازه‌ای برای صدور ابریشم و سایر کالاهای ایرانی باروپا باز کند، تا بازرگانان ایران ناگزیر مال‌التجارهٔ خود را از خاك عثمانی باروپا نفرستند و سلطان عثمانی از حقوق گمرکی گزافی که از کالاهای ایران میگرفت محروم گردد.

---

۱۹ – Alcala. (القلعه) ۲۰ـ Aranjuez

رابرت شرلی درآخرین روزهای اقامت خود در مادرید گرفتار مخالفت و دشمنی برادر خویش سرآنتونی‌شرلی گردید ، که مسکین و تهی‌دست ازایتالیا باسپانی آمده بود ، و او را متهم میکرد که مقصودش از رفتن بانگلستان مخالفت با دولت اسپانی و اقدام بتحریکاتی برضد آن دولت است . رابرت شرلی ازآن بیم داشت که دراسپانی مسمومش کنند و میکوشید که هرچه زودتر خود را ازآن کشور برون اندازد . سرانجام درماه ربیع‌الاخر سال ۱۰۲۰ هجری (ژون ۱۶۱۱ م) باوجود توطئه‌های برادر بمقصود رسید و دوماه بعد با زن خود **ترزیا** درانگلستان بدیدار خانهٔ پدری توفیق یافت و ما تفصیل سفارت او را به‌انگلستان ، در فصل **روابط شاه‌عباس با دولت انگلیس** مفصلتر خواهیم نوشت .

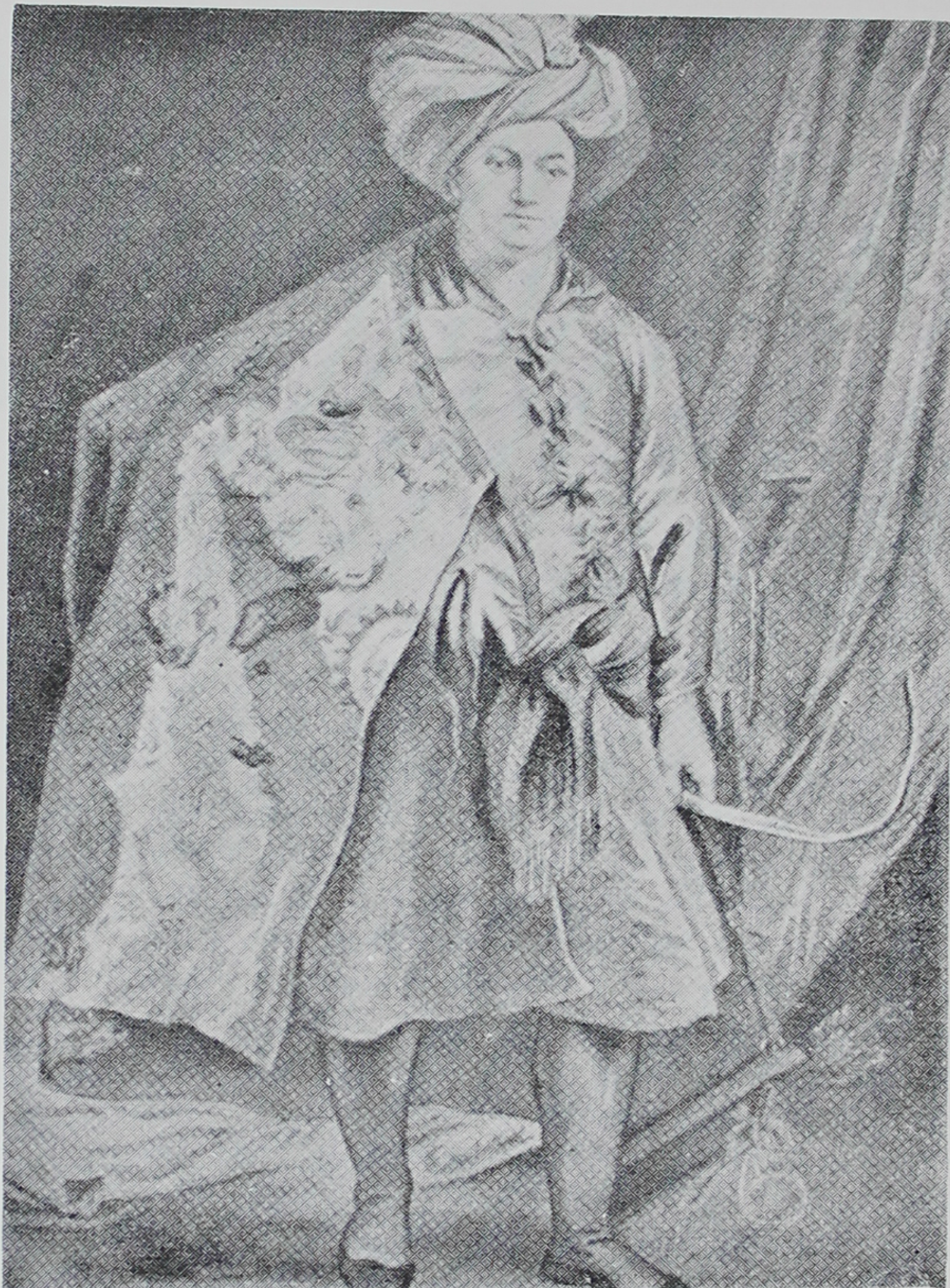
رابرت‌شرلی پس از یك سال و نیم اقامت درانگلستان با یك کشتی انگلیسی ازجنوب افریقا عازم هندوستان شد و در اواخر سال ۱۰۲۳ هجری بساحل هند رسید و درماه شوال آنسال به **اگره** پایتخت دولت گورکانی هند رفت ، و درماه جمادی‌الاول سال بعد به‌اصفهان بازگشت .

دنبالهٔ سرگذشت سرآنتونی شرلی

سرآنتونی شرلی پس‌ازآنکه درماه محرم سال ۱۰۱۰ هجری قمری (ژوئیهٔ ۱۶۰۱ میلادی) در شهر رم از حسینعلی‌بیگ بیات سفیر شاه‌عباس جدا شد و ، چنانکه پیش ازین گفته شد[۲۱] ، ببندر **آنکونا** و از آنجا به ونتسیا (ونیز) رفت ونزدیك سه‌سال درآنشهر ماند ، و چون هنگام نخستین اقامت خود در شهر **پراگ** (در سال ۱۰۰۹ هجری - ۱۶۰۰ میلادی) ، مذهب رسمی انگلستان را ترك‌گفته بمذهب‌کاتولیك درآمده بود و **الیزابت** ملکهٔ انگلستان‌نسبت بدو خشمگین‌گشته واورا ازحمایت خویش وحق بازگشت بانگلستان‌محروم ساخته بود، درسال۱۶۰۵ میلادی (۱۰۱۳-۱۰۱۴ هـ) باردیگر بشهر پراگ رفت و ازجانب « رودلف دوم » امپراطور آلمان بسفارت مأمور مراکش گشت ، و درپایان این سفارت ببندر «لیسبون» پایتخت پرتغال سفر کرد . مقارن همین زمان فیلیپ سوم پادشاه اسپانی میخواست « آنتونیودوگوه‌آ » کشیش فرقهٔ سن‌اگوستن را ، چنانکه پیش ازین گفته‌ایم ، برای بار دوم بسفارت نزد شاه‌عباس فرستد و از حملهٔ خان فارس بجزائر بحرین و متصرفات پرتغالیان درکنارهٔ خلیج‌فارس گله کند . پس برای اینکه با خبر اقدام نظامی تازه‌ای برضد سلطان عثمانی

---

۲۱ - رجوع شود بصفحهٔ ۱۶۱ ازین کتاب .



تصویر

سر رابرت شرلی

سفیر شاه عباس دردربار پادشاهان اروپا

کار یکی ازنقاشان زمان (ازمجموعهٔ نقاشیهای «لردلکن فیلد»)

(مقابل صفحهٔ ۱۸٤)

براهمیت این سفارت بیفزاید ، و شاه‌عباس را ، که همیشه از سستی و بیطرفی متحدان اروپائی خویش گله‌مند بود ، راضی‌کند ، سرآنتونی شرلی را بخدمت خویش پذیرفت و او را بفرماندهی دستهٔ کوچکی ازکشتیهای جنگی اسپانیائی مأمور کرد که در دریای مدیترانه، با آن نیروی دریائی «باتمام قوا و بارادهٔ شخص خود درخشکی و دریا با قوای دریائی هلند و عثمانی درآویزد . »

سرآنتونی شرلی که مدتها دربار ایران را از خویشتن بی‌خبر نهاده بود ، بی‌درنگ نامه‌ای بشاه‌عباس نوشت تا او را از مأموریت تازه و بزرگ خود آگاه سازد . نامهٔ او درماه جمادی‌الاخر سال ۱۰۱۷ هجری (اوت ۱۶۰۸ میلادی) بوسیلهٔ‌کشیشی پرتغالی[۲۲] باصفهان رسید و « آنتونیودوگوه‌آ » ، که درین تاریخ درآنشهر بود آنرا بشاه‌عباس تقدیم کرد . مضمون نامهٔ او ، که درهمان زمان توسط یکی ازکشیشان‌کرملی مقیم اصفهان بفارسی ترجمه شده اینست :

نامهٔ سرآنتونی شرلی بشاه‌عباس

« ... [بعرض] عالیجناب بندگان نواب‌کامیاب‌سپهررکاب اشرف اقدس‌ارفع‌اعلی، خلدالله ملکه ابداً ، میرساندکه‌ازآن تاریخ که از خدمت نواب محروم‌شده، آنچه خدماتی‌که‌بینده‌رجوع نموده بودند ، دقیقهٔ فروگذاشت ننموده ،و درهیچ باب تقصیری واقع نشده واگرچه محنت این سفر ودرد غربت راکشیدم، اماپادشاه فرنگ رابدوستی نواب یکجهت نموده ،وپادشاه اسپانیه قرار وشرط نموده که‌همیشه باهل‌روم (عثمانی) محاربه نماید . بنوعی‌که هرگز صلح پذیرنباشد ، و حقیر راسردار دریا کرده است وحکم قایم‌دادکه دردریا وخشکی هرچه خواهم بجـا آورم . و در خدمات خود رامعاف نخواهم نمود، ودیگر آنچه روخواهد داد، احوالات را بعرض‌همایون خواهم رساند .وقبل ازین مذکور میشدکه پادشاه مجار باخواندگار روم آشتی نموده ،این مقدمه خلاف بوده و درین وقت دشمنی ایشان زیاده شد . کشتی بسیار و لشکر بیشمار جمع نموده و پادشاهان فرنکیه متفق‌القول و متفق‌اللفظ شده‌اند که در محاربهٔ ترك در پیوندند ، و چون میانهٔ نواب اعلی و پادشاه اسپانیه نهایت محبت بود سخن چند ضرورشد که بعرض رسانم: اولا در باب ابریشم چنین مقرر شد که سودای ابریشم در هرمز بشود ، چرا که مردم فرنگ هر ساله زر بسیار و یراقهای کلی از آلت حرب به الکای روم می‌برند و سودا می نمایند ، و حال آنکه معاملهٔ ایشان بر طرف میشود ، هردو جانبه دشمنی زیاد میشود ، و پادشاه اسپانیه حکمی به کپیتان هرمز فرستاده که از مردم عجم ، که در ملیت بندگان نوابندو ابریشم‌به‌هرمز آورند عزت و حرمت بدارد ،وخرجی که واقع‌شود زیاده نگیرند، وقرار یافت‌که سودای ابریشم

---

۲۲ ــ نام این کشیش را آنتونیودوگوه‌آ در سفرنامهٔ خویش دومی‌نیکواستروپن Dominco Stropen نوشته است.

در هرمزبشود .توقع چنانست که‌چون نواب بمطالعهٔ مکتوب برسد دیگر آنچه بخاطر مبارك رسد قلمی نموده ارسال دارند . چرا که پادشاه اسپانیه این مقدار محبت بهم‌رسانیده که هرمطالبات‌که نواب رجوع نماید سلاطین فرنگیه بتقدیم خواهند رسانید ، وفقیر رانیز آنچه سعی می‌باید بجای خواهم آورد .امره‌اعلی ....»

بدستور شاه‌عباس پس‌از چندروز جواب نامهٔ سرآنتونی‌شرلی را تهیه کردند، و بمضمون زیر بوسیلهٔ همان کشیشی که نامه را آورده بود ، فرستادند :

جواب شاه‌عباس بنامهٔ سرآنتونی شرلی

« فرمان‌همایون شد، آنکه امارت مآب عزت قیاب معالی‌انصاب ،بیگزادهٔ اکرم دان‌آنتانیوشرلی بشفقت بیغایت شاهانه ، ومرحمت بی‌نهایت پادشاهانه مفتخر و سرافراز گشته بداند که عرضه داشتی‌که درین ولاپیایهٔ سریراعلی نوشته مصحوب کس خود فرستاده بپابوس ارسال داشته بود رسید ، ومضمون معلوم شد . آنچه عرض‌کرده بود که از تاریخی‌که‌ازدرگاه معلی رفته در خدمت تقصیر نکرده ومارا فراموش ننموده ودر دشمنی دشمنان ماخودرا معاف نداشته ودر ازدیاد محبت و دوستی پادشاهان فرنگ‌وپادشاه مغرب‌بانواب همایون ماسعی نموده، بواجبی خاطرنشان اشرف شد.اخلاص و یکجهتی آن‌امارت پناه برما ظاهراست و میدانیم که در لوازم یکجهتی وخدمتکاری تقصیر نمیکند ،و آنچه‌عرض کرده بودکه حالا درخدمت اعلیحضرت والارتبت پادشاه عالیجاه خورشید کلاه ستاره سپاه فرنگستان می‌باشد،چون پادشاه عالیجاه حکومت وسرداری روی دریارا باو داده‌موجب مسرت وخوشحالی‌شد، وشرحی‌که‌درباب‌محبت ودوستی حضرت پادشاه عالیجاه نوشته بود که‌بانواب همایون مادارد ،ماهم ده برابر آن محبت باحضرت پادشاه عالیجاه داریم ، واز اخبار فتح وفیروزی او خوشحال میشویم ،وآنکه نوشته بودکه اوسعی نموده ومی نماید که میانهٔ پادشاهان فرنگ‌و جماعت ترك صلح نشود ،واینکه مذکور میشود که پادشاه مجار با روسیه صلح کرده غلطاست ، وآن امارت پناه آنجا رفته برطرف کرده (؟) شاید آ ن‌امارت مآب از واردین آن صوب شنیده باشد و خاطرنشان حضرات پادشاهان فرنگ شده باشد که از تاریخی‌که آن امارت مآب رفته تا حال ما راچه محاربات عظیم بالشکررومیه واقع شده‌وچه‌قلعهای معتبر ازیشان گرفته‌ایم ، ودرین چندسال که مابا‌ایشان درمحاربه ومجادله‌ایم اصلا ازجانب سلاطین فرنگ حرکتی واقع نشده ونشنیدیم که ایشان هم از آن طرف حرکتی کرده‌باشند . بهر حال خود بهمانطریق باایشان در محاربه ومجادله‌ایم ودست از محاربه باز نمیداریم . می‌باید که آن امارت مآب بنوعی‌سعی نماید که حضرات پادشاهان فرنگیه درمحاربهٔ ترك‌ساعی‌بوده تقصیرننمایند.

«و آنچه در باب ابریشم نوشته‌شده، [که]بعدازاین ازولایت‌عجم ابریشم‌به‌حلب نبرند و بهرمز آورده‌درآنجا بفروشند ،ودوستی‌که فرنگیه بارومیان بجهت آمدوشد حلب وبردن ابریشم

اظهارمی‌نمایندبرطرف شود، بسیارخوبست .چه بهترازین‌کارکه ابریشم عجم به هرمزآورندوتجار فرنگ امتعه واجناس فرنگ بهرمز آورده بفروشند .ودر عوض‌ابریشم ببرند. انشاءالله تعالی بعدازین مقرر میفرمائیم که تجار عجم ابریشم رابهرمز آورده‌بفروشند .ایشان نیز مقرر دارند که درهرمز باسوداگران سلوك خوب کرده‌خرج زیادتی نگیرند که‌باعث رغبت سوداگر شود ، وهرگاه سوداگر بشنود که‌خرج کمترست وصرفه درآوردن هرمزاست جهت فایدهٔ خودبهرمز می آورند .ودر هرباب مراسم دولت خواهی بجای آورده همواره حقایق حالات واخبار آنهارا عرض نمایند و مطالب که داشته باشند عرضه داشت نمایند که بانجاح‌شرف‌و اسعاف مقرون است . تحریرا فی جمادی‌الثانی سنهٔ ۱۰۱۷ . »

سرآنتونی شرلی پس‌ازآنکه خبر فرماندهی خود را درنیروی دریائی اسپانی برای شاه‌عباس فرستاد ، درسال ۱۰۱۶ هجری‌سفری ببندر ناپولی (ناپل) از بندرهای ایتالیا کرد ، و عضو شورای دولتی آنجا شد[۲۳] ، سپس درسال ۱۰۱۹ هجری (۱۶۱۰ میلادی) بشهر مادرید بازگشت و درآنجا ، چنانکه پیش ازین گفته شد ، با برادر خود «رابرت شرلی» که از جانب شاه‌عباس بدربار فیلیپ سوم رفته بود ، مصادف گشت و با وی از در دشمنی و مخالفت درآمد . از آن پس تا بیست و پنجسال ازو اطلاع کاملی در دست نیست . همینقدر میدانیم که حقوقی از پادشاه اسپانی میگرفته و با فقر و تهی‌دستی بسر می‌برده ، تا آنکه در سال ۱۶۳۵ میلادی (۱۰۴۴ - ۱۰۴۵ هجری) درگذشته است .

سومین سفارت دن‌آنتونیو دوگوه‌آ بایران

دن‌آنتونیودوگوه‌آ دراواخر سال ۱۰۲۱ هجری از اسپانی با **دنگیزبیگ روملو** بایران بازگشت ، و این‌بار گذشته از سمت سفارت **فیلیپ** سوم ، از جانب پاپ نیزعنوان نمایندگی‌داشت.

---

۲۳ - آنتونیوشرلی در «ناپولی» نایب‌السلطنهٔ پادشاه اسپانی **کنت‌دوبنوئنت** - **Con te de Benavent** را تحریك کردکه باشاه عباس ازدر مکاتبه درآید واز وی درخواست‌کندکه ابریشم ایران رابجای‌خاك عثمانی از راه هرمزباسپانی فرستد .کنت‌نیز درین باره نامه‌ای بشاه عباس‌نوشت و بوسیلهٔ **دومی‌نیکواستروپن** کشیش بدربار ایران فرستاد .شاه‌نیزبه **حاتم‌بیگ** اعتمادالدوله دستور دادبنایب‌السلطنهٔ ناپولی جواب دهد که‌باپیشنهاد او موافقت و برای اینکه حسن نیت خود را نشان دهد همراه **آنتونیودوگوه‌آودنگیزبیگ‌روملو** که بسفارت باسپانی میروند آنچه ابریشم متعلق بشخص وی دراصفهان‌موجودست‌باروپامیفرستد تا خطر اینکار نخست متوجه شخص وی‌باشد ودینوسیله سوداگران ایران اطمینان پیداکنند وابریشم خود را از راه هرمز بفرنگستان فرستند . سپس دستورداد آنچه ابریشم دراصفهان موجود بودبارِبندی کنندتاهمراه‌سفیران فرستاده شود ....» - سفرنامهٔ گوه‌آ ،ص ۴۶۷ و ۴۶۸ .

هنگام ورود وی باصفهان شاه‌عباس در مازندران بود و در روز سی‌ام‌محرم سال بعد بپایتخت آمد و آنتونیودوگوه‌آ را درمیدان نقش جهان بحضور طلبید. ولی این‌بار باوی بتلخی رفتار کرد و چون کشیش و دنگیزبیگ بحضور وی رفتند، نخست فرمان‌داد تا دنگیزبیگ را پیش چشم آنتونیودوگوه‌آ مثله‌کردند و بدار آویختند. علل کشته‌شدن دنگیزبیگ را ما درضمن فصول شانزدهم و هفدهم مجلد سوم این تاریخ بتفصیل نوشته‌ایم و درینجا مجال تکرار آن نیست[۲۴].

آنتونیودوگوه‌آ پس از کشته شدن دنگیزبیگ از بیم شاه‌عباس بشیراز گریخت تا بجزیرهٔ هرمز پناه برد. ولی چنانکه درمجلد سوم این کتاب گفته‌ایم، امامقلی‌خان امیرالامرای فارس بفرمان شاه او را مدتی درآنشهر نگاهداشت و سرانجام آزادکرد و او بجزیرهٔ هرمز گریخت.

دومین سفارت رابرت‌شرلی باروپا

چنانکه در صفحات پیش گفته شد، رابرت شرلی در سال ۱۰۲۳ هجری از انگلستان بهندوستان بازگشت، و چون ازجانب شاه‌عباس مأمور بود که بسفارت نزد نورالدین محمد جهانگیر امپراطور گورکانی هندرود، ازبندر گوا بشهر **آگره** پایتخت پادشاهان هند رفت، و پس‌از انجام دادن مأموریت خویش با نامه و هدایای جهانگیر، که ازآن‌جمله دو زنجیر فیل بود، بایران بازگشت و در ماه جمادی‌الاول سال ۱۰۲٤ به‌اصفهان رسید.

فیلیپ سوم درنامه‌ای که توسط او برای شاه‌عباس فرستاد وعده‌داده بود که بزودی بیاری پاپ رم و دیگر فرمانروایان اروپا با سلطان عثمانی بجنگ خواهد پرداخت، و کشتیهائی بدریای احمر خواهد فرستاد تا راه امتعهٔ هندوستان را که ازآن طریق بخاك امپراطوری عثمانی فرستاده میشود، مسدود سازند[۲۵].

از سفارت رابرت شرلی بکشورهای اروپائی فائده بزرگی حاصل نشده بود،

---

۲٤ ــ بصفحات ۱۷۹تا ۱۸۱ و ۲۲۹ تا۲۳۲ مجلد سوم این تاریخ مراجعه باید کرد. ــ نویسندهٔ تاریخ عالم آرای عباسی در بارهٔ تقصیرات دنگیزبیگ که مایهٔ کشته شدن اوگردید، پس‌از ذکرگناهانی‌که ما درمجلد سوم بیان کرده‌ایم، می‌نویسد: «... اما اعظم‌خطایا که موجب سیاست اغلب آن‌بود، اینست که با ملازمانی که همراه برده بود چندان بدسلوکی می‌نموده و درآزار ایشان میکوشیده که چند نفربدین ترسائی راضی‌شده... در فرنگستان مانده بودند. غیرت اسلام اقتضای سیاست اوکرده بجزا رسید...»

۲۵ ــ از مجموعهٔ مراسلات شاه عباس، کتابخانهٔ ملی شهر ناپولی (ناپل)، درایتالیا

ولی پذیرائیهای گرمی که امپراطور آلمان و پاپ رم و پادشاه اسپانی ازو کرده بودند، سبب شد که شاه‌عباس بامید نتیجه گرفتن از اقدامات چندین سالهٔ سیاسی وتجاری خویش بار دیگر او را به‌اروپا فرستد. پس چهارماه پس‌از ورود وی باصفهان، یعنی درماه رمضان سال ۱۰۲۴ هجری به رابرت شرلی فرمان‌داد که ازطریق جزیرهٔ هرمز و هندوستان و جنوب افریقا به‌اسپانی‌رود، و از کشیشان کرملی که در اصفهان مقیم‌بودند، یکی بنام **پردمتودلاکروز**[۲۶] را نیز همراه وی‌کرد. شاه‌عباس در نامه‌ای که برای فیلیپ سوم پادشاه اسپانی به‌رابرت شرلی داد، چنین نوشته بود:

«(بعداز عناوین وتعارفات مرسوم) .... مشهودرای قمراعتلاومرفوع ضمیر منبر آفتاب انجلا میگرداند، که چون طریقهٔ محبت و دوستی حضرات سلاطین رفیع‌الشأن مسیحیه، بتخصیص آن‌پادشاه والاجاه ستاره سپاه بااین جانب بمراتب کمال استقرار واستحکام دارد وهمیشه ایلچیان ورسولان سخن‌دان، خصوصاً پادریان[۲۷] عظام آمدشد نموده‌ابواب مکاتبه ومراسله مفتوح است، لهذادرین‌ولاکه عزت ایاب بیگزادهٔ اعظم‌اکرم **دان لبرتوشرلی** را،[۲۸] که درخدمت اشرف بود، جهت تجدید قواعد دوستی ،برسم ایلچیگری بدان صوب فرستادیم واز پادریان عظام پادری ردمتو را که مرد سنجیدهٔ نیکو اطوار راست گفتار است، بجهت اعتماد همراه بیگزادهٔ مذکور کرده روانهٔ خدمت علیا نموده و سخنانی زبانی گفته‌ایم ... توقع و ترصدآنست که آن حضرت والا منزلت پادشاه‌عالیجاه، همیشه [باب] مکاتبات‌دوستی آئین مفتوح گردانیده مجاری احوال خیرمآل ،که موجب مسرت وخوشحالی احباو دوستان است قلمی نمایند ،و هرگونه‌خدمتی که بوده باشد، رجوع نمایند که سرانجام داده شود، زیاده چه نویسم ....[۲۹]»

شرلی باهمراهان درهمان ماه رمضان ۱۰۲۴ هجری ازراه هرمز وهندوستان عازم اروپا گشت و ازجانب شاه‌عباس مأمور بود که با مأموران پرتغالی هرمز و هند نیز مذاکراتی‌کند و قراردادهای دوستانه منعقد سازد. زیرا بطوری که در صفحات آینده خواهیم‌گفت، دولت ایران درسال ۱۰۲۲ هجری بندر **گمبرون** (بندرعباس‌کنونی) را، که از پایگاههای نیرومند دریائی پرتغالیان درساحل ایران بود، با برخی قلاع

۲۶_ Père Redemeto de la Cruz

۲۷ ـ مقصود از **پادریان** «پدران»روحانی یا کشیشان عیسویست.

۲۸ ـ در مراسلات شاه‌عباس به‌پادشاهان اروپا همه جا **رابرت شرلی** را، بسبب آنکه از نجیب زادگان انگلستان بوده است، **بیگزاده** خوانده‌اند، ونام اورا نیز بصورت پرتغالی آن **لبرتوشرلی** نوشته و عنوان دان (مأخوذ از دم یا دن) که مخصوص نجیب‌زادگان اسپانیولی وپرتغالی بوده است بر آن افزوده‌اند.

۲۹ ـ از **مجموعهٔ مراسلات شاه‌عباس**، درکتابخانهٔ ملی شهرناپولی (ناپل) درایتالیا.

دیگر درکنار خلیج فارس ازیشان گرفته بود ، و بدین سبب عمال پرتغالی دولت اسپانی درجزیرهٔ هرمزوحوزهٔ حکمروائی خویش با اتباع و سوداگران ایرانی بدرفتاری بسیار میکردند . در هرمز رابرت شرلی حکمران پرتغالی قلعه را راضی‌کرد که تا نتیجهٔ سفارت و مذاکرات او با پادشاه اسپانی معلوم نشده است ، دست از مخالفت و دشمنی با دولت ایران بردارد ، ولی دربندر پرتغالی گوا (درهندوستان) ، بعقد قرارداد دوستانه موفق نشد ، زیرا پرتغالی‌ها میخواستند که دولت ایران آنچه از متصرفات قدیم پرتغال درخلیج فارس‌گرفته است ، مانند جزائر بحرین و بندرگمبرون و برخی بنادر ساحلی دیگر ، همه را بدولت اسپانی بازدهد .

شرلی سرانجام پس از ده ماه توقف دربندرگوا با یك کشتی اسپانیولی راه اسپانی پیش گرفت . درین زمان **شرکت هند شرقی انگلیس** هم ، که از سال ۱۰۰۹ هجری (۱۶۰۰ میلادی) تأسیس گشته و در هندوستان رونقی یافته بود ، باسفارت رابرت شرلی باسپانی مخالف بود ، زیرا عمال این شرکت در هندوستان ، چنانکه در فصل **روابط شاه‌عباس با انگلستان** بتفصیل خواهیم نوشت ، بوسیلهٔ دستیاران و جاسوسان خود در اصفهان از هدفهای مختلف سفارت وی ، که تجارت انحصاری ابریشم ایران از طریق اسپانی ازآن جمله بود ، آگاه گشته و آنرا برخلاف مصالح و منافع تجاری خود میدانستند . بهمین سبب بکشتیهای خود دستور دادند که دربندر «گوا» بسفائن پرتغالی حمله برند و رابرت شرلی را دستگیر کنند . ولی اتفاقاً کشتی حامل شرلی از دست ایشان بدر رفت و او در تابستان سال ۱۰۲۶ هجری (اکتبر ۱۶۱۷ م.) ببندر «لیسبون» پایتخت پرتغال رسید .

شرلی تا اواخر سال ۱۰۳۱ هجری در اسپانی بود ، و درین‌مدت می‌کوشید تا مگر پادشاه اسپانی را بجنگ با دولت عثمانی برانگیزد ، و برای انجام دادن این مقصود ، چنانکه از شاه‌عباس دستورداشت ، به فیلیپ سوم وعده داد که اگر سفائن جنگی اسپانی مدخل دریای احمر را بگیرند و راه تجارت عثمانی را با هندوستان و حجاز و مصر ببندند ، او شاه‌عباس را ببازدادن بندرگمبرون راضی خواهد کرد . ولی پادشاه اسپانی در برابر چنین اقدامی بازدادن جزائر بحرین را نیز توقع داشت ، و چون رابرت شرلی حاضر نبود که درین‌باره تعهدی کند ، فیلیپ سوم از قبول پیشنهاد وی سرباز زد و چون اساساً باظهارات و وعدهای شرلی اطمینان نداشت ، نامه‌ای بسفیر خود **دن‌گارسیادوسیلوافیگوه‌را** ، که آنزمان در دربار ایران بود ، نوشت و بدو دستورداد که دربارهٔ اظهارات شرلی با شاه‌عباس گفتگو کند و مخصوصاً متذکر

شود که هرگاه دولت ایران لااقل بندر گمبرون و قلاع ساحلی خلیج فارس را بدولت اسپانی بازدهد ، پادشاه اسپانی با دولت عثمانی از درجنگ درخواهد آمد ، و چنانکه رابرت شرلی سفیر شاه خواسته است ، راه تجارت آسیا و هندوستان را از دریای احمر برآن دولت خواهد بست . رابرت شرلی نیز درمدتی که در اسپانی بود نامه‌های متعدد دربارهٔ مذاکرات خود با پادشاه اسپانی ، برای شاه‌عباس فرستاد ، که ازآنجمله یکی را توسط « پرردمتودولاکروز » فرستاده بود ، و ما از مضمون این نامه‌ها در صفحات بعد سخن خواهیم گفت .

شرلی چون ازسفارت خود دراسپانی نتیجهٔ دلخواهی نگرفت، ازراه«لیسبون» با کشتی به رم رفت ، و درسال ۱۰۳۲ هجری نیز ازایتالیا عازم انگلستان شد ونزدیك سه‌سال برای بستن قراردادهای سیاسی و تجاری ، بشرحی که درتاریخ روابط‌سیاسی شاه‌عباس با انگلستان گفته خواهد شد ، درآنکشور بسر برد ، و سرانجام در سال ۱۰۳۶ هجری (۱۶۲۷ م.)بایران بازگشت .

٦

سفارت
دن گارسیا دوسیلوافیگوه‌را
بایران

پس‌ازآنکه رابرت‌شرلی درنخستین سفارت خود دراسپانی ، به فیلپ سوم وعده‌دادکه شاه‌عباس حاضراست باشرائطی چند ، تجارت ابریشم ایران را بسوداگران پرتغالی و اسپانیائی منحصر سازد ، پادشاه اسپانی لازم دانست که برای دریافتن حقیقت امر و تحقیق دراوضاع تجاری ایران سفیری بدربار شاه‌عباس فرستد . پس یکی‌از رجال نامی اسپانی بنام **دن‌گارسیا دوسیلوافیگوه‌را** ، از خانوادهٔ معروف وبزرگ **فریا** [۱] را با نامه‌ای دوستانه و هدایای گرانبها همراه هیئتی روانهٔ ایران کرد .

این سفیر در آغاز سال ۱۰۲۳ هجری (۱۶۱٤ م.) از اسپانی حرکت کرد و درماه رمضان همان سال ببندر گوا مرکز تجارت پرتغال در هندوستان رسید ، و درآنجا خبر یافت که شاه‌عباس جزیرهٔ کیش و قلعهٔ گمبرون را نیز تصرف‌کرده‌است

عمال پرتغالی اسپانی دربندر گوا ، که باطناً ازحکومت اسپانی ناخرسند بودند و یکنفر اسپانیائی را درمقام عالی سفارت نمی‌توانستند دید ، مدت سه سال سفیر اسپانی را درهندوستان نگهداشتند و برای آمدن او بایران موانع‌گوناگون‌ایجاد کردند . سرانجام دن‌گارسیا درهشتم ماه ربیع‌اولال سال ۱۰۲٦ هجری با یك کشتی کوچك از گوا حرکت کرد و پنج هفتهٔ بعد بجزیرهٔ هرمز رسید . درین جزیره نیز عمال پرتغال با وی مخالفت نمودند ، ولی عاقبت از راه **لار** خود را بشیراز رسانید و درآنشهر بانتظار دستورشاه‌عباس نشست . چهار ماه بعد ازجانب شاه‌عباس ، که آنزمان در فرح‌آباد مازندران بود ، بدو فرمان رسید که به‌اصفهان رود . پس‌از شیراز

---

۱ — Feria

بپایتخت رفت و تا ۲۳ جمادی‌الاول سال ۱۰۲۷ درآنشهر بود . « پی‌یترودلاواله» جهانگرد ایتالیائی که دراینزمان با شاه‌عباس در مازندران بوده است ، دربارهٔ ورود سفیر اسپانی به‌اصفهان چنین می‌نویسد :

« ... شاه بقیهٔ روز را بفرستادن احکام ونامه های گوناگون و شنیدن مطالب مراسلاتی که از ولایات رسیده بود گذرانید . از آن جمله عریضهٔ داروغهٔ اصفهان بود که ورود سفیر اسپانی را خبر میداد .... شاه چنانکه رسم اوست ، چاپار اصفهان را بحضور خواست و شخصاً ازو پرسید که سفیر اسپانی رادرکجا منزل‌داده‌اند؟ چاپار جواب داد که ازودر خانهٔ **ملاجلال** منجم پذیرائی میشود . شاه گفت که این خانه را مخصوصاً برای پذیرائی میهمانان بیگانهٔ خود خریده‌ام . سپس روبمن کرد وبرسید که آیا راستی چنانکه میگویند این سفیر از رجال معتبر اسپانیاست . در جواب گفتم که شخصاً او را نمیشناسم ، ولی میدانم که‌از خانوادهٔ بسیار معروف معتبریست . شاه پرسید که این‌خانواده از رعایای اسپانی یعنی **کاستیل** است یا ازرعایای پرتغال ؟گفتم ظاهراً این خانواده باهردو کشور نسبت دارد، اماتمایل آن بیشتر بدولت اسپانی است ، وافراد آن در دربار پادشاهان اسپانی مقامات بزرگ داشته‌اند .... [۲] »

« دن‌گارسیا دوسیلوافیگوه‌را » سفیر اسپانی مدتی در اصفهان منتظردستور شاه بود ، ولی شاه‌عباس که آنزمان درفرح‌آباد مازندران بسر می‌برد ، او را بحضور نمی‌خواست . سرانجام سفیر نامه‌هائی راکه ازپادشاه اسپانی‌ونایب‌السلطنه هندوستان با خود داشت ، بوسیلهٔ چاپاری به‌فرح‌آباد فرستاد تا بشاه رساند ، ولی چون بفرستادهٔ خود سپرده بود که نامه‌ها را جز بشخص شاه بدیگری ندهد ، میرابوالمعالی نطنزی معروف به‌**آقامیر** ، منشی و مجلس‌نویس شاه آزرده‌خاطر شد و نگذاشت فرستادهٔ او شاه را ببیند ، و فرستاده ناچار نامه‌ها رابرای سفیر به‌اصفهان بازگردانید .

سرانجام شاه دستورداد که سفیر اسپانی برای دیدن او بقزوین رود و دن‌گارسیا در روز ۲۳ جمادی‌الاول سال ۱۰۲۷ ازاصفهان راه قزوین پیش گرفت ازترتیب ورود وی به‌قزوین و گزارش نخستین پذیرائی شاه‌عباس ازو ، و مراسم تقدیم نامه‌ها و هدایائی که همراه داشت ، درفصول پیش بتفصیل سخن‌گفته‌ایم ، و حاجت بتکرار نیست[۳] .

پس‌از نخستین پذیرائی رسمی سفیر اسپانی دوبار دیگر نیز درمدت یکماه بحضور شاه رسید . بار اول دیداری اتفاقی بود : سفیر از خانه بقصد دیدن دوستی

---

۲ ــ سفرنامهٔ **پی‌یترودلاواله** ، ج ۳ ،ص ۳۳۲ و ۳۳۳

۳ــ رجوع کنید بصفحات ۲۸۱ و ۲۸۲ از مجلد سوم و صفحات ۵۷و۵۸و ۶۶تا۶۸ این کتاب .

بیرون آمده بود ، در راه با شاه‌عباس روبرو شد و شاه او را با خود بدرون یکی از باغهای سلطنتی‌مجاور میدان شهر برد ، و با سفیر درحضور جمعی از درباریان بسلامت پادشاه اسپانی و شخص وی شراب نوشید و بگرمی درمسائل گوناگون سخن گفت . چند روز بعد نیز هنگامی‌که میخواست هدایای کلانتر شهر **شماخی** و**یوسف‌خان** حکمران شروان را در میدان قزوین از نظر بگذراند[۴] ، سفیر اسپانی را نیز بمیدان خواست و با وی از هر دری ، جز مسائل سیاسی ، سخن بمیان آورد.

دراواخر ماه رجب آنسال ، چون معلوم شد که شاه از قزوین قصدآذربایجان دارد ، سفیر اسپانی درصدد برآمد که بخدمت وی رسد ، و در مجلسی خصوصی منظور سفارت خویش را با او درمیان نهد . ولی این امر محال می‌نمود ، چه‌شاه‌عباس کمتر سفیران خارجی را درقصر خود تنها می‌پذیرفت ، و پذیرائی ایشان غالباً درضمن میهمانی بزرگی صورت میگرفت . سفیر اسپانی باآنکه درین‌باره سعی فراوان کرد ، بمقصود نرسید . عاقبت برئیس کشیشان کرملی اصفهان **پرژان‌تاده** ، که درآن ایام برای دیدار شاه بقزوین آمده بود ، توسل جست ، و او از شاه خواهش کرد که درخواست سفیر را بپذیرد . شاه نیز در روز ۲۵ رجب سال ۱۰۲۷ بسفیر پیغام فرستاد که درمیدان قزوین حاضر شود . چون سفیر بمیدان آمد شاه نزدیك وی رفت و هردو سواره براه افتادند و چندین‌بار گرد میدان گشتند . مترجم سفیر با سر برهنه سوار براسب میان آندو حرکت میکرد . درین‌دیدار دن‌گارسیا ازجانب فیلیپ سوم دربارهٔ تصرف جزائر بحرین مرکز صید مروارید ، و قلعهٔ بندر گمبرون ، که سپاه ایران از پرتغالیان گرفته بود ، شکایت‌کرد ، ولی شاه‌عباس بی‌آنکه ازتصرف گمبرون سخنی گوید ، جواب‌داد که جزائر بحرین را ما از امیر هرمز ، که از ایام قدیم تحت‌الحمایه و باجگزار ایران بوده است ، گرفته‌ایم و این‌امر ارتباطی با پرتغالیان ، که رعایای پادشاه اسپانی هستند ، ندارد . بنابراین جای گله وشکایتی برای آن پادشاه باقی نیست و برخلاف تصور سفیر ، دولت اسپانی حقی بر جزائر بحرین ندارد . سپس سفیر را ترك گفت و بقصر خویش رفت ، و سفیر درمیان میدان تنها ماند ، ولی میهماندار او را تا خانه‌اش مشایعت کرد .

چندروزبعد سفیر اسپانی چون خبریافت‌که شاه بزودی به‌آذربایجان‌خواهد رفت ، درخواست‌کرد که برای گرفتن جواب نامهٔ پادشاه اسپانی و اجازهٔ بازگشت

---

۴ - رجوع کنید بصفحهٔ ۲۸۸ از مجلدسوم‌این کتاب.

بکشور خود بحضور شاه باریابد . ولی درخواستش پذیرفته نشد ، و شاه‌عباس باو پیغام فرستاد که چون چند تن از همراهانش رنجور شده‌اند ، و برای خود وی نیز بعلت پیری راه‌پیمائی و سفر دشوارست ، به‌اصفهان رود و چندی درآن شهر از رنج سفر بیاساید ، و وعده‌داد که چون از لشکرکشی فارغ شد و به‌اصفهان بازگشت رضای‌خاطر او را فراهم خواهد ساخت . این پیغام چندان زیرکانه بود که سفیر جز قبول دستورشاه چاره‌ای نداشت . زیرا شاه‌عباس چندبار ازو خواسته بود که با اردوی وی به‌آذربایجان سفر کند ، و سفیر برای تن‌زدن از قبول خواهش شاه رنجور بودن همراهان و پیری خود را بهانه ساخته بود ! « پی‌یترودلاواله » جهانگرد ایتالیائی درین‌باره می‌نویسد :

« .... بدیهی است که شاه‌عباس سفیر اسپانی را بیکی از علل زیر اجازه بازگشت نداد : یکی‌آنکه چون ازقبول دعوت وی خودداری کرده بود ، می‌خواست رفتار ناپسندش را تلافی کند ، یاآنکه بنابرعقیدهٔ خویش مصمم بود او را چندی در ایران نگاهدارد ، زیرا مکرر گفته بودکه اگر سفیران زود مأموریت خود را انجام دهند و بازگردند ، آنان را بجای سفیر چاپار باید خواند ، و یااینکه میخواست سفیر را درایران معطل سازد تا نتیجهٔ جنگ آنسال با سلطان عثمانی معلوم شود ، و ازآنرو دربارهٔ تحکیم یا قطع مناسبات دوستانهٔ خود با پادشاه اسپانی تصمیمی بگیرد[۵] ... »

درهرحال شاه بی‌آنکه سفیر را باردهد از قزوین بسوی آذربایجان رفت ، و دن‌گارسیا ناچار راه اصفهان پیش‌گرفت .

تصرف بندر گمبرون

پیش از آنکه دنبالهٔ گزارش سفارت دن‌گارسیا نوشته شود ، چند سطری دربارهٔ **بندرگمبرون** و وضع سیاسی آن درین زمان باید نوشت . بندر گمبرون قریهٔ کوچکی بود درکنار تنگهٔ هرمز ، که نزدیك دو فرسنگ از جزیرهٔ هرمز فاصله داشت. این بندر را جهانگردان فرنگی باختلاف **کمبرون** ، **گمبرون** ، **کوموران** ، **کامورون** ، **گامرون** ، **گومرون** ، **گامبرون** و **کمبرو** و بندر مطلق و حتی **بندل** نیز خوانده‌اند .

پرتغالیان از زمانی که بر جزیرهٔ هرمز دست یافتند و امیر آن جزیره را

---

۵ ــ سفرنامهٔ پی‌یترودلاواله ، ج ٤، ص ۵۷ .

مطیع خود ساختند ، بندر کوچك گمبرون را نیز ، ببهانهٔ اینکه در قلمرو متصرفات امیر هرمز است ، با دویست میل از آبهای اطراف آن متصرف شدند ، و چون سواحل جزیره برای کشتیهای کوچك جنگی ایشان پناهگاه مناسبی نداشت ، کنارهٔ گمبرون را لنگرگاه اینگونه‌کشتیها ساختند ، و درسالهای نخستین سلطنت‌شاه‌عباس ، برای حراست سفائن جنگی خود درآنجا قلعه‌ای بنا کردند . درپناه این قلعه همیشه از بیست و پنج تا سی کشتی مسلح آمادهٔ جنگ بود . دیده‌بانان جزیره همینکه در دریا کشتی بیگانه‌ای میدیدند با شلیك توپ کشتیهای جنگی خود را خبر میکردند ، تا برای گرفتن حق‌العبور و عوارض بازرگانی دیگر ، از بندر گمبرون باستقبال آن کشتی روند .

پس‌از تسخیر جزائر بحرین بسبب بدرفتاری عمال پرتغال با سوداگران ایرانی و مردم گمبرون و دیگر بنادر و جزائر اطراف ، شاه‌عباس مصمم شد که حتی‌الامکان دست ایشان را از سواحل خلیج فارس کوتاه کند ، و الله‌وردی‌خان امیرالامرای فارس را مأمور انجام‌دادن این مقصود کرد . خان فارس نیز در سال ۱۰۲۲ هجری پسر خویش امامقلیخان را ، که حاکم لار بود ، بتسخیر بندر گمبرون فرستاد . ولی تصرف قلعهٔ آنجا درین‌سال میسر نشد و امامقلیخان سال دیگر ؛ زمانی‌که پس‌از مرگ پدر (۱٤ ربیع‌الثانی ۱۰۲۲ هـ .) بجای او امیرالامرای فارس شده بود ، آن قلعه را بتصرف آورد و ویران ساخت و قلعهٔ زیبای استواری، بسبك قلاعی که آنزمان در اروپا ساخته میشد، در سیصد قدمی آنجا، دور ازدریا ، بنا نهاد .

ازآنپس بندرگمبرون از دست عمال پرتغالی اسپانی بیرون رفت و در قلمرو حکومت خان فارس درآمد ، و امامقلی‌خان حکومت و نگهبانی آنجا را بیکی از سرداران خود سپرد .

هنگام ورود « دن‌گارسیا دوسیلوا فیگوه‌را » سفیر اسپانی بایران ، **قاسم‌بیگ** نامی حکمران گمبرون بود ، و این بندر نزدیك دویست خانه داشت . پس‌ازآنکه شاه‌عباس جزیرهٔ هرمز را هم گرفت ، بندر گمبرون ترقی بسیار کرد و **بندرعباس** نامیده شد ، و چنانکه درصفحات بعد خواهیم گفت ، مرکز تجارتخانه‌های انگلیسی و هلندی گردید .

باقی گزارش سفارت

دن گارسیادوسیلوافیگوه‌را ، سفیراسپانی

چنانکه گفته شد ، پس‌ازآنکه شاه‌عباس از قزوین راه آذربایجان پیش‌گرفت،

دن‌گارسیا سفیر اسپانی ناچار بفرمان او به‌اصفهان رفت ، و درآنجا بانتظار پایان جنگ ایران وعثمانی وبازگشت‌شاه بپایتخت، اقامت‌گزید. ولی شاه‌عباس چون ازجنگ با دولت عثمانی فراغت یافت و با آن دولت صلح کرد ، بقزوین و ازآنجا به‌فرح‌آباد مازندران رفت (۲۸ ذیقعدهٔ سال ۱۰۲۷ هـ) و تا سوم ماه رجب سال بعد به‌اصفهان بازنگشت .

زمانی‌که شاه درفرح‌آباد مازندران بود ، نامه‌هائی از پادشاه اسپانی بوسیلهٔ نمایندگان وی در هندوستان به دن‌گارسیا رسید ، حاکی ازین که : « رابرت شرلی سفیر شاه‌عباس به‌فیلیپ سوم پیشنهاد کرده است که اگر دولت اسپانی چندکشتی جنگی بمدخل دریای احمر فرستد و بدین وسیله راه تجارت هندوستان را برعربستان و مصر و دیگر متصرفات عثمانی ببندد ، او از پادشاه ایران درخواست خواهدکرد که درامور تجاری و سیاسی با عمال پرتغالی اسپانی در هرمز و هندوستان بیشتر مساعدت کند ، و شاید بتواند شاه را ببازدادن بندر گمبرون نیز راضی سازد . پادشاه اسپانی خواسته است که بازدادن جزائر بحرین نیز از شرائط قبول این پیشنهاد باشد ، ولی رابرت شرلی گفته است‌که درین خصوص دستور مذاکره ندارد. درهرحال چون پادشاه اسپانی بگفتار رابرت‌شرلی انگلیسی، باآنکه‌کاتولیك مذهبست، اعتماد نمیتواند کرد ، مایلست که **پرملکیور دزانژ** [۶] نمایندهٔ مقیم اسپانی در ایران با شاه‌عباس مستقیماً دربارهٔ پیشنهاد سفیر او گفتگو کند و صحت آن را بدولت اسپانی اطلاع دهد ، تا آن‌دولت بتواند با اطمینان خاطر قراردادی با رابرت شرلی ببندد . ضمناً درین‌نامه‌ها گوشزد شده بود که دولت اسپانی با پیشنهاد شرلی و فرستادن کشتیهای جنگی بدریای سرخ موافقست ، مشروط بدانکه شاه ایران لااقل بندرگمبرون را بآن دولت بازگرداند . »

دن‌گارسیا این نامه‌ها را از اصفهان برای « پرملکیور » که آنزمان درقزوین بود ، فرستاد و کشیش ازآنجا بعزم دیدار شاه به‌فرح‌آباد رفت . ولی شاه‌عباس درجواب او گفت که چون با دولت عثمانی صلح‌کرده است ، بکشتیهای جنگی پادشاه اسپانی نیازی ندارد و آنچه از پرتغالیان گرفته متعلق به‌ایرانست و یکوجب آنرا هم بازنخواهدداد .

درینجا باید متذکر شویم که رابرت شرلی نیز ، مدتی‌پیش از آنکه نامه‌های پادشاه اسپانی به « دن‌گارسیا » رسد ، مراسله‌ای چند بخط « فرنگی » توسط

۶- Pére Melchior des Anges

قاصدان خود ازراه‌حلب بعنوان «پرژان‌تاده» رئیس کشیشان کرملی اصفهان فرستاده ، و ازو خواسته بود که آنها را برای شاه ترجمه کند . اما چون این‌نامه‌ها در قزوین بدست‌کشیش رسید ، و شاه آنزمان در اردبیل بود ، و می‌گفتند که باصفهان خواهد رفت ، ژان‌تاده ناچار آنها را با خود بپایتخت برد . ولی شاه برخلاف مشهور بمازندران رفت و چون ژان‌تاده دربارهٔ مراسلات شرلی ازو دستور خواست ، جواب‌داد که آنها را تا بازگشت وی باصفهان نزد خود نگاه دارد ، و درآنجا بعرض رساند . بنابراین مراسلات شرلی مدتی دراصفهان نزد پرژان‌تاده نخوانده ماند و بدین‌سبب سفیر اسپانی بواسطهٔ نامه‌هائی که از هندوستان بدو رسید ، پیش از شاه‌عباس از موضوع پیشنهاد شرلی بدولت اسپانی آگاه شد .

شاه‌عباس در روز یکشنبهٔ سوم ماه رجب سال ۱۰۲۸ هجری از مازندران به‌اصفهان بازگشت . سه روز بعد نیز سفیران هند و عثمانی و دولت مسکوی ، که پیش از آن در اردبیل و قزوین بحضور شاه رسیده بودند ، وارد اصفهان شدند . بدستور شاه‌عباس همهٔ مردم شهر اصفهان باستقبال ایشان رفتند ، و شاه‌عباس خود نیز ازیشان استقبال کرد . دن‌گارسیا سفیر اسپانی نیز بخواهش شاه درین‌مراسم شرکت جست و بشرحی که در فصول گذشته گفته‌ایم[7] ، شاه آنروز و آنشب از جمع سفیران درکاخ شاهی و درقهوه‌خانه‌ها و بازارهای اصفهان پذیرائی شایان کرد[8] . درین‌روز سفیر اسپانی نامه‌ای را که ازپادشاه خود توسط‌کشیشی بنام **برنارد‌آزودو**[9] دریافت‌کرده‌بود بشاه‌عباس تقدیم‌کرد. مضمون این نامه جز تعارفات‌رسمی چیزی‌نبود.

یکماه و نیم بعد از آن نیز در روز جمعهٔ بیستم ماه شعبان ۱۰۲۸ هجری ، پیش‌ازآنکه بعزم گردش از اصفهان بکوهستان اطراف نزدیك آنشهر رود ، سفیران بیگانه را هنگام غروب بمیدان نقش جهان دعوت‌کرد ، و سفیران اسپانی و مسکوی و پاپ رم را اجازه‌داد که بکشورهای خود بازگردند . سپس «دن‌گارسیا» سفیر اسپانی را بگوشهٔ تاریکی ازمیدان برد ، و درآنجا از اسب فرود آمد و برروی خاك سفیر را نزدیك خود اجازهٔ جلوس‌داد . « پرژان‌تاده » رئیس‌کشیشان کرملی اصفهان و مترجم

---

۷ ـ رجوع شود بصفحات ۳۱۲ تا ۳۱۵ از مجلد دوم وصفحات ۵۹تا ۶۳ ازین‌کتاب .

۸ ـ در سفرنامهٔ **دن‌گارسیا** سفیر اسپانی نوشته شده است که چون شاه‌عباس به‌اصفهان‌بازگشت این سفیر ،گنشته از هدایائی که در قزوین ازجانب پادشاه اسپانی تقدیم کرده‌بود، تصویری **ازسابین‌اگوست** ـ Sabine Auguste زن آدریانوس Adrianus از جانب خود بدو تقدیم کرد.ـص ۳۱۵

۹ـ Bernard Azevedo

سفیر و دوتن از نجیب زادگان اسپانی را هم ، که از همراهان سفیر بودند ، پیش خواند تا شاهد مذاکرات وی با سفیر باشند . از ایرانیان بجز **ساروتقی** وزیر مازندران و **قرچقای‌خان** سپهسالار و **حسین‌بیگ** میهمانداراباشی و **یوسف‌آقا** رئیس‌خواجه‌سرایان و چندتن دیگر از نزدیکان شاه کسی آنجا نبود . شاه از «پرژان‌تاده» خواهش کردکه مترجم مذاکرات او و سفیر گردد و بسفیرگفت که اگر درخواستی دارد اظهار کند . دن‌گارسیا گفت خواهشی ندارد مگر اینکه مایلست اعلیحضرت همهٔ عیسویان مقیم ایران را ، از پرتغالی و اسپانیولی و ایتالیائی ، شخصاً حمایت کنند ، و بایشان اجازه دهند که بسبک معمول خویش دراصفهان کلیسا بسازند . شاه جواب‌دادکه این‌خواهش انجام یافته است ، زیرا که خود پیوسته عیسویان را حمایت کرده و بایشان اجازهٔ ساختن کلیسا نیز داده است . خواهش دیگر سفیر آن بود که شاه بر همسایگان خود ، یعنی پرتغالیان جزیرهٔ هرمز ، بچشم دوستی بنگرد و از دزدان و راهزنان دریائی ، مانند دریانوردان و سوداگران انگلیسی ، که دشمن پرتغالیان هستند ، طرفداری نکند. شاه چون مایل نبود که سفیر اسپانی ازمردم انگلستان بدگوئی کند ، کلام او را قطع کرد و گفت که اگر امروز رشتهٔ دوستی من با پرتغالیان هرمز سست گشته، گناه از خود ایشانست. زیرا با مسلمانان بدرفتاری می‌کنند و بی‌سبب‌آنان را اسیر ومحبوس میسازند ، و نیز مانع آمد و رفت مسلمانان بایران میشوند و ایشان را مجبورمیکنند که بدین عیسی درآیند ، و البته باید دست ازینگونه اعمال ناپسند بکشند ، و درکار اتباع انگلیس نیز مداخله نکنند .

آنگاه سفیر سخن از بازدادن بندر گمبرون و جزائر بحرین پیش کشید . شاه درجوابش گفت که : « ما جزائر بحرین را از امیر هرمز گرفته‌ایم و مربوط به‌پرتغالیان نبوده است ، و اگر سوداگران پرتغالی پیش ازین در جزایر بحرین با امیر هرمز ، که مسلمان بوده است ، معامله داشته‌اند ، امروز هم با ما که مسلمان هستیم سروکار خواهند داشت و ازین‌جهت برای ایشان تفاوتی حاصل نشده است ، وگمان ندارم که فائدهٔ پادشاه ایران درهمسایگی برای پادشاه اسپانی از امیر هرمز کمتر باشد . اما دربارهٔ بندر گمبرون باید صریحاً بگویم که این بندر درخاك ایران و از قلمرو حکومت پرتغالی جزیرهٔ هرمز بکلی خارجست ، و من با تصرف این بندر بحقوق کسی تجاوز نکرده‌ام . »

شاه‌عباس با جوابهای صریح خود سفیر اسپانی را آگاه کردکه از آنچه گرفته است ، چیزی بازنخواهد داد ، ضمناً شکایت کرد که سلاطین فرنگ غالباً

باو وعده‌هائی داده و وفا نکرده‌اند ، و گفت که من تاکنون بیش از عدد ایام‌سال ، یعنی نزدیك ۳٦٦ قلعه از ترکان عثمانی گرفته‌ام . درصورتی‌که پادشاهان عیسوی فرنگ نه یك خانه ، بلکه یك انبار و حتی یك آغل بز هم نتوانسته‌اند بگیرند ، و اگر با من ازینگونه رفتار کنند ، ناچار راه بیت‌المقدس پیش خواهم گرفت و آنچه باید خواهم کرد ! [۱۰]

سرانجام سفیر را با مهربانی بسیار اجازهٔ بازگشت‌داد و گفت که همراه وی سفیری با هدایای شایسته روانه خواهد کرد و جواب نامه‌های‌پادشاه اسپانی را با او خواهد فرستاد . سپس چنانکه گفته بود بوزیر خود دستورداد که جواب مراسلات فیلیپ سوم را تهیه کنند ، و یکی از رجال دربار خویش را مأمور کرد که بعنوان ایلچی از جانب او با دن‌گارسیا باسپانی رود ، و هدایائی معادل نه هزار تومان نیز برای پادشاه اسپانی در اختیار وی نهاد [۱۱] . ولی این سفیر با دن‌گارسیا نرفت و دراصفهان بود تا وقتی که سفیر اسپانی بجزیرهٔ هرمز رسید (۱۳ ذی‌قعدهٔ ۱۰۲۸ هجری - ۱۹ اکتبر ۱٦۱۹) . پس‌ازآن نامه‌ای باو نوشت و ازحرکت بادهای موسمی پرسید ، تا درموقع مناسب به هرمز رود و ازآنجا با هم راه هندوستان پیش گیرند . اما چنانکه از سفرنامهٔ « دن‌گارسیا » و سایر منابع موجود برمی‌آید ، ظاهراً این سفیر باسپانی نرفته است [۱۲] .

---

۱۰ - در سفرنامهٔ **دن‌گارسیا** نوشته شده است که شاه‌از سفیراسپانی گله‌کرد که پادشاهان فرنگ‌هیچ اقدامی برضددشمن مشترك(یعنی سلطان عثمانی) نمی‌کنند. اگر آنان از سوی اروپا بسختی‌برو میتاختند، اونیز از جانب آسیاباتمام قوای‌خود بروحمله میبرد و تابیت‌المقدس پیش میرفت وآنجا را پس‌ازگرفتن بایشان تسلیم میکرد .اما سلاطین اروپا از چنین اقدام واجبی غافلند وبرخلاف برخی ازیشان، مانند امپراطورآلمان، در همان‌هنگامی که اوباسلطان‌عثمانی درجنگست ،باوی صلح می‌کنند ...» ص۳۳۲تا ۳۳۳.

۱۱ - سفرنامهٔ **پی‌یترودلاواله** ، ج٤ص۳۸۲تا۳۸٦ - سفرنامهٔ **دن‌گارسیادوسیلوافیگوه** را سفیر اسپانی، ص ۳۳۱ تا ۳۳٤ .

۱۲ - **دن‌گارسیا** در سفرنامهٔ خود نام‌این‌سفیررا **کایاسلطان -Caya-** نوشته‌است و نام حقیقی او در تواریخ فارسی دیده نشد .

۷

قطع روابط دوستانهٔ ایران و اسپانی

شاه‌عباس تا وقتی که با دولت عثمانی درجنگ بود ، بامید آنکه شاید بتواند دولت اسپانی را برضد ترکان باخود همدست سازد ، و از نیروی دریائی آندولت ، که آنزمان دردنیا بی‌رقیب بود ، دربرانداختن دشمن استفاده کند ، با پادشاه اسپانی و عمال پرتغالی او در هرمز و خلیج فارس ، براه دوستی و مسالمت میرفت ، و درفروش ابریشم و سایر محصولات کشور خود بایشان روی موافقت نشان میداد . اما چون پرتغالیان بازرگانی از راه خلیج فارس را بخود انحصار داده بودند ، و ازآنراه بدیگران اجازهٔ حمل کالا بهندوستان و اروپا نمیدادند ، و نسبت بسوداگران ایرانی و رعایای ایران نیز دربنادر خلیج بدرفتاری و اجحاف بسیار میکردند ، شاه‌عباس باطناً ازیشان کینه‌ای در دل می‌پرورید ، و همواره درصدد بود که دست آنان را از سواحل جنوبی ایران کوتاه سازد ، و راه تجارت خلیج فارس را بر بازرگانان ایرانی و سایر ملل باز کند .

یکی از کشیشان کرملی که سالها دراصفهان بسربرده و گواه رفتار پرتغالیان جزیرهٔ هرمز بوده است ، دربارهٔ رفتار ناپسند ایشان با اتباع ایران و سوداگران ایرانی که مایهٔ تحریك و خشم شاه‌عباس و تنفر او از پرتغالیان گردید ، چنین نوشته است :

« ... حکمروایان هرمز در حضور رعایای شاه ایران باو دشنام میدهند ، وبازرگانان ایرانی را وادار می‌کنندکه برخلاف میل‌خویش کالاها راشصت‌درصد گرانتر ازآنچه می‌ارزد بخرند ، و چنین کالاهائی طبعاً دربازارهای ایران مشتری نمیتواند داشت .یکی ازسوداگران ایرانی که ازین اجحاف بجان آمده‌بود، کالاهای تحمیل‌شده را مقابل قلعهٔ نظامی‌هرمز آتش زد. از طرف دیگر صادرات خاص ایران ، واز آن جمله اسب را ، بقیمتی ارزانتر از بهای معمول میخرند. با بازرگانان ارمنی هم‌که اتباع‌شاه هستند بمراتب‌بدتررفتار می‌کنند... واینگونه رفتار ناپسندایشان

سبب شده است که‌بازرگانان ایرانی دیگربرای معاملات تجاری به‌هرمز نمیروند وترجیح میدهند که برای صدور کالا مدتها در بصره بانتظار کشتی بنشینند ،یاورود کاروانهای امتعهٔ هندوستان را درشیراز منتظر شوند وبسفر هرمز که‌جان ومالشان را بخطرمی‌اندازد، نروند . فرمانده قلعهٔ هرمز یکبار تعهدی نوشت که اینگونه ستمکاریها راموقوف سازد ، ولی چون‌بقول خود وفا نکرد ، آبروی همهٔ اتباع دولتهای اروپائی را برد. ایرانیان‌وارامنه مکرر بشاه‌عباس وخان فارس شکایت‌کردند ،وشاه دوسه‌بار بخان فارس دستورداد که‌از لنگرانداختن کشتیهای پرتغالی در بنادر خلیج ،وورود کاروانهای ایشان بایران‌جلوگیری‌کند .

« در گمرك‌هرمزاتباع‌شاه ایران‌رابامشت‌وکاردمضروب‌ومجروح میکنند . چنانکه‌یکی‌از ملازمان‌ومنسوبان سفیر ایران که عازم دربار اسپانی بود ، وبسبب تنگی راه در جزیرهٔ هرمز بسربازی پرتغالی تنه‌زده‌بود، بی‌هیچ‌گناهی بدست آن‌سرباز کشته شد، وفرمانده هرمز نیز آن سرباز رامجازات‌نکرد .چون این خبر درایران بشاه عباس رسید، ازکشیشان‌اگوستن‌پرتغالی که دراصفهان بسر میبرند ،خواست‌که سرباز قاتل‌راتسلیم ‌وی‌کنند،ولی ایشان درجواب گفتند که چون آن‌سرباز درکلیسابست نشسته‌است ،قبول خواهش شاه‌میسر نیست !

«... ازقدیم مرسوم‌بودکه در جزیرهٔ هرمز ازآنچه‌برای پادشاهان‌ایران از هندوستان‌وارد میشد ،عوارض گمرکی نمیگرفتند .ولی شاه‌عباس شکایت دارد که‌درین باره‌نیز باو توهین وبی‌احترامی رواداشته وحتی اوراقی راکه دلیل تعلق‌کالاها بشخص‌وی بوده است ، پاره و لگدمال‌کرده‌اند ،ودر حضور خدمتگزارانش ازوبزشتی نام‌برده‌اند . چندی پیش فرمانده هرمز هدایائی را که امپراطور هندوستان برای‌شاه‌فرستاده‌بود،برای‌گرفتن عوارض‌گمرکی نگهداشته بودو میگفت که متعلق بشاه نیست .شاه‌چون‌ازین امر آگاه شدبنمایندگان خود دستور داد که قضیه رامسکوت گذارند تاخودبه هرمز رود وآنجارا آزاد کند. چند ماه بعد فرمانده هرمز هدایا را برای تأمین حقوق گمرکی آنها آشکارا فروخت ...

« ... آنچه بیش از همه شاه‌عباس را متغیر ساخته اینست‌که چون کشتیهای بازرگانی از هندوستان به هرمز میرسند، پرتغالیان آن جزیره دختران وپسران مسلمان یا غیرمسلمانی راکه بازرگانان ایرانی همراه دارند ،یابرای خدمت دردربار ایران از هندوستان خریده‌اند ،ببهانهٔ اینکه مسیحی شده‌اند یا مایل برفتن بایران نیستند میربایند .اینگونه کودکان را بکلیسا می‌برند وبازور و شکنجه وادار بقبول دین عیسی می‌کنند. این اطلاعات راشاه ازجاسوسان فراوانی که در هرمز دارد بدست می‌آورد ،وکشیشان فرقه سن‌اگوستن‌هم، که دراصفهان بسر می‌برند تاحدی آنرا تصدیق میکنند [۱]....»

۱ــ تاریخ کشیشان‌کرملی درایران ،ج۱،ص ۱۰۲تا۱۰٤ .

شاه‌عباس ازسال ۱۰۱۰ هجری مصمم شد که پرتغالیان را از خلیج فارس بیرون کند. پس نخست درآن سال، چنانکه پیش‌ازین گفته شد، جزائر بحرین را گرفت و درسالهای بعد سواحل خلیج فارس را از قلمرو نفوذ و فرمانروائی ایشان خارج ساخت، و درسال ۱۰۲۲ هجری بندر گمبرون را تصرف‌کرد.

پس‌ازآن‌نیز چون شرکت هندشرقی ازجانب بازرگانان انگلیسی درهندوستان تأسیس شد و این شرکت بقصد تجارت و خرید ابریشم ایران نمایندگانی به‌اصفهان فرستاد، شاه‌عباس علی‌رغم پرتغالیان، با فرستادگان آن شرکت مهربانی و مساعدت بسیار نمود، و حتی چنانکه در فصل **روابط ایران و انگلستان** خواهیم گفت، درسال ۱۰۲۷ هجری با نمایندهٔ شرکت قراردادی بست که از آنپس تمام ابریشم ایران را درجنوب منحصراً بشرکت هند شرقی بفروشد و از راه عثمانی چیزی باروپا نفرستد.

ستمکاری و غارتگری عمال پرتغال درجزائر و سواحل خلیج فارس ازیشان درسراسر ساحل جنوبی ایران کینه‌ای شدید ایجاد کرده بود، چنانکه دربندرهای ایران بکشتیهای بازرگانی پرتغال آذوقه نمیدادند، و مخصوصاً مردم برخی از بندرها، مانند **نخیلو** و **ریگ**، که بیش از دیگران از آنقوم ستم‌دیده بودند، با ایشان دشمنی خاص و آشکار داشتند. شاه‌عباس نیز بهمین علل، باآنکه نسبت بهمهٔ اروپائیان مهربان بود، پرتغالیان را دشمنان ایران میشمرد.

پرتغالیان نیز از راه‌یافتن کشتیهای انگلیسی باقیانوس هند و دریاهای مشرق نگران بودند، و برای آنکه تجارت ایران و سایر نواحی اطراف خلیج فارس را دردست خود نگاهدارند، ازعبور کشتیهای سایر ملل درآبهای خلیج ممانعت میکردند. هرکشتی که میخواست بخلیج فارس آید ناگزیر بود از حکمران یکی از قلعه‌های نظامی پرتغال جوازی بدست آورد، و شرایط اینگونه جوازها بسیار سخت و تحمل‌ناپذ بود.

مأموران پرتغال مخصوصاً با نمایندگان و عمال شرکت هند شرقی انگلیس دزقلمرو فرمانروائی خود بدرفتاری بسیار میکردند، وحتی از کشتن ایشان نیز باك نداشتند. چنانکه درسال ۱۰۲۷ هجری **ادوارد کنوك**[۲] نمایندهٔ شرکت هند شرقی را، که از اصفهان برای تحویل گرفتن کالا از کشتیهای انگلیسی به هرمز رفته بود، با چند تن از همراهانش مسموم کردند. بهمین سبب عمال شرکت هند شرقی نیز از تعدیات ایشان خشمگین بودند و برای کوتاه کردن دست آنان از آبهای هندوستان و خلیج فارس فرصتی می‌جستند.

رقابت بازرگانی انگلستان و پرتغال درایران روز بروز سخت‌تر میشد، و

۲- Edward Conock.

چنانکه پیش ازین گفتیم، شاه‌عباس نیز، چون پرتغالیان را دشمن میداشت، بانمایندگان شرکت هند شرقی براه سازش و دوستی میرفت . ولی تا زمانی که درآبهای مشرق پرتغالیان را قوی‌تر میدید و درمغرب بیاری پادشاه اسپانی و اقدام او بجنگ باسلطان عثمانی امیدوار بود ، روابط دوستانهٔ خود را با فیلیپ سوم نگاهداشت و از اظهار دشمنی خودداری کرد .

درسالهای ۱۰۲۱ و ۱۰۲٤ هجری (۱٦۱۲ و ۱٦۱٥ میلادی) دسته‌ای از کشتیهای پرتغالی درنزدیکی بندر **سورت** (در ساحل غربی هندوستان) از چندکشتی انگلیسی‌شکست خوردند واین‌پیش‌آمدازاهمیت‌واعتبار اسپانی‌وپرتغال**در**مشرق‌کاست و ضعف آندولت را آشکار ساخت . سه سال بعد نیز شاه‌عباس با دولت عثمانی صلح کرد (درسال ۱۰۲۷ هجری) ، و چون دیگر بکمك نظامی دولت اسپانی نیازی نداشت و ضعف نیروی دریائی آندولت در آسیا مسلم شده بود ، برآن شد که رشتهٔ دوستی خود را با پادشاه اسپانی بگسلد و پرتغالیان را ازسواحل و جزائر جنوب ایران بیرون کند . بهمین سبب ، چنانکه پیش ازین گفته شد ، بنامه‌های فیلیپ سوم جواب مساعدی نداد و سفیر او را نومید بازگردانید .

پس‌ازرفتن « دن گارسیا » سفیر اسپانی ازایران روابط شاه‌عباس با آن دولت و مأموران پرتغال در جزیرهٔ هرمز تیره‌تر گشت . درآغاز ماه شوال سال ۱۰۲۸ هجری سه نامه ازجانب سفیر به **پرژان‌تاده** ، کشیش کرملی مقیم اصفهان ، که ازو مکرر درین کتاب نام برده‌ایم ، رسید که ازآن میان دو نامه از اسپانی و یکی از «دن‌گارسیا» بود . نامه‌های دوگانه ازاسپانی بحکمران پرتغالی هرمز **دن‌لوئی دوسوزا**[۳] رسیده ، و او بگمان اینکه سفیر اسپانی هنوز در اصفهان بسر می‌برد ، آنها را توسط سربازی برای «دن‌گارسیا» فرستاده بود . ولی چون نامه‌ها در راه اصفهان و شیراز بسفیر رسیده بود ، او ناچار آنها را با مکتوبی بخط خویش برای « پرژان‌تاده » فرستاده خواهش کرده بود که بعرض شاه رساند . کشیش نیز بخواهش وی نامه‌ها را که یکی از فیلیپ‌سوم و دیگری از رابرت‌شرلی سفیر ایران بود ، در روز سوم شوال ۱۰۲۸ درمیدان نقش جهان بنظر شاه رسانید و اجازه یافت که آنها را ترجمه کند . پادشاه اسپانی درنامهٔ خود نوشته بود که بدرخواست رابرت‌شرلی حاضرست در دریای سرخ با سلطان عثمانی از در جنگ درآید و راه تجارت و دریانوردی را بر ترکان ببندد و پنج‌کشتی بزرگ اسپانیولی را مخصوصاً برای اینکار آماده کرده

۳ـ Don Louis de Sosa .

است و « پرردمتودولاکروز » کشیش کرملی را ، که همراه رابرت شرلی به اسپانی رفته بود ، با کشتیهای مذکور بایران فرستاده است ، تا با شاه‌عباس درین‌باره قرارداد لازم ببندد[۴] . درخصوص معاملهٔ ابریشم نیز نوشته بود که « ببازرگانان ایرانی ، از مسلمان یا عیسوی ، اجازه میدهد که ابریشم خویش را بجزیرهٔ هرمز ، و هرگاه درآنجا بفروش نرسد ، ببندر « گوا » مرکز هند پرتغال برند ، و حتی اگر بخواهند ، بدون پرداختن حقوق گمرکی وعوارض دیگر ، برخلاف آنچه پیش ازآن مرسوم بود ، خود آنرا مستقیماً ببندر «لیسبون» پایتخت کشور پرتغال حمل کنند ، اما اگر بخواهند بکشورهای دیگری برند جلوگیری خواهد شد . در هرمز و گوا و لیسبون تا چهار سال اقامت ازیشان نصف مالیات معمول ، و پس‌از چهارسال تمام مالیات گرفته میشود ، و اگر ابریشم خود را درگوا نفروشند ، و به پرتغال حمل‌کنند ، از پرداخت عوارض معاف خواهند بود . همچنین باید معادل سه‌چهارم وجهی‌که از فروش ابریشم خود درخاك اسپانی بدست می‌آورند ، کالای اسپانیائی بخرند ، و یك‌چهارم دیگر را نیز در گوا یا در هرمز بمصرف خرید کالا رسانند ، ولی اجازه خواهند داشت که اگر نخواستند درخاك اسپانی متاعی بخرند ، بهای ابریشم خود را در بندر گوا یا جزیرهٔ هرمز بپول ایران یا هر پول دیگری تبدیل کنند ، و برای امتعه‌ای که از ممالك اسپانی بایران می‌برند ، در بنادر لیسبون و گوا و جزیرهٔ هرمز حقوق گمرکی معینی ، مطابق آنچه از اتباع اسپانی و پرتغال گرفته میشود ، بپردازند . و نیز می‌توانند در لیسبون نماینده‌ای ایرانی یا ارمنی یا پرتغالی داشته باشند که دراختلافات بازرگانی ومعاملات ایشان با اتباع اسپانی داوری‌کند ، ولی تعیین نماینده از ملتهای دیگر مجاز نیست . دولت اسپانی نیز سه نفر مأمور رسمی انتخاب خواهد کرد که اختلافات ایشان را با تجار پرتغالی و اسپانیائی یا سایر مردم ازطریق عدل و انصاف حل و قطع کنند . اما اگر بازرگانان ایرانی درخاك اسپانی و متصرفات آن از پی تبلیغ مردم بدین اسلام برخیزند ، یا بمقدسات دین عیسی توهین کنند ، بکیفر خواهند رسید . »

درعوض خواهش پادشاه اسپانی از شاه‌عباس آن بود که بندر گمبرون را بار دیگر بحکومت پرتغالی هرمز سپارد ، و قلاعی را که درآنجا ساخته است ، ویران کند ، و نیز جزائر بحرین را بامیر هرمز بازدهد[۴] .

دن‌گارسیا درنامهٔ خصوصی خود به « پرژان‌تاده » نوشته بودکه اگر شاه‌عباس

---

۴ — از **مجموعهٔ مراسلات شاه‌عباس** ،در کتابخانه ملی شهر ناپولی (ناپل) و سفرنامهٔ **پی‌یترودلاواله** ،ج۴، ص ۴۱۲ و ۴۱۳ .

ببازدادن بحرین و گمبرون تن ندهد ، اصرار نباید کرد ، ولی باید کوشید که شاه بنادر ایران را بروی سایر ملل اروپائی ، خاصه اتباع انگلستان ، که « دزدان دریا » هستند ، ببندد و پرتغالیان را مانند پیش در کار تجارت آزاد گذارد [۵] .

رابرت شرلی نیز درنامهٔ خود بشاه‌عباس نوشته بود که فیلیپ سوم پادشاه اسپانی حاضرست باکشتیهای‌جنگی خویش‌راه تجارت را ازطریق دریای سرخ‌برسفائن عثمانی ببندد و بزودی با کمك پاپ اعظم و دیگر پادشاهان اروپا با ترکان بجنگ‌پردازد، و مخصوصاً تاکید کرده بود که شاه‌عباس برای حفظ دوستی ایران و اسپانی باید همچنانکه هنگام عزیمت او باروپا وعده کرده است ، تا رسیدن خبر قطعی ازجانب وی ، از بستن هرگونه قراردادی با عمال شرکت هند شرقی و اتباع انگلستان خودداری‌کند ، زیرا سلطان عثمانی و پادشاه انگلستان با یکدیگر متحد شده‌اند و هرگز با هم جنگ نخواهند کرد ...

نوشته بود : « .... چون دوستی پادشاه اسپانیه از حد بیرون است ، نوعی باید نمود که پادشاه خورشید کلاه (یعنی پادشاه اسپانی) راضی بوده باشد ، و آنچه بصرفهٔ نواب اشرف (یعنی شاه‌عباس) می‌بینم ، باید که جماعت انگلیس را از شهر خود دور کند و جواب گوید . **اگرچه اصل این فقیر انگلیسی است** اما خدمت و فایدهٔ نواب ازجانب پادشاه اسپانیه است ، والحال پادشاه اسپانیه همه‌ساله بجنگ روم می‌رود و این محاربه فایدهٔ کلی بنواب دارد ، و میانه انگلیسی و رومی نهایت محبت است . هرگز در میانهٔ ایشان جنگ واقع نشده و راه دریای سرخ را مسدود نمی‌نمایند[۶] ... »

شاه‌عباس چون از مضمون نامهٔ فیلیپ سوم آگاه شد ، خشمگین گشت ، و چنانکه بسفیر وی گفته بود به «پرژان‌تاده» نیز گفت که یکوجب از آنچه گرفته است

---

۵ — در سفرنامهٔ **دن‌گارسیا** سفیراسپانی نوشته شده‌است که: «سفیراسپانی میدانست که‌این‌کار بجائی نخواهد رسید وچندین‌بار ازهندوستان وایران درین‌باره باپادشاه اسپانی مکاتبه کرده‌بود. ولی وزیران اسپانی بگمان اینکه بنابروعدهٔ رابرت‌شرلی ، اگر در جنگ‌بادولت عثمانی‌بشاه‌عباس یاری کنند، او جزائربحرین‌وبندر کمبرون‌رابازخواهدداد، بفرستادن کشتی راضی شدند وقرار برآن نهادندکه‌شرلی‌دراسپانی‌بماندتاقراردادسیاسی و بازرگانی ایران‌واسپانی بوسیلهٔ **پرردمتودولاکروز** کشیش‌بسته‌شود، وچون‌گمان داشتندکه سفیرهنوز از ایران خارج نشده است ، نامه‌های فیلیپ سوم‌ورابرت‌شرلی‌راتوسط‌قاضدی‌ازراه بصره‌به‌هرمز فرستاده‌بودندتااز آنجا برای دن گارسیا باصفهان فرستاده شود .

۶ — از **مجموعهٔ مراسلات شاه‌عباس** در کتابخانهٔ ملی **ناپلی** .

بازنخواهد داد و اگر اراده کند جزیرهٔ هرمز را هم بیك حمله خواهد گرفت . دربارهٔ تجارت ابریشم نیز بر شرائط و مقرراتی‌که پادشاه اسپانی درنامهٔ خود شمرده بود ، خندید وگفت : « موضوع ابریشم موضوعی تجارتیست و ما آنرا بهرکس که بیشتر پول بدهد میفروشیم[۷] »

مخصوصاً چون فیلیپ سوم و دن‌گارسیا درنامه‌های خود اشاره کرده بودند که اگر شاه‌عباس با پرتغالیان هرمز براه موافقت نرود ، رشتهٔ دوستی خواهد گسست، ودرینصورت هرگاه پرتغالیان اقدامی برخلاف دوستی کنند ، دولت اسپانی مسئول نخواهد بود ، آتش خشم شاه تندتر شد ، و چنانکه عادت وی بود چندین‌بار درمیان حاضران بقدم‌زدن برخاست و دوباره نشست ، و مکرر بخدا و دین اسلام سوگند خورد که جزیرهٔ هرمز را با شمشیر از وجود پرتغالیان پاك خواهد ساخت و ازخشم نامهٔ دن‌گارسیا و پادشاه اسپانی را پاره پاره کرد ، و چون « پرژان‌تاده » باو گفت که جعبه‌ای پرازنامه‌های پادشاه اسپانی نزد خود دارد که هنوز بعرض شاه نرسیده است، بتمسخر گفت : « اهمیتی ندارد ، بخود زحمت نده و همه را پاره‌کن . زیرا درآن‌جعبه نیز جز دروغ چیزی نیست! » ضمناً برای‌آنکه عزم‌قطعی خود را درتصرف هرمز ظاهر سازد ، درهمان مجلس یکی‌از مأموران خویش راکه درآن جزیره تولد یافته بود و ازاحوال آنجا اطلاع‌کافی داشت ، بآن مجلس احضارکرد و از وی دربارهٔ جمعیّت‌هرمز ومذهب امیرجزیره ورعایای وی وعدهٔ پرتغالیان ومردم شیعه‌وسنی اطلاعاتی‌خواست.

ازین‌پس شاه‌عباس کینهٔ درونی خود را نسبت بپرتغالیان هرمز آشکار کرد. چنانکه روزی درمیدان نقش جهان اصفهان درحضور چند کشیش پرتغالی و رئیس کشیشان کرملی ، توپی راکه درگوشهٔ میدان بود بنمایندهٔ شرکت هند شرقی انگلیس نشان داد و گفت : « مشهورست که این توپ را سپاه ایران دربندر گمبرون ازپرتغالیان گرفته‌اند ، اما چنین نیست ، و سپاهیان من آنرا ازیك‌کشتی پرتغالی ، که دست‌قضا نزدیك ساحل آورده بود ، بچنگ آوردند . » سپس از شجاعت سپاهیان ایران‌که برای

---

۷ — پی‌یترودلاواله در سفرنامهٔ خود مینویسد : «راستی‌که شرایط پادشاه اسپانی در بارهٔ تجارت ابریشم سزاوار خنده و تمسخر بود . شاه‌عباس میخواست راه بازرگانی ایران را بر همهٔ ملتهای‌اروپائی بازگذارد، و مخصوصاً ابریشم‌را درخاك ایران بفروش‌رساندتاسرمایهٔ ملل را جلب کندوبر ثروت کشور خودبیفزاید.ازلحاظ سیاسی نیز چون در همانسال با سلطان عثمانی صلح کرده واز جانب سرحدات‌غربی‌آسوده‌خاطربود،دیگردوستی واتحاد با پادشاه اسپانی رابچیزی نمی‌شمرد .»

گرفتارکردن کشتی پرتغالی ، شمشیرها را بگردن آویخته و مردانه بدریا درآمده و شناکنان خود را بکشتی رسانیده بودند ، شرحی بیان کرد ، و درپایان سخنان خود بتحقیر گفت که : « من این پرتغالیان را خوب میشناسم و میدانم که با ایشان چگونه رفتار باید کرد ! » و با این بیان بکشیشان پرتغالی که با حکومت هرمز مکاتبه داشتند، فهمانید که با پرتغالیان سر جنگ دارد . پس‌ازآن هم چون نمایندهٔ شرکت انگلیس سخن از توپهای قلعه‌کوب تازه ، که آن ایام در اروپا ساخته شده بود ، بمیان آورد ، شاه گفت که « من درجنگها معمولا توپ همراه نمیبرم ، زیرا سپاه من بیشتر سوارنظام است ، و اگر بخواهد با چنین توپهای سنگینی حرکت کند ، ازسرعت عمل باز خواهد ماند . درصورتی‌که علت عمدهٔ غلبهٔ من بر ترکان عثمانی سرعت عمل سپاه قزلباش بوده است . برای گرفتن قلاع دشمن بعقیدهٔ من بهتر آنست‌که توپ را در محل جنگ بریزند . » مقصود وی ازین‌بیان نیز ترساندن پرتغالیان بود ، چه‌ایشان گمان داشتند که گرفتن قلعهٔ هرمز جز با توپهای سنگین امکان‌پذیر نیست ، و چون شاه‌عباس کشتی جنگی ندارد ، و کشتیهای انگلیسی نیز بسبب نامساعد بودن بندرگاه بکنار ساحل نمیتوانند رفت ، حمل توپ از خاك ایران بجزیره دشوارست . ولی شاه‌عباس ایشان‌را آگاه‌کردکه ممکنست‌وسائل توپ‌ریزی را بجزیره‌برد ودرهمانجا توپ ریخت[۸] .

مقدمات جنگ ایران

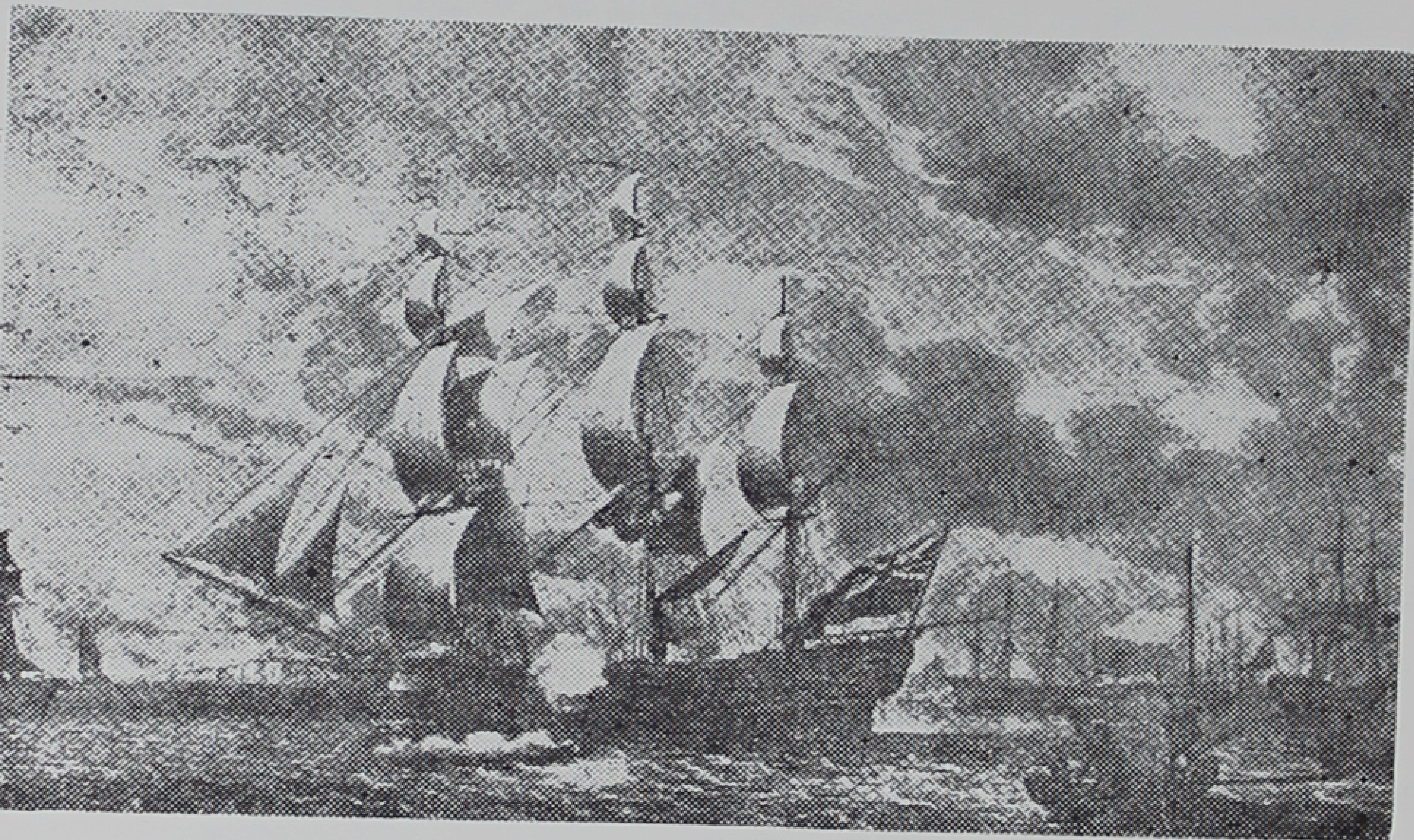
باپرتغالیان جزیرهٔ هرمز

اظهار دشمنی آشکار شاه‌عباس بپرتغالیان هرمز و تهدیدات او ، ایشان را سخت مرعوب کرد ، و چون شهرت یافته بود که شاه درهمان ایام برای تهیهٔ مقدمات جنگ بشیراز خواهد رفت ، درصدد تهیهٔ وسائل دفاع برآمدند . درهمانحال برای ترسانیدن شاه‌عباس بجعل اخبار پرداختند ، و از آن‌جمله در غرهٔ محرم سال ۱۰۲۹ هجری دراصفهان شهرت دادندکه نایب‌السلطنهٔ هند ، کنت **رودوندو**[۹] با نیروی دریائی بزرگی از بندر گوا بسوی هرمز حرکت‌کرده است ، تا درآبهای ایران باکشتیهای انگلیسی مصاف دهد ، و اگر مقتضی بداند بسواحل ایران نیز دستبردی زند . ولی این خبر اساسی نداشت و چنانکه اشاره شد برای ترسانیدن شاه ایران و سفائن جنگی که دربندر **جاسك** بودند ، ازطرف پرتغالیان هرمز منتشرشده بود ، و بجای

---

۸ ــ سفرنامهٔ پی‌یترودلاواله ، ج ۵ ، ص ۱۲ تا ۱۴ .

۹ ــ Conte Rodondo



تصویری از

یکی از کشتیهای هند شرقی انگلیس در زمان شاه‌عباس اول

(مقابل صفحهٔ ۲۰۸)

اینکه ازآن فائده‌ای حاصل شود ، مایهٔ زیان ایشان‌گردید . چه این خبر دروغ بسفائن انگلیسی که پیش از اشاعهٔ‌آن از جاسك بطرف هندوستان رفته بودند نرسید ، و در شاه‌عباس نیز بجای آنکه ترسی پدید آورد کینهٔ تازه‌ای ایجاد کرد . شاه پس‌ازشنیدن این خبر ، به **امامقلی‌خان** بیگلربیگی فارس فرمان‌داد که بیدرنگ پانزده‌هزار سپاه بساحل خلیج فارس فرستد و درانتظار فرمان وی تمام کشتیها و قایقهای پرتغالی را توقیف کند .

گردآمدن سپاهیان ایرانی درساحل خلیج درجزیرهٔ هرمز ایجاد بیم و اضطراب فراوان کرد ، ولی ایرانیان بجزیرهٔ هرمز حمله نبردند ، و با دستیاری گروهی از اعراب درساحل عمان بمحلی نزدیك **رأس‌الخیمه** ، که درتصرف امیر هرمز و از مراکز بازرگانی پرتغالیان بود ، تاختند و ایشان را ازآنجا برون راندند. درهمانحال دسته‌ای دیگر از سپاه ایران نیز قلعهٔ پرتغالیان را درجزیرهٔ **قشم** محاصره کرد و هرمز را درخطر بی‌آبی افکند . زیرا آب شیرین هرمز از جزیرهٔ قشم میرسید .

درهمان ایام نیز باصفهان خبر رسید که پرتغالیان هرمز میخواهند برای محافظت شهر خود گرد آن حصاری برآورند و راه دخول و خروج کوچه‌های اطراف شهر را ببندند تا اگر سپاه ایران بجزیره داخل شد ، از عهدهٔ دفاع شهر برآیند انتشار این خبر نیز ، که حاکی از ناتوانی و ترس و اضطراب پرتغالیان بود ، تصمیم شاه‌عباس را درتصرف‌آن جزیره استوارتر کرد .

دن‌گارسیا سفیر اسپانی پیش‌ازآنکه از هرمز بهندوستان رود ، نامهٔ دیگری بشاه‌عباس نوشت و درآن باز از رفتار عمال انگلیس و توجه خاص شاه بایشان شکایت و گله کرد . این نامه هم درماه ربیع‌الاول سال ۱۰۲۹ هجری توسط « پرژان‌تاده » کشیش کرملی بشاه‌عباس رسید ، و شاه درجواب آن آشکارا بکشیش گفت که « انگلیسیان مردم تربیت شدهٔ مؤدبی هستند که هیچگاه برخلاف من رفتاری نکرده‌اند. این قوم از جانب پادشاه خود باین دیار می‌آیند و میهمان منند . چگونه میتوانم ایشان را از کشور خود برانم . راه ایران برهمه‌کس باز است و از هرکشوری مردم باین سرزمین سفر می‌کنند . من باآنکه با دولت عثمانی می‌جنگم ، راه ایران را برسوداگران ترك هم نمی‌بندم . مردم انگلیس اگر بایران می‌آیند ازممالك پادشاه اسپانی و دریاهائی که دراختیار عمال اوست ، میگذرند . اگر مردست خود ازآمدن ایشان جلوگیری‌کند... پادشاه اسپانی مدتهاست بمن وعده میدهد که با سلطان عثمانی بجنگ خواهد پرداخت، ولی هرگز بدین وعده وفا نکرده و نخواهد کرد . بنابراین چه‌منتی برمن می‌تواندداشت.

اگر امروز هم من با دولت عثمانی صلح کرده‌ام تقصیر با پادشاهان فرنگست . اگر سلاطین شما با ترکان بجنگ برخیزند من قول میدهم که قرارداد صلح را برهم زنم و بار دیگر لشکر بخاك عثمانی برم ... » درجواب قسمت دیگر ازنامهٔ دن‌گارسیا ، که نوشته بود با بی‌صبری تمام درانتظار سفیر اوست تا با هم به‌اسپانی روند ، گفت‌که سفیرش مدتیست ازاصفهان حرکت‌کرده و بزودی به‌هرمز خواهد رسید . سپس دست پرژان‌تاده را محکم گرفت و گفت : « بمن قول بده که آنچه گفتم بحضرت پاپ رم و پادشاهان فرنگ بنویسی ۱۰ . »

***

ازکشتیهای پنجگانهٔ اسپانی که بموجب نامهٔ فیلیپ سوم بشاه‌عباس برای بستن راه تجارت عثمانی از دریای احمر مأمور شده بودند ، یکی در راه غرق شد و چهارکشتی دیگر در روز سیزدهم ماه رجب سال ۱۰۲۹ هجری (۱۶ ژون ۱۶۲۰ م .) بجزیرهٔ هرمز رسید . چنانکه در صفحات پیش اشاره کردیم ، فیلیپ سوم رابرت شرلی سفیرشاه‌عباس را دراسپانی نگهداشت ، و **پردمتودولاکروز** را که با او از ایران بدان کشور رفته بود با کشتیهای مذکور روانه ایران کرد تا باشاه دربارهٔ جنگ دو دولت با سلطان عثمانی و انحصار تجارت ابریشم ایران باتباع پرتغال قراردادی ببندد . فرمانده کشتیهای اسپانیائی موسوم به **روی‌فری‌رااندرادا** ۱۱ دستود داشت که نخست کشیش را بایران رساند و منتظر نتیجهٔ کار وی باشد . سپس هرگاه شاه‌عباس با قرارداد سیاسی وتجاری بدلخواه دولت اسپانی موافقت کرد ، برای انجام‌دادن مأموریت خویش بدریای احمر رود ، و درصورت مخالفت شاه ، بندر گمبرون و جزائر بحرین و قشم را با کمك نیروی دریائی پرتغال درهندوستان و هرمز بزور بازگیرد و مردم بندر **نخیلو** را هم که با پرتغالیان کینهٔ دیرینه داشتند ، و علی‌رغم ایشان‌از سواحل عربستان بخاك ایران پناه آورده بودند ، از میان بردارد . همچنین باو دستورداده شده بودکه درجزیرهٔ قشم قلعهٔ استواری بنانهد و دسته‌ای از سربازان پرتغالی را درآن قلعه گذارد تا از آنپس ایرانیان نتوانند بآسانی برآن جزیره دست یابند و هرمز را ازآب شیرین محروم کنند .

« روی‌فری‌را » درنزدیکی خلیج عدن سه کشتی انگلیسی حامل مال‌التجاره را هم ، که کاملا مسلح بود ، اسیر کرده و چون یکی از کشتیهایش در راه غرق شده

۱۰- از مجموعهٔ مراسلات شاه‌عباس در کتابخانهٔ‌ملی‌شهر ناپلی، و سفرنامهٔ پی‌یترودلاواله ج٤،ص۴۱۹و۴۲۰

۱۱- Ruy Friera de Andrada

بود ،با هفت کشتی مسلح وارد لنگرگاه هرمز شده بود . ولی « پرردمتودولاکروز » کشیش ، پیش‌ازآنکه بایران رسد ، درسواحل گینه درگذشت و مأموران شرکت هند شرقی انگلیس ، که معلوم نبود چگونه از مردن وی آگاه شده بودند ، خبر مرگش را چندی پیش‌از رسیدن کشتیهای اسپانی به هرمز دراصفهان منتشر ساختند .

پس‌از ورود کشتیهای اسپانی به هرمز حاکم و برخی دیگر از عمال پرتغالی آنجزیره نامه‌هائی به « پرژان‌تاده » رئیس کشیشان کرملی اصفهان نوشتند و با نامه‌های دیگری که کشیش متوفی بایستی بشاه‌عباس و دن‌گارسیا سفیر اسپانی تسلیم کند ، توسط قاصدی به‌اصفهان فرستادند ، و ازوخواهش کردندکه چون از اوضاع ایران اطلاع کافی دارد ، عقیدهٔ خود را دربارهٔ راهی‌که ایشان از صلح یا جنگ بایستی پیش گیرند اظهار کند . پرتغالیان چون درهمان اوقات گروهی از اعراب را برضد ایران شورانیده ، و دربرخی از بندرهای جنوب نیز بمردمکشی و غارت پرداخته بودند ، امیدی بحفظ صلح نداشتند . « روی‌فری‌یرا » فرماندهٔ کشتیهای اسپانی هم ، که‌مردی متهور بود ، جنگ را بر صلح ترجیح میداد ، ولی حکمران جزیرهٔ هرمز و برخی از زمامداران آن جزیره ، که جنگ را مخل کار تجارت میدیدند ، عقیده داشتند که حتی‌الامکان درحفظ صلح‌کوشش باید کرد و ازجنگ اجتناب باید نمود .

پیش‌ازآنکه خبر ورود کشتیهای اسپانی و نامه‌های مذکور به « پرژان‌تاده » رسد ، دربار ایران از میزان قوای پرتغال درهرمز و عدهٔ سربازانی‌که با کشتیها آمده بودند ، بوسیلهٔ حکمران گمبرون اطلاع یافته بود ، و وزیران ایران بیدرنگ این اخبار را برای شاه‌عباس که درفرح‌آباد مازندران بود ، فرستاده بودند .

« پرژان‌تاده » درجواب نامه‌هائی‌که از هرمز رسیده بود نوشت‌که بگمان وی شاه‌عباس ، چنانکه مکرر گفته است ، آنچه از پرتغالیان گرفته بازنخواهدداد و با انحصار تجارت نیز مخالفست ، و ضمناً خواهش کردکه او را از اظهارعقیده درینگونه مسائل معذور دارند ، و دستورهای پادشاه اسپانی را بهرصورتی‌که خود مقتضی میدانند اجرا کنند . ولی چندی بعد باز عمال پرتغالی اسپانی درهرمز باو نامه‌ای نوشتند و خواهش کردندکه ازاصفهان بمازندران رود و با شاه‌عباس دربارهٔ روابط دو دولت گفتگو کند . کشیش نیز ناگزیر ازاصفهان بعزم دیدار شاه بجانب مازندران رفت ، ولی چون در راه شنید که شاه‌عباس بخراسان رفته است بپایتخت بازگشت .

جنگ کشتیهای انگلیسی و پرتغالی درجاسک

در روز دوم ماه صفر ۱۰۳۰ هجری (۲۷ دسامبر ۱۶۲۰ م.) چهار کشتی انگلیسی با دو کشتی پرتغالی که بدست انگلیسیان اسیر گشته بود، بسواحل بندر جاسك رسید، ولی «روی فری یرا» فرمانده نیروی دریائی پرتغال و اسپانی که ازآمدن آنها آگاه شده بود، با چهار کشتی بادبانی مسلح از هرمز به جاسك آمده درساحل آنجا لنگرانداخته بود. کشتیهای انگلیسی چون مقابل جاسك رسیدند با کشتیهای پرتغالی آغاز جنگ کردند و این جنگ چند روز دوام یافت، و سرانجام بشکست پرتغالیان تمام شد. انگلیسیان نخست مال‌التجارهٔ یکی از کشتیهای پرتغالی را که در دریا اسیرکرده بودند، در ساحل جاسك خالی کردند و کشتی را آتش زدند. سپس با توپ بسفائن پرتغال حمله بردند و درمدت جنگ نزدیك هشت هزار گاوله بر سر کشتیهای پرتغالی فروباریدند. باد نیز با ایشان مساعدت‌کرد و کشتیهای پرتغالی را از ساحل بمیان دریا برد، چنان که کشتیهای انگلیسی توانستند در روز اول جنگ بساحل نزدیك شوند ومال‌التجارهٔ خودرا با پنجاه کیسه پول نقد از کشتی بخشکی برند و از خطر دشمن برکنار دارند. «روی فری یرا» باآنکه درین جنگ شجاعت بسیار نمود، و حتی یکی از کشتیهای پرتغالی را هم که اسیر دشمن بود آزاد کرد، کاری ازپیش‌نبرد و سرانجام پس‌از تحمل تلفات سنگین بجانب هرمز گریخت و کشتیهای انگلیسی چون میدان را از وجود دشمن خالی دیدند، با خاطر آسوده ابریشم فراوانی راکه از ایران خریده بودند برکشتی‌ها بارکردند و راه هندوستان پیش‌گرفتند.

حملهٔ پرتغالیان بجزیرهٔ قشم

«روی فری یرا» چون از نیروی دریائی انگلستان شکست خورد، از پی تصرف جزیرهٔ قشم برخاست تا ازینراه جزیرهٔ هرمز را از بی‌آبی نجات دهد پس در ماه رجب سال ۱۰۳۰ هجری قمری قسمتی ازآن جزیره را در جوار هرمز تسخیر کرد،، و درآنجا نزدیك دریا قلعه‌ای سست و بی‌دوام بنانهاد. شاه‌عباس چون ازین‌امر آگاه شد یکی از کشیشان فرقهٔ سن‌اگوستن پرتغالی مقیم اصفهان بنام **پرنیکلاپره**[۱۲] را بسفارت روانهٔ هرمز کرد (۱۱ شعبان ۱۰۳۰ هـ.) و بحاکم آن جزیره پیغام‌داد که اگر پرتغالیان با اتباع انگلستان حسابی دارند، میتوانند حساب خویش را درعرصهٔ دریا تصفیه کنند و تجاوز بحدود ایران منافی دوستی دودولتست. اگرهم از عمال ایران گله‌ای داشته‌اند پسندیده نبوده است که بی‌مقدمه از در جنگ درآیند. چه هرگاه بدو شکایت میکردند، بی‌درنگ چنان که خود می‌دانند، رضای خاطر ایشان را فراهم

۱۲-- Père Nicolas Peret

می‌ساخت . هرگاه نیز این جنگ را بطیب‌خاطر آغاز کرده‌اند ، بدانند که اواز پشیمان ساختن ایشان و گرفتن جزیرهٔ هرمز عاجز نیست .

کشیشان پرتغالی فرقهٔ سن‌اگوستن مقیم اصفهان که نهانی مایل بجنگ ایران و اسپانی بودند ، به « پرنیکلا » دستور دادند که زمامداران هرمز را بجنگ برانگیزد ، غافل‌که این امرمایهٔ بدبختی ایشانست . درهمان ایام نیز پرتغالیان **طالب‌بیگ** از رجال ایران را که بسفارت بدربار پادشاه دکن میرفت ، بگمان اینکه ممکنست سفارت او بزیان امور سیاسی و تجاری ایشان باشد ، در راه هندوستان هلاك کردند ، و «روی‌فری‌یرا» نیز درسواحل ایران بمردمکشی وغارت وسوزاندن بندرها ودهکده‌های کنار دریا پرداخت[۱۳] ، و بازرگانان ایرانی را که در خلیج فارس آمد وشد میکردند ، اسیر کرد و بعنوان‌گروگان نگاهداشت ، و گمانش این بودکه بااینگونه کارها شاه‌عباس را مرعوب خواهد ساخت[۱۴] .

---

۱۳ ــ از آن جمله یکی بندر **دوسر** از بندرهای کوچك ایران در جوار هرمز بود .که پرتغالیان‌غارت کردند و سوختند وجمعی ازمردم بی‌گناهش راکشتند .

۱۴ ــ **تاریخ روابط ایران واروپا درزمان صفویه** ، از نویسندهٔ این تاریخ ، ص ۷۰ تا۷۳

۸

اتحاد ایران و انگلستان

برضد عمال اسپانی و پرتغال درجزیرهٔ هرمز

شاه‌عباس از اواخر سال ۱۰۲۹ هجری قمری بشرکت انگلیسی هند شرقی پیشنهاد کردکه برای درهم‌شکستن قوای اسپانی و پرتغال در خلیج فارس با وی متحد شوند، و مذاکرات او درین‌باره با نمایندگان شرکت نزدیك یکسال دوام‌یافت.

اولیای شرکت هند شرقی با اینکه از پرتغالیان درکار تجارت زیان بسیار دیده بودند، پذیرفتن پیشنهاد شاه‌عباس را دشوار میشمردند، چه ازطرفی دولت انگلیس درآن زمان با پادشاه اسپانی روابط دوستانه داشت، و ازطرف دیگر حملهٔ کشتیهای تجارتی شرکت بقلعه‌ها و استحکامات جنگی پرتغالی آسان نبود. اما سرانجام جز قبول پیشنهاد ایران چاره‌ای ندیدند، زیرا امامقلی‌خان امیرالامرای فارس بنمایندگان شرکت اخطارکرد که اگر درجنگ ایران و پرتغال با شاه یاری‌نکنند، تمام ابریشمی‌که درایران دارند ازیشان‌گرفته خواهد شد، و امتیازاتی که از آن‌پیش بدست آورده‌اند نیز ازمیان خواهد رفت. لیکن اگر با دولت ایران ازدراتحاد درآیند، خساراتی‌که از جنگ بدیشان رسد تلافی خواهد شد، و درمدت جنگ نیز تمام لوازم و مایحتاج آنان از اسلحه و آذوقه و امثال آنها فراهم خواهد گشت.

مدیران شرکت هند شرقی در روز اول محرم سال ۱۰۳۱ (۱۶ نوامبر ۱۶۲۱ م.) درمحل **سولی**[1] نزدیك بندرت **سورت** درساحل هندوستان، شورائی بریاست **تامس‌راس‌تل**[2] تشکیل کردند، و اجازه دادند که پنج کشتی و چهار زورق بزرگ بی‌شراع برای حمله بکشتیهای پرتغالی مأمور خلیج‌فارس شود، و اگر باکشتیهای

۱ـ Soualy ۲ـ Thomas Rostell

جنگی «روی فری یرا» روبرو شد ازدرجنگ درآید[۳].

درهمان‌حال شاه‌عباس نیز به‌امامقلی‌خان امیرالامرای فارس فرمانی فرستاد که با پرتغالیان بجنگ برخیزد، و برای آنکه بهانه‌ای‌بدست‌آید، به **قنبربیگ** خان **لار** دستور داد که نسبت بجزیرهٔ هرمز دعوی مالکیت کند وآن جزیره را، چنانکه پیش از حملهٔ «آلبوکرك» بود، خراجگزار حکومت لار شمارد. حکمران پرتغالی جزیرهٔ هرمز باین دعوی جواب سخت‌داد، و همین امر بهانه جنگ شد[٤].

امامقلی‌خان با سپاه بسیار از شیراز به **لار** رفت، و نخست یکی از سرداران رشید خود، بنام **شاهقلی‌بیگ** را، با سه هزار ایرانی و عرب بتسخیر جزیرهٔ قشم فرستاد، و ورود وخروج کشتیها و قایقها را از هرمز بسواحل ایران و بالعکس ممنوع کرد. سپس با سپهسالار خویش **امامقلی‌بیگ** از لار عازم بندر **گمبرون** گردید، وچون اطلاع یافت که کشتیهای انگلیسی از هندوستان ببندر **جاسك** آمده‌اند، کس نزد **ادوارد مونوکس**[٥]، نمایندهٔ مقیم انگلستان درایران، که آن زمان در **میناب** بود، فرستاد و پیغام‌داد که برای بستن پیمان اتحاد بدیدار وی خواهدرفت.

در روز یازدهم ماه صفر ۱۰۳۱ هجری قمری (۲۶ دسامبر ۱۶۲۱)

---

۳ ــ نام کشتیهای انگلیسی و فرماندهان آنها را در تواریخ زمان چنین نوشته‌اند: کشتی **لندن** وکشتی بی شراع **شیلینگ** Shilling بفرماندهی کاپیتان **بلایت** Blithe ــ کشتی های جوناس Jonasو هویل Whale و **دلفین** Dolphin و **لاین** Lion و سه کشتی بی شراع رز Roseو **ریچارد** Robert وریچارد Richard بفرماندهی کاپیتان **ودل** Weddel.

٤ ــ **آدام اولئاریوس** سفیر فردریك دوك **هلشتاین** Holstein که در زمان **شاه‌صفی** جانشین شاه‌عباس بایران آمده است، در بیان یکی از علل حملهٔ شاه عباس بمتصرفات اسپانی و پرتغال در خلیج فارس و دشمنی او با پرتغالیان هرمز می نویسد:

« مردی ایتالیائی از خاندان **کابری‌یلی** در دربار شاه‌عباس بسر می‌برد و نزدوی عزیز بود. اما چون نمی خواست بیش از آن درایران میان دشمنان دین خود بماند، بشاه گفت که در نزدیکی جزیرهٔ هرمزمعادن طلای فراوان وجود دارد و از آنجا طلای بسیار میتوان بدست آورد. شاه گفتهٔ وی را باور کرد و او را با چندتن از بزرگان ایران برای‌مطالعه‌و تحقیق درین امر بجنوب ایران فرستاد. اما همینکه‌ببندرگاه «گمبرون» رسیدند، مرد ایتالیائی باشراب اسپانی که از پرتغالیان گرفته بود، ایرانیان را مست کرد و باقایقی پرتغالی از آن بندر بجزیرهٔ هرمز پناه برد. چون این خبر بشاه عباس رسید، [ازینکه جزیرهٔ هرمز پناهگاه مخالفان‌و دشمنان وی شده است] سخت متغیر گشت و در تسخیر آن جزیره مصمم‌تر شد ....» ج ۲، ص ۸۵.

۵ ــ Edward Monox

«ادواردمونوکس» در میناب دستورداد که کشتیهای انگلیسی از بندر جاسك ببندر **کوهستك** واقع درجنوب میناب آیند و دو روز بعد نیز خود با برخی دیگر از اعضای هیئت نمایندگان انگلیس به کوهستك رفت تا دربارهٔ کمك کشتیهای شرکت بسپاهیان ایران، با فرماندهان کشتیها گفتگو کند.

فرماندهان کشتیهای شرکت هند شرقی اصولا مایل بجنگ نبودند، ولی نمایندهٔ مقیم شرکت درایران ایشان را راضی کرد، و پس از مذاکراتی که میان ایشان درکشتی **جوناس** صورت گرفت، درموارد زیر موافقت کردند:

۱- هرگاه بسبب کمك کشتیهای انگلیسی دولت ایران بر پرتغالیان هرمز غالب گردد، بایستی غنائم جنگی بتساوی میان دوطرف تقسیم شود.

۲- قلعهٔ هرمز با تمام توپخانه و ذخائر جنگی آن باید به‌انگلیسیان تسلیم شود ودولت‌ایران درصورت تمایل‌میتواند قلعهٔ دیگری بخرج خود درجزیره بسازد.

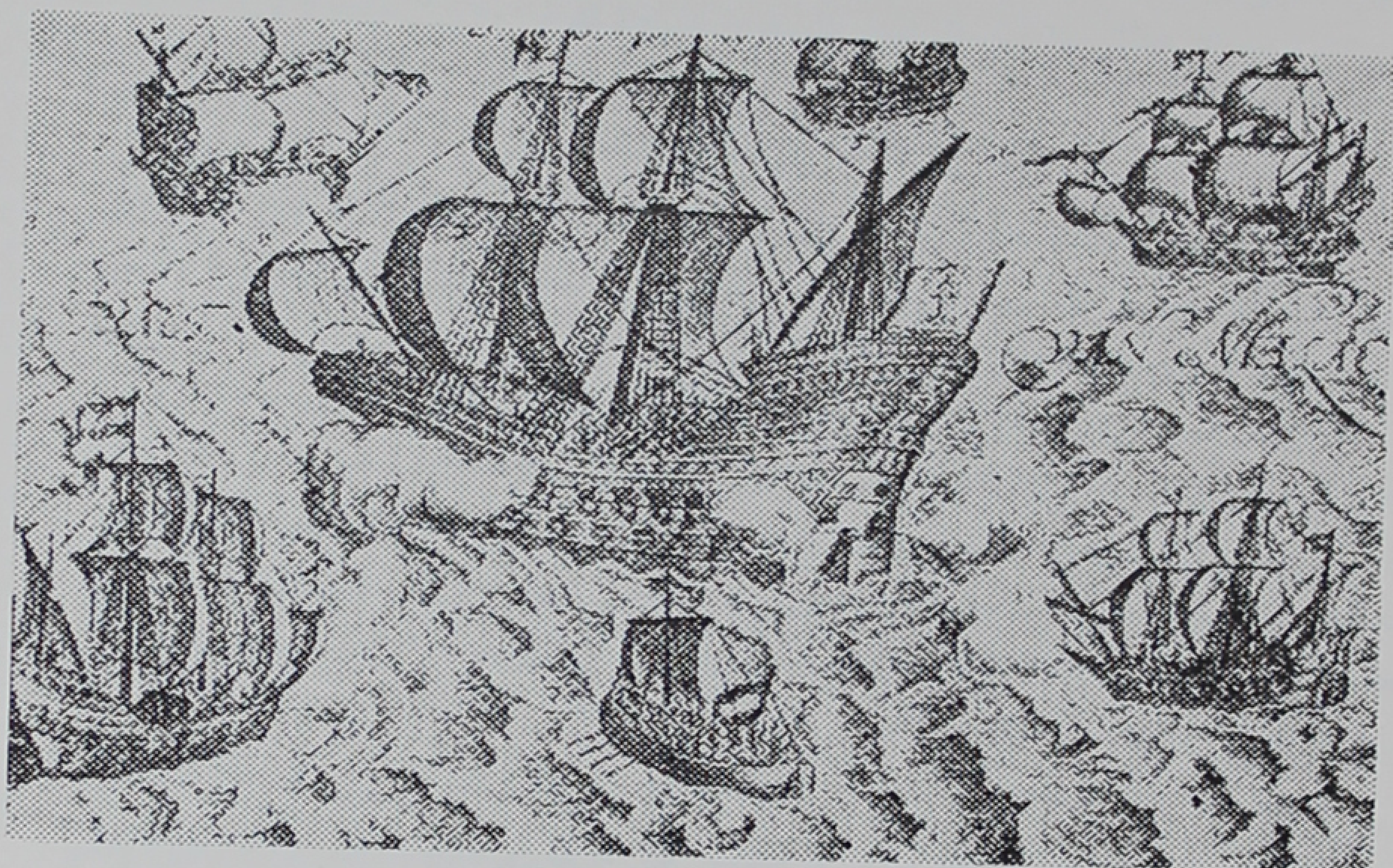
۳- درآمد گمرکی جزیره ازآنپس باید بتساوی میان دولت ایران و شرکت هند شرقی انگلیس تقسیم شود، و کالاهای انگلیسی نیز پس از آن از پرداختن گمرك و سایر عوارض معاف گردد.

۴- پس‌از جنگ اسیران مسیحی به‌انگلیسیان و اسیران مسلمان بایرانیان تسلیم شوند.

۵- دولت ایران نصف مخارج کشتیها و خوراك و حقوق کارکنان سفائن و خسارت جنگ را برعهده گیرد، و ازین گذشته برای کشتیها باروت و مواد جنگی فراهم سازد.

امامقلی‌خان در روز ۲۴ ماه صفر ۱۰۳۱ (۸ ژانویهٔ ۱۶۲۲ م.) با امامقلی‌بیگ سپهسالار خویش به‌میناب رسید و بی‌درنگ با نمایندهٔ شرکت برای بستن معاهده جنگ بگفتگو پرداخت. ازمواد پنجگانه مادهٔ اول بی‌هیچگونه تغییری پذیرفته شد، ولی دربارهٔ مادهٔ دوم موافقت شد که قلعهٔ هرمز را طرفین در تصرف گیرند تا امامقلی‌خان درین‌باره از شاه‌عباس دستوربخواهد. در مادهٔ سوم نیز مقرر شد که ازکالاهای انگلیسی آنچه برای شاه و خان فارس فرستاده میشود از حقوق گمرکی و سایر عوارض معاف باشد، اما از کالاهائی که برای فروش میرسد، چون شرکت سود فراوان از معاملهٔ آنها می‌برد حقوق گمرکی ایران را بپردازد.

مادهٔ چهارم را نیز امامقلی‌خان پذیرفت، مشروط بدانکه اگر دولت ایران



تصویر حملهٔ دسته‌ای از کشتیهای انگلیسی

بیک کشتی تجارتی مسلح پرتغالی

در قرن هفدهم میلادی

(مقابل صفحهٔ ۲۱۶)

تسلیم «روی‌فری‌یرا» فرمانده کشتیهای پرتغالی ، و **سیمون‌دوملو**[۶] حکمران هرمزرا درخواست کند متحدان انگلیسی بپذیرند و آندو را تسلیم کنند . و نیز موافقت شد که طرفین اسیران و زندانیان را بترك و تغییر مذهب خویش مجبور نکنند و مخارج تهیهٔ باروت و مواد جنگی را نیز طرفین بتساوی بپردازند .

تسخیر قلعهٔ پرتغالی قشم

پس‌از عقد معاهده امامقلی‌خان بطرف بندرگمبرون حرکت کرد ، وکشتیهای انگلیسی در روز ششم ماه ربیع‌الاول (۱۹ ژانویه) با امامقلی‌بیگ رو بجزیرهٔ هرمز نهادند و درنهم همان ماه بکنار جزیره رسیدند .

نیروی دریائی پرتغال دربندر هرمز مرکب از پنج کشتی جنگی و دو کشتی کوچك و زورقهای خرد و بزرگ بادبانی بسیار بود ، وازین‌جمله دوکشتی بزرگ ، که هریك سی توپ داشت با سیصد مرد جنگی چندی پیش‌ازآن ازبندر گوا درهندوستان، بفرماندهی « سیمون دوملو » بکمك « روی‌فری‌یرا» رسیده بود ، و این سیمون‌دوملو درین‌هنگام بفرمان‌نایب‌السلطنهٔ‌هندوستان بجای‌حاکم‌متوفای‌هرمز **فرانسیسکودوسوزا**[۷] درآنجا حکومت میکرد .

فرماندهان کشتی انگلیسی گمان داشتند که میان ایشان و قوای پرتغال دریائی در هرمز جنگی در خواهد گرفت . اما برخلاف این گمان پرتغالیان از جنگ‌خودداری کردند ، وچون چند روزی بدین گونه گذشت ،کشتیهای انگلیسی راه جزیرهٔ قشم پیش گرفتند .

قلعهٔ قشم را درین‌هنگام شاهقلی بیگ و سپاهیان او ازطرف خشکی محاصره کرده بودند ، و مدافعان قلعه ، که نزدیك دویست پرتغالی و دویست و پنجاه عرب بودند ، جز از سوی دریا راه گریزی نداشتند . «روی‌فری‌یرا» نیز برخلاف رای خویش برای نجات قلعه چند عراده از توپهای کشتیهای خود را بقلعه برده و درآنجا بدفاع مشغول بود . یکبار نیز کس نزد امامقلی‌خان فرستاد و درخواست صلح کرد ، و حاضر شد تمام مخارجی راکه دولت ایران تا آنزمان برای جنگ تحمل‌کرده است ، بپردازد . ولی خان شیراز چون ازشاه اجازه نداشت درخواست او را نپذیرفت .

کشتیهای انگلیسی درتاریکی شب خود را درساحل جزیره بکنار دیوار قلعه رسانیدند ، و بی‌آنکه ازطرف دشمن بآنها آسیبی رسد ، چند توپ بزرگ از کشتی‌ها

---

۶ — Simon de Melo

۷ — Francisco de Sosa

پیاده‌کردند ، و سه‌روز قلعهٔ پرتغالی قشم را زیر آتش توپ گرفتند ، و همینکه قسمتی از حصار قلعه فرو ریخت و کار از جانب خشکی و دریا بر پرتغالیان تنگ شد . « روی‌فری‌یرا » ناچار از در تسلیم درآمد و حاضرشد که قلعهٔ قشم را بسرداران ایران و انگلیس سپارد ، مشروط بدانکه متعرض پرتغالیان نشوند و بایشان اجازه دهند که با اسلحه و دارائی خود بجزیرهٔ هرمز روند ، و سربازان ایرانی راهم که هنگام جنگ به‌پرتغالیان پیوسته‌اند ، بجان امان دهند .

این شرائط پذیرفته شد ، ولی کاملا اجرا نگشت ، زیرا سپاهیان ایرانی سربازانی راکه بدشمن پیوسته بودند ، پس از گرفتن قلعه بجرم خیانت کشتند و اموال و اسلحهٔ پرتغالیان نیز ، پیش ازآنکه بجزیرهٔ هرمز منتقل شوند ، گرفته شد . «روی‌فری‌یرا» و برخی از سران سپاه اورا هم انگلیسیان بکشتیهای خود بردند و نگهداشتند ، ولی باایشان بمهربانی و احترام رفتار کردند [۸] ، و منظورشان این بودکه آنانرا ببندر «گوا» یا محل دیگری که از هرمز دورباشد ، فرستند . اعرابی هم‌که در جزیرهٔ قشم با پرتغالیان همدست شده بودند ، بیشتر کشته شدند ، و رئیس ایشان را ، که **امیرزین‌العابدین محمد** نام داشت ، حاکم مفستان داماد او ، بفرمان امامقلی‌بیگ سردارسپاه ایران هلاك کرد .

درجنگ قشم ازسربازان انگلیسی سه نفر کشته و دوتن زخمی شدند ، ولی از جملهٔ کشته‌شدگان یکی **ویلیام‌بافین**[۹] دریانورد و کاشف نامی انگلستان بود که درتاریخ

---

۸ – پی‌یترودلاواله جهانگرد ایتالیائی می نویسد که : « ... «روی‌فری‌یرا » روزی که سخن از سرداران ایرانی در میان بود، ، گفت امامقلی بیگ طعامی را که شاهقلی بیگ پخته و مهیا ساخته بود ، خورد ،و منظورش آن بود که فتح قلعهٔ قشم در حقیقت بدست شاهقلی بیگ صورت گرفت. ولی خان‌فارس بر خلاف به شاهقلی بیگ التفاتی نکرد و افتخارات فتح نصیب امامقلی بیگ شد ... » و نیز می نویسد که: « ... خان فارس سعی فراوان کردکه « روی فری یرا» را بچنگ آورد و نزد شاه فرستد ، ولی فرماندهان انگلیسی بتسلیم کردن او راضی نشدند ، و عاقبت خان از طریق کنجکاوی وزیر خود را بکشتی های انگلیسی فرستاد تا سردار نامی پرتغال را ببینند واو را از احوال آن سردار آگاه کند . ولی چنانکه نقل کرده‌اند «روی فری یرا » هنگام ورود وزیر خود را بخواب زد وپس از چند دقیقه چنان نمود که از خواب برخاسته است . ولی بوزیر اعتنائی نکرد وبااو سخن نگفت وحتی باحترام وی نیز از تخت برنخاست ... » ج ۵ ،ص ۴۲۹ و ۴۳۰

۹ – William Baffin

اکتشافات قطبی مشهورست.

پس ازتصرف قلعهٔ قشم دسته‌ای ازسپاه ایران با چهار تن انگلیسی مأمور نگهداری آنجا شدند، و کشتیهای انگلستان ازقشم ببندر گمبرون رفت تا تجهیزات خود را کامل‌کند و برای حمله بردن بجزیرهٔ هرمز آماده شود. «روی‌فری‌یرا» و همراهان وی را نیز ببندر **سورت**، مرکز تجارت هند شرقی انگلیس در هندوستان فرستادند[۱۰].

---

۱۰ ــ تفصیل جنگ قشم و تصرف قلعهٔ آنجزیره را **قدری** نام از گویندگان بیمایهٔ زمان بشعر سروده‌و نام آنرا **جنگنامهٔ قشم** نهاده است. نسخهٔ منحصر بفرد این اشعار که بوسیلهٔ «پی‌یترودلاواله» جهانگرد ایتالیائی به ایتالیا برده شده، امروز در کتابخانهٔ **واتیکان** موجودست. اینك نمونه‌ای چند از اشعار آنرا درینجا نقل می کنیم:

در مدح شاه عباس و امامقلی خان امیرالامرای فارس:

الهی که تا شاه عباس باد	ورا مهرهٔ بخت در طاس باد
هرآنکس که بر وی‌نه‌اخلاص‌باد	بفرق سرش تیغ الماس باد
علی رغم حاسد ز لطف اله	بگو مدح نواب انجم سپاه
الهی که خان عدالت شعار	سلیمان دهر فلك اقتدار
ورا بخت عالی چو افلاك باد	عدویش اسیر ته خاك باد
بماند دو صد سال اندر جهان	گلستان عمرش نبیند خزان ....

در بارهٔ جنگ قشم:

چو الف ثلاثین بد از هجر سال	بیاید یکی لشکر از پرتگال
سپاهی بیاید چو مور و ملخ	بگرمی‌چوآتش بسردی چو یخ (!)
سر آن سپه بد کپیتان تمر (؟)	دلی داشت از کینه و خشم پر
بود اکثر لشکرش احمدی	بزر داده اند دین خود از بدی
بنای یکی قلعه در کشم کرد	دل خان ایران پراز خشم کرد

و اشعار دیگر ازین گونه در تعریف سرداران و وقایع جنگ ....

همین شاعر اشعار دیگری نیز دربارهٔ تسخیر جزیرهٔ هرمز بنام **جرون نامه** سروده است که نسخهٔ منحصر آن در کتابخانهٔ **بریتیش موزیوم** لندن محفوظست.

۹

تسخیر جزیرهٔ هرمز

وضع جزیرهٔ هرمز درین‌زمان

دربارهٔ وضع طبیعی جزیرهٔ هرمز و ساختمان شهر و قلعهٔ آن ، و طرز زندگانی پرتغالیان و سایر مردم آن جزیره ، جهانگردان. مختلف درسیاحتنامهای خود مطالبی نگاشته‌اند ، که غالباً نظیر و شبیه یکدیگرست . ما درین‌جا بنقل خلاصهٔ شرحی‌که «دن‌گارسیا ـ دوسیلوا فیگوه‌را » سفیر اسپانی نوشته است ، قناعت می‌کنیم . می‌نویسد :

« .... جزیرهٔ هرمز تقریباً بصورت مثلثی است و اعراب آن را جرون می خوانند . بزرگترین ضلع آن بطرف مشرق و شمال شرقی است ، واز صومعهٔ نتردام دولسپرانس [۱] تا دماغه‌ای که قلعهٔ هرمز روی آن ساخته شده ،و نزدیکترین نقاط بساحل ایرانست ، امتداد دارد . ضلع دیگر کوتاهترست واز همان صومعه، یعنی از جنوب شرقی بجنوب غربی کشیده‌شده ،وبدماغهٔ کارو [۲] می پیوندد ، واز آنجا بطرف مغرب‌و شمال غربی امتدادمی‌یابد ، و در حقیقت قاعدهٔ مثلث است . کوچکترین ضلعهای جزیره از دماغهٔ « کارو » تا قلعه است ، که بسوی مغستان ، یعنی ساحل ایران ، در جانب شمال غربی هرمز مینگرد وفاصلهٔ آن تا ساحل دولیو [۳] (نزدیك یك فرسنگ و نیم) است . تمام جزیره نیز نزدیك سه‌لیوی مربع مساحت دارد .

« در جزیرهٔ هرمز کوههای سفیدو سرخ که ازآنهانمك‌استخراج‌میکنند ، بسیارست زمینهای جزیره قابل کشت و زرع نیست . فقط دربرخی قسمتهای آن درختی چند دیده میشود. از درختان بارور نیز در آن جز چند درخت خرما اثری نیست .

« در دامنهٔ جنوبی و شرقی‌کوهها جویهای کوچکی جاریست ،ولی آب آنها چنان شورست که هنگام‌تابستان ، همینکه جویهاخشك شد ، در کنار آنها قطعات بزرگ نمك بر جای میماند .

---

۱. Notre-Dame de l'Espèrance ـ ۲. Caru ـ ۳. Lieu ـ هر لیو۴۰۰۰مترست.

بجز اینگونه جویها در سراسر جزیره‌آب نایابست ، و آب چاهها نیز بعلت شوری آشامیدنی‌نیست، ولی هرچه چاه از کوه دورتر باشد ، آبش شیرین‌تر است .

« میان صومعهٔ «نتردام‌دولسپرانس »وشهر هرمز صومعهٔ سنت‌لوسی [4] واقع شده است ، و گرداگرد آن خانهٔ چند بنا کرده‌اند که برخی از مردم جزیره در گرمای سخت تابستان بدانجا میروند . این خانه ها وسایر منازل کنار دریا از نی ساخته شده و پوشیده از برگ خرماست .

« میان شهر وسلسلهٔ کوهها جلگهٔ وسیعی‌است که از حدود«سنت‌لوسی» آغازمیشود.درین جلگه آب انبارهائی ساخته‌اند که آب باران در آنجا ذخیره میشود و در آنها را قفل می‌کنند . باقی جلگه قبرستانست و معمولا زنان عصرها برای زیارت قبور و خیرات و گردش بدانجا میروند. پشت کوهها ، در طرف جنوب غربی و جنوب جزیره قسمتی‌است‌بنام توران‌باغ ، که از قسمت دیگر کوچکترست . این ناحیهٔ بواسطهٔ آنکه عمارات پادشاهان قدیم هرمز در آنجا بوده ،و نیز بسبب داشتن دو چاه آب ،که از سایر چاهها شیرین‌ترست ، برنواحی دیگر جزیره برتری دارد . عمارات شاهی ناقابل و ناچیزست و چون در اطراف آنها چند خانهٔ کوچك هم از نی و برگ خرما ساخته‌اند ، این قسمت بصورت دهکدهٔ کوچکی در آمده است .

« درناحیه «کارو» نیزچندخانه ساخته‌شده ،وکشیشان فرقهٔ اگوستن نیز درآنجاخانه‌های محقر با استخری زیبا و چند آب انبار برای ذخیره کردن آب باران ساخته‌اند .

« قلعهٔ هرمز اساساً ازآثار«آلبوکرك»است، ولی در زمان اودو برج بیشترنداشت وبس از وی حکام پرتغالی بنای قلعه را تکمیل کردند ، ومجسمه‌ای نیز از وی در آنجا قرار دادند . شهر هرمز از انتهای میدان با جلگه‌ای که برابر قلعه واقع شده آغاز میشود.در قسمت اول چند خانهٔ عالی ساخته‌اند که از توانگران پرتغالی است . کلیسای عیسویان و مسجد مسلمانان درین قسمت است،و مسجد گرچه خرابست‌خالی از عظمت نیست . در همین قسمت از شهربرجیست بنام القرآن که از تمام عمارات شهر بلندترست . چندی پیش برخی از مأموران بلهوس پرتغال یك قسمت از مسجد مسلمانان را ،که در جوار قلعه بود خراب کردند ، غافل ازین که این کار کینه‌ای در دل ایشان ایجاد خواهد کرد ، وحتی ایرانیان متعصب را نیز بدشمنی بر خواهد انگیخت . چنانکه همین گونه کارها مایهٔ دشمنی ایرانیان شده است ، واکنون تمام متصرفات پرتغال را در سواحل ایران گرفته‌اند .

خانه های هرمز بیشتر سه یا چهار طبقه است و کوچه ها چنان تنگست که عبور دو تن با هم خالی از اشکال نیست . مخصوصاً خانه ها را بلند ، و کوچه ها راتنگ میسازند تا سایه بیشتر باشد و گرمی آفتاب مایهٔ زحمت عابران نشود .بسیاری از خانه ها بادگیرهای بلند دارد و بدین

۴_ Sainte — Lucie

سبب از حد معمول نیز بلندتر می نماید . منازل شهر برخی باسنگ و آجر و برخی دیگربانی و برگ خرما ساخته شده ،دکانهای چند نیز از آجر یا در زیر چادر دیده میشود .مردم بیشترروی بام میخوابند . لباس برخی از ایشان پیراهن پنبه‌ای بلندی است و برخی دیگر برهنه زندگی‌می‌کنند. در شهر هرمز از دو هزارو پانصد تاسه هزار خانه هست . اما بیشتر خانه ها باغ و حیاط ندارد . مردم چه مسلمان‌وچه‌عیسوی بفارسی سخن میگویند . هندو نیز در هرمز فراوانست که بیشتر از ایالات سند و بمبئی آمده‌اند .جمعیت شهر نزدیك چهل هزارست . مردم بیشتر تاجر پیشه‌اند و باایران و عربستان تجارت می‌کنند . عدهٔیهودیان هم نزدیك صدخانواده‌است که بیشتر فقیر و تهی دستند .

« عدد پرتغالیان هرمزنیز، گذشته از سربازانی که‌در آنجا ازدواج کرده‌اند ،از دویست خانواده نمی گذرد ، وبیشتر کالاهای هندوستان را باایران و بصره معامله می‌کنند . ولی چون حاکم هرمز می خواهد همهٔ منافع بازرگانی از آن وی باشد ،ببازرگانان پرتغالی سود فراوانی نمی رسد . حاکم قدرت واختیار فراوان دارد و چون پادشاهی زندگی میکند . غلام و کنیز هم در خانه های هرمز بسیارست .... .[5] »

تسخیر جزیرهٔ هرمز

بدست نیروهای زمینی و دریائی ایران و انگلیس

در روز ۲۷ ربیع‌الاول سال ۱۰۳۱ هجری قمری (۹ فوریهٔ ۱۶۲۲) کشتیهای انگلیسی بادویست قایق ایرانی ازبندر گمبرون حرکت کردندوبرابر جزیرهٔ هرمزلنگر انداختند . سرداران معروف ایران که بفرمان امامقلی‌خان مأمور گرفتن جزیرهٔ هرمز شدند ، **علی‌قلی‌بیگ** و **پولادبیگ** و **شاهقلی‌بیگ** و**شارقعلی‌بیگ محمدسلطان** و **علی‌بیگ** بودند ، و این سردار اخیر حکمران بندر گمبرون بود . سرداران با سپاه بسیار دربندر گمبرون اردو زدند و درروز ۲۸ ربیع‌الاول دو کشتی انگلیسی سه‌هزارتن ازسربازان ایرانی را بسرداری امامقلی‌خان درجزیرهٔ هرمز پیاده کرد، واین عده بیدرنگ باستحکام مواقع خود پرداختند و شهر را بآسانی گرفتند و قلعهٔ هرمز را بتوپ بستند .

پرتغالیان که از شهر بقلعه پناه برده بودند ، بدفاع برخاستند ، وحتی یکبار نیز از قلعه بیرون آمدند و بر سپاه ایران تاختند و دربن‌زدوخورد نزدیك سیصد تن از ایرانیان کشته شدند . درهمانحال توپخانهٔ ایران یکی از باره‌های قلعه را ویران

---

۵ — سفرنامهٔ دن. گارسیادوسیلوافیگوه‌را

کرد ، ولی باز آتش جنگ روشن بود .

در روز ۱۲ ربیع‌الثانی (۲۴ فوریه) کشتیهای انگلیسی بر کشتیهای «روی‌فری‌را» که مرکب از پنج کشتی بزرگ و بیست کشتی کوچك شراعی بود ، حمله بردند و چون کشتیهای پرتغالی حرکتی نکردند ، کشتی مخصوص دریاسالاربنام سان‌پدرو[6] را که ۱۵۹۰ تن گنجایش داشت ، آتش زدند . پرتغالیان برای‌آنکه آتش بکشتیهای دیگر نرسد ، ناگزیر لنگر «سان‌پدرو» را بریدند و آنرا باختیار باد در دریا رها کردند . این کشتی درحدود جزیرهٔ لارك بدست گروهی از لشکریان ایران افتاد و محمولات آن که بیشتر توپ و اسلحه و ادوات جنگ بود ، بغارت رفت .

در روز چهارم جمادی‌الاول (۱۷ مارس) سربازان ایران قسمت بزرگی از قلعه را با باروت ویران‌کردند و ازآنجا بمحصوران تاختند . اما پرتغالیان باز مردانه دفاع کردند و جنگ سختی درگرفت ، و پس‌از نه ساعت زد و خورد خونین سرانجام پرتغالیان شکست خوردند و بدرون قلعه گریختند . درهمانحال نیز سپاه ایران بفرمان امامقلی‌خان شهر هرمز را آتش‌زدند .

پس‌از عقب‌نشستن سربازان پرتغال گروهی ازسربازان ایران‌بقصد تسخیرقلعه ازهرطرف ببرج و بارهٔ آن تاختند ، ولی باز بسبب مقاومت سخت پرتغالیان بمقصود نرسیدند و جمعی ازیشان کشته شد[7] . شاهقلی‌بیگ سردار ایرانی چون چنین دید با دویست تن از دلیران سپاه خود را ازمیان آتش توپ و تفنگ محصوران بیکی از باره‌های قلعه رسانید و آنرا بتصرف آورد . اما چون عدهٔ کافی همراه نداشت ، نتوانست آنجا را بیش از نیم‌ساعت نگاهدارد وناچار عقب‌نشست .

در روز دهم جمادی‌الاولی کشتیهای انگلیسی دوکشتی دیگر از سفائن پرتغالی را غرق‌کردند ، و چند روز بعد چون آذوقه پرتغالیان تمام گشته و درمیان ایشان بیماریهای گوناگون ظاهرشده بود ، محصوران ناچار از درآشتی درآمدند ، و در روز پانزدهم جمادی‌الاول دو نفر را برای درخواست صلح باردوی ایران فرستادند . پرتغالیان حاضر بودند که اگر سپاه ایران دست از محاصره قلعه باز دارد ، دویست هزارتومان نقد ، و سالی یکصد وچهل هزار اکوی پرتغالی بدولت ایران بپردازند . لیکن منظور باطنی ایشان ازدرخواست صلح گذرانیدن وقت بود تا مگر از هندوستان

۶ـ San Pedro . ۷ ـ سرتامس‌هربرت « Sir Thomas Herbert, » انگلیسی که چهار سال بعد بایران آمده عدد کشته شدگان سپاه ایران را درین جنگ نزدیك هزار تن نوشته است ، ولی چنانکه از منابع دیگر بر می آید این عدد اغراق آمیزست .

کمکی رسد. امامقلی‌خان چون بدین‌منظور پی‌برده بود ، پیشنهاد ایشان را نپذیرفت و درجواب گفت که اگر پانصد هزار تومان نقد و دویست هزار تومان خراج سالانه بپردازند ، سربازان خویش را ازجزیره برون خواهد برد . پرتغالیان همینکه از سردار ایران نومید شدند ، دست توسل بدامان انگلیسیان بردند و بعنوان اینکه هردو ملت عیسوی مذهب وهم‌کیشند ، و میان پادشاهان دوکشور دوستی کامل برقرارست ، درخواست صلح کردند و حاضر شدند هرگونه خسارتی را که پیش ازآن بشرکت هند شرقی انگلیس رسانیده‌اند ، جبران کنند . اما انگلیسیان نیز یا بعلت کینهٔ دیرینه ، یا از بیم دولت ایران بصلح تن ندادند .

روز هجدهم جمادی‌الاول انگلیسیان قسمت بزرگ دیگری از دیوار قلعه را با باروت فرو ریختند و شکاف فراخی بدرون حصار باز شد ، ولی سربازان پرتغالی باآنکه ازکمی آب و آذوقه و بروز امراض گوناگون درعذاب بودند ، پایداری‌کردند و سپاه ایران را از ورود بقلعه مانع شدند .

در روز دوم جمادی‌الثانی (١٤ آوریل) یك‌کشتی که حامل دسته‌ای ازاعراب بود و بیاری پرتغالیان می‌آمد ، نزدیك جزیرهٔ هرمز پیدا شد و چون خود را درخطر دید پشت بجزیره کرد . ولی قوای ایران برآن کشتی دست یافتند و هشتاد تن از اعراب را گردن زدند !

سه روز بعد قوای ایران و انگلیس قسمتی از دیوار قلعه را نیز ویران‌کردند ، و روز دیگر دسته‌ای از سربازان ایرانی بریکی از برجها دست یافتند . درهمان‌حال دوتن از محصوران قلعه باردوی ایران آمدند و سرداران ایرانی را ازناتوانی دشمن و سختی کار سربازان پرتغالی بسبب‌کمی آب و آذوقه و کثرت کشته و بیمار آگاه کردند و این‌امر برجسارت ایرانیان افزود ، چنانکه در روز هفتم آن‌ماه حصارخارجی قلعه را گرفتند و دشمن را بدرون قلعه راندند . سرانجام در روز نهم همان‌ماه پرتغالیان به فرماندهان قوای‌انگلیسی توسل جستند و حاضر بتسلیم شدند ، مشروط بدانکه جانشان درامان باشد و کشتیهای انگلیسی همگی را به مسقط یا هندوستان برند . فرمانده نیروی انگلستان نیز این شرائط را پذیرفت ، و پرتغالیان در روز یازدهم آن ماه قلعه را تسلیم‌کردند ، و پرچم دولت پرتغال که بیش از یکقرن بر فراز قلعهٔ «آلبوکرك» دراهتزاز بود برای همیشه فرود آورده شد .

عدهٔ سپاهیان ایران در جنگ هرمز ازچهل تا پنجاه هزار بوده است و ازین عدد بیش از هزار نفر کشته ومجروح شدند . ولی عدهٔ کشتگان انگلیسی از بیست نفر نمی‌گذشت .



یك ملاح انگلیسی

در نیمه قرن هفدهم میلادی

(مقابل صفحهٔ ۲۲۴)

پس از تسلیم قلعه کشتیهای انگلیسی پرتغالیان جزیره را ، که با زنان و کودکان خود نزدیك سه‌هزار تن بودند ، به‌مسقط و بنادر ساحلی عمان بردند . اما گروهی ازآنان از بیماریهای گوناگون مردند . مدافعان مسلمان قلعه نیز ، از عرب و ایرانی ، بسردار سپاه ایران تسلیم شدند . خزائن اسلحه و آذوقه و اموال هم با وجوه نقد ، که نزدیك دومیلیون اکوی اسپانیولی بود ، ازجانب دوطرف ممهور شد ، و سربازان ایران و انگلیس بغارت شهر پرداختند . بیشتر غنائم نصیب ایرانیان شد و انگلیسیان سهم خویش را نیز ، چون خریداری نداشت ، ناگزیر ببهای کم فروختند و ازفروش آن نزدیك بیست هزار لیرهٔ انگلیسی بدیشان رسید[۸] .

قلعهٔ هرمز را نیز امامقلی‌خان برخلاف قراردادی‌که با نمایندگان شرکت هند شرقی بسته بود ، تصرف‌کرد ، و تنها نیمی از شهر هرمز را باختیار ایشان‌گذاشت[۹] .

توپخانه و اسلحه‌ای را که درقلعه موجود بود ، پنجاه توپ بزرگ برنجی با چرخ و چهارتوپ برنجی کوچك و پانزده زنبورك و چند منجنیق و نزدیك صد و پنجاه عراده توپهای خرد و بزرگ گوناگون نوشته‌اند که بتساوی میان دوطرف تقسیم شد و ایرانیان سهم خود را ببندر گمبرون و لار و شیراز ، و حتی به‌اصفهان و بغداد ، فرستادند ، وازآنجمله هفتاد عراده توپ بزرگ و کوچك درمیدان نقش‌جهان اصفهان ،

---

۸ ــ **پی‌یترودلاواله** جهانگرد ایتالیائی که اینزمان در لار فارس بوده است می نویسد که جمعی از جوانان و کودکان پرتغالی بسبب غفلت انگلیسیان اسیر سربازان ایرانی شدند و ایرانیان ایشان را مسلمان کردند . امامقلی خان اینگونه جوانان را بسرداران خود می‌بخشید. از آن جمله جوانی پرتغالی مانوول ــ Manuel نام را به **میرعبدالحسن** از علمای لار سپرد تا مسلمان و ختنه‌اش کند و خدمتگزار وی گردد . ــ ج ٦ ، ص ۳۰ و ۳۱ ــ در **تاریخ کشیشان کرملی** نوشته‌اند که ایرانیان شصت تا هفتاد پرتغالی را کشتند و بقیه‌راکه زنده گذاشتند بزنجیر کشیدند و در سراسر ایران گرداندند ــ ج ۱ ، ص ۲۱۲

۹ ــ همین جهانگرد ایتالیائی می نویسد که امامقلی خان قرارداد را بصورتی که خودمیخواست‌بفارسی تنظیم کرده بود و نمایندگان شرکت بگمان اینکه او عین مذاکرات خود را باایشان برکاغذ آورده است ، آنرا امضاء کردند وچون فارسی نمیدانستند بتغییراتی که‌خان بمیل خود در آن داده بود ،پی نبردند. پس از سقوط قلعه چون امامقلی خان آنجا را در تصرف گرفت و نمایندگان شرکت اعتراض کردند ، خان مدعی شد که او بموجب قرارداد متعهد است که نیمی از شهر هرمز را تسلیم‌ایشان کند ، نه نیمی از قلعه را ، وچون متن قرارداد را که تنها بفارسی نوشته شده بود ، بوسیلهٔ مترجمی ترجمه کردند ، معلوم شد که حق باخان است ! ــ ج ٦ ، ص ۲۰٤

تازمان **شاه‌سلیمان** و اواخر سلطنت صفویه باقی بوده است [۱۰].

ازجملهٔ غنائمی‌که نصیب سپاه ایران شد ، دوناقوس بود که ازکلیسای هرمز بدست آمد . این دو ناقوس را زنان پرتغالی هرمز در سال ۱۶۰۹ مسیحی (۱۸-۱۰۱۷ هـ .) بکلیسای هرمز تقدیم کرده بودند ، و بر روی آنها این عبارت‌کنده شده بود : « برای ما زنان دعا کنید ، خداوند اعقاب شما را بیامرزد . » و درکنار این عبارت نیز نام **مسیح** را بخطی درشت تر نقش کرده بودند . و نیز درمیان غنائم ساعتی بزرگ بود که به‌اصفهان بردند و بر سر در بازار قیصریه نصب‌کردند .

شاه هرمز بنام **محمودشاه**[۱۱] با وزیر و مستوفی هرمز و **رئیس‌نورالدین** قاضی جزیره نیز اسیر شدند ، و امامقلی خان آن‌جمله را روانهٔ شیراز کرد . پادشاه هرمز درآغاز محاصره حاضر بود که تمام دارائی خویش را به پرتغالیان سپارد ، مشروط بدانکه او را به مسقط یا گوا فرستند ، و رئیس نورالدین نیز بهمین شرط پانصد هزار اکو می‌پرداخت . اما پرتغالیان نپذیرفتند و پس از تسلیم‌کردن قلعه نیز ایشان را با خود نبردند و بدشمن رها کردند[۱۲] . وزیر شاه هرمز پیش‌ازآنکه بشیراز رسد ، درگذشت و مستوفی هرمز را نیز امامقلی‌خان درشیراز کشت ، و ازنوشته مورخان و جهانگردان زمان چنین برمی‌آید که چون این دو نفر از جزئیات اموال و خزائن هرمز آگاه بودند ، خان فارس ایشان را هلاك کرد تا از مقدار واقعی غنائم

---

۱۰ - **تاورنیه** - تاجر و جهانگرد فرانسوی عدد توپهای میدان نقش جهان را ، که غنائم هرمز بوده چنانکه در متن نوشته‌ایم هفتاد عراده می نویسد ،ولی **شاردن** عدد آنها را صد و ده عراده نوشته است .

۱۱ - **پی‌یترودلاواله** شاه هرمز را ، هنگامی که از هرمز بشیرازش می‌بردند ،درلار دیده است واو را بخطا **محمدشاه** مینامد که معروف به **بابوشاه** بوده است ، و می نویسد «بابوشاه» نامی بود که در کودکی باو داده بودند و چون بپادشاهی رسید به محمدشاه معروفشد ،ونیز نوشته‌است کەمردی فربی و سیاه چرده و تنومند بود . - ج۶ ، ص ۳۲ و ۳۳

۱۲ - **پی‌یترودلاواله** می‌نویسد : «پادشاه هرمز در آغاز جنگ معتقد بود که تمام زنان و مردان صنعتگر و کسبه وامثال ایشان را با تمام خزائن و اموال باکشتی به مسقط ونقاط دور دست ، که از حملهٔ کشتیهای انگلیسی و سپاه ایران در امان باشد ، فرستند تاهم از جمعیت قلعه کاسته شود و آذوقه و آب کمتر بکار رود و هم دشمن‌که بیشتر بامید غنیمت و مال می جنگد ، مأیوس و در کار جنگ سست گردد . ولی فرماندهان پرتغالی عقیدهٔ او را کار نبستند . » ج ۶ ، ص ۳۴ و ۳۵

هرمز چیزی بگوش شاه‌عباس نرسد [۱۳].

شاه هرمز را امامقلی‌خان در شیراز نگهداشت و برای او شهریه‌ای مقرر کرد.

پس‌از گرفتن جزیرهٔ هرمز، شاه‌عباس چون میخواست بندر گمبرون را مرکز بازرگانی خلیج فارس گرداند، بآبادی شهر هرمز توجهی نکرد، و آنشهر که پیش‌ازآن ازشهرهای زیبای مشرق بشمار میرفت، و در ثروت و جلال شهرهٔ عالم بود، یکباره ویران شد، چنانکه حتی درو پنجره وتیر سقفهای عمارات آنرا نیزسپاهیان ایران و انگلیس بیغما بردند. تنها بفرمان امامقلی‌خان درجوار قلعهٔ پرتغالی هرمز قلعه‌ای دیگرساخته شد وحکومت جزیره بیکی ازسرداران قزلباش بنام **ولدخان‌سلطان** تفویض گشت که با دویست سرباز مأمور حفظ جزیره و قلعهٔ آن بود.

دولت ایران دربندر گمبرون، گذشته از قلعه‌ای که پیش ازآن دور ازساحل برپا شده بود، قلعهٔ تازه‌ای بنا کرد، و این‌بندر لنگرگاه کشتیهای انگلیسی و هلندی، که از هندوستان بایران می‌آمدند گردید، و بندرعباس نامیده شد.

پس‌ازآن شاه‌عباس درصدد برآمد که تمام سواحل دریای عمان را تاآنسوی دماغهٔ **جاسک** متصرف گردد، ولی امیر جاسک پایداری کرد و حاضر شد که خود را تابع و خراجگزار شاه ایران بخواند. شاه‌عباس نیز باین‌امر تن‌داد و امیر جاسک تاپایان سلطنت وی همه ساله خراجی بخزانهٔ شاهی می‌پرداخت.

پس‌ازفتح هرمز چون درمیان ملاحان انگلیسی نیز بیماریهای گوناگون پدید آمد و گروهی تلف شدند، کشتیهای انگلیسی توقف درسواحل هرمز را جائزندانستند و راه هند پیش گرفتند و ببندر سورت رفتند.

بطوری که ازتاریخ برمی‌آید انگلیسیان از جنگ هرمز نتیجهٔ قابلی نگرفتند و شرکت آنان درجنگ ایران و پرتغال تنها از نظر رقابت بازرگانی وحفظ منافع خویش درکار تجارت ابریشم ایران بود، و هیچگونه علت سیاسی نداشت، چه هنگامی که اولیای شرکت هند شرقی با دولت ایران برضد پرتغالیان هرمز متحد شدند، دولت اسپانی با انگلستان درحال صلح و دوستی بود، و بهمین سبب نیز پادشاه اسپانی چون از واقعه آگاه شد، بدولت انگلیس اعتراض سخت کرد، و نزدیك بود که دولت

---

۱۳ ــ در بارهٔ محاصرهٔ هرمز و تسخیر این جزیره مطالبی در آثار نویسندگان و جهانگردان مختلف مانند **مونوکس** و **روی‌فری‌براوتاورنیه** **پی‌یترودلاواله** و **توماس هربرت** و **ویلسون** دیده میشود، ولی بیشتر آنها از سهو و خطا خالی نیست. در کتاب **آسیای پرتغال** تألیف **فاریاسوزای** پرتغالی اطلاعات جامعتری می توان یافت.

انگلستان شرکت هند شرقی را بجرم این اقدام خودسرانه محکوم سازد ، و عمال آن را درزمرهٔ دزدان دریائی شناسد . ولی شرکت در تبرئه و اثبات بیگناهی مأموران خود پافشاری کرد و «مونوکس» نمایندهٔ شرکت و فرمانده کشتیهای انگلیسی به انگلستان رفت و دلائل بسیار در ثبوت بی‌تقصیری خویش اقامه کرد . سرانجام شرکت ده‌هزار لیره به **جیمزاول** پادشاه انگلستان و ده‌هزار لیره نیز بدریاسالار بزرگ آنکشور تقدیم کرد و فرمان عفو عموم کسانی را که درآن نبرد شرکت کرده بودند ، بدست‌آورد و اجازه یافت که هرچه مأموران او از دریاهای مشرق آورده‌اند ، تصاحب کند .

۱۰

روابط ایران و پرتغال

پس از تصرف هرمز

« آلفونسودالبوکرک» دریاسالار نامی پرتغال گفته بود که مراکز اصلی روابط بازرگانی آسیا و هندوستان سه نقطه است ، یکی تنگه **مالاکا** ، دیگر تنگهٔ **عدن** و دیگر تنگهٔ **هرمز** ، که ازآن هردو مهمترست ، و باداشتن این سه تنگه دولت پرتغال خود را مالك تمام جهان میتواند خواند ، و مقصود وی آن بود که در دست داشتن این سه نقطه تجارت هندوستان و ایران و سایر کشورهای آسیا را بدولت پرتغال منحصر خواهد ساخت . ولی پرتغالیان بسبب بدرفتاری و خشونت و سیاست ناصوابی که در ادارهٔ متصرفات خود داشتند ، جزیرهٔ هرمز را از دست دادند ، و ازپی آن دیگر متصرفات و مراکز بازرگانی ایشان نیز بتدریج ازدست رفت .

پس‌ازسقوط جزیرهٔ هرمز پرتغالیان بندر **مسقط** را ، درساحل عمان ، مرکز تجارت خود ساختند و درآنجا قلعه‌های متعدد بنا کردند . ولی مسقط در معرض حملات دائمی اعراب عمان بود ، و ازینجهت پیوسته در عذاب و خطر بودند . چندی بعد بر بندر **بصره** نیز دست یافتند و در آنجا تجارتخانه و دارالعلمی بنانهادندوتاحدود سال ۱۰۵۰ هجری قمری (۱۶۴۰ میلادی) دراین‌بندر با انگلیسیان رقابت میکردند.

درهمانحال چندبار از پی حمله بجزیرهٔ هرمز و بازگرفتن آن‌برخاستند . ازآن جمله یکبار درسال ۱۰۳۳ هجری (۱۶۲۴ میلادی) و بار دیگر درسالهای ۱۰۳۹ و ۱۰۴۰ هجری (۱۶۳۰ میلادی) کشتیهائی بسواحل ایران ، خاصه ببندر جاسك و جزیرهٔ هرمز ، فرستادند و یکچند هرمز را درمحاصره گرفتند ، ولی هردوبار سعی ایشان باطل بود و مقصودشان صورت نگرفت .

شاه‌عباس پس‌ازگرفتن جزیرهٔ هرمز برآن شد که بندر مسقط را هم بگیرد و دست پرتغالیان را ازآنجا نیز کوتاه کند. بدین قصد سپاهی بسواحل عمان فرستاد **وسحار** و **خورفکان** ازبندرهای عمان را گرفت، ولی درهمانحال **روی‌فری‌یرا** دریاسالار پرتغالی که از زندان انگلیسیان گریخته بود، با چند کشتی بکمك نیروی دریائی پرتغال رسید، و پرتغالیان، چنانکه اشاره کردیم، بربندرهای جاسك و گمبرون (عباس) و برخی نقاط ساحلی ایران نیز حمله بردند. پس ایرانیان ازبیم آنکه مبادا دشمن رشتهٔ رابطهٔ ایشان را با ایران قطع کند، از آنچه در عمان گرفته بودند چشم پوشیدند.

پرتغالیان درسال ۱۰۳۴ هجری قمری، سه‌سال بعداز سقوط هرمز؛ چون از بازگرفتن آن جزیره نومید شدند، با شاه‌عباس از در دوستی درآمدند، ورسماً ازآنچه درسواحل خلیج فارس داشتند چشم پوشیدند. درعوض ازشاه اجازه یافتند که دربندر **کنگ** [1] قلعه و تجارتخانه‌ای بسازند و دربحرین بصید مروارید پردازند. بموجب عهدنامه‌ای مقرر شد که ازآن‌تاریخ کالاهای پرتغالی درآن‌بندر از عوارض و حقوق گمرکی معاف باشد و نیمی از درآمد گمرکی بندرکنگ نیز بایشان داده شود. شاه‌عباس از دلجوئی پرتغالیان و بستن این پیمان منظور سیاسی داشت و میخواست بادولتهای اسپانی و پرتغال دوست باشد تا بتواند هنگام لزوم ازکشتیهای ایشان برضد بازرگانان انگلیسی و هلندی، که درخلیج فارس قدرت و نفوذی یافته بودند، استفاده کند.

مواد این پیمان تا وقتی‌که پرتغالیان بر مسقط مسلط بودند اجرا شد، ولی ازسال ۱۰۶۰ هجری قمری (۱۶۵۰ میلادی) هنگام پادشاهی شاه‌عباس دوم، که مسقط نیز از دست ایشان بدر رفت [2]. دولت ایران از اجرای مواد معاهده سرباززد،

۱ــ **کنگ** بضم کاف‌بندری بود در شمال شرقی بندر لنگه که امروز قصبهٔ ساحلی کوچکیست و جمعیتش بدو هزار تن نیز نمیرسد. دیوارهای تجارتخانهٔ قدیم پرتغالی تا پنجاه سال پیش نیز در آنجا باقی بوده است.

۲ــ در اواخر سال ۱۰۵۹ هجری اعراب که چندین بار به مسقط تاخته بودند، بار دیگر آنشهر را محاصره کردند و چون نگهبانان پرتغالی آنجا از عهدهٔ دفاع بر نیامدند، شبانه وارد شهر شدند وتجارتخانهٔ پرتغالی را با یکی از قلعه های شهر بتصرف آوردند. سرانجام فرمانده پرتغالی مسقط تسلیم شد (۲۰ محرم ۱۰۶۰ هجری ــ ۲۳ ژانویهٔ ۱۶۵۰ میلادی). نایب السلطنه اسپانی و پرتغال در هندوستان چند کشتی بیاری پرتغالیان مسقط فرستاده بود، ولی کشتیها دیر رسید و پیش از رسیدن آنها پرتغالیان ساحل عمان را ترك گفته و قلعه های خود را در آن شبه جزیره از دست داده بودند ــ **خلیج فارس، تألیف سرآرنولدویلسن**.

و مخصوصاً از درآمد گمرکی کنگ درسال ، جز مبلغ ناچیزی که غالباً از ده‌هزار تومان نمی‌گذشت ، بایشان چیزی نداد ، درصورتی‌که حق آنان ازین‌عوائد معمولا نزدیك صدهزارتومان بود .

درهمانحال روز بروز قدرت وتسلط شرکتهای تجارتی انگلستان وهلند در دریاهای مشرق فزونتر میشد و درطول قرن یازدهم هجری (قرن هفدهم‌میلادی) بتدریج دست پرتغالیان از جزائر **سند** و **ملوك** و **مالاکا** و **سراندیب** (سیلان) و سواحل هندوستان و دماغهٔ امیدواری در جنوب افریقا کوتاه شد . قسمتی از متصرفات ایشان را هلندیان گرفتند ، و قسمت دیگر بسبب دشمنی و طغیان اعراب وبومیان هندوستان از دست رفت . سرانجام بندر «کنگ» را هم ، که یگانه لنگرگاه کشتیهای ایشان در خلیج فارس بود ، از دست دادند .

از مهمترین علل زوال قدرت پرتغالیان درمشرق ، یکی بدرفتاری وزشتخوئی ایشان با مردم شرق بود ، و دیگر اختلاف و نفاق مأموران پرتغالی بایکدیگر ، و چون امور بازرگانی اسپانی و پرتغال درانحصار دولت بود ، با تجارت آزاد شرکتهای‌انگلیسی و هلندی نیز رقابت و همسری نمی‌توانستند کرد . چندی با زور ونیروی نظامی خویش نفوذ و قدرت خود را درآبهای مشرق حفظ‌کردند ، اما چون مدیران کاردان و شایسته‌ای نداشتند ، ازینجهت نیز ناتوان شدند و ازپای درآمدند .

یکی‌ازنویسندگان پرتغالی بنام **فاریاسوزا** دربیان علل زوال نفوذ وقدرت دولت خویش درآبهای مشرق چنین نوشته است :

« .... پرتغالیان برای کسب مال رنج بسیار میبرند ، ولی از نگاهداری آن عاجزند . بزرگترین علت شکست ما اینست که مردان سیاسی و زمامداران امور ما جز بحفظ منافع شخصی خویش نمی‌اندیشند ، و ازکار و کوشش پرهیز میکنند.... [۳] »

---

۳ ــ کتاب خلیج فارس ، از سرآرنولدویلسن .

قسمت چهارم

روابط ایران و انگلستان

در زمان

شاه عباس

۱

روابط ایران و انگلستان

پیش از شاه‌عباس

آغاز روابط ایران و انگلیس

هنگامی که دولتهای پرتغال و اسپانی بر دریاهای بزرگ تسلط یافته و بنیان مستعمرات خود را در افریقا و آسیا استوارکرده بودند ، بازرگانان انگلیسی نیز درصدد برآمدند که ازطریق آبهای شمالی اروپا راهی به‌آسیا بازکنند .

در سال ۹۶۰ هجری قمری (۱۵۵۳ میلادی) یکی از مردم انگلستان بنام **ریچارد چنسلر** [۱] ، که بقصد سیاحت بسرزمین **لاپونی** [۲] در شمال شبه جزیرهٔ **اسکاندیناویا** [۳] (سوئد و نروژ) ازانگلستان حرکت‌کرده و باد او را ببندر **آرخانگلسک** [۴] انداخته بود ، با اجازهٔ **ایوان مخوف** [۵] تسار روسیه ، در شهر مسکو شرکتی بنام **شرکت مسکو** تأسیس کرده بود . پس از مرگ وی درسال ۹۶۴ **آنتونی جن‌کین‌سن** [۶] نام انگلیسی ، از همراهان و دستیارانش ، رئیس کل‌کشتیهای شرکت شد ، و با دوتن از اعضای انگلیسی شرکت مأمور گشت که از طریق دریای خزر ، میان روسیه و کشورهای آسیای مرکزی باب تجارت را مفتوح سازد ، و ظاهراً درین سفر ازجانب تسار روسیه در بخارا مأموریتی سیاسی نیز داشت .

پس‌ازآنکه « جن‌کین‌سن » ازین سفر بازگشت ، شرکت مسکو مصمم شد که او را به ایران فرستد ، تا مگر با ولایات شمالی ایران درساحل دریای خزر ، که مرکز تهیهٔ ابریشم بود ، روابط بازرگانی ایجاد کند ، و ازین‌راه با بازرگانان پرتغالی که بیشتر تجارت ابریشم ایران را بخود انحصار داده ، و از راه خلیج فارس و جنوب

۱- Richard Chanceler . ۲- Laponie . ۳- Scandinavia . ۴- Archangelsk
۵- Ivan Terrible . ۶- Anthony Jenkinson .

افریقا به اروپا می‌بردند ، رقابت نماید . « جن‌کین‌سن » برای استحکام کار خویش ، از « ایوان‌مخوف » تسار روسیه (۹٤۰ تا ۹۹۲ هجری قمری - ۱۵۳۳ تا ۱۵۸٤ میلادی) و **الیزابت** ملکهٔ انگلستان (۹٤۰ تا ۱۰۱۲ هجری قمری - ۱۵۳۳ تا ۱۶۰۳ میلادی) نیز عنوان سفارت گرفت ، و در سال ۹۶۹ هجری قمری به‌ایران آمد .

جن‌کین‌سن از ملکهٔ الیزابت نامه‌ای برای شاه‌طهماسب اول با خود داشت که مضمون قسمتی ازآن اینست :

« از طرف **الیزابت** که از پرتو یزدانی ملکهٔ انگلستان و.... است ، بشاهزادهٔ والاتبار و توانا صوفی بزرگ [7] ، شاهنشاه ایرانیان و مردم ماد و پارت و گرگان و کرمان و مارگو [8] وقبایل دوسوی شط دجله و سایر مردمی که میان دریای خزر و خلیج فارس بسر می‌برند ، سلام ودرود بسیار ،وآرزوی سعادت و اقبال ...

« از مراحم‌بی‌پایان‌خداوندوملت ایران‌وانگلستان باوجود فاصلهٔ عظیم وبیکران‌خشکیها و دریاها ، که موجب جدائی آن دو از یکدیگرست ، از طریق مکاتبات باهم نزدیك گشته ،و در راه‌حفظ مصالح انسانیت و منافع طرفین ابواب مکاتبه و مخابره را مفتوح ساخته‌اند . اینست که خدمتگزار گرامی و وفادار ما « آنتونی‌جن‌کین سن » حامل این نامه با اجازه و مراحم ما عازم است‌که بیاری خداوند از کشور ما به‌ایران و دیگر نقاط‌قلمرو پادشاهی شما سفر کند ،و چون قصد اوایجاد روابط بازرگانی بارعایای شما و تجار دیگریست که درایران بکار بازرگانی اشتغال دارند ، خواستیم از آن اعلیحضرت خواهش کنیم که برای خدمتگزار ما و نیز برای همراهان و متعلقان وی‌گذرنامه و اجازه نامه‌های لازم صادر فرمایند ، تا در رفت و آمد و اقامت درخاك‌ایران دچار زحمت‌نگردد .... نوشته شد درانگلستان ، در شهربزرگ ما لندن ، در بیست و پنجمین روز ماه آوریل پنجهزار و پانصدو بیست و سومین سال از خلقت عالم و یکهزار و پانصد و شصت ویکمین سال مسیحی و سومین سال پادشاهی ما .... [9] »

« جن‌کین‌سن » در ماه ذی‌حجه سال ۹۶۹ هجری ببندر **دربند** قفقاز ، که آنزمان درخاك ایران بود ، رسید و ازآنجا بشهر قزوین پایتخت شاه‌طهماسب رفت .

---

۷ - پادشاهان اروپا سلاطین صفوی را **صوفی** می‌خواندند .

۸ - منظور از **ماد** نواحی همدان و آذربایجان واز **پارت** ولایت خراسان و **مارگو** یا«مرغو» همانست که امروز **مرو** گفته میشود .

۹ - **هکلویتز** Haqluyt's ، مجموعهٔ نخستین سفرها و اکتشافات ملت انگلیس، مجلداول، ص ۳۸۱ ، بنقل از کتاب **روابط ایران با اروپای غربی** در زمان **صفویه** تألیف‌دکتر **خانبابا بیانی** بزبان فرانسه . ص ۹۳

شاه او را بحضور پذیرفت و ازمضمون نامهٔ ملکهٔ انگلستان و موضوع مسافرت وی آگاه شد ، ولی چون « جن‌کین‌سن » با آداب و رسوم ایران آشنا نبود ، نتوانست مقصود خود را ، چنانکه میخواست ، انجام دهد ، و بی‌آنکه میان ایران و روسیه یا انگلستان قراردادی برای تجارت بسته شود ، به‌مسکو بازگشت .

یکی از سیاستمداران انگلستان درین‌باره می‌نویسد که : « جن‌کین‌سن چون در قزوین بحضور شاه‌طهماسب اول رسید و نامهٔ ملکهٔ انگلستان را تقدیم کرد ، شاه باو گفت : « آه ! شما کافران ! ما نیازی بدوستی شما نداریم . » و سپس بدو اجازهٔ بازگشت‌داد ، و « جن‌کین‌سن » درسفرنامهٔ خویش میگوید پس‌ازآنکه از خدمت شاه بازگشت یکی از خدمتگزاران دربار با مجموعه‌ای پرازخاک دنبال وی روان شد و تا در دولتخانهٔ شاهی هرجا که او قدم میگذاشت برای تطهیر بر جای پایش خاک میریخت ! [۱۰] »

« جن‌کین‌سن » زمستان سال ۹۷۰ هجری را در مسکو گذرانید و باز راه ایران پیش گرفت ، و از جانب « شرکت مسکو » نیز دو نفر بنام **تامس الکك**[۱۱] و **ریچارد چنی**[۱۲] با وی همراه شدند . اما این‌بار هم بمقصود نرسید . زیرا عبدالله‌خان والی شروان ، که در سفر اول با وی بمهربانی رفتار کرده بود ، این‌بار بعلت آنکه یکی از مسلمانان بدست یك تن از اتباع روسیه کشته شده بود ، ازحمایت ومساعدت با « جن‌کین‌سن » و همراهانش خودداری کرد ، و درنتیجه «الکك» در راه کشته شد .

شش‌سال بعد ، درماه ذی‌حجهٔ سال ۹۷۶ باز هیئت دیگری ازجانب شرکت مسکو بریاست **ارتورادواردز**[۱۳] به‌ایران آمد، ولی جمعی‌ازاعضای این هیئت تا به‌قزوین رسند ، تلف شدند . درقزوین شاه‌طهماسب با باقی‌ماندهٔ ایشان بمهربانی رفتار کرد و بپوشیدن پارچه‌های لندنی اظهار میل و رغبت نمود ، و بموجب فرمانی عمال « شرکت مسکو » را ازحقوق گمرکی و راهداری معاف داشت و بسوداگران انگلیسی اجازه‌دادکه درتمام ایران بآزادی سفر و تجارت‌کنند[۱۴] .

---

۱۰ ــ لردکرزن Lord Curzon در کتاب *ایران ومسئله ایران*
Persia and Persian Question

۱۱ ــ Thomas Alcock . ۱۲ ــ Richard Chenie . ۱۳ ــ Arthur Edwards

۱۴ ــ شرکت مسکو از سال ۹۶۹ تاسال ۹۸۹ هجری ،که سال انحلال آنست شش هیئت به ایران فرستاده است .

۲

روابط ایران و انگلستان

در زمان شاه‌عباس اول

پس‌ازمرگ شاه‌طهماسب اول بسبب انقلابات و اختلافاتی که بر سرجانشینی وی بوجود آمد و مشکلات داخلی و خارجی گوناگون که تا جلوس شاه‌عباس، و در سالهای نخستین پادشاهی او روی‌داد، و شرح آنها در مجلد اول این تاریخ بتفصیل گفته شده است، روابط ایران با کشورهای اروپا قطع شد، و اگر هم سفیران و فرستادگانی به‌ایران آمدند از مأموریت و سفر خود نتیجهٔ دلخواه نگرفتند. چنانکه در زمان شاه‌محمد خدابنده، پدر شاه‌عباس، یکبار دیگر «آرتورادواردز» با هیئتی از عمال «شرکت مسکو» بدربار آن پادشاه آمدند و نامه‌ای نیز از «ملکهٔ الیزابت» باو تقدیم کردند (در سال ۹۸۷ هجری – ۱۵۷۹ میلادی)، ولی از مأموریت ایشان نتیجهٔ مؤثری حاصل نشد.

پس‌ازآنکه شاه‌عباس بنیان پادشاهی خود را استوار ساخت و بر دشمنان داخلی و بیگانه غالب شد و شهرت نامش سراسر اروپا را فراگرفت، روابط ایران با کشورهای اروپائی رونق تازه‌یافت و باز جهانگردان و سفیران بسیار از هرکشور برای عقد معاهدات سیاسی یا ایجاد روابط بازرگانی به‌ایران آمدند.

آمدن برادران شرلی بایران

چنانکه درقسمت اول از فصل بیست و یکم این کتاب بتفصیل نگاشته‌ایم درماه جمادی‌الاول سال ۱۰۰۷ هجری قمری، دوبرادر از نجیب‌زادگان انگلیسی با هیئتی مرکب از بیست و پنج (یا بقولی ۳۲ تن) انگلیسی بایران آمدند، و چنانکه درفصول پیش‌گفته‌ایم، درقزوین بخدمت شاه‌عباس‌رسیدند. این دوبرادر **آنتونی‌شرلی**

و **رابرت شرلی** نام داشتند و مأموریت آنتونی شرلی ، برادر بزرگتر ، که ریاست هیئت را برعهده داشت ، آن بود که شاه‌عباس را بجنگ با دولت عثمانی برانگیزد ، و میان ایران و انگلستان روابط بازرگانی برقرار سازد .

شرح مهربانیها و پذیرائیهای شاه‌عباس را ازین دوبرادر وگزارش مأموریت هریك از آندو را بعنوان سفارت بدربار فیلیپ سوم پادشاه اسپانی ، در فصلهای پیش نوشته‌ایم ، و درین‌فصل از تأثیر وجود آن‌دو در روابط سیاسی و بازرگانی ایران و انگلستان سخن خواهیم گفت .

شاه‌عباس‌که همیشه میخواست پادشاهان اروپا را بر ضد سلطان عثمانی متحد سازد ، ازآمدن برادران شرلی بایران خرسند شدو ایشان را با مهربانی تمام پذیرفت . پس‌ازآنکه چندی درشهر قزوین ازآنان پذیرائی کرد ، همگی را همراه خود از راه کاشان بشهر اصفهان ، که درهمان سال بپایتختی اختیار کرده بود ، برد و همه‌جا با برادران شرلی چون برادری مهربان رفتار کرد . یکی از همراهان شرلی دربارهٔ مهربانیها و پذیرائیهای شاه‌عباس درین‌سفر شرح مفصلی نگاشته ، که مضمون قسمتی ازآن اینست :

« .... درایران صندلی نیست و مابرروی قالی نشستیم . من چون نمی توانستم بدوزانو نشینم بر چهار زانو نشستم . سفیر عثمانی که در مجلس حاضر بود بشاه اشاره کرد که مردم انگلیس معمولا برصندلی‌می‌نشینند ،وبر زمین نشستن برای ایشان دشوارست . شاه‌عباس بی درنگ از جای برخاست وباطاق دیگر رفت و میز کوچکی را که برآن بطریهای شراب مینهند بوسیلهٔ غلام بچه‌ای از آنجا پیش ماآورد و دستور داد تابرآن قالیچهٔ گلدوزی شده‌ای افکندند ، وبمن امر کردتا برروی‌آن بنشینم ،سپس شراب خواست وبسلامت‌من شراب نوشید، وگفت‌که« نعل‌کفش یك غیسوی را بربزرگترین مردان عثمانی ترجیح میدهد !» .... شب آن روز نیز ، پس از خوردن شام ،ماراباخود ببازار قزوین برد .

« در میان شهر قزوین محلی‌است‌که بازار می‌نامند وسه‌برابر بازار لندن‌است .... آنشب همهٔ دکانها را باشارهٔ شاه چراغانی و تزئین کرده بودند . دروسط‌بازارسکوی بزرگی ساخته بودند که شش ستون داشت، و بر آن قالیهای‌گرانبهاو زربفت گسترده شده بود و در آنجاصندلی سیمینی مزین بفیروزه و یاقوت و الماسهای درشت برای شاه قرار داده‌بودند . شاه به« آنتونی شرلی » اشاره کردکه بر آن صندلی نشیند . آنتونی شرلی بزانو در آمد و معذرت‌طلبید وگفت که تکیه برجای بزرگان زدن خلاف ادب است . ولی شاه قانع نشد و بسر «مرتضی‌علی» قسمش

---

۱ ـ رجوع شود بصفحات ۲۹ و ۳۰ و ۱۵۹ تا ۱۶۲ و ۱۸۰ تا ۱۹۱ ازین کتاب .

دادکه اطاعت کند ، وگفت هرکس از ایرانیان که از نشستن او بر جایگاه شاهی اظهار اکراه کند ، هرچند که عزیز باشد ، سرش بریده خواهد شد ! برای رابرت شرلی نیز صندلی دیگر آوردند ، وماهمگی گردآندو بچهارزانو روی قالیها نشستیم ...

« ... پس‌ازآن باطبل ونقاره‌خوانچه‌های خوراکی آوردند وازپی‌آن مطربان مجلس آمدند . بیست زن با لباسهای گرانبهای زیبا میخواندند و بآهنگ موزیك میرقصیدند ، و چون مجلس جشن بآخر رسید شاه‌دست سرآنتونی شرلی راگرفت و همچنان دست‌در دست بااو درکوچه وبازار بگردش پرداخت ورقاصان نیز پیشاپیش ایشان بخواندن و پایکوبی مشغول بودند ....

« ... هشت‌شبانروزشاه‌عباس‌بدینصورت‌ازماپذیرائی‌کرد. سپس سه‌خرگاه‌بسیاربزرگ‌با تمام لوازم آنها و دوازده شتر و شانزده قاطر ، همه بازین افزار گرانبها ، و چهار تخته قالی‌ابریشم دوزی شده و زربفت و شش قالی از ابریشم خالص با فرشهای زیبای دیگر ، وچهارده‌اسب قیمتی بازین ویراق مجلل ، که از آن میان زین ویراق دواسب مخصوص برادران شرلی زربفت و مزین بفیروزه ویاقوت ، ودودست دیگر زربفت وباقی از مخمل ملیله دوزی سفید بود ، بامقدار زیادی پول نقره برای ما فرستاد ،واز آنتونی شرلی‌خواهش کرده بود که آن پول ناچیز را برای مخارج یکماه خود بپذیرد . [۲] »

شاه‌عباس بدینصورت آنتونی شرلی و همراهانش را با خود باصفهان برد ، و در روز ورود او را تا خانه‌ای‌که درآنشهر برایش آماده کرده بودند ، هدایت و همراهی کرد . روز دیگر نیز با لباس مبدل بخانهٔ وی رفت و مرگ یکی از نوکران ایرانیش را ، که روز پیش هنگام تنبیه‌کردن گروهی از سربازان اشتباهاً بدست‌خود کشته بود ، بدو تسلیت گفت !

شاه‌عباس « آنتونی شرلی » را **میرزا** لقب کرده بود و او را **میرزا آنتونیو** خطاب میکرد. میرزا آنتونیو درمدت ششماه اقامت خود دراصفهان، چنانکه پیش‌ازین نیز اشاره کرده‌ایم ، شاه را بصمیمیت و صداقت خود معتقد ساخت ، و بدستیاری الله‌وردی‌خان سپهسالار ایران ، که ازعیسویان جدیدالاسلام بود ، فنون تازهٔ جنگ را ، چنانکه در فرنگستان با اسلحهٔ آتشین معمول بود ، بدسته‌ای از سربازان ایرانی آموخت[۳] . پس‌ازآن ، چنان‌که درفصل روابط سیاسی شاه‌عباس با پرتغال و اسپانی

---

۲ ــ سفرنامهٔ جرج مانورینگ ، از همراهان برادران شرلی .

۳ ــ ساموئل پرچس Samuel Purchas کشیش انگلیسی ، که در سالهای ۱۶۱۳ و۱۶۲۶ میلادی (۱۰۲۲ و ۱۰۳۷ هجری قمری) بمشرق سفر کرده است ، در سفرنامهٔ خود می‌نویسد :

« بقیهٔ حاشیه در حاشیهٔ صفحهٔ بعد »

گفته شد ، بشاه ایران پیشنهاد کرد که سفیری بدربار پادشاهان اروپا روانه‌کند و با ایشان برضد دولت عثمانی متحد گردد ، شاه‌عباس نیز یکی از سرداران خود **حسینعلی‌بیگ بیات** را بسفیری برگزید ، و آنتونی شرلی داوطلب شد که خود نیز همراه سفیر او باروپا سفر کند و برادر را با چند تن از همراهان درایران گذارد .

آنتونی شرلی ، با حسینعلی‌بیگ بیات از طریق دریای خزر و روسیه باروپا رفت ، و دیگر بایران بازنگشت ، و ما گزارش سفارت او را به‌آلمان و ایتالیا واسپانی درفصل پیش بتفصیل نوشته‌ایم .

سرگذشت رابرت شرلی

چنانکه اشاره شد سرآنتونی شرلی چون ارجانب شاه‌عباس بسفارت اروپا مأمور شد ، برادر خود رابرت شرلی را با رضای شاه درایران گذاشت. رابرت‌شرلی درین‌زمان هجده‌سال داشت ، جوانی بود مؤدب و دانش‌دوست و پرهیزگار و دلیر و نیکوکار و خوبروی و خوش‌اندام ، با قدی متمایل ببلندی و هرگز ریش نمیگذاشت . تحصیلات خود را در دارالفنون معروف **اکسفورد**[۴] بپایان رسانده بود و برخلاف هم‌وطنان خویش بمذهب کاتولیك ایمان کامل داشت . شاه‌عباس اورا بعنوان چاکر مخصوص خود برگزید و عنوان **بیگزاده** داد و برایش دوهزار اشرفی مقرری سالانه معین کرد و درآغاز کار بفرماندهی دسته‌ای از سپاه ایران گماشت ، و چون با دولت عثمانی از در جنگ درآمد ، بمیدان نبرد فرستاد .

رابرت شرلی همیشه لباس ایرانی ببر میکرد و تاج قزلباش بسرمی‌گذاشت و بر سر تاج خود ، چون عیسوی مذهب بود ، صلیب کوچکی قرار میداد . یك‌گوش خود را نیز سوراخ‌کرده، حلقه‌ای ازآن آویخته بودکه الماس درشتی برآن‌میدرخشید.

برادرش سرآنتونی درسبب ماندن وی در ایران شرحی نوشته که مضمونش اینست :

بقیهٔ حاشیهٔ صفحهٔ پیش :

« دولت عثمانی که مایهٔ بیم و هراس جهان مسیحی شده است ، اینك از یك انگلیسی (سرآنتونی شرلی) مرعوب .گشته واز سرنوشت آیندهٔ خود بیمناکست .ایرانیان فنون جنگ را از شرلی آموخته‌اند ، و کسانی که پیش ازین ازبکار بردن توپ بی خبر بودند ، اینك پانصد عرادتوپ برنجی و شصت هزار تفنگ دارند.... ازین‌رو ایرانیان که تاکنون با شمشیر مایهٔ نگرانی و بیم ترکان عثمانی بودند ، اینك با گلوله توپ‌لرزه براندام ایشان افکنده‌اند .... »

۴ - Oxford

« ... پیش از آنکه من بتوجه و لطف شاه جوابی دهم ،برادرم که افکارش پیوسته متوجه‌کارهای بزرگست ، قصد اقامت کرد . برادر من بر خلاف مردمی که چون عنوان و شهرتی یافتند از تحصیل علوم چشم می پوشند و بیکاری و لهو ولعب اختیار می کنند ،از کودکی بکسب کمال و معرفت کوشید و همواره سعی داشت که گوهر خود را آشکار سازد ، و طبیعت انسانی خویش رابرای پایداری در برابر طوفان حوادث نیرو دهد ... و از هیچگونه خطری درراه مقصود بیم نداشت ....

« چون شاه‌عباس مایل‌بودکه برادرم در غیاب من درایران‌بماند ،او جواب داد که «در روح ما دو برادر یگانگی و اتحاد بحدیست که در آراء وافکار ما نیز هیچگونه اثری از اختلاف و نفاق نمیتوان یافت و در علاقمندی باعلیحضرت و آرزوی خدمتگزاری بایشان مانند یکدیگریم . ... گرچه وعدهٔ بذل و بخشش از طرف مخدوم بخادم مایهٔ دلگرمی است و اطاعت اوامر شاهانه را لازم و واجب میسازد ، ولی مابسبب ایمان و عقیده‌ای که بآراء و عقاید ملوکانه داریم ، آنچه را که ایشان بپسندند و از ما بخواهند خیر دولت و صلاح خویش میدانیم ، و اطاعتش را بر خود واجب میشمریم ... اکنون که اعلیحضرت اراده فرموده‌اند که از ما دو یکی درایران بماند ، من با نهایت میل‌اطاعت‌میکنم، بلکه این امر مایهٔ افزایش محبت آن اعلیحضرت نسبت بما تواند شد .... »

اما ظاهراً سبب اصلی علاقهٔ رابرت شرلی باقامت درایران عشق سوزان او بیکی از دختران حرم شاهی بوده‌است . این دختر فرزند یکی از امیران چرکس بود که درحدود سال ۱۰۰۲ هجری بدین اسلام درآمد و به **اسماعیل‌خان** موسوم شد ، و شاه‌عباس خواهر او را بزنی گرفت . این زن چون بحرمسرای شاهی داخل شد برادرزادهٔ خویش را نیز ، که چهارساله بود ، و **سامپسونیا** [۵] نام‌داشت ، باخود بدانجا برد و بتربیت وی همت گماشت . « سامپسونیا » چون بسن رشد رسید دختری بسیار زیبا و طناز شد ، و چون درسواری و قلابدوزی و نقاشی نیز سرآمد اقران گشته و هنر را با زیبائی درآمیخته بود ، شایستهٔ عاشق‌کشی و دلبری گشت . رابرت شرلی که پیوسته درحضر و سفر با شاه‌عباس مأنوس و ندیم بود ، دل بدین دختر باخت و سالها درآرزوی‌وصال او بسر می‌برد ، و سرانجام ، چنانکه پیش‌ازین نیز اشاره کرده‌ایم ، باجازهٔ شاه با وی عروسی کرد .

بنابرآنچه گذشت ، پس از عزیمت سرآنتونی‌شرلی ، برادرش رابرت با پنج تن از همراهان انگلیسی ایشان درایران ماند ، و چون جوانی صاحب اراده و نیکورفتار

۵_ Sampsonia

و خوشروی بود ، محبت شاه را بخود جلب کرد . نخستین مأموریتی که شاه‌عباس بدو داد انتخاب وی بریاست دسته‌ای از سپاه قزلباش وفرستادن او بجنگ ترکان عثمانی بود . رابرت شرلی درین مأموریت نهایت صداقت و دلیری را بکار برد و درنبردهائی که شاه‌عباس درسالهای ۱۰۱۳ و ۱۰۱۴ هجری با سلطان عثمانی کرد سه‌بار مجروح شد . تفصیل شرکت وی درجنگهای ایران و عثمانی ازنسخه‌ای خطی درکتاب « برادران شرلی » بدین مضمون نقل شده است :

« رابرت شرلی پس‌از عزیمت برادرش بسمت فرماندهی برگزیده‌شد و درجنگهای ایران و عثمانی برتبهٔ عالی نائل آمد و چنان از خود رشادت و هنر بروز داد که ایرانیان بیادگار پیروزیهایش بدو تاجی عطا کردند [۶] .روزی که بادشمن مقابل شد ،نیزه‌ای دردست گرفت و چنان بر ترکان حمله برد که از دلیری او متحیر شدند و روبگریز نهادند .سربازان وی نیز ازو سرمشق گرفتند و افراد دشمن را ازدم شمشیر گذراندند .رابرت شرلی تنها سی‌تن از سران‌لشکر عثمانی را زنده نگاهداشت و بحضور شاه ایران برد . سپس شرحی باولیای دولت عثمانی‌نوشت که «اگر برادر من سرتامس شرلی [۷] را آزاد کنید ،من بجای او اسیران سی گانهٔ شما را باز خواهم داد. ولی ترکان خواستهٔ او را نپذیرفتند و بدو پیغامهای درشت دادند . رابرت شرلی با آنکه از فرسودگی سربازان خود آگاه بود ومیدانست که جنگ آخرین‌آنان را ناتوان کرده است ، گرد خوف و اندیشه از خاطر پاك کرد ،و نخست اسیران سی گانهٔ عثمانی را ، که جملگی از سران لشکر ترك بودند ،سربرید و دستورداد سرهای‌ایشان رابرنیزه‌ها زدند و دربازارها گرداندند . آنگاه سوگند خورد که دشمن را نابود خواهد کرد ویا نعش خود را درمیدان‌جنگ خواهد گذاشت ...

« سپس‌بترتیب سپاه‌پرداخت،وچون مشاهده‌کرد که سربازانش ازکثرت‌عدددشمن‌بیمناکند، رو بدیشان کرد و گفت : «ای سربازان رشید و غیور ایران ، میدانم که برای تحریك وتشویق شما نیازی ببیانات دراز نیست و این کار چون روغن بر آتش ریختن واسب رهوار را بضرب رکاب بر انگیختن است . رشادت و پایداری شما در نبردهای پیشین ، وخاصه در جنگ اخیر بر من ثابت کرده است که اگر عدد دشمنان ما از آنچه هست نیز ، چندین بار فزونتر باشد ، باز فتح و پیروزی نصیب‌ماخواهدبود. امروزغیرت‌من چنین حکم‌می‌کندکه‌در حمله بر شماپیشی گیرم و تا آخرین نفس پایداری کنم ، وتازمانی که مرگ شرافت آمیز مرا از قید وظیفه‌آزاد نکرده است ، بکوشم . شما نیز مرا سرمشق رشادت سازید وجسورانه ازمن پیروی کنیدومطمئن

---

۶ — در بارهٔ **تاج قزلباش** که شاه‌عباس به رابرت شرلی عطا کرد ،رجوع کنید بحاشیهٔ صفحات ۲۱۱ و ۲۱۲ از مجلد اول این تاریخ .

۷ — Thomas Sherley

باشید که پیروزی از آن ما خواهد بود .

« پس ازآن نقاب کلاه‌سربازی خویش را فروکشیدورکاب‌براسب‌زدوباخشم‌فراوان‌بردشمن تاخت . سربازان ایرانی نیز از دنبالش روان شدند واز شجاعت او درعجب بودند که چون‌شیری بی‌باك بهر سو می‌تاخت واز دشمن هرکه را میدید ، می کشت .ترکان از جسارت ورشادتش رو بگریز نهادند و گروهی سلاح‌فروریختند و تسلیم شدند . دراین‌حمله‌نیز شصت تن از سران سپاه ترك را دستگیر کرد وباز برای خلاص کردن برادر نامه‌ای بسردار سپاه‌دشمن فرستاد...»

رابرت شرلی پس‌ازآنکه نزدیك دهسال در ایران ماند ، چون برادرش آنتونی شرلی بایران نیامد ، مصمم شد که بوطن بازگردد ، ولی این‌کار بی‌موافقت و اجازهٔ شاه‌عباس امکان پذیر نبود ، و ازطرفی نیز عشق «سامپسونیا» دخترچرکسی او را آسوده نمیگذاشت . سرانجام یکی از بستگان خود را در انگلستان برآن‌داشت که از آنجا بدو نامه‌ای نویسد و اطلاع دهد که برادرش آنتونی در اسپانی از جانب فیلیپ‌سوم بسرداری قسمتی از قوای آن کشور رسیده است . چون این نامه به‌اصفهان رسید ازکشیشان کرملی آنشهر نیز خواهش کرد که مطالب آنرا تصدیق کردند . سپس نامه را ازنظر شاه‌عباس گذرانید و گفت که چون برادرش در اسپانی بچنان مقام بلندی رسیده و با پادشاهان بزرگ اروپا بدوستی و صفا بسر می‌برد ، مقتضی است شاه سفیر تازه‌ای باروپا فرستد و با دستیاری آنتونی شرلی ایشان را برضد سلطان عثمانی برانگیزد ، و داوطلب شد که خود این سفارت را بانجام رساند.

شاه‌عباس هم که ازخدمات وی درجنگهای ایران و عثمانی راضی بود ، پیشنهادش را پذیرفت ، و در همان حال بدو اجازه داد که با معشوقهٔ خویش « سامپسونیا » عروسی کند و او را با خود به اروپا برد .

رابرت شرلی و «سامپسونیا» در روز پانزدهم شوال ۱۰۱۶ هجری (۲ فوریهٔ ۱۶۰۸) ازدواج کردند ، و دختر چرکسی که بدست خواهران عیسوی فرقهٔ**کرملی** [۸] تعمید یافته بود ، نام خود را تغییر داد ، و بیادگار قدیسه «ترزیا» از پیشوایان و مصلحان آن فرقه نام **ترزیا** گرفت .

رابرت شرلی چنانکه درفصل پیش گفته شد ، در روز بیست و چهارم

---

۸ ــ فرقهٔ **کرملی** را در سال ۱۱۵۶ میلادی یکی از کشیشان ایتالیائی تأسیس کردو چون‌صومعه‌او در کوه کرمل فلسطین بود ، آن فرقه بدین نام موسوم شد .گروهی از روحانیان این فرقه‌باپای برهنه راه میروند وایشان را **آباءکرملی برهنه‌پا** مینامند . در سال ۱۵۶۲ **قدیسهٔ اسپانیائی** بنام **ترزیا** در طریقت فرقهٔ کرملی صلاحاتی کرد و روحانیان آن فرقه را **تابع مقرراتی تازه ساخت .**

شوال ۱۰۱۶ هجری ، نه روز پس‌از عروسی با ترزیا ، با چند تن از ایرانیان بسفارت از راه دریای خزر و روسیه عازم اروپا شد . این مرد انگلیسی باآنکه درمدت اقامت خویش در ایران دوستی شاه‌عباس و جمعی از اعیان و سران دولت ایران را بخود جلب کرده بود ، درمیان روحانیان و مردمان متعصب دشمنان فراوان داشت . بهمین سبب در راه سفر گروهی از دشمنانش بکاروان هیئت سفارت او زدند ، و پس از گرفتن اسلحهٔ همراهانش ، او را بدرختی بستند و برآن شدند که باو زهر دهند . اما درآن‌میان شمشیر یکی‌از راهزنان برخاك افتاد و «ترزیا» زن رابرت شرلی بچالاکی شمشیر را از زمین برگرفت و با رشادتی مردانه دزدان را تار و مار کرد و یکی از آنان را کشت وشوهر خود را از بند نجات‌داد ، و قافله براه افتاد .

نخستین سفارت رابرت‌شرلی در انگلستان

رابرت شرلی پس‌از سفری دراز به‌روسیه و لهستان و آلمان وایتالیا واسپانی[۹]، وانجام‌دادن مأموریت‌خویش‌دردربار پاپ و پادشاهان کشورهای مذکور ، مصمم شد که از اسپانی به انگلستان رود و پیشنهادهای خود را دربارهٔ تجارت ایران و انگلستان با **جیمزاول** پادشاه آنکشور درمیان گذارد . از نامه‌ای که **کاتینگ‌تون**[۱۰] سفیر انگلیس در اسپانی بتاریخ ۱۸ شوال ۱۰۱۹ هجری (۵ ژانویهٔ ۱۶۱۱ م.) به **لرد سلزبری**[۱۱] وزیر جیمز اول نوشته است ، چنین برمی‌آید که شرلی از طرز رفتار پادشاه انگلستان نسبت بخویش نگران بوده و بیم آن داشته است‌که مبادا چون از رعایای انگلستان است ، شاه او را با تشریفات و مراسمی که لازمهٔ پذیرائی سفیران خارجیست ، نپذیرد و ازین‌سبب نزد شاه‌عباس مسئول و مقصر گردد ، و نیزگمان داشت‌که دربار اسپانی با رفتن او به‌انگلستان مخالفت خواهد نمود ، و می‌خواست بداندکه درین‌صورت پادشاه انگلیس برای تحصیل اجازهٔ عزیمت وی از اسپانی چه‌اقدامی خواهدکرد . درهمان حال بوسیلهٔ سفیر انگلستان خلاصهٔ مسائلی را که میخواست ازجانب شاه‌عباس بپادشاه انگلستان پیشنهاد کند ، باطلاع وزیر رسانیده بود . بموجب پیشنهادهای او شاه‌عباس حاضر بود که با انگلستان قراردادی دوستانه منعقد سازد و درامور بازرگانی برای اتباع آندولت درایران تسهیلاتی فراهم سازد و بتاجران انگلیسی اجازه دهد که در دو بندر از بنادر جنوب ایران تجارتخانهائی تأسیس کنند و دولت انگلستان در هر دو بندر نمایندگان سیاسی داشته باشد ، و عمال شرکت هند شرقی درامور بازرگانی درآن‌بنادر کاملا آزاد باشند . و نیز شاه‌عباس مایل بود

---

۹ – رجوع کنید بصفحات ۱۸۰ تا ۱۸۸ این کتاب .

۱۰ – Cottington . ۱۱ – Lord Salisbury .

که ازانگلستان کشتیهائی خریداری کندومیخواست که قطعات این کشتیها را ازانگلستان بوسیلهٔ سفائن انگلیسی ببنادر ایران در خلیج فارس آورند تا در آنجا ساخته و کامل و آماده گردد ، و قیمت آن بنرخ عادلانه‌ای پرداخته شود .

همچنین پادشاه ایران حاضر بود ابریشم ایران را ، که بیشتر از خاك عثمانی باروپا فرستاده میشد ، با شرایط عادلانه ، منحصراً بوسیلهٔ کشتیهای انگلیسی و بازرگانان آنکشور از راه خلیج فارس و جنوب افریقا به‌انگلستان و سایر ممالك اروپا فرستد ، و درعوض کالاهای انگلیسی نیز بهمان طریق ببنادر خلیج و از آنجا ببازارهای ایران برده شود ، تا هم ابریشم و سایر کالاهای ایران و مشرق ارزانتر باروپا رسد و هم ازفائدهٔ سرشاری که بازرگانان و عمال عثمانی ازین‌طریق میبرند جلوگیری شود . ضمناً شاه‌عباس مهیا بود که با پادشاه انگلستان اتحادی نظامی نیز منعقد سازد و هرزمان که او نیازمند باشد ، از بیست تا بیست‌وپنجهزار مرد جنگی بخرج خود دراختیارش گذارد . بدیهی است که منظور شاه‌عباس ازاین‌پیشنهاد آخرین ایجاد زمینه‌ای برای اتحاد انگلستان و ایران برضد عمال پرتغال و اسپانی درسواحل خلیج فارس و مخصوصاً جزیرهٔ هرمز بود .

منظور اساسی شرلی از رفتن به‌انگلستان آن بود که بدستور شاه‌عباس با جیمزاول قراردادی تجارتی بندد و راه تازه‌ای برای صدور ابریشم و سایرکالاهای ایران باروپا باز کند ، تا تجار ایرانی ناگزیر مال‌التجارهٔ خود را از خاك عثمانی بکشورهای اروپا نفرستند ، وسلطان ازحقوق گمرکی و عوارض‌دیگری که ازامتعهٔ‌ایران میگرفت ، محروم گردد .

رابرت شرلی پس‌ازآنکه مدتی بسبب پیش‌آمد مشکلات و موانع گوناگون ، چنانکه در فصل پیش گذشته است ، دراسپانی معطل ماند ، در ماه ربیع‌الاخر سال ۱۰۲۰ هجری (ماه ژون ۱۶۱۱ میلادی) با کشتی بسوی انگلستان حرکت کرد ، و پس‌ازدوماه مسافرت با زن خود « ترزیا » در انگلستان بدیدار خانهٔ پدری توفیق یافت ، و در روز ۲۳ ماه رجب همانسال (اول ماه اکتبر ۱۶۱۱ م.) پادشاه انگلستان او را درکاخ **همپتون‌کورت**[۱۲] بارداد و اعتبارنامه‌هایش را ملاحظه کرد ، و شرلی نامه‌های شاه‌عباس را بدو تقدیم کرد . شاه ایران دریکی ازین‌نامه‌های خود که تاریخ رمضان سال ۱۰۱۹ هجری داشت ، پس‌از تعارفات شاهانه نوشته بود که « چون

---

۱۲ ــ **Hampton - Caurt** از کاخهای سلطنتی انگلستان در قریه همپتون نزدیك لندن در کنار رود تیمز است واز قصور قدیمی و زیبای انگلستان شمرده میشود .

برخی از فرمانروایان بزرگ اروپا چند تن از کشیشان و روحانیان را برای بستن معاهدات و ایجاد روابط دوستانه و برادرانه نزد ما فرستاده‌اند ، چنین مقتضی دیدیم که بجای یکی از رعایای خود ، **رابرت شرلی** انگلیسی راکه سالها در خدمت ما گذرانده و مردی شایسته و نزد ما بسیار عزیز و مورد کمال اعتماد است ، بسفارت نزد پادشاهان عیسوی بفرستیم ، و بهمین‌نظر او را که هم از ما و هم ازشماست ، نزد آن اعلیحضرت و سایر پادشاهان عیسوی روانه سازیم . »

سپس اشاره کرده بود که فرستادگان سلاطین اروپا بدو پیشنهاد کرده‌اند که امپراطوری عثمانی را باید از دوسو درمیان گرفت و نابود کرد ، و او بااین‌پیشنهاد موافقت دارد و بایشان نوشته است‌که هرچه زودتر ازجانب **حلب** وشام ، یا هرسوی دیگری که مقتضی بدانند ، برخاك عثمانی بتازند تا او نیز از جانب **دیار بکر** و ولایات غربی ایران حمله کند ، چنانکه تا آنزمان نیز مکرر کرده است .

دربارهٔ شخص رابرت شرلی نیز بپادشاه انگلستان نوشته بود که چندین‌سال باکمال صداقت و راستی بدو خدمت کرده و طرف کمال اعتماد و رضای اوست ، و انتظار دارد که آنپادشاه نیز لطف و محبت خود را از شرلی دریغ نفرماید و ازو چنانکه شایسته است پذیرائی کند ، و ضمناً خواسته بود که دو دولت سفیران مقیمی بکشورهای یکدگر بفرستند تا بوسیلهٔ ایشان همیشه از احوال و خواسته‌های یکدگر آگاه شوند ...

دوازده روز بعد چهار تن ازبازرگانان انگلیسی ، ازهمکاران شرکت‌هندشرقی ، مأمور شدند که درپیشنهادهای شرلی دقت و مطالعه کنند . یکی ازیشان درنامه‌ای‌که به **سرددلی کارلتن** [۱۳] ، از رجال دربار انگلستان، نوشته چنین اظهار عقیده کرده‌است: « پیشنهادهای رابرت شرلی بسبب دوری راه قابل اجرا بنظر نمیرسد ، و منافع تجارت ایران و انگلستان نیز ناچیزست . علاوه‌براین پذیرفتن خواسته‌های او رشتهٔ تجارت انگلیس و عثمانی را خواهد گسست . »

از بازرگانان انگلیسی آنان که با دولت عثمانی روابط تجارتی داشتند ، مخصوصاً با پیشنهادهای شرلی مخالفت‌کردند ، و مانع انجام یافتن مقاصد وی شدند . اما بااین‌همه « جیمز اول » حاضر شد که با شاه ایران معاهدات دوستانه و بازرگانی ، که حتی جانشینان دوطرف نیز برعایت آن ملزم شوند ، منعقد سازد . درهمانحال رابرت شرلی را برتبه **شوالیه درباری** مفتخر گردانید و ازآنزمان او را

---

۱۳ - Sir Dudley Carleton

سررابرت‌شرلی نامیدند .

سررابرت شرلی پس از یك سال و نیم اقامت در انگلستان عازم بازگشت بایران شد ، و بفرمان « جیمز اول » یکی ازکشتیهای انگلیسی ، که **هنری ثاین**[۱۴] نام مالك و **کاپیتن نیوپرت**[۱۵] نام فرمانده آن بود ، مأمورگشت ، که او را با زن وهمراهانش از راه دریائی جنوب افریقا بهندوستان رساند . مالك این کشتی حاضر شد که سفیر ایران و همراهانش را ، که از بیست و پنج تن بیشتر نباشند ، بخلیج فارس رساند و هشت ماه درایران متوقف شود تا شرلی درین‌مدت کالای کافی ، ازابریشم خام و پنبه و پارچهای گوناگون و قالی و نیل ، که بر روی هم درحدود صد تن باشد ، برای کشتی فراهم کند ، و آنها را از جمیع حقوق و عوارض معاف سازد . بموجب قراردادی که میان شرلی و « هنری ثاین » بسته شد ، دو سوم درآمد این معامله بمالك‌کشتی و یك سوم دیگر به‌شرلی میرسید ، و سفیر ایران تعهد میکرد که برای همهٔ کارکنان کشتی نیز انعام قابلی از شاه‌عباس بگیرد .

جیمز اول برای مخارج بقیهٔ راه ، یعنی از هندوستان به ایران نیز ، پانصد لیره بشرلی عطا کرد و او را با نامه‌ای که برای شاه‌عباس نوشته بود ، روانهٔ ایران ساخت . سفیر ایران در ماه ذیقعدهٔ سال ۱۰۲۱ هجری (ژانویهٔ سال ۱۶۱۳ م) در بندر **دوور**[۱۶] با زن و همراهان ایرانی و انگلیسی خود بکشتی نشست و راه ایران پیش‌گرفت[۱۷] ، و در اواخر سال ۱۰۲۳ بساحل ولایت سند درهندوستان رسید و بشهر **تته** (تهته) رفت . درآنجا پرتغالیان ، که ازسفارت او ناخرسند بودند ، جمعی از مردم را برانگیختند تا خانهٔ وی را بضرب توپ از جای برکنند . اما شرلی و همراهانش پایداری‌کردند و درنتیجه دو تن از کسان او کشته شدند . شرلی چون ازجانب شاه‌عباس مأمور بود که بسفارت نزد **نورالدین محمد جهانگیر** ، پادشاه‌گورکانی هند رود ، از « تته » عازم **اگره** شد ، و پس‌از انجام دادن مأموریت خویش ، باهدایای جهانگیر ، که ازآنجمله دو زنجیر فیل بود ، بایران بازگشت و درماه جمادی‌الاول سال ۱۰۲۴[۱۸] به‌اصفهان رسید .

مضمون نامه‌ای را که جیمز اول‌پادشاه انگلستان توسط شرلی‌برای شاه‌عباس

---

۱۴ — Henry Thynne . ۱۵ — Capitaine Newport . ۱۶ — Dover

۱۷ — ترزیا زن رابرت شرلی در انگلستان پسری آورد که او را هانری نام نهادند ، ولی شرلی هنگام بازگشت بایران پسر خود را در انگلستان گذاشت .

۱۸ — بقولی دیگر شعبان ۱۰۲۴ هجری .



تصویر

جیمز اول پادشاه انگلستان

کار «وان دیک» نقاش نامی هلند

(مقابل صفحهٔ ۲۴۸)

فرستاده بود ، «پرژان‌تاده» کشیش فرقهٔ کرملی ، که درین تاریخ مکرر ازو نام برده‌ایم ، بفرمان شاه ایران ترجمه کرده و عین ترجمهٔ آن اینست :

نامهٔ پادشاه انگلیس بشاه‌عباس

« بعداز وظایف دعاگوئی بر بندگان نواب همایون اعلی واضح بوده باشد که بر ما عجب آمد که مثل چنین پادشاه عظیم‌الشأن ایلچئی پیش مافرستدکه هم غلام‌ما و هم خدمتکارشما باشد .... چون درین وقت **بیگزادهٔ اعظم** (یعنی شرلی) از جانب نواب به ایلچی گری بپایهٔ سریر پادشاه پادشاهان فرنگ و نزد ما آمده ، چند روزی بیگزاده را نزد خود نگاه‌داری نمودیم و چون مشارالیه از نسل واصل این الگه بود ، و بزرگ‌زاده ، این جانب را نهایت عزت وحرمت دربارهٔ مشارالیه بوده و آنچه نیکی که به بیگزاده نموده‌ایم از واسطهٔ یگانگی و دوستی است که میانهٔ ما ونواب اشرف است .وباز آنچه خدماتی که نواب اشرف به بیگزاده نموده ،آنچه نسبت بماد'رد، صد چندان بجا خواهیم آورد . **وباز احوالات چندبود که‌نتوانستیم درمکتوب قیدنمودن، بزبانی خاطر نشان مشارالیه نمودکه درزمان ملاقات بعرض خواهدرسانید** ، متوقع چنانست که همچنین که ما در دوستی نواب بجان میکوشیم ، نواب نیز محبت مارا از خاطر مبارك محو ننمایند ،و التماس چنانست‌که چون مردم‌ما به الگهٔ نواب اشرف آیند درعزت‌و حرمت‌خود رامعاف ندارند . و خدا مطلع است که بیگزاده یك نوع ایلچی گری بجای آورده ، در نزد پادشاهان فرنگ ، که شرح آن درین مکتوب نمی گنجد ، واین جانب لیلا ونهاراً بدعاگوئی مشغولم که همیشه با فتح و فیروزی باشند و دشمنان نواب نیست ونابود گردند ، و رومیه شومیه پایمال گردد ، والتماس چنانست که هر مهمی که از جانب ما برآید ، رجوع نمایند که بتقدیم رسانیده شود . زیاده نرفت . ایام محبت بماناد ... [۱۹] »

چون سررابرت‌شرلی پس‌از قریب هشت‌سال دوری از ایران ، به‌اصفهان بازگشت ، شاه‌عباس او را با لطف و مهربانی بسیار پذیرفت و شب‌اول ورودش درخوابگاه سلطنتی جای‌داد . شرلی مایل بود که بعدازآن دراصفهان بماند و ازایران خارج نشود ، اما اندکی بعد شاه ازو خواست که باردیگر بسفارت وی باروپا بازگردد ، و هرچند که شرلی ازقبول این امر ابا کرد و ناساز بودن خود و زن خویش را برای سفری دراز بهانه‌ساخت ، شاه در فرمان خود اصرار ورزید .

چنانکه درفصل پیش گفته‌ایم ، شاه‌عباس درین‌هنگام جزائر بحرین و کیش و بندر گمبرون (جرون) را از دست پرتغالیان بدرآورده و درخیال تصرف هرمز

---

۱۹ ــ از **مجموعهٔ مراسلات شاه‌عباس** در کتابخانهٔ ملی شهر **ناپولی** (ناپل) در ایتالیا .

بود . ازطرفی فیلیپ سوم پادشاه اسپانی از شاه خواسته بود که ازآنچه در خلیج فارس و سواحل ایران گرفته است ، چشم پوشد ، و شاه بامید آنکه فیلیپ سوم با دولت عثمانی بجنگ برخواهد خاست ، میخواست برای تأیید این امید و تشکیل اتحادیه‌ای از پاپ و پادشاهان عیسوی برضد عثمانی بار دیگر رابرت‌شرلی را باروپا فرستد .

رابرت شرلی سرانجام بقبول آن سفارت تن‌داد و چون این خبر بشاه رسید ازشدت خوشحالی بسر خود سوگند یادکرد که شرلی هرچه ازو بخواهد بی‌درنگ موافقت خواهد نمود . رابرت شرلی خواهش کرد که شاه یکی از کشیشان فرقهٔ‌کرملی بنام **پرودمتو دولاکروز** را ، که با **پرژان‌تاده** دراصفهان بسر می‌برد ، با وی همراه سازد . شاه‌عباس نیز با درخواست وی موافقت نمود و درین‌باره فرمانی مخصوص صادر کرد که عیناً در قسمت ضمائم این کتاب ازنظر خوانندگان خواهد گذشت . رابرت شرلی ، چنانکه بتفصیل خواهیم‌گفت ، باردیگر درهمانسال ۱۰۲۴ از راه جنوب عازم اروپا شد .

۳

آغاز مناسبات سیاسی و بازرگانی ایران با شرکت هند شرقی انگلیس

مقدمات تأسیس شرکت هند شرقی انگلیس

پس‌ازآنکه پرتغالیان از راه دماغهٔ امیدواری بهندوستان دست یافتند ، و در آنجا تجارتخانهائی تأسیس کردند ، بازرگانان انگلیسی نیز برآن شدند که راهی بهندوستان پیدا کنند ، و ازمنافع تجارت با آنسرزمین زرخیز بی‌نصیب نمانند .

دریانوردان انگلیسی برای رسیدن بهندوستان ، نخست **راه معبرشمال‌غربی** ، یا راه شمال امریکای شمالی را پیش گرفتند ، و چون ازآن‌راه بمقصود نرسیدند ، درصدد برآمدند که از طریق روسیه بهندوستان روند ، و ازآن‌جمله سفرهای « آنتونی جن‌کین‌سن » که پیش‌ازین ازو نام برده‌ایم ، نیز بدین مقصود انجام‌گرفت.

نخستین مسافر انگلیسی که برای ایجاد روابط بازرگانی درسال ۹۸۷ هجری قمری (۱۵۷۹ میلادی) بهندوستان سفر کرد ، جوانی بود **تامس استفنس**[1] نام ، از طلاب **نیوکالج** شهر **اکسفرد** ، که دربندر گوا (گوه) رئیس مدرسهٔ یسوعیان[2] آنجا شد . این جوان از هندوستان نامه‌هائی بپدر خود نوشت که انتشار آنها در بازرگانان انگلیسی اشتیاق فراوانی برای ایجاد تجارت مستقیم با هندوستان پدید آورد .

۱- Thomas Stephens

۲ – فرقه یسوعیان یا ژزوئیت ها Les Jesuites یا جمعیت عیسی‌در سال ۹۴۲ — ۹۴۱ هجری (۱۵۳٤ میلادی) توسط یکی از روحانیان مقدس دینی عیسی بنام **سن اینیاس دولوایولا** — St. Ignace de Loyola برای تبلیغ آن دین تأسیس شده و یکی از اصول‌مذهبی این فرقه اطاعت کامل از شخص پاپ است .

در سال ۹۹۵ هجری (۱۵۸۷ م.) نیز یکی از کشتیهای پرتغال بنام **سن‌فیلیپ**[۳] اسیر ملاح نامی انگلستان **فرانسیس دریك**[٤] گردید ، و از اوراق واسنادی که درآن‌کشتی بدست آمد ، تجار انگلیسی اطلاعات بیشتر و دقیق‌تری از تجارت هندوستان حاصل کردند و انتشار این اطلاعات براشتیاق ایشان درایجاد روابط بازرگانی مستقیم با هندوستان افزود . پس‌ازآن نیز چون درسال ۹۹٦ هجری (۱۵۸۸ م.) کشتیهای انگلیس **نیروی شکست‌ناپذیر**[٥] فیلیپ دوم پادشاه اسپانی را درهم شکستند ، انگلیسبان نسبت بنیروی دریائی خود اطمینان و اعتماد بیشتر پیدا کردند و معلوم شد که مقاومت با نیروی دریائی اسپانی و پرتغال امری محال نیست. پس تجار لندن برآن. شدند که حتی‌الامکان ازقدرت و نفوذ پرتغالیان در اقیانوس هند بکاهند و از تجارت پرسود هندوستان نصیبی گیرند .

پنجسال پیش از جنگ دریائی انگلیس و اسپانی ، درسال ۹۹۱ هجری (۱۵۸۳ میلادی) چهار تن از سیاحان انگلیسی بنام **رالف فیچ**[٦] ، **ویلیام دیدز** ، **جان نیوبری** و **جیمز استوری**[۷] مأمور مطالعه در اوضاع اقتصادی و بازرگانی کشورهای مشرق شده بودند ، و نامه‌هائی نیز ازجانب ملکهٔ الیزابت برای پادشاه هندوستان و امپراطور چین همراه داشتند . این سیاحان ازطرابلس شام به آسیا آمدند و از راه بغداد و بصره وخلیج فارس بجزیرهٔ هرمز رفتند . اما درهرمز مأموران پرتغال آنان را باتهام جاسوسی‌گرفتند ، و ببندرگوا ، مرکز تجارت خود درهندوستان فرستادند و بزندان افکندند[۸] ، و ایشان عاقبت درسال ۹۹۳ هجری (۱۵۸۵ م.) موفق بفرار شدند .

« رالف فیچ » سرانجام درسال ۹۹۹ هجری (۱۵۹۱ م.) پس‌ازگردش در قسمتی مهم از هندوستان و برمه و مالاکا و سیام ، تنها به‌انگلستان بازگشت ، و بنگارش سفرنامه‌ای پرداخت ، که حاوی مطالب حیرت‌انگیزی از ثروت و مکنت زوال‌ناپذیر شرق بود ، و سوداگران انگلیسی را در استفاده ازین‌ثروت و خارج‌کردن آن ازانحصار پرتغالیان مصمم ساخت .

در ۲٤ جمادی‌الثانی ۱۰۰۹ هجری (۳۱ ماه دسامبر ۱٦۰۰ میلادی) بفرمان

---

۳ — St. Philipe . ٤ — Francis Drake . ٥ — Invincible Armada

٦ — Ralph Fitch. ۷ — James Story, John Newbury, Wiliam Deedes

۸ — فیچ درین باره می نویسد : «مارا پس از ورود بجزیرهٔ هرمز دستگیر کردند و حکمران قلعه، که ماتیاس دوآلبوکرك Mathias de Albuquerque نام‌داشت تمام اموال ما را ضبط کرد ،و در روز یازدهم اکتبر سال ۱۵۸۳باکشتی به«گوا» نزد نایب‌السلطنهٔ هند فرستاد .

ملکهٔ الیزابت ، شرکت هند شرقی انگلیس بنام شرکت **تاجران لندن که با هند شرقی تجارت می‌کنند** ، تأسیس شد [۹] . این شرکت درآغازکار چند کشتی بازرگانی بمشرق فرستاد ، و ازآن‌جمله درفاصله سالهای ۱۰۰۹ تا ۱۰۲۰ هجری (۱۶۰۰ تا ۱۶۱۲ میلادی) دوازده کشتی ازسفائن تجارتی‌شرکت بهندوستان رفت و تجارت انگلستان را با آن سرزمین آغاز کرد .

درسال ۱۰۱۷ هجری (۱۶۰۸ میلادی) نخستین کشتی شرکت هندشرقی بفرماندهی **ویلیام هاوکین**[۱۰] ببندر **سورت** از بندرهای ساحل غربی هندوستان رسید. این فرمانده سفارشنامه‌ای هم ازطرف « جیمز اول » پادشاه انگلستان برای (نورالدین محمد جهانگیر) پادشاه هند داشت ، و تاحدی درانجام دادن مقصود خود کامیاب شد . چهار سال بعدازآن هم سه کشتی انگلیسی دیگر بفرماندهی **تامس‌بست**[۱۱] نام بهندوستان رسید ، و این مرد موفق شد که معاهدات تجارتی با اولیای محلی بندر سورت منعقد سازد ، و چندی بعد تجارتخانه‌ای نیز درآن‌بندر تأسیس کند .

سه‌سال بعد شرکت هند شرقی بسبب مخالفتهای آشکاری‌که از جانب پرتغالیان با مقاصد آن شرکت در هندوستان میشد ، مقتضی دید که برای حفظ منافع بازرگانی شرکت نماینده‌ای سیاسی از انگلستان بدربار پادشاه گورکانی هند فرستاده شود . جیمز اول نیز با این امر موافقت نمود ، و یکی از رجال کاردان انگلستان بنام **سرتامس‌رو**[۱۲] را ، که سفرهای بسیارکرده و با آداب و رسوم درباری مانوس بود ، بسفارت بدربار جهانگیر (شاه‌سلیم) فرستاد .

فرمانی‌که دربارهٔ این سفارت ازجانب جیمزاول در ۲۹ دسامبر سال ۱۶۱۴ صادر شد ، حاوی دستورها و تعلیمات زیر بود :

« به سر « تامس‌رو » شوالیه ، که بفرمان ما بسفارت بدربار مغول کبیر امپراطور هند شرقی میرود ، دستور داده میشود که حیثیات و مقام شاه را درهرجا و هر زمان محترم شمارد ، زیرا که ما هم ولی‌نعمت اوییم و هم آئین مسیح را پیروی می‌کنیم . باید که درپیشرفت کار شرکت تجارتی هند کوشا باشد و از اوامر و دستورهای شرکت سرنپیچد ، چه او را اساساً بدین قصد بهندوستان میفرستیم . اگر مغول کبیر ازو پرسد که چرا پرتغالیان «گوا» و نواحی همسایهٔ آن با اتباع شاه انگلستان نمیسازند ، و پیوسته با ایشان براه دشمنی ومخالفت‌میروند ، جواب‌گوید

---

۹ - برخی از مورخان تاریخ تأسیس شرکت هند شرقی انگلیس را سال ۱۵۹۹ میلادی نوشته‌اند .

۱۰ - William Hawkins . ۱۱ـ Thomas Best . ۱۲ـ Sir Thomas Roe

که پرتغالیان میخواهند تجارت هندوستان را غصب وتصرف کنند و باآنکه انگلیسیان از درهم شکستن نیروی ایشان عاجز نیستند ، اعلیحضرت پادشاه انگلستان مایل نیست که بجنگ و اقدامات خصومت‌آمیز توسل جوید . »

بدینصورت شرکت هند شرقی انگلیس بنیان استواری گرفت و تأسیس آن ، چنانکه از تاریخ انگلستان برمی‌آید ، مایهٔ پیشرفتهای بزرگ سیاسی و اجتماعی آن کشور در قرنهای هفدهم و هجدهم و نوزدهم گردید . شرح اقدامات شرکت هند شرقی ، و بیان مدارج ترقیات آن در هندوستان ، از موضوع این کتاب خارج است ، بهمین‌سبب نیز ما از آن چشم می‌پوشیم و بنگارش آن قسمت که با تاریخ روابط سیاسی و بازرگانی ایران و انگلستان ارتباط مستقیم دارد ، می‌پردازیم .

پس از آن که شرکت هند شرقی در هندوستان رونقی گرفت ، بازار کالاهای انگلیسی ، خاصه ماهوت در هند رواج بسیار یافت ، و بدین سبب عمال شرکت مقدار فراوانی ازاجناس انگلستان بهندوستان فرستادند . ولی چون این اجناس زیاده از مقدار مورد نیاز فرستاده شده بود ، در انبارها بی‌مشتری ماند ، و رئیس تجارتخانهٔ انگلیسی بنام **تامس‌اولدورث**[۱۳] ناگزیر ازپی بازارهای تازه‌برخاست.

درهمین اوان جوانی انگلیسی بنام **ریچارد استیل**[۱۴] ، که درسال ۱۰۲۳ هجری (۱۶۱۴ میلادی) دنبال یکی از بدهکاران خویش به‌ایران سفر کرده و ازین کشور به‌سورت رفته بود ، بارئیس تجارتخانه از استعداد ایران برای تجارت با شرکت هند شرقی ، و نیاز این مملکت ، بسبب سرد بودن هوا ، بماهوتهای انگلیسی سخن‌گفت ، و مخصوصاً در قسمت اخیر چندان اصرار کرد که نمایندهٔ شرکت مصمم شد باایران روابط بازرگانی ایجاد کند ، و « استیل » را با انگلیسی دیگری بنام **جان کروثر**[۱۵] بپایتخت ایران فرستاد تا از استعداد تجارتی ایران اطلاعات لازم تحصیل کنند ، و اگر ممکن شود از شاه‌عباس فرمانی بگیرند که کشتیهای شرکت بآزادی در خلیج فارس و بندرهای ایران آمد و شد کنند و بی‌مانع بکار تجارت پردازند.

درهمین اوان سررابرت شرلی از نخستین سفارت خویش باروپا بازگشته بود (جمادی‌الاول سال ۱۰۲۴ هجری قمری) . « استیل» و «کروثر» سفارشنامهائی نیز ازجانب شرکت برای او داشتند ، اما شرلی درآغاز کار ایشان را بسردی‌پذیرفت و بدرخواستهای آنان اعتنائی نکرد . ولی سرانجام درسال ۱۰۲۵ هجری (۱۶۱۶ میلادی) در مقاصد خود کامیاب شدند و شاه‌عباس دستورخاصی صادر کرد و درآن

۱۳- Thomas Aldworth . ۱۴- Richard Steele . ۱۵- John Crowther

بتمام رعایای خود ، درهرمقام و مرتبه ، فرمان‌داد که با سوداگران و مسافران‌انگلیسی مهربان باشند . مضمون فرمان او بطوری‌که ازکتاب «پرچس» برمی‌آید ، اینست :

« بکلیهٔ رعایای خود از هرمقام ، بزرگ یا کوچك ، تا سران و اعیان مملکت فرمان میدهیم که با فرنگیان انگلیسی هروقت که کشتی آنان ببندر جاسك یا هربندر دیگر از مملکت ما داخل شود ، درکمال مهربانی رفتارکنند ، و ایشان را با امتعه و اجناسی‌که همراه دارند بهرکجا که مایل باشند ، ببرند و مراقبت کنند که درسواحل کشورما ازیشان و اموال ایشان دربرابر تجاوزات هر فرنگی دیگر ، چنانکه شایسته است ، دفاع شود . اینست ارادهٔ ما و فرمان میدهیم که همهٔ رعایای ما از آن پیروی کنند . نوشته‌شد درپایتخت شاهنشاهی ، بتاریخ ماه رمضان (سپتامبر - اکتبر) سال ۱۰۲٤ هجری (۱٦۱٦ میلادی) [۱٦] .»

علاوه‌برآنچه گفته شد ، « استیل » و «کروثر» ازطرف شرکت هند انگلیس مأمور بودند که ببندرهای خلیج فارس سفر کنند و ازآنمیان هریك را که برای لنگر انداختن و بارگیری کشتیهای شرکت مناسبتر باشد ، انتخاب کنند . ایشان نیز پس‌از سفری ببندرهای جاسك و گمبرون و ریشهر (بوشهر) و بحرین ، بندرجاسك را ، که در نود میلی مشرق جزیرهٔ هرمز قرار دارد ، برگزیدند و بشرکت نوشتند که چون بندر جاسك نزدیك مدخل خلیج‌قراردارد ، مانند جزائر بحرین درمعرض تهدید و حملهٔ کشتیهای پرتغالی نیست و برای لنگر افکندن کشتیها مناسبترست[۱۷] .

پس‌ازآنکه فرمان شاه‌عباس بعمال شرکت هند شرقی در هندوستان رسید، از پی استفاده از آن برخاستند . « سر تامس رو » معتقد بود که چون در فرمان شاه‌عباس ازایجاد قلعه‌ها و استحکاماتی دربرابر استحکامات قوی پرتغالیان در هرمز ذکری نشده ، و بندر معینی هم برای تجارت انگلیسیان تعیین نگشته است ، از آن فائدهٔ مؤثر و بزرگی نمیتوان برد ، و میلداشت‌که برای مطالعه دراحوال اقتصادی

---

۱٦ - تاریخ پرچس ، ج۱،ص ۵۲٤.

۱۷ - **استیل** در نامه‌ای که بسال ۱٦۱٦ یا ۱٦۱۷ میلادی برای شرکت هند شرقی فرستاده می‌نویسد : «در ساحل ایران بندرهائی هست که یك‌کشتی صدتنی هم‌بزحمت درآنجا لنگر می‌تواند افکند. اما اطلاع یافته‌ام که نزدیك دماغهٔ جاسك کشتیهای پانصد و ششصدتنی نیز میتوانند باندازهٔ تیررس توپهای ساکار- **Sacar** دور ازکناره لنگر اندازند (دهانهٔ این نوع توپها ۳٫۵ اینچ انگلیسی و تیررس آنها ۱۷۰۰ قدم بوده است)و این‌گونه کشتیها در بندر جاسك بهتراز کشتیهای کوچك می‌توانند از حملهٔ پرتغالیان جلوگیری کنند .

و بازرگانی ایران ، شرکت او را بنمایندگی مأمور دربار شاه‌عباس سازد .

« سرتامس‌رو » درهمین سال نامه‌ای بشرکت هند شرقی نوشته که مضمون قسمتی ازآن اینست :

« ... سوداگران ما در بارهٔ تجارت باایران نمیدانند چه باید کرد .بندر جاسك برای فروش مال‌التجارهٔ مامحل مناسبی نیست ، و آنچه هم که‌تاکنون بدانجا فرستاده‌اند ، بفروش نرسیده است. علاوه‌براین درین ایام «رابرت‌شرلی» ازطرف شاه عباس بسفارت به‌اسپانی رفته‌است تابا پادشاه اسپانی وپرتغال قراردادی ببندد وبسوداگران آن دوکشور اجازه دهد که در بندر گمبرون وسایر نقاط ساحلی خلیج فارس تجارتخانهائی دائر کنند، وخرید و صدور کالاهای ایران را بخود منحصر سازند ،ودر برابر آن همه سال چندین کشتی ادویه و فلفل وکتان‌هند برای فروش به ایران برند.اگر شرلی در مأموریت خویش توفیق یابد، کوشش واقدامات مأموران شرکت ما بهدر خواهد رفت .... »

درهمان‌حال نیز نامه‌ای بشاه‌عباس نوشت و درضمن سپاسگزاری از فرمان او متذکر شدکه قرار تازهٔ وی با دولت اسپانی و اجازهٔ تجارت آزاد بتمام بازرگانان مسیحی ، با مقررات آن فرمان مخالفست ، و هرگاه دولت ایران حق تجارت‌انحصاری بملت دیگری دهد ، انگلیسیان ناگزیر بقوای جنگی متوسل خواهند شد ، و ممکنست این کار امنیت و آرامش خلیج فارس را برهم زند .

اما تجار انگلیسی بندر سورت با افکار « سرتامس‌رو » موافق نبودند و میخواستند بزودی درایران تجارتخانه‌هائی دائر کنند ، و بگمان ایشان تسریع در ایجاد روابط بازرگانی با ایران بدلائل زیر واجب می‌نمود :

یکی اینکه چون رابرت‌شرلی ازایران دور بود، موقع را برای اقدامات خویش مناسبتر می‌پنداشتند ، چه ممکن بود که او پس از بازگشت از اروپا ، با شرکت‌هند شرقی بمخالفت برخیزد ، یا توقعات فوق‌العاده‌ای کند . دیگر آن‌که چون روابط بازرگانی ایران با اروپا ، بسبب جنگهای ایران و عثمانی قطع گشته و پارچه‌های فرنگی درایران کمیاب شده بود ، میبایستی ازموقع استفاده کنند . سوم‌آنکه برای فروش کالاهائی که درانبارهای سورت انباشته بود ، ناگزیر بازار تازه‌ای باید یافت .

سفارت «ادواردکنوك» بایران

سرانجام بازرگانان انگلیسی سورت برخلاف‌عقیدهٔ«سرتامس‌رو» ازشرکت هندشرقی اجازه یافتندکه با ایران بتجارت‌پردازند. پس در ماه ذی‌قعدهٔ سال ۱۰۲۵ هجری (نوامبر ۱۶۱۶ مسیحی) نخستین کشتی تجارتی انگلیسی بنام **جیمز** را ، از بندر سورت ببندرجاسك

فرستادند . با این‌کشتی گذشته ازاجناس و کالاهای فراوا ن، هیئتی نیز به‌ایران‌آمد تا بحضور شاه‌عباس رسد و بنیان روابط بازرگانی دو کشور را استوار سازد . رئیس این هیئت **ادواردکنوك**[۱۸] از بازرگانان بسیار مجرب و کاردان انگلیسی بود ، که پیش‌از آن نیز یکچند درخاك عثمانی بکار تجارت اشتغال داشت[۱۹] . کشتی «جیمز» پس از بیست وهفت روز دریانوردی ، باوجود مشکلاتی‌که پرتغالیان در راه ایجاد کردند ، بساحل ایران رسید ، و « ادواردکنوك» در روز ۲۲ ربیع‌الاول سال ۱۰۲۶ هجری (۳۱ مارس ۱۶۱۷) وارد اصفهان شد . اولیای دولت ایران او را بمهربانی واحترام پذیرفتند ، ولی چون شاه‌عباس درپایتخت نبود و درخاك گرجستان می‌جنگید ، « ادواردکنوك » پس از چند ماه توقف دراصفهان برای دیدار شاه به آذربایجان و گرجستان رفت .

شاه‌عباس نمایندهٔ شرکت هند شرقی را بگرمی پذیرفت ، و پادشاه‌انگلستان را « برادر بزرگ » خویش خواند ، و برای سلامت او شراب نوشید . «ادواردکنوك» ازجانب پادشاه انگلستان و شرکت بازرگانی انگلیس درهندوستان ، بشاه پیشنهاد کرد که همه سال کشتیهائی بسواحل ایران بفرستند ، و گذشته از تجارت ، محصول ابریشم ایران را دربنادر ایران تحویل گیرند و بجای‌آنکه ازطریق خاك عثمانی به‌اروپا رود ، از راه دریا بفرنگستان برند .

شاه‌عباس به سفیر انگلیسی اجازه‌داد که در اصفهان و شیراز تجارتخانه‌هائی دائر کند و وعده‌کردکه بندرجاسك ، یا هر بندر دیگر را که شرکت هند شرقی مناسب بداند ، دراختیار عمال آن شرکت گذارد . و نیز بموجب فرمانی موافقت کرد که دولت انگلیس یك نمایندهٔ سیاسی بدربار ایران فرستد ، و مأموران شرکت هند در سراسر ایران بآزادی مشغول معامله و تجارت شوند . درین‌فرمان مخصوصاً قید شده بود که اتباع انگلستان دراجرای مراسم و تشریفات و آداب دینی خود آزادی کامل دارند ، و میتوانند همیشه با خود سلاحی داشته باشند تا هنگام ضرورت برای دفاع و حفظ جان بکار برند ، و نمایندهٔ انگلیس حق دارد برای توسعه دادن دائرهٔ

---

۱۸ — Edward Connock

۱۹ ـ هیئتی که با کشتی جیمز بایران آمد ،گذشته از**ادواردکنوك** که سمت ریاست داشت ، مرکب‌از تامس‌بارکر Thomas Barker معاون او ، وجرج‌پلی ـ George Pley ، و ادواردپترز ـ E.Petters ، و ویلیام بل — William Bell ، و ویلیام ترسی William Tracye ، و ماتیوپپول Mathew Pepwell بوده است .

تجارت ، نمایندگان و عمال تجارتی خاص بنواحی مختلف ایران فرستد .

شاه‌عباس اساساً مایل بود برای ابریشم ایران ، که معامله و تجارتش را بخود منحصر ساخته بود ، خریداران تازه پیدا کند ، و حتی‌الامکان وسائل حمل این متاع گرانبها را ، از راهی غیر از راه تجارتی روم ، یعنی خاك عثمانی ، به‌اروپا فراهم سازد . از پرتغالیان نیز ، بعللی که پیش ازین اشاره کرده‌ایم ، دلخوش نبود ، و همواره وسیله‌ای می‌جست تا دست آن قوم را ، که درسواحل جنوبی ایران مستقر گشته و در امور بازرگانی و سیاسی با وی بجسارت و گستاخی معامله میکردند ، از بنادر و جزائر جنوب کشور کوتاه سازد . ولی چون خود نیروی دریائی کافی نداشت ، دوستی مللی مانند مردم انگلستان و هلند را که در قوای بحری با پرتغالیان همسری میتوانستند کرد ، لازم میشمرد و بهمین علل نماینده شرکت هند شرقی را با اشتیاق فراوان پذیرفت و در تسهیل کار تجارت آنشرکت با ایران توجه وعلاقه خاص نشان داد ، و کوشش عمال دولت اسپانی و پرتغال دربرهم زدن روابط شاه با شرکت هند شرقی بنتیجه‌ای نرسید[۲۰] .

« ادوارد کنوك » باجازهٔ شاه‌عباس درسال ۱۰۲۶ هجری (۱۶۱۷ م.) تجارتخانه‌هائی دراصفهان و شیراز دائر کرد ، سال بعد بجزیرهٔ هرمز رفت تا درآنجا کشتیهای بازرگانی انگلیسی را ، که از هندوستان با کالاهای بسیار آمده بودند ، بازدید کند و وسائل حمل محمولات آنها را به ایران فراهم سازد . اما در نزدیکی هرمز ناگهان با جمعی از همراهان درگذشت ، و بدربار ایران خبر رسید که او و یارانش را پرتغالیان هرمز مسموم کرده‌اند .

۲۰- پیترودلاواله جهانگرد ایتالیائی که اینزمان دراصفهان بوده است درسفرنامهٔ خود ، می‌نویسد ، وقتی که ادوارد کنوك نمایندهٔ شرکت هند شرقی انگلیس بعزم دیدار شاه‌عباس به گرجستان رفت ، برملکیور دزانژ-Père Melchior des Anges ازکشیشان فرقهٔ اگوستن و نمایندهٔ مقیم پادشاه اسپانی در ایران نیز بدانجا شتافت ، تا شاه را از قبول پیشنهاد های نمایندهٔ انگلستان باز دارد و متذکر شود که چون میان دولتهای اسپانی و انگلستان روابط دوستانه برقرار نیست ، اگر شاه ایران با دولت انگلیس از در دوستی درآید وبازرگانان انگلیسی را درکارتجارت و آمد و شد ببنادر ایران آزادی دهد ، ممکنست میان ایشان و عمال پرتغال ، که اتباع پادشاه اسپانی محسوب میشوند ، در سواحل ایران اختلافات بزرگ ظاهر شود و این امر گذشته از آنکه آرامش و امنیت خلیج فارس و دریای عمان را بر هم میزند ، مایهٔ تیرگی روابط ایران و اسپانی خواهد شد . ولی شاه‌عباس باظهارات او اعتنائی نکرد .زیرا میخواهد در موقع مقتضی بدستیاری کشتیهای انگلیسی‌دست‌پرتغالیان را از سواحل‌ایران‌کوتاه کند -ج۳، ص۱۱۹-۱۲۲

سفارت‌دوم رابرت‌شرلی به انگلستان

چنانکه پیش‌ازین گفته شد، **سررابرت شرلی** باردیگر درسال ۱۰۲۴ هجری از جانب شاه‌عباس بسفارت مأمور دربار پادشاهان اروپا گردید ، و پس از ده ماه توقف‌درهندوستان در تابستان سال ۱۰۲۶ ببندر « لیسبون » پایتخت کشور پرتغال رسید و ازآنجا به اسپانی رفت و تا سال ۱۰۳۱ درآنجا بود .

گزارش دومین سفارت « رابرت شرلی » را بدربار اسپانی در فصل روابط ایران با پرتغال و اسپانی بتفصیل نوشته‌ایم ، و نیازی بتکرار نیست . شرلی در اواخر سال ۱۰۳۱ بشهر رم رفت و ازآنجا عازم انگلستان شد ، و درماه ربیع‌الاول سال ۱۰۳۲ به‌لندن رسید ، وجیمزاول را بعنوان سفیرایران پذیرائی کرد . **سرجان‌فی‌نت**[۲۱] رئیس تشریفات پادشاه انگلستان ، که مأمور پذیرائی وی بوده است ، دربارهٔ گزارش احوال او درین سفر شرحی نوشته که خلاصهٔ مضمون آن اینست :

« ... درروز ۱۹ژانویه ۱۶۲۳ (ربیع‌الاول ۱۰۳۲) بمن امر شد که به **نیومارکت**[۲۲] روم و از سررابرت‌شرلی ، سفیرپادشاه‌ایران آستقبال وپذیرائی‌کنم ووسائل‌آسایش وی‌را درمنزل خود در **سکسم**[۲۳] فراهم سازم . رابرت شرلی پس از سفرهای درازدر دریا وخشکی،درین محل اقامت گزیده بود ، وخواهرش لیدی **کرفتز**[۲۴] نیز از آنجا شرحی بمن نوشته بود که وسائل پذیرائی برادرش را ازطرف شاه فراهم سازم ....

« ... هشت روز بعد با کالسکهٔ شاهی و پنج پیشخدمت مخصوص سلطنتی به « سکسم » رفتم و چون از دربار بمن خبر داده بودند که شاه بعداز ظهر همانروز سفیر را بحضور خواهد پذیرفت ، دوساعت بظهر مانده سفیر را با سه کالسکهٔ سلطنتی بکاخ شاه بردیم ، و من او را باطاق خلوت شاه رهبری کردم ، واز آنجا **ارل‌اف‌انگلسی**[۲۵] او را بخوابگاه شاه برد وبحضور رسانید . رابرت شرلی سراپا بلباس ایرانی درآمده بود و عمامه‌ای برسر داشت . چون بخدمت شاه رسید دوبار سر تعظیم فرود آورد وبا رسوم ایرانی عمامهٔ خود را از سر برداشت و پیش پای شاه گذاشت ، و خود بزانو درآمد و بیاناتی کرد . چون شاه اورا اجازهٔ برخاستن داد برخاست و عمامه بر سر نهاد و اعتبارنامه‌های خود را ، که بزبان فارسی نوشته شده بود ، تقدیم کرد . اماچون در سراسر انگلستان کسی‌که زبان فارسی بداند پیدا نمیشد ، مطالب نامه‌هایش نامعلوم ماند . پس‌ازآن شاه بسفیر برخی اظهارات ملاطفت‌آمیز کرد و او را اجازهٔ بازگشت‌داد ....

---

۲۱ — Sir John Finnett . ۲۲ — Newmarket . ۲۳ — Saxham .

۲۴ — Lady Crofts . ۲۵ — Earl of Anglesea .

«... در روز چهاردهم فوریه باز امر شد که سفیر درکاخ سن‌جیمز[۲۶] بحضور شاه رسد .... پس با کالسکهٔ سلطنتی وچندتن از خدمتگراران دربار ، بخانهٔ او رفتم و او را بکاخ «سن‌جیمز» بردم . شاه در تالار پذیرائی ایستاده منتظر ورود سفیر بود . رابرت شرلی چون وارد شد نخست، با عمامه سر تعظیم فرود آورد . سپس دست راست خود را بر زمین زد و بپیشانی گذاشت ، و چون نزدیک شاه رسید بزانو در آمد . ولی شاه او را بلند کرد و سفیر مقصود مأموریت خود را باختصار بعرض رسانید ، و قسمتی ازمطالب را که نوشته بود تقدیم کرد ، و بهمان ترتیبی‌که آمده بود ، بازگشت ....»

جیمز اول رابرت شرلی را بگرمی پذیرفت و حاضر شد که معاهده‌ای سیاسی و دوستانه ، مبتنی بر شرائط زیر با دولت ایران ببندد :

۱- دولت انگلستان تعهد میکرد که تمام کشتیهای خود را در خلیج فارس برای لشکرکشی برضد عمال دولت اسپانی و پرتغال ، که جزائر هرمز و قشم را درتصرف داشتند ، و در کار تجارت مایهٔ زحمت ایران و شرکت هند شرقی‌انگلیس بودند ، دراختیار دولت ایران گذارد ، مشروط بدانکه مخارج آنها از خزانهٔ ایران پرداخته شود .

۲- دولت ایران متعهد میشدکه هروقت دولت انگلستان بخواهد ، بیست و پنج هزار سپاه منظم و مسلح دراختیار آندولت گذارد .

درکار تجارت نیز دولت انگلستان اجازه میداد که سوداگران ایرانی‌کالاهای خود را با کشتی‌های آندولت ، پس‌از پرداخت کرایهٔ معمول انگلستان حمل کنند و دربندرهای انگلیسی از امتعهٔ ایران بیش از آنچه سوداگران سایر ملل حقوق‌گمرکی و عوارض دیگر می‌پردازند ، چیزی گرفته نشود . بعلاوه تجار ایرانی در وارد کردن نقره و طلا بانگلستان ، یا صادر کردن آنها از آنکشور آزاد باشند و هیچگونه حقوق گمرکی ازیشان گرفته نشود .

ازینقرار موضوع صدور کالاهای ایران ، خاصه ابریشم به‌اروپا با این معاهده یکباره حل میشد و بازرگانان ایرانی میتوانستند اجناس خود را با کشتیهای انگلیسی بآن کشور برند و ازآنجا بدیگر کشورهای اروپا بفروشند . عهدنامهٔ سیاسی واتحاد نیروهای دریائی و زمینی ایران و انگلستان نیز تجارتخانه‌های انگلیسی و بندرهای ایران را ازخطر حملهٔ کشتیهای پرتغال و اسپانی حفظ میکرد . اما پیش از آنکه این قرارداد بامضا رسد ، جیمزاول درگذشت (۲۷ مارس ۱۶۲۵) و پسرش **چارلزاول**[۲۷]

۲۶- Saint - James.   ۲۷- Charles I

بسلطنت رسید و امضای معاهده بتأخیر افتاد . ضمناً درهمان اوقات واقعه‌ای دیگر روی‌داد که زحمات رابرت شرلی را یکباره نقش بر آب کرد ، و شرح واقعه اینست :

سفارت نقد علی بیگ

هنگامی که رابرت شرلی با نمایندگان شاه تازه سرگرم مذاکره و نزدیک بگرفتن نتیجه بود ، سفیر تازه‌ای بنام **نقدعلی‌بیگ** از ایران وارد انگلستان شد . این سفیر را شاه‌عباس بتحریك عمال شرکت انگلیسی هند شرقی ، که ازسفارت رابرت شرلی هموطن خویش نگران و ناخرسند بودند ، بدربار انگلستان فرستاده بود ، و دراول فوریهٔ سال ١٦٢٦ میلادی (دوم جمادی‌الاول ١٠٣٥ ه. ق.) با کشتی **استار** بساحل انگلستان رسید .

نقدعلی‌بیگ چون به‌لندن رفت بتحریك‌عمال شرکت‌هندشرقی انگلیس‌بسفارت رابرت شرلی را منکر شد و درمجلسی باو پرخاش کرد و سیلی سختی برویش‌زد ، و اعتبارنامه‌های او را ساختگی شمرد و از هم درید ، و کاری‌کرد که دربار انگلستان نیز بسفارت شرلی بدگمان شد و مذاکرات خود را با او ناتمام گذاشت .

« سرجان‌فینت » رئیس تشریفات « جیمزاول » که مأمور پذیرائی از رابرت‌شرلی و نقدعلی‌بیگ هر دو بوده است ، در یادداشتهای خود ، اختلافات این دو سفیر را چنین تعریف‌کرده است :

« ... دراواسط ماه فوریهٔ سال ١٦٢٦ میلادی (جمادی‌الاول ١٠٣٥ ه. ق) بازرگانان شرکت هند شرقی بشاه خبردادندکه یك کشتی از هندوستان ببندر پرتسموت[28] رسیده ، و با این کشتی سفیری ازطرف پادشاه ایران به‌انگلستان آمده است . پس بمن امر شدکه کالسکهٔ شاه را با چند میهماندار برای پذیرائی‌این سفیر در **کینگستون**[29] و آوردن‌اوبه لندن بآن‌بندر بفرستم. تجار هند شرقی در پذیرائی از سفیر تازه براه افراط رفتند و وسائلی برانگیختند که کالسکهٔ سلطنتی با هشت اسب برای او فرستاده شد .سفیر درروز نوزدهم‌فوریه به‌لندن‌آمد. عمال شرکت هند شرقی تمام مخارجش را بعهده گرفتند و منزلی برایش آماده کردند . سفیر پس از دو روز توقف درلندن از شاه اجازه شرفیابی خواست .

« سر رابرت شرلی برای آنکه از حقیقت کار این سفیر آگاه شود ، از **ارل کلیولند**[30] ، که ازمنسوبان وی بود، خواهش‌کرد تا با وی نزدسفیر ایران روند و ورودش را تهنیت‌گویند. منظور سر رابرت شرلی آن بود که سفیر تازه را از مأموریت خود آگاه کند ، وبرای این‌منظور

٢٨- Portsmouth . ٢٩- Kingston . ٣٠- Earl of Clevland .

اعتبارنامه‌های خود را هم که پیش‌ازآن در روز شرفیابی بشاه تقدیم‌کرده بود ، با اجازهٔ او از دربار بازگرفت ، و درهمانروزی‌که سفیر تازه میخواست بحضور شاه رسد ، درکالسکهٔ سلطنتی ، با «ارل کلیولند » و چند تن از درباریان ، که من نیز از آن جمله‌بودم ، بخانهٔ سفیر رفتیم .

« من پیشنهاد کردم که پیش از وقت کس نزد سفیر فرستیم و او را از رفتن خود آگاه کنیم . سفیر بفرستادهٔ ما بی‌هیچ تعارفی گفته بودکه بیایند .

« چون باطاق سفیر داخل شدیم او را دیدیم که روی صندلی مانندایرانیان‌بدوزانو نشسته بود ، و چون ما را دید نیز اعتنائی نکرد . سررابرت‌شرلی باو سلام کرد و نزدیکش بر صندلی نشست . «ارل کلیولند » بوسیلهٔ مترجمی سبب آمدن رابرت‌شرلی و مارا بسفیر گفت ، و من برای مترجم سفیر درجات ومقام « ارل‌کلیولند » را بیان‌کردم . سفیر چون از مقام وی آگاه شد دوپای خود را از صندلی فروآویخت و مختصر تعارفی‌کرد. سپس رابرت‌شرلی اعتبارنامه های خود را بدر آورد وبرسم ایرانیان‌بر چشم و پیشانی گذاشت ، وپس از آن‌بوسید و بدست سفیر داد ، تا او نیز همچنان ببوسد و بخواند . ولی سفیر ناگهان از صندلی‌برخاست و بطرف رابرت‌شرلی رفت و نامه‌ها را ازدست او ربود و ازهم درید و سیلی سختی نیز برروی وی زد . « ارل‌کلیولند » درمیان ایشان افتاد تا مانع زد و خورد شود ، لیکن پسر سفیرایران که درکنار مجلس آیستاده بود بر رابرت شرلی حمله برد ، و دو سیلی دیگر بروی او نواخت و او را برزمین افکند . « ارل‌کلیولند » آن جوان را بکناری زد و سفیر را بدان رفتار زشت ملامت‌کرد و باو گفت‌که اگر برعایت احترام شاه‌عباس پادشاه بزرگ ایران نبود ، کسی از شما زنده ازین اطاق بیرون نمیرفت . ازگفتار او آثار پشیمانی درسیمای سفیر پیدا شد و گفت من بسیاراز رفتارخود متأسفم ،اما سبب آن‌بود که این مرد یعنی(شرلی) دستخطولینعمت مرا جعل کرده ، و خود را بدروغ سفیر او خوانده است . زیرا در نامه های شاه ایران همیشه مهر او را بالای مکتوب میزنند ، و در اعتبارنامهٔ این مرد بر پشت نامه زده شده است . بعلاوه این مرد گفته‌است که خواهرزادهٔ شاه‌عباس راگرفته و این دروغ محض است .

« سر رابرت شرلی که متغیر و شرمسار خود را بکناری کشیده بود ، چون سخنان او را شنید پیش آمد و گفت من هرگز نگفته‌ام که خواهرزادهٔ شاه را گرفته‌ام ، بلکه زن من از منسوبان زن شاهست . اما در بارهٔ مهر کردن نامه ها راست است کهشاه ایران درتمام فرامین‌خود بالای آنها را مهر می زند ، ولی هرگاه سفیرش از اتباع بیگانه باشد معمولا پشت فرمان را مهر و امضا میکند تاآنکه پیش‌ازگشودن آن بدانند که ازجانب کیست .

« سفیر ایرانی درپاسخ این سخنان نظری بتحقیر برو افکند و چیزی نگفت . سپس



تصویر
نقدعلی بیگ
سفیرشاه‌عباس دردربارانگلستان، کار«ریچارد گرین بوری» نقاش انگلیسی، هنگام اقامت‌سفیردرلندن
اصل این تابلو اکنون در «ایندیااوفیس» لندن است

(مقابل صفحهٔ ۲۶۲)

ما از خانهٔ او بیرون آمدیم و رابرت‌شرلی را بمنزلش رساندیم و بدربار رفتیم ، و گزارش آن مجلس را بعرض شاه رساندیم ... »[۳۱]

تجار شرکت هند شرقی همینکه از واقعهٔ ملاقات رابرت شرلی ونقدعلی‌بیگ و سیلی‌خوردن شرلی آگاه شدند ، او را مقصر شمردند ، و دلیلشان آن بود که شرلی اگر تقصیری نداشت توهین نقدعلی‌بیگ را تلافی میکرد ، و دربرابر سیلیهای او ساکت و بیحرکت نمی‌ماند . اما شرلی شرحی بشاه نوشت و درضمن اجازهٔ بازگشت، درخواست کرد که اعتبارنامه‌هایش را بر گردنش ببندند و با مأمور خاصی به ایران فرستند تا حقیقت امر آشکار گردد .

شاه نیز بنمایندگان شرکت هند شرقی انگلیس فرمان‌داد که او را با یکی از کشتیهای خود به‌ایران برند تا راست یا دروغ اظهاراتش معلوم گردد . ایشان نیز ناگزیر فرمان شاه را پذیرفتند ، ولی خواهش کردند که زودتر سفیر ایران را هم اجازهٔ شرفیابی دهد .

سرانجام نقدعلی‌بیگ درروزششم مارس آنسال (۱۶۲۶ میلادی-۱۰۳۵ ه.ق.) بخدمت چارلز اول[۳۲] ، که پس از مرگ «جیمزاول» بجای وی نشسته بود ، باریافت. «سرجان‌فینت» دربارهٔ نخستین دیدار او با شاه انگلستان چنین نوشته است :

« .... سفیر بتالار میهمانیها ، که شاه در آنجا برای پذیرفتن وی ایستاده بود داخل شد ، ولی بی‌آنکه احترامی کند یا سری بتعظیم فرودآورد ، پیش‌رفت ، و چون نزدیك شاه رسید اعتبارنامه‌های خود را یکایك بوسید و بدست شاه داد ، و درضمن تقدیم آنها نیز سرفرود نیاورد . اما پس‌ازآنکه ازینکار فارغ شد ، پشت بشاه کرد و نزدیك بیست قدم بعقب رفت . سپس باز روبجانب شاه آورد و با دست بکسانی که میان او و شاه ایستاده بودند اشاره کردکه بکنار روند ، و در آنجا سه بار سرتعظیم فرود آورد و از تالار بیرون رفت .

« سفیر میخواست بخدمت ملکه نیز برسد، اما ملکه درکاخ سلطنتی نبود . پس بکالسکه نشست و درپارك سن‌جیمز آنقدر گردش‌کرد تا ملکه بکاخ آمد . »

چنانکه اشاره شد ، پادشاه انگلستان فرمان داده بود که سفیران دوگانه با کشتیهائی که در ماه مهٔ آنسال عازم هندوستان بودند ، به‌ایران بازگردند ، و یکی

---

۳۱ - سفرنامهٔ استودارت - Stodart ، چاپ سردنی سن‌راس ، لندن ،۱۹۳۵ ،ترجمهٔ احمدتوکلی در فرهنگ ایران زمین و تاریخ روابط ایران و اروپا در زمان صفویه ، تألیف نصرالله فلسفی ، چاپ تهران در سال ۱۳۱۷ ، ص ۱۴۲ - ۱۴۱

۳۲ - Charles I

از رجال انگلیس بنام **سردورمرکاتن**[۳۳] را نیز با ایشان برای انجام دادن دو کار به‌ایران فرستاد . یکی آنکه معلوم کند سررابرت‌شرلی درواقع سفیر شاه‌عباس بوده است یا نه ، و دیگر آنکه با شاه ایران معاهده‌ای تجارتی منعقد سازد .

حرکت سفیران در ماه مه میسر نشد ، زیرا سفائن شرکت هند شرقی پیش از ورود ایشان ببندر حرکت کرده بود . پس ناگزیر درانگلستان ماندند ، و پس از ده ماه از راه‌جنوب افریقا عازم هندوستان و ایران شدند .

نقدعلی‌بیگ از ترس مؤاخذات شاه‌عباس ، درساحل شرقی افریقا خودرا با تریاك مسموم کرد ، و رابرت شرلی و «دورمرکاتن» درماه ربیع‌الثانی سال ۱۰۳۷ (ژانویهٔ ۱٦۲۸ میلادی) پس‌از یازده ماه سفر دریائی ببندر گمبرون (بندرعباس) رسیدند . شاه‌عباس اینزمان دراشرف مازندران (بهشهر کنونی) بود ، و ایشان‌ناگزیر برای دیدن او سراسر ایران را ازجنوب تا شمال پیمودند. سرگذشت«سردورمرکاتن» و رابرت‌شرلی درصفحات بعد گفته خواهد شد [۳٤] .

۳۳ـ Sir Dormer Cotton ، در ترجمهٔ سفرنامهٔ استودارت ، چاپ سردنی‌س‌راس نام کوچك این سفیر بجای « دورمر » دودمور ـ Dodmore نوشته شده است .

۳٤ ـ روابط ایران واروپا دردورهٔ صفویه ، تألیف نگارندهٔ این تاریخ ، ص ۱۳۷ ـ ۱٤٥

٤

سفارت

تامس بارکر و جیلزهوبس

پیش‌ازین گفتیم که « ادوارد کنوك» نمایندهٔ شرکت هند شرقی درسال ۱.۲۷ هجری (۱٦۱۷ م.) در نزدیکی جزیرهٔ هرمز با جمعی از همراهانش ناگهان درگذشت ، یا بقولی بدست پرتغالیان مسموم شد . پس‌از مرگ وی **تامس بارکر** معاونش بجای او در ایران بنمایندگی شرکت منصوب گشت ، و با دولت ایران برای بستن قراردادی دربارهٔ خرید ابریشم بمذاکره پرداخت . شاه‌عباس حاضرشد که قراردادی دربن‌باره با شرکت هند شرقی ببندد ، مشروط بدانکه نمایندگان شرکت همه سال ششصد عدل ابریشم از ایران بخرند و دربرابر آن‌وجه نقد یا جنس بدهند، و تا بهای تمام ابریشم خریده شده را نپرداخته‌اند ، حق صدور آنرا نداشته‌باشند .

درهمانحال سفیری دیگر ازطرف شرکت هند شرقی ، بنام **جیلزهوبس**[۱] ، که حامل نامه‌ای برای شاه‌عباس بود ، از راه روسیه به ایران آمد ، و « تامس بارکر » پس از مشاوره با این سفیر شرائط پادشاه ایران را قبول کرد ، و مقرر شدکه درعوض دولت ایران نیز تمام ابریشم خود رامنحصراً به‌عمال شرکت هند شرقی فروشد ، و دیگر بنمایندگان پرتغال و اسپانی ابریشم ندهد ، و از راه عثمانی نیز چیزی به‌اروپا نفرستد . شاه‌عباس با این شرائط موافقت کرد و وعده‌دادکه تا زنده است آنها را محترم شمارد ، مشروط بدانکه انگلیسیان نیز در قول و وعدهٔ خود وفادار باشند ، اما پیش‌ازآنکه این قرارداد صورت قطعی و رسمی پذیرد ، ارمنیان جلفا با آن‌مخالفت کردند . زیرا یك قسمت از ابریشم ایران بدستیاری ایشان ازخاك عثمانی به‌اروپا فرستاده میشد ، و قرارداد تازه ، بسبب آنکه تجارت ابریشم را از راه عثمانی

۱- Gyles Habbes

موقوف میساخت ، بزیان آنان بود .

پس‌از مخالفت ارامنه با قرارداد فروش انحصاری ابریشم ایران بعمال‌شرکت هند شرقی ، شاه‌عباس فرمان‌داد که نمایندگان اسپانی و شرکت انگلیسی وارمنیان در دیوانخانه گرد آیند ، و درآنجا ابریشم ایران بمزایده گذاشته شود ، تا هرکس گرانتر خرید باو بفروشند . درین‌مجلس نمایندهٔ اسپانی ببهانهٔ آنکه دستوری برای تعیین قیمت ابریشم ازدولت خود ندارد، سخنی نگفت . انگلیسیان هم‌که نمیخواستند ابریشم را بمزایده با شاه معامله‌کنند ، خاموش ماندند . تنها ارمنیان برای اینکه دیگران را ازمیدان بدر کنند ، حاضرشدند ابریشم را ببهای گزافی که سابقه نداشت، یعنی هر سی و شش من شاه را به پنجاه تومان ، بخرند . شاه هم تمام محصول ابریشم آنسال را بایشان فروخت [۲] .

نمایندگان شرکت هند شرقی انگلیس پس ازین پیش‌آمد ، چون معامله ابریشم را با ارامنه بسود و صلاح خود نمیدیدند ، آنسال از خرید و صدور آن‌متاع چشم پوشیدند ، و چون‌ارامنه از راه نیرنگ بایشان خوانده بودند که از تجارت سایر اجناس و متاعهای ایران نیز در اروپا سود بسیارمیتوان برد، مقداری‌پارچه‌های گوناگون و قالی و امتعهٔ دیگر خریدند و با کشتیهای خود به‌اروپا فرستادند .

« تامس‌بارکر» در اواخر سال ۱۰۲۸ هجری (۱٦۱۹ میلادی) در اصفهان درگذشت ، و **ادواردمونوکس** ، که در فصول پیش نیز ازو نام برده‌ایم ، بجای او بنمایندگی شرکت هند شرقی درماه ربیع‌الثانی سال ۱۰۲۹ هجری (مارس ۱٦۲۰ م.) به اصفهان رفت .

درهمانحال شاه‌عباس چون با سلطان عثمانی صلح‌کرده و مصمم شده بود دست عمال پرتغال و اسپانی را از جزیرهٔ هرمز کوتاه‌کند ، دشمنی خود را نسبت بایشان آشکار ساخت ، و چون می‌خواست این‌کار را ، چنانکه درفصول پیش نیز گفته‌ایم ، بکمك‌کشتیهای انگلیسی انجام دهد ، با نمایندگان شرکت هند شرقی از درمهربانی درآمد و در معاملهٔ ابریشم با ایشان براه موافقت رفت . چنانکه در سال

---

۲ ــ شاه عباس ، چنانکه پیش‌ازین نیز اشاره کرده‌ایم ، تجارت خارجی ابریشم‌را بخود انحصار داده بود ، و کسی نمی توانست بی اجازهٔ او بصدور ابریشم اقدام کند . مأموران شاه تمام محصول ابریشم ایران را از نواحی مختلف کشور بقیمتی ارزان میخریدند و درانبارهای شاهی گرد می‌آوردند ، و شاه آنرا ببهائی که خود تعیین میکرد بنمایندگان بازرگانی پرتغال‌واسپانی ،که‌واسطهٔ صدورآن‌ازراه خلیج فارس بودند ، یا به ارامنه که ابریشم را از خاك عثمانی صادر میکردند ، میفروخت .

۱۰۲۹ بنمایندهٔ شرکت اجازه‌داد که خود به گیلان رود و هرگونه ابریشمی را که می‌پسندد انتخاب کند ، تا توسط مأموران شاه و بخرج او به‌اصفهان حمل شود ، و درآنجا بتجارتخانهٔ انگلیسی تحویل گردد . شرکت انگلیسی هم ، که شاه را با خود درکار معاملهٔ ابریشم مساعد میدید ، کشتیهائی برای حمل این متاع به‌ایران فرستاد. چنانکه درآغاز همین‌سال پنج کشتی با اجناس و امتعهٔ گوناگون انگلستان وهندوستان، و هدایای چند برای شاه ، ببندر جاسك فرستادند ، و این کشتیها دستور داشتندکه پس‌ازخالی‌کردن بار خود در آن‌بندر ، به گمبرون روند و در وضع طبیعی آنجا برای توقف و بارگیری و آمد و شد سفائن مطالعاتی‌کنند . زیرا شاه‌عباس بشرکت هند شرقی انگلیس ، علی‌رغم پرتغالیان اجازهٔ تاسیس تجارتخانه‌ای درآن بندر داده بود .

برخی از رجال دربار و حکام ایران که از قاچاق ابریشم ومعاملهٔ‌آن با تجار ایرانی سود فراوان می‌بردند ، از رفتار محبت‌آمیز شاه با نمایندگان شرکت هند شرقی و فروش انحصاری ابریشم بآن شرکت ناخرسند بودند .

پی‌یترودلاواله جهانگرد ایتالیائی ، که اینزمان درایران بوده است ، دربن‌باره می‌نویسد :

« ... انگلیسیان دویست عدل از ابریشم گیلان را به اصفهان آورده بودند که قسمتی ازبهای آن پرداخته شده بود و امیدوار بودند که بقیه را نیز ازفروش کالاهائی که در اصفهان داشتند بپردازند . ولی بربر راهداری میان ایشان و قرچقای خان، که‌کار راهداری کشور را هم در اختیاردارد، اختلاف افتاد . زیرا از پرداختن حق راهداری ، که چیزقابلی هم نبود ، امتناع میکردند ... اصولا مردم ایران بر انگلیسیان بچشم کینه مینگرند ، زیرا باخریدن ابریشم ایران بسیاری از بازرگانان ایرانی و وزیران و اعیان کشور را از سودی که ازین راه میبردند ، محروم ساخته‌اند .... کار این کینه و دشمنی بدانجا رسیده است که در برخی نقاط بتحریك سران و بزرگان دولت با ایشان بد رفتاری بسیار کرده و چندتن از گماشتگان و مأموران تجار انگلیس را بسختی مضروب و مجروح ساخته ، و این کار را بگردن دزدان و راهزنان گذاشته‌اند ! شاه نیز در مجالس خصوصی ازشان بنیکی نام نمیبرد ، زیرا آگاهست که دزدان دریا هستند و درایران دزد آبروئی ندارد .

« عمال شرکت هند شرقی میخواستند با خریدن ابریشم گیلان شاه را فریب دهند ، و بدین بهانه ابریشم سایر نقاط را بصورت قاچاق ، از رعایای شاه ارزان بخرند وصادر کنند. ولی بطوری که شنیده‌ام خود فریب خورده‌اند ، و شاه‌عباس ببهانهٔ اینکه جز آن ابریشمی موجود ندارد ، مقداری ازین متاع راکه نامرغوب و در سختی مثل چوبست بایشان فروخته ، و دربرابر

بهای ابریشم مرغوب را مطالبه می‌کند.... [۳] »

ازجملهٔ هدایائی که کشتیهای هندشرقی برای شاه‌عباس آوردهٔ بودند، کالسکهٔ زیبائی بودکه با شش اسب کشیده میشد. قسمت درونی این کالسکه، لباس رانندگان و یراق اسبان همه از مخمل، و درون و بیرون آن بطلا آراسته بود. ولی اسبان آن را از انگلستان نیاورده و درشیراز خریده و تربیت‌کرده بودند. این کالسکه را، که درایران تازگی‌داشت، چارلز اول پادشاه انگلستان برای شاه‌عباس فرستاده بود، اما چون بکار بردنش در راههای ایران میسر و متداول نبود؛ درنظر شاه جلوه‌ای نکرد و حتی آنرا برخلاف مرسوم بمعرض تماشای مردم هم نگذاشت[۴].

اتحاد ایران با شرکت هند شرقی
برضد عمال پرتغال و اسپانی

چنانکه درفصل « روابط شاه‌عباس با پرتغال و اسپانی » گفته شد، نمایندگان آن پادشاه در ماه صفر سال ۱۰۳۱ هجری (ژانویه ۱۶۲۲ م.) با شرکت هند شرقی انگلیس برضد پرتغالیان هرمز قراردادی بستند، و دولت ایران تا ماه جمادی‌الثانی آنسال بیاری ایشان جزائر قشم و هرمز را گرفت و دست عمال پرتغال و اسپانی را از سواحل خلیج فارس کوتاه‌کرد. ولی شرکت هند شرقی ازین‌کار نتیجهٔ قابلی نگرفت، و دولت ایران با آنکه بموجب معاهده راضی شده بود کهٔ نیمی از درآمد گمرکی جزیرهٔ هرمز را بنمایندگان شرکت دهد، چون کار مبادلات بازرگانی از آن جزیره ببندر گمبرون منتقل شد، چند سالی بیش باین وعده وفا نکرد، و بعدازآن ببهانهٔ اینکه شرکت برای حفظ امنیت خلیج فارس باندازهٔ کافی کشتی ندارد، و این امر مایهٔ جسارت دزدان دریائی عرب و پرتغالیان شده است، بایشان چیزی نمیداد. سرانجام درسال ۱۰۸۷ هجری، هنگام سلطنت شاه سلیمان صفوی، نمایندگان شرکت راضی شدند که دربرابر سهم خود از درآمدگمرکی بندرعباس (گمبرون‌قدیم) همه‌سال مبلغ هزار تومان بگیرند، و این‌ترتیب تا چند سال برقرار بود.

شاه‌عباس پس‌ازتصرف جزیرهٔ هرمز فرمانی را که در سال ۱۰۲۶ هجری به « ادوارد کنوك » داده بود، تأیید کرد، و بنمایندگان شرکت هند شرقی انگلیس

۳- سفرنامهٔ پیترودلاواله، ج ۵، ص ۱۸۵ - ۱۸۸

۴ - پادشاهان صفوی معمولا هدایائی را که از طرف پادشاهان سایر کشورها برای آنان فرستاده‌میشد، درمیدان بزرگ پایتخت، یا محل اقامت خود، بمعرض تماشای مردم می‌نهادند.

اجازه‌دادکه هرقدر ابریشم بخواهند از هر نقطهٔ ایران بخرند ، و بی‌پرداخت مالیات و عوارض به‌اصفهان حمل کنند . ازآنپس تجار انگلیسی درخلیج فارس قدرتی‌یافتند و تجارت هند شرقی و ایران بدست ایشان و بازرگانان هلندی افتاد . شاه‌عباس نیز دیگر بجزیرهٔ هرمز توجه نکرد و در بندر گمبرون قلعه‌ای تازه بنانهاد و آن بندر لنگرگاه کشتیهائی‌که از هندوستان می‌آمدند شد . و بنام شاه به بندرعباس موسوم گشت . شرکت هند شرقی انگلیس نیز اجازه یافت که در بندرعباس دو عمارت برای شعبهٔ تجارتخانهٔ خویش بنا کند ، اما اجازهٔ ساختن خانه‌های متعدد برای مأموران خود نداشت ، زیرا ممکن‌بود مجموع خانه‌ها را بصورت قلعه‌ای درآورند . همچنین شاه بشرکتهای انگلیسی و هلندی در شیراز و اصفهان نیز خانه‌هائی بخشید تا مسکن نمایندگان و مرکز بازرگانی ایشان باشد . شوالیه **شاردن** فرانسوی، که در زمان شاه‌عباس دوم و شاه‌سلیمان صفوی درایران بوده ، دربارهٔ بنای تجارتخانهٔ انگلیسی اصفهان چنین نوشته است :

« ... بازار **لله‌بیگ** درجانب راست میدان نقش جهان‌است ، و تجارتخانهٔ شرکت هند انگلیس در انتهای این بازار قرار دارد . باغیست وسیع و باشکوه با سه دستگاه عمارت که درمیان باغ ساخته‌اند . این عمارات ازبناهای « جارچی‌باشی » است‌که در زمان شاه‌عباس بزرگ مورد خشم او واقع شد و اموالش بتصرف شاه درآمد ، و چون درهمان زمان نمایندهٔ شرکت هند شرقی انگلیس به‌ایران آمده بود، شاه این عمارت را ،که در مرکز معاملات بازرگانی و نزدیك دیوانخانه بود ، باو بخشید. تذهیب سقف و نقاشیهای در و دیوار آن بسیار زیباست . اما افسوس که روبویرانی میرود ، زیرا امروز شرکت‌انگلیسی تجارت قابلی با ایران ندارد ، و از کارکنان آن نیز نسبت بزمان شاه‌عباس اول بسیار کاسته شده است . این عمارت از سی‌سال پیش بصورت خانهٔ ییلاقی درآمده و مأموران انگلیسی بندرعباس ایام تابستان را درآنجا میگذرانند ... »

۵

سفارت

سردودمر کاتن

چنانکه درصفحات پیش گفته شد ، « سردودمرکاتن » سفیر چارلز اول پادشاه انگلستان ، با « سررابرت شرلی » در ۲۷ ماه ربیع‌الثانی سال ۱۰۳۷ (۶ ژانویهٔ ۱۶۲۸ م.) از راه هندوستان ببندر گمبرون (بندرعباس) وارد شدند .

نقدعلی‌بیگ سفیر شاه‌عباس درمیان راه خود را کشت و به‌ایران نرسید .

سرتامس‌هربرت از همراهان «سردودمرکاتن» در سفرنامهٔ خود شرح خودکشی او را چنین نوشته است :

« ... درهمان روز (۳۰ نوامبر ۱۶۲۷ — ۲۰ ربیع‌الاول ۱۰۳۷ ه. ق) که ما دربندر سوالی‌روید[1] لنگرانداختیم ، نقدعلی‌بیگ سفیر ایران و رقیب سررابرت‌شرلی مرد، و بماگفتند که چهار روز پیاپی تریاك خورده و خود را مسموم کرده است . او ظاهراً از بیم مجازات شاه‌عباس ، بسبب رفتارناشایسته‌ای که درلندن نسبت به رابرت شرلی روا داشته بود ، خودکشی کرد .... سفیر ایران مقدار تریاکی را که ایرانیان معمولا همه‌روزه میخورند ، دوبرابر کرد و حتی پزشك هم با اعلام خطر نتوانست او را ازین کار باز دارد . پسرش ، که بسبب‌مهرفرزندی بحیات پدر علاقمند بود ، قوطی تریاك را پنهان کرد ، ولی نقدعلی‌بیگ چون ازینکار آگاه شد ، چنان با شمشیر برهنه بر پسر حمله برد که اگر او خود را بچابکی بکناری نکشیده بود ، سر از تنش جدا میشد ... »

« سردودمرکاتن » و شرلی و همراهان ایشان از راه لار و شیراز به‌اصفهان رفتند ، و چون شاه‌عباس آنزمان درشهر اشرف مازندران بود ، سفیر انگلستان ناگزیر برای دیدن او راه شمال پیش‌گرفت و در ماه رمضان آنسال به‌اشرف رسید.

سفیر انگلیس دربارهٔ موضوع مأموریت خویش‌ومطالبی‌که‌بایستی باشاه‌عباس

---

۱ – Swally Road



تصویری از

سرتامس هربرت

از همراهان «سردودمر کاتن» سفیرانگلستان که در سال ۱۰۳۷ هجری قمری (۱۶۲۸ میلادی) به ایران آمد.

(مقابل صفحهٔ ۲۷۰)

درمیان نهد ، از چارلز اول دستورالعملی داشت که مضمون آن اینست :

« پیشنهادهائی ازجانب پادشاه ایران بوسیلهٔ سفیر او سررابرت‌شرلی ... دربارهٔ توسعهٔ بازرگانی میان دو کشور و کشورهای تابع بما شده است . اما با ورود سفیردوم ایران نقدعلی‌بیگ ، وقایعی ناگوار روی‌داد که ما را درجواب پیشنهادهای شاه ایران و قرارداد لازم مرددمی دارد . برای روشن ساختن این امر ،با ملاحظهٔ سوابق خدمت وطرز رفتار وکردار، شما را برگزیدیم که با سررابرت‌شرلی نزد شاه ایران روید و وقایعی راکه اینجا میان دو سفیر روی داد باو بگوئید ، و بموجب دستورالعمل زیر با وی گفتگو کنید .

«پس از تقدیم اعتبارنامه بعرض شاه ایران برسانید که سر رابرت شرلی پیش ازین نیز ازجانب او بسفارت نزد ما آمده بود ، و بازهم با مأموریتی تازه به‌انگلستان آمد . پدر فقید عزیزم ، که روحش شادباد ، او را بعنوان سفیرکبیر آن پادشاه پذیرفت ، و همان محبت و احترام نیز ازجانب‌ما نسبت بدو رعایت شد . سررابرت‌شرلی براساس منافع مشترك ایران و انگلیس پیشنهادهائی بما کرد . پس از آن سفیری دیگر ، بنام نقدعلی‌بیگ ازجانب آن پادشاه به‌انگلستان رسید ، و اندکی پس از ورودش دربرابر چند تن ازاعیان و رجال این‌کشور ، که بدیدن وی رفته بودند ، به سر رابرت شرلی توهین کرد و اعتبارنامه های او را از هم درید و برروی وی سیلی زد . چنین رفتاری ازو نسبت بیکی از نجیب‌زادگان انگلستان برخلاف تمام اصول و قواعد اخلاقی این کشور است ، واگر بخاطر رعایت احترام شاه ایران ، که اوخود را سفیر وی میشمرد ، نمی‌بود ، درین دولت که عدالت و تمدن با دقت و شدت رعایت‌میشود ، جسارت او بی‌کیفر نمی‌ماند ، چون حضور دو مأمور ازجانب یك فرمانروا ، و مخالفت یکی با دیگری ، امر عادی نیست ، بشما امر میکنیم که این امر را با پادشاه ایران در میان گذارید تا معلوم شود که حق با کدامیك بوده است .

« همچنین ازجانب سررابرت شرلی پیشنهادهائی بما شده است که سوادی ازآنرا دبیر مخصوص ما بشما خواهد داد . آنها را بشاه‌ایران نشان بدهید و در صورتی که شاه‌با آنها موافق بود و خواست که ازجانب ما بمرحلهٔ عمل درآید ، شما مأمور هستید که نظرات شاه ایران را ، چنان که میل اوست ، بعرض ما برسانید .

« شما نیز میتوانید به نمایندگی و بنام ما قول بدهید و تعهد کنید که از صمیم دل‌هر پیشنهاد منطقی را ،که مناسب با روابط دو کشور ، و مایهٔ استحکام دوستی دو طرف و بنفع ملت ما باشد و از جانب شاه ایران پیشنهاد شود قبول خواهیم کرد .

« در خاتمه میل قلبی ما اینست که شما هیچگونه لقب یا مقامی را از شاه ایران نپذیرید، و در کار بازرگانان انگلیسی که با ایران معامله می‌کنند ، مداخله نکنید ، وتنها بموجب

این دستورالعمل ، بی‌آنکه ایجاد هیچگونه زحمت یا خرج یا ناراحتی برای تجار ما گردد ، رفتار کنید . تخلف ازین‌دستور خون شما را بهدر خواهدداد . ـ وایت‌هال‌ـ ۱۵ آوریل ۱۶۲۶ »

شاه‌عباس در روز نوزدهم ماه رمضان ۱۰۳۷ هجری (یا بقولی روز عید فطر آنسال)، « سردودمرکاتن » را با سر رابرت شرلی و همراهان درکاخ شاهی اشرف بحضور پذیرفت . « سرتامس هربرت » از همراهان سفیر انگلیس دربارهٔ این پذیرائی و مذاکرات شاه و سفیر ، در سفرنامهٔ خود شرحی نوشته که خلاصه‌اش اینست :

« .... در روز یکشنبهٔ ۲۵ ماه مه ۱۶۲۸ ، که اواخر ماه رمضان بود ، شاه ما را بحضور پذیرفت ، تابدین‌ترتیب از میهمانی و تشریفاتی‌که باید درینگونه پذیرائیهای رسمی داده شود ، خودداری‌کند[2] (!) . سفیر ما سررابرت‌شرلی را نیز همراه داشت من و هفت هشت تن از ملازمان انگلیسی هم با وی بودیم .... دربار ایران هیچ سردار یا میهمانداری را بدیدار سفیر نفرستاد . تنها یکی از خدمتگزاران **محمدعلی‌بیگ**[3] نزد سفیر آمد و تعارف بسیار ساده‌ای‌کرد . وقتی هم که بدولتخانه رسیدیم و از اسب فرود آمدیم ، یکی از درباریان ما را با عبارت معمول «خوش‌گلدی» پذیرفت و باطاق کوچکی‌که میان حیاط بزرگی قرار داشت برد . درآنجا قراولانی چند حاضر بودند و دراطاق جز پنج قطعه قالی ایرانی اثاثهٔ دیگری دیده نمیشد . درمیان‌اطاق حوضی از مرمر سفید پر از آب صاف بنظر میرسید . ما نزدیك دوساعت درآنجا ایستاده بسربردیم و شراب نوشیدیم . شرابش چندان خوب نبود ، اما اسباب شرابخواری بسیار گرانبها بود و تنگها و جامها و سینی‌هائی که بکار میرفت ، همه از طلای ناب ....

« ازآنجا چند سلطان ما را از باغ بسیار زیبائی ، که دماغ و دیده هردو را محظوظ میکرد ، گذراندند و بعمارتی دیگر ، که با نقوش برجستهٔ زرین منقش بود ، بردند . از دوسوی این عمارت هم دریای خزر و هم کوه البرز دیده میشد ومنظره‌ای دلپذیر داشت . تالاری بسیار زیبا و بزرگ و چهارگوش مزین بنقوش زرین بود . زمین را با قالیهای زربفت ابریشمین فرش کرده بودند ، و درمیان تالار حوضی مرمر

۲ـ سرتامس هربرت و دکتر گوچ ـ Gooch کشیش ، ازمیان همراهان سردودمرکاتن تنها کسانی هستندکه از طرز رفتار و پذیرائی شاه‌عباس بزشتی وبزبان انتقاد سخن گفته‌اند، و نظیر نوشتهٔ آندو در سفرنامه‌های دیگر همراهان این سفیر دیده نمیشود .

۳ـ ظاهراً منظور **محمدعلی‌بیگ گرگیراق اصفهانی** ، ناظر و خزانه‌دار شاهست ، که ازو در صفحات ۱۰۰ تا ۱۰۴ و ۲۸۱ و ۳۷۵ مجلد دوم این تاریخ نام برده‌ایم .

با آب صافی دیده میشد که گرداگردش تنگها و جامها و فنجانها و ظرفهائی دیگر ، همه از طلای ناب قرار داده بودند ، که برخی از آنها پرازگلاب و شراب یا گلهای رنگارنگ بود .

« پس‌از تماشای آنهمه ثروت ، ما را باطاق بلندتری بردند که سقفش آسمان را با سیارات وثوابت آن نشان میداد . ستارگان همه از طلا بر زمینه‌ای از لاجورد تند میدرخشید ... ظرفهای زرین دراین اطاق بقدری بود که ارزش آنها را ببیست میلیون لیرهٔ انگلیسی ، یعنی بیش از ۲۶۰ میلیون پول فرانسه ، تخمین زدیم . حوض آب دیگری نیز درین اطاق بنظر میرسید که اطرافش زرین بود و گرداگرد آن ظروف بیشمار طلا مرصع بجواهر دیده میشد . هیچ جام یا فنجان یا تنگی نبود که از یاقوت و الماس ومروارید و زمرد و فیروزه و جواهر دیگر ، پوشیده نباشد . اطاق رابصورت سرسرای بزرگی ساخته بودند و هزارهٔ دیوار آن مزین باشعار و عباراتی بود که برنگهای مختلف و یا با طلا نوشته و گچبری کرده بودند ... تزیینات این اطاق کار یکنفر آلمانی بود که مدتها در خدمت پادشاه ایران بسر برده و ایرانیان را مسحور ذوق و مهارت خویش درصنعتگری ساخته بود .

« دراطراف این اطاق کنار دیوارها گروهی **میرزا** و **خان** و **سلطان** و**بیگلربیگی** بدو زانو نشسته ، و مجسمه‌وار چشم بنقطه‌ای دوخته بودند . صدا از احدی بیرون نمی‌آمد ، هیچیک با دیگری سخن نمی‌گفت ، کسی عطسه یا سرفه نمیکرد ، زیرا درمجلس شاه اینگونه کارها مجاز نیست و گناهی بزرگ بشمارست ....

درصدر این مجلس شاه‌عباس روی دو یا سه تشك اطلس سفید ، بچهارزانو نشسته بود . این پادشاه را ایرانیان بسیار دوست میدارند ، بیگانگان احترام میکنند و دشمنانش ازو میترسند . کسی‌که آن‌همه ثروت و مال را بچشم ما کشیده بود ، خود لباس سرخ پنبه‌دوزی بسیار ساده‌ای دربرداشت . گویا میخواست بما بفهماند که بزرگی و جلالش بیشتر بصفات نیکو و سیاست اوست ، نه بلباس دیبا و مروارید... عمامه‌ای از پارچه‌ای سفید و بسیار خشن برسر داشت ، و نیم‌تنه‌اش با کمربندی چرمین برتن چسبیده بود . غلاف شمشیرش از چرم سرخ و دستهٔ آن طلا وتیغه‌اش قوس‌وار بشکل ماه نو بود . باقی درباریان هم مثل شاه لباس ساده بتن داشتند[4] .

---

۴ ـ دکترگوچ از همراهان «سردورمرکاتن » می نویسد : «شاه عباس معتقدبتفال‌است و همواره ساعت نیك و بد را تحقیق می‌کند . اگر ساعت خوب باشد اجازه شرفیابی میدهد ... حرکات منجم شاه که با کتاب و اصطرلابش پیوسته ازینسو بدانسو میرفت خنده‌آور بود . سرانجام پس از ساعتها موقع میمون فرا رسید و ما را بحضور شاه هدایت‌کردند .

« سفیر بوسیلهٔ مترجم ، که ایرانیان **کلمه‌چی** مینامند ، بشاه گفت که آن راه دور را طی کرده است تا بشاه پیروزیهای او را درجنگ با دشمن مشترك ایران و انگلیس ، تبریك‌گوید و دربارهٔ تجارت ابریشم و سایر مصنوعات ایران گفتگو کند ، و راجع به سر رابرت شرلی و تهمتهائی که نقدعلی‌بیگ سفیر شاه نسبت بدو روا داشته است ، اطلاعاتی بدست آورد و از پادشاه انگلستان بشهریار ایران پیام دوستانه رساند .

« شاه از جای برخاست و بزبان ترکی نطقی فصیح کرد و گفت : « ترکان عثمانی مردمی فرومایه‌اند و درهوش وکاردانی با ایرانیان قابل مقایسه نیستند . من درپانزده جنگ بترکان و سایر ملل جهان‌که با ایشان دشمنند ، دلیری ایرانیان را نشان داده‌ام . امیدوارم‌که عیسویان نیز بزودی با هم متحد شوند ، زیرا امپراطوری عثمانی وقتی از بزرگی و قدرت محروم خواهد شد که این اختلاف و جدائی ازمیان برخیزد ، و هرگاه عیسویان با هم دشمنی و اختلاف نمیداشتند تاکنون این امپراطوری پست ، ناچیزگشته بود[۵] .

« دربارهٔ تجارت نیزگفت‌که حاضرست همه‌سال در ماه ژانویه ، هرگاه پادشاه انگلستان مایل باشد ، ده هزار عدل ابریشم در جزیرهٔ هرمز تحویل دهد ، و بجای قیمت آن ماهوت انگلیسی بگیرد و به‌تاتارها و اعراب و ارامنه و مردم روسیه و گرجستان بفروشد . مشروط بدانکه بازرگانان انگلیسی قول دهند که با ترکان تجارت نکنند . زیرا سلطان عثمانی ازعوارض تجارت خارجی سود فراوان میبرد و تجارت با ترکان مثل آنست‌که خار بسازند تا در چشم خویش فرو برند ، یا شمشیر دشمن را برای بریدن سرخود تیز کنند !

« دربارهٔ رابرت شرلی نیزگفت‌که سفیر واقعی وی بوده است، ورضای‌خاطر او را دربرابر توهینی‌که ازجانب نقدعلی‌بیگ بدو شده ، فراهم خواهد ساخت . نقدعلی‌بیگ نیز چون خویشتن راگناهکار میدانسته ، بکشتن خود اقدام کرده است . زیرا میدانست‌که چه‌مجازاتی درانتظار اوست . سپس بسر خود سوگند خورد که

۵- دکترگوچ کشیش از همراهان « سردورمرکاتن » می‌نویسدکه سفیر انگلیس پس‌ازتقدیم اعتبارنامهٔ خود بشاه‌عباس‌گفت‌که هیچگونه هدیه‌ای همراه نیاورده است . زیرا رسم پادشاه انگلستان و سایر سلاطین فرنگستان اینست‌که اول دوستی و اتحاد ایجادکنند ، سپس هدایا بفرستند . شاه درپاسخ او با کلماتی ملاطفت‌آمیز گفت : « گرانبهاترین هدیه‌ای‌که ممکنست شاهی بفرستد ، همانست که اینك سفیر باخود آورده ، یعنی محبت و دوستی پادشاهی عظیم‌الشأن ... »

اگر زنده آمده بود ، او را باندازهٔ روزهای سال قطعه قطعه میکردم و با فضلهٔ سگ درکوچه میسوزاندم .

« درخصوص دوستی ایران و انگلیس هم گفت که چنین دوستی را با میل و اشتیاق وافر می‌پذیرد و امیدوارست که همیشه برقرار بماند .

« سپس با سفیر تعارف‌کرد و خوش‌آمد گفت و دوباره برجای خودنشست . درآنحال درباریان همگی سر را تا نوك پای خود فرود آورده بودند . شاه بسفیر اشاره‌کردکه بنشیند و دست او را گرفت و نزدیك خود بر زمین نشاند ، و چون سفیر نمیتوانست مانند ایرانیان بچهارزانو نشیند ، خندید . سفیر باحترام شاه کلاه از سر برداشت . شاه گفت برایش شراب ریختند و بسلامت پادشاه انگلستان با وی شراب نوشید . پس‌ازآن برای آنکه مهربانی خود را کامل‌کرده باشد ، عمامه از سر برگرفت و سفیر پس از یکساعت گفتگو از مجلس شاه بیرون رفت .

« اما با این همه مهربانی نمیدانم چه سبب شد که رفتار شاه ناگهان با ما تغییر کرد و تا روزی‌که به‌قزوین رسیدیم ، دیگر شاه سفیر را بدربار نخواست . او دیگر تا مرد شاه را ندید ، و هیچیك از رجال دربار ایران نیز بدیدارش نیامد . بعدازآن معلوم شد که محمدعلی بیگ را (ظاهراً عمال شرکت هند شرقی) با هدیه و پیشکش جلب‌کرده وباما دشمن ساخته‌اند . اینمرد ازمقامی پست ترقی کرده و امروز تنها کسی است‌که مورد اعتماد و التفات شاهست . هرکس را که او بخواهد شاه می‌پذیرد و احترام می‌کند ، و هرکس را او اراده کند ، می‌کشد . بهمین‌سبب برای جلب محبت وی از هر طرف برایش پیشکش و هدیه میفرستند ، بطوری که درآمد سالانه‌اش نزدیك یکصد وچهل هزار لیرهٔ استرلینگ است ، و این عجب‌نیست، زیرا ناظر حرم یا سرای شاهی نیز درآمدی بیش از صد هزار لیره دارد !... »

پس‌ازآن « سردورمرکاتن » بفرمان شاه‌عباس از اشرف به‌قزوین رفت ، و دیگر شاه را ندید . درباریان و نزدیکان شاه نیز ازو دوری گرفتند ، و حتی مراسم و آدابی هم که معمولا نسبت بسفیران بیگانه معمول میداشتند ، دربارهٔ او رعایت نشد . در قزوین از شاه دستوری رسیدکه دربارهٔ مأموریت خود با محمدعلی‌بیگ ناظر و خزانه‌دار شاهی گفتگو کند ، ولی محمدعلی‌بیگ بهیچیك از درخواستهای او جواب صریح نداد . درخصوص سررابرت‌شرلی نیز گفت‌که شاه دیگر باو توجه و علاقه‌ای ندارد ، و مأموریتش در فرنگستان اساس درستی نداشته است . پس ازخواندن اعتبار نامه‌های شرلی نیز در صحت آنها تردیدکرد و آنها را از سفیر انگلیس‌گرفت

تا بشاه نشان دهد . شاه نیز همینکه اعتبارنامه‌ها را ملاحظه کرد ، آنجمله را مجعول شمرد و با خشم تمام در آتش انداخت و فرمان داد که شرلی ازایران بیرون رود .

« سرتامس هربرت » در سفرنامهٔ خود می‌نویسد که محمدعلی‌بیگ چون با شرلی سابقهٔ دشمنی داشت ، ازو نزد شاه سعایت کرد وشاه را نسبت بدوخشمگین ساخت . حتی سبب شد که بسفیر انگلستان نیز بی‌اعتنائی کند و دیگر او را بحضور نپذیرد .

سررابرت‌شرلی چون از رفتار و پیغام شاه خبر یافت چندان آزرده وملول شدکه بسختی بیمارگشت ودر۱۳ ماه ژوئیهٔ ۱۶۲۸ میلادی (ذی‌قعده ۱۰۳۷ هـ .) درشهر قزوین درگذشت . جسد او را زنش « ترزیا » ، باامانت نگاه داشت تا باخود به‌اروپا منتقل سازد ودرآنجا بخاك سپارد[۶] . بقولی نیز او را در آستانه خانه‌اش بخاك سپردند .

۶– مصائب و صدماتی که ترزیا زن زیبای رابرت شرلی در زندگانی او بسبب سفرهای دراز و ناملایمات دیگر تحمل‌کرده بود ، با مرگ وی بپایان نرسید ، بلکه بسبب زیبائی ، و ثروتی‌که از شوهر بدو رسیده بود ، چون تنها و بی‌سرپرست شد ببلاهای تازه‌گرفتار گشت.

اندکی پیش از مرگ « سررابرت شرلی » گروهی از روحانیان مسلمان ببهانهٔ اینکه « ترزیا » نخست مسلمان بوده و بعد از آن بدین عیسی در آمده است مایهٔ زحمت وی شدند و شاه را نسبت بدو بدگمان‌کردند و حتی شهرت دادندکه شاه‌عباس میخواهد او را زنده بسوزاند، و برخی از مورخان نوشته‌اند که سبب اصلی مرگ رابرت‌شرلی این‌گونه شهرتها بود ، که چون بگوشش رسید ، ازشدت تأثر تب کرد و بدنبال آن درگذشت .

شاه‌عباس ترزیا را با مدعیان وی بحضور خواست و ازو سبب دشمنی آن جماعت را پرسید . اما خانم شرلی برای اینکه بمدعیانش آزاری نرسد ، هیچ نگفت ، و متانت وقوت‌قلب او چنان در شاه مؤثر افتاد که دلداریش‌داد و بآرامش و تسکین‌خاطر نصیحت کرد ، و گفت که هیچگونه ترسی نداشته باشد ، و بداند که برای پادشاه ایران کشتن یکزن دشوارتر از کشتن صد مردست .

بااینهمه برخی از درباریان و عمال دولت ببهانهٔ اینکه ترزیا مسلمان نیست ، تمام جواهر و آثائهٔ گرانبهای او را گرفتند ، و آنزن درقزوین بسختی بیمار شد و ناچار به‌اصفهان رفت و بکشیشان‌کرملی آنجا پناه برد . دراصفهان حالش بهبود یافت و درصدد برآمد که ایران

بقیه در حاشیهٔ صفحهٔ بعد

« سردورمرکاتن » نیز نه روز پس از مرگ شرلی درهمان شهر وفات یافت

بقیهٔ حاشیهٔ از صفحهٔ پیش :

را ترك گوید و با جسد شوهر ، که از قزوین پایتخت برده بود ، بیکی‌ازکشورهای عیسوی مذهب منتقل گردد . کشیشان کرملی اصفهان از امامقلی‌خان والی فارس که بدیشان علاقه و محبت خاص داشت ، خواستند که بدان زن جواز سفر دهد . خان فارس نیز درصدد برآمد که درین‌باره اقدام‌کند ، اما یکی از خواص وی‌که چشم طمع به « ترزیا » دوخته ومیخواست با او ازدواج‌کند ، بتحریك و توطئه پرداخت و شیخ‌الاسلام اصفهان را برآنداشت که ترزیا را دراصفهان نگاهدارد و او را برای اقرار باسلام بمسجد بخواهد .

کشیشان کرملی ازشنیدن این خبر نگران شدند و باز دست توسل بدامان امامقلی‌خان بردند ، و سرانجام مقرر شد که مجلس مواجهه درخانهٔ پیشکار امامقلی‌خان ، که از دوستان کشیشان‌کرملی بود ، صورت گیرد . درین مجلس نیز «ترزیا» مسلمان بودن خود را انکار کرد و همچنان علاقهٔ قلبی خویش را بدین مسیح تأیید نمود ، و با آنکه میخواستند درآن‌خانه نگاهش دارند ، باکشیشان کرملی بمسکن ایشان رفت .

مردی‌که میخواست با «ترزیا» ازدواج‌کند باز دست از تعقیب خیال خود برنداشت ، و این‌بار بزور متوسل‌گشت وجمعی از ملازمان خود را برای‌گرفتن و بردن خانم شرلی بصومعهٔ آباء کرملی روانه کرد . اما « ترزیا » پیش از رسیدن ایشان گریخته و بیکی از صومعه‌های ارامنه پناه جسته بود . چون کشیشان ازمحل اقامت «ترزیا» اظهار بی‌خبری کردند ، ملازمان مذکور بآزار ایشان پرداختند و چند تن رآ شکنجه و آزار کردند ، اما نتیجه‌ای نگرفتند ، و بدیهی است‌که این‌امور بی‌اطلاع امامقلی‌خان و شاه‌عباس ، که در اصفهان نبود ، انجام‌میگرفت.

پس از چند روز یکی از خادمه‌های « ترزیا » بدام افتاد . بوسیلهٔ او « ترزیا » را پیدا کردند و دست بسته بخواری تمام درکوچه‌ها گرداندند و بخانهٔ داروغه بردند . درآنجا باو تکلیف‌کردند که مسلمان شود وگرنه درآتش سوخته ، یا از فراز برجی بزمین افکندهٔ خواهد شد . اما «ترزیا» همچنان پایداری کرد و در آخر با خشم و تندی گفت که اینگونه رفتار ناپسند نسبت بدو دربرابر خدمات‌گرانبهائی که شوهرش بپادشاه ایران کرده بسیارناشایسته و دور از مردانگی و انصافست .

محاکمه کنندگان وی ازین بیان سرافکنده وشرمسار شدند ، وناچار او را بخانهٔ حاکم بردند . حاکم ملایان را که درین امر بیش از دیگران سنگ بسینه میزدند ، از پیش خودراندو بخانم شرلی اجازه‌داد که بمسکن خویش بازگردد . سرانجام امامقلی‌خان درآغاز ماه سپتامبر ۱۶۲۹ میلادی (محرم ۱۰۳۹ هجری) بآن زن تیره‌روز اجازه‌داد که از ایران خارج شود ، و او روز هجدهم سپتامبر با جنازهٔ شوهر بعزم شهر رم حرکت کرد واز راه حلب به‌استانبول

بقیه در حاشیهٔ صفحهٔ بعد

و جسدش را با مراسم خاص عیسوی در قبرستان ارامنهٔ آنجا دفن کردند .

بقیهٔ حاشیهٔ از صفحهٔ پیش :

رفت . درین‌تاریخ نزدیك هشت ماه از مرگ شاه‌عباس ، که در اشرف مازندران روی داد ، می‌گذشت .

« ترزیا » پس‌ازآنکه سه‌سال درپایتخت امپراطوری عثمانی ماند ، درماه رجب۱۰۴۴ هجری (اواخردسامبر ۱۶۳۴میلادی) ازآنجا بشهر رم رفت. پاپ **اوربن‌هشتم** ــ **Urbain VIII** او را با احترام بسیار پذیرفت و در جمع نساء کرملی مقامی بزرگ عطا کرد ، و درنزدیکی کلیسای **ماریادلااسکالا** ــ **Maria della Scala** ــ درکنار رود توره (تیبر) ــ **Tevere(Tibre)**ــمسکن داد . جسد سر رابرت شرلی شوهرش را نیز درین کلیسا دفن کردند ، و چون در سال ۱۰۷۹ هجری (۱۶۶۸ م .) «ترزیا» نیز ، پس از عمری دراز درگذشت ، همانجا در کنار شوهر بخاکش سپردند .

درسال ۱۰۳۲ هجری (۱۶۲۳ میلادی) هنگامی که سررابرت‌شرلی و زنش در رم بودند ، **وان‌دیك** ــ **Van Dyck** نقاش معروف هلندی ، که آنزمان درآنشهر بود دوصورت، یکی از شرلی و یکی‌از « ترزیا » ساخته که ازکارهای معروف اوست و عین آنها درین کتاب دیده میشود .



ترزیا

زن رابرت شرلی

کار «واندیک» نقاش نامی هلند

(در سال ۱۰۳۲ هجری قمری)

(مقابل صفحهٔ ۲۷۸)

قسمت پنجم

روابط شاه‌عباس

با دولت آلمان

۱

روابط ایران و آلمان

پیش از سلطنت شاه‌عباس اول

پس‌ازآنکه شاه‌اسماعیل اول درایران بپادشاهی رسید و با تأسیس دولت توانای صفوی درمشرق متصرفات امپراطوری عثمانی ، با آندولت مخالفت وجنگ آغاز کرد ، پادشاهان اروپا که از قدرت ترکان عثمانی و پیشرفتهای ایشان در اروپا نگران واندیشناك بودند، با وی ازدر دوستی و اتحاد درآمدند. شاه‌اسماعیل نیز پس‌از آنکه درجنگ**چالدران** از **سلطان سلیم‌خان اول** شکست‌خورد (اول رجب سال ۹۲۰ هجری قمری – ۲۳ اوت ۱۵۱٤ میلادی) درصدد برآمد که با دولتهای اروپا ، خاصه با مجارستان و آلمان و جمهوری ونتسیا ، که ازطرف مغرب همسایگان امپراطوری عثمانی و مورد حملات آندولت بودند ، متحدگردد ، تا بیاری یکدگر ازدوسو بردشمن بتازند و اورا ناچیزکنند .

ازجملهٔ نامه‌های شاه‌اسماعیل بپادشاهان و رؤسای کشورهای اروپا ، یکی نامه‌ایست که در ماه شوال سال ۹۲۹ هجری به **کارل پنجم**[1] (معروف به **شارلکن**[2]) امپراطور آلمان بزبان لاتینی نگاشته ، و بوسیلهٔ **فرد پطرس**[3] نام ، که ازجانب پادشاه مجارستان بدربار ایران آمده بود ، فرستاده است . درین‌نامه شاه‌اسماعیل به‌امپراطور آلمان نوشته بود :

« .... از شما با اصرار تمام انتظار دارم که درخواهشهای من دقت کنید . ما باید در ماه آوریل (منظور اوائل بهارست) با هم از دو سو بر دشمن مشترك خود،

---

۱ – Karl V – این پادشاه در سال ۹۲۲ هجری (۱۵۱۶ میلادی) بسلطنت اسپانی ودر سال ۹۲۵ هجری (۱۵۱۹م.) بامپراطوری آلمان رسید .

۲ – Charles-Quint .

۳ – Frater Petrus de Monte Libano

سلطان عثمانی ، بتازیم و تا هروقت که پیروزی نصیب ما گردد بجنگیم .... چنانکه از رعایای عثمانی شنیده‌ام ، پادشاهان عیسوی با یکدگر درجنگ و جدالند و این مایهٔ حیرتست . زیرا که مخالفت ایشان باهم بر جسارت دشمن خواهد افزود .... بنابراین لازمست که زودتر بتهیهٔ سپاه اقدام کنید و امیدوارم که برای تحریك و تحریض شما بنوشتن نامه‌های دیگری نیاز نباشد .... [۴] »

نامهٔ شاه‌اسماعیل پس از دو سال بدست امپراطور آلمان رسید ، و کارل نیز درجواب نامه‌ای درتاریخ ششم ذی‌القعده ۹۳۱ هجری (۲۵ اوت ۱۵۲۵ م.) بوسیلهٔ همان کشیش بخط لاتینی برای پادشاه ایران فرستاد . درحالیکه شاه‌اسماعیل متجاوز از یکسال پیش از آن درگذشته بود .

امپراطور آلمان در نامهٔ خود ، پس از تعارفات معمول نوشته بود که چندی با **فرانسوای اول** [۵] پادشاه فرانسه درجنگ بوده است ، و اینك که پیروز شده امیدوارست بتواند خود را برای جنگ با دشمن مشترك آماده سازد[۶] .

از سفر دوم « فرپطرس » به‌ایران هیچگونه اطلاعی در دست نیست . شاه‌اسماعیل ، چنانکه اشاره کردیم ، متجاوز از یکسال پیش‌از آنکه او از آلمان باردیگر عازم ایران گردد ، درگذشته و شاه‌طهماسب اول بجای او نشسته بود ، و چون این پادشاه سخت متعصب و مقدس بوده و پادشاهان اروپا را کافر و نجس میشمرده ، میتوان تصورکرد که بنامهٔ کارل جوابی نفرستاده باشد .

چهارسال بعد (درماه جمادی‌الاخر سال۹۳۵ هـ. ـ فوریهٔ سال ۱۵۲۹میلادی) کارل پنجم سفیر دیگری بنام **یوحنا بالبی**[۷] به ایران روانه کرد . ولی چون نامه‌ای که با این سفیر فرستاده بود باز بعنوان شاه‌اسماعیل اول بود ، معلوم میشود که خبر مرگ این پادشاه هنوز هم باروپا نرسیده بوده است . درین‌نامه نیز امپراطور آلمان متذکر شده بود که با پیشنهادهای شاه‌اسماعیل موافقت کامل دارد و سفیرش نظرها و مقاصد شخص او را بعرض شاه ایران خواهد رسانید ، و نوشته بود که مقصود

---

۴ ــ برای مطالعهٔ ترجمه تمام این نامه مراجعه کنید بکتاب **روابط ایران واروپا دردورهٔ صفویه**،تألیف نگارندهٔ این تاریخ ،ص ۱۶۳و۱۶۴

۵ ــ François I (۱۵۱۵ تا ۱۵۴۷ میلادی ـ ۹۲۰ تا ۹۵۴ هجری)

۶ ــ برای مطالعهٔ عین این نامه میتوان بصفحات ۱۶۵ و ۱۶۶ کتاب **تاریخ روابط ایران واروپا در دورهٔ صفویه** تألیف نویسندهٔ این کتاب مراجعه کرد .

۷ ــ Johann Balbi

حقیقی وی تأمین سعادت و آزادی جهان انسانیت است و امید دارد که شاهنشاه ایران نیز درانجام این منظور مقدس با همهٔ قوای خود بیاری او برخیزد .

«بالبی» از « کارل پنجم » دستور داشت که شرح پیروزیها و جنگهای وی‌را با فرانسوای اول و اسیرشدن پادشاه فرانسه را بدست سپاهیان او ، برای شهریار صفوی نقل کند ، و مخصوصاً بگوید که امپراطور آلمان پادشاه فرانسه را بدان شرط رها کرد که هنگام جنگ با سلطان عثمانی ، شخصاً بیاری وی شتابد . اما فرانسوای اول با اینکه دوپسرش بگروگان در دربار امپراطور بسر میبرند ، باز با جمهوری ونتسیا (ونیز) و سلطان عثمانی قراردادهائی بسته است ، و سلطان بتحریك وی برخاك مجارستان تاخته ، و پادشاه آنجا ، که شوهر خواهر امپراطورست ، درین جنگ بهلاکت رسیده و اینك برادر امپراطور[8] پادشاه مجارستان شده است . اکنون امپراطور و برادرش مصمم گشته‌اند که یکی از جانب شمال شرقی ایتالیا و دیگر از طرف مجارستان به ممالك سلطان عثمانی بتازند ، و از شهریار ایران نیز امید یاری و مساعدت دارند ، و منتظرند که پادشاه صفوی ، اگرهم برای جنگ با سلطان عثمانی آماده نیست ، لااقل قوائی بسرحدات شرقی ممالك سلطان فرستد ، تاقسمتی از سپاه او را متوجه مشرق سازد .

« یوحنا بالبی » از دریای مدیترانه و شام راه ایران پیش گرفت . از شهر حلب نیز نامه‌ای برای امپراطور فرستاد و ورود خود را بدانشهر خبرداد . درین‌نامه نوشته بود که درانتظار فرصت مناسبیست تا از حلب بسوی ایران حرکت کند . مخصوصاً درنامهٔ خود اطلاع داده بود که شهریار ایران با سلطان عثمانی بجنگ پرداخته[9] و هنگام آنست که امپراطور نیز با ترکان بنبرد برخیزد . اما درین‌نامه بمرگ شاه‌اسماعیل و پادشاهی پسرش شاه‌طهماسب اشاره‌ای نکرده بود .

این سفیر نامه‌های دیگر نیز ازشهرهای میان راه بامپراطور نوشته است که درهیچیك مطلب مهمی دیده نمیشود . نتیجهٔ سفر وی نیز معلوم نیست و ازجزئیات روابط ایران و آلمان ازین تاریخ تا زمان شاه‌عباس بزرگ اطلاع مفصل و درستی‌نداریم .

---

۸ ـ مقصود **فردیناند‌اول** است که در سال ۱۵۲۶ میلادی (۹۳۳هجری) پادشاه مجارستان شد و در سال ۱۵۵۶ میلادی (۹۶۳ هـ.) بجای برادر بامپراطوری رسید .

۹ ـ ظاهراً اشاره بحمله‌ایست که **شاه طهماسب‌اول** در سال ۹۳۵ هجری بشهر بغداد برد و آن شهر را از **ذوالفقار** نامی که دعوی استقلال داشت گرفت .

۲

روابط ایران و آلمان

در زمان شاه‌عباس

چنانکه در فصل روابط ایران با اسپانی و پرتغال گفته شد ، شاه‌عباس درسال ۱۰۰۷ هجری قمری (۱۵۹۹ میلادی) سرآنتونی شرلی انگلیسی و حسینعلی‌بیگ‌بیات را بقصد اتحاد با فرمانروایان اروپا برضد سلطان عثمانی ، و بستن قراردادهائی برای فروش ابریشم ایران روانهٔ اروپا کرد . سفیران ایران ، چنانکه پیش ازین نیز نوشته‌ایم ، از راه روسیه عازم اروپا شدند ، و پس‌ازششماه اقامت در مسکو ، در روز عید پاك سال ۱۶۰۰ میلادی (ماه شوال ۱۰۰۸ هجری) از آنجا بقصد آلمان حرکت‌کردند ، و از راه بندر «آرخانگلسك » و دماغهٔ شمال و سواحل « نروژ » ببندر **اشتود**[۱] در دهانه رود **الب**[۲] رسیدند و از آنجا ببندر **امدن** [۳] رفتند . درین بندر **دوك اولدنبورگ**[٤] آنان را با گرمی و ملاطفت پذیرائی کرد و ازآنجا بشهر « پراگ » پایتخت سرزمین «بوهم» ، که آنزمان مقر امپراطور آلمان بود ، روانه شدند .

ردلف دوم امپراطور آلمان چون از آمدن سفیران شاه‌عباس آگاه شد، سیزده کالسکه با گروهی از سرداران و بزرگان دربار و پنجهزار سپاهی باستقبال ایشان فرستاد ، و آنان را با مهربانی و شکوه تمام پذیرفت ، و برای هریك در نزدیکی دربار شاهی منازلی زیبا معین کرد .

حسینعلی‌بیگ و آنتونی شرلی نزدیك ششماه در «پراگ» ماندند ، و درتمام اینمدت میهمان امپراطور بودند . ردلف دوم پیشنهادهای ایشان را دربارهٔ اتحاد با شاه‌عباس بر ضد ترکان عثمانی با احتیاط پذیرفت ، و سعی بسیار کرد که آندو را از رفتن بدربار دیگر پادشاهان اروپا بازدارد ، و بفرستادن نامه‌های شاه‌عباس بوسیلهٔ

---

۱ — Stode . ۲ — Elbe . ۳ — Emden . ٤ — Oldenburg.

قاصدهای مخصوص راضی کند . اما سفیران ایران باینکار تن ندادند ، و **دربهار سال** ۱۰۱۰ هجری (۱۶۰۱ میلادی) بااجازهٔ امپراطوربقصد دیدار پاپ‌رم عازم ایتالیا شدند[۵] .

امپراطور آلمان هنگام وداع با هیئت سفیران ایران ، پنجاه قطعهٔ ظروف نقرهٔ گوناگون به‌سرآنتونی شرلی بخشید ، و دو هزار **دوکای** آلمانی [۶] هم برای مخارج سفر برآن افزود . به‌حسینعلی‌بیگ نیز هدایائی داد و بهریك از همراهان ایشان جامی نقره مزین بطلا و دویست دوکا عطا کرد .

از شهر « پراگ » هیئت سفیران به « نورنبرگ » ازشهرهای دوك‌نشین «بایرن» یا « باویر » رفتند . درآنجا نیز ازیشان باشکوه و جلال تمام پذیرائی شد و چهار روز بمیهمان حکمران شهر بودند . هنگام عزیمت نیز ازجانب حکمران دوجام طلا یکی به شرلی و دیگری به حسینعلی‌بیگ تقدیم شد . سپس از راه **اوگسبورگ**[۷] بشهر « مونیخ » پایتخت « بایرن » رسیدند ، و **ویلهلم دوم** معروف به **پارسا** [۸] دوك بایرن ، که درهمان ایام از مقام خود کناره گرفته بود ، از سفیران ایران پذیرائی شایسته کرد ، و از آنجا چنانکه درفصل روابط ایران و اسپانی گذشته است ، عازم ایتالیا و رم شدند .

سفارت اتی‌ین کاکاش بایران

پس‌ازعزیمت سفیران ایران از «پراگ» ردلف دوم امپراطور آلمان برای آنکه بحقیقت مقصود شاه‌عباس پی‌برد ، و اتحاد دو دولت را بر ضد سلطان عثمانی بحقیقت نزدیکتر سازد ، هیئتی را بسفارت روانهٔ ایران کرد .

ریاست این هیئت با یکی از بزرگزادگان **ترانسیلوانیا** [۹] ، موسوم به **اتی‌ین - کاکاش دو زالون‌کمنی**[۱۰] بود ، و این مرد دستور داشت که از جانب امپراطور با شاه‌عباس قراردادی بر ضد سلطان عثمانی منعقد سازد ، و مخصوصاً ازو قول‌گیرد که تا شهر تبریز را نگرفته است ، با سلطان صلح نکند . همچنین مأمور بود که در مسکو با تسار روسیه دربارهٔ اتحاد ایران و آلمان برضد سلطان عثمانی‌گفتگو کند ، و تسار را نیز بشرکت درین اتحاد برانگیزد .

« اتی‌ین‌کاکاش » در روز هشتم ربیع‌الاول سال ۱۰۱۱ هجری(۲۷ اوت ۱۶۰۲ م .) با همراهان خویش از شهر پراگ بیرون آمد ، و در روز ۲۳ جمادی‌الاول

---

۵ - شرح بقیهٔ سفرشرلی و حسینعلی‌بیگ را پیش ازین نوشته‌ایم. بصفحات ۱۶۱ وبعدازآن‌مراجعه‌شود.

۶ - هر دوکا از ۲۲ تا ۲٤ ریال ارزش داشته است .

۷- Augsburg . ۸- Wilhelm II le Pieux . ۹- Transylvania .

۱۰- Etienne Kakasch de Zalonkemeny .

آنسال به‌مسکو رسید و پس از انجام دادن مأموریت خود در دربار تسار روسیه راه ایران پیش گرفت ، و از بندر هشترخان با همراهان بکشتی نشست ، و پس از سی و یکروز دریانوردی ، در ۲۷ ماه صفر سال ۱۰۱۲ بشهر لنگرود گیلان رسید . از لنگرود قاصدی به اصفهان نزد شاه‌عباس فرستاد تا او را از ورود سفیر آگاه سازد. شاه‌عباس ، که اینزمان درخیال حمله به آذربایجان و بازگرفتن آن سرزمین ازترکان عثمانی بود ، رابرت شرلی را مأمور پذیرائی سفیر آلمان و همراهان وی کرد ، و رابرت شرلی از اصفهان به‌لنگرود رفت تا او را با همراهان بخدمت شاه برد . ولی کاکاش و هشت تن از هیئت سفارت بسبب بدی غذا و آب و هوا بسختی بیمار شدند ، و چون بشهر لاهیجان رسیدند ، سفیر و سه تن ازهمراهانش درگذشتند ، اما کاکاش پیش از مرگ ریاست هیئت را بمنشی مخصوص خود ، که **ژورژ تکتاندر-فن‌درپابل** [11] نام داشت ، سپرد .

« تکتاندر » و همراهانش با رابرت شرلی از لاهیجان راه قزوین پیش‌گرفتند. لیکن چهار تن از اعضای سفارت بسبب بیماری و ناتوانی در راه ماندند ، چنانکه « تکتاندر » چون به قزوین رسید بیش از یکنفر همراه نداشت . درین شهر رابرت شرلی او را بیکی از بزرگان ایران سپرد ، تا نزد شاه ، که این زمان در تبریزبود، برد.

درآن روزها شاه‌عباس با سپاه عظیمی به تبریز تاخته بود و در آنشهر بسر می‌برد . تکتاندر در روز یازدهم رجب سال ۱۰۱۲ هجری (۱۵دسامبر ۱۶۰۳ میلادی) به‌تبریز رسید ، و شاه بی‌درنگ او را بحضور خواست . او خود درین‌باره چنین نوشته است :

« ... روز ۱۵ دسامبر به تبریز رسیدم . شاه عباس با صدو بیست هزار سپاه باین شهر تاخته و هفت روز بود که آنجا را گرفته بود [12] . من سه ساعت بعداز ظهر وارد شهر شدم. از بیماری مخملك سخت رنجور واز خستگی سفر چندان‌ناتوان بودم که بی کمك دیگران براسب نمیتوانستم نشست . در راه نیز ناچار بودیم که شب و روز برانیم تا پیش از آنکه شاه از تبریز بیرون رود بآنجا برسیم . زیرا شاه سه روز پس از ورود من آنشهر را ترك گفت .پس از ورود بشهر

---

۱۱ — Georges Tectander von der Jabel

۱۲ — فرستادهٔ آلمانی ظاهراً در تاریخ تسخیر شهر تبریز اشتباه کرده است . زیرا بنا بگفتهٔ مورخان ایرانی شاه عباس در روز هفتم ربیع‌الثانی سال ۱۰۱۲ از اصفهان بسوی تبریز تاخت و یازده روزه آن راه دراز را طی کرد و صبح روز چهاردهم وارد آنشهر شد .

ج۲ ، ص ۶۳۸

تازه از اسب بزیر آمده بودم که شاه مرا بحضور خواست . در صورتی که هنوز مجال غذا خوردن و تبدیل لباس و باصطبل فرستادن اسبان را نیافته ، وتازه ملازم خویش را برای تهیهٔ خوراك ببازار فرستاده بودم. ناگزیر همهٔ کاررا رهاکردم و عازم دیدار شاه شدم .مرا بکاخ شاهی بردند . شاه میان درباریان و مشاوران خود بر زمین نشسته بود. چون لباسش از لباس دیگران کهنه‌تر بود ، ومنهم مترجمی همراه نداشتم ، او را نشناختم ومتحیر ایستادم . آنگاه‌یکی از ایرانیان سالخورده پیش آمد و دست مرا گرفت و بسوی شاه برد . در برابر وی بزانو در آمدم ، و چنانکه از پیش دستور گرفته بودم ، دستش را بوسه زدم .اشاره کردکه برخیزم . سپس مردی ایتالیائی که مسلمان شده بود ،بامن بزبان ایتالیائی آغاز سخن کرد . پرسیدم‌که آیا زبان لاتینی میداند ؟ و چون جواب مثبت داد باو گفتم که امپراطور رومیان (یعنی امپراطور آلمان و ایتالیا و غیره)رئیس مرا بسفارت نزد اعلیحضرت پادشاه ایران فرستاده بود ، واو با هشت تن همراهان خود بشهر لنگرود [13] در ولایت گیلان رسید . ولی در آنجا او وسه تن از همراهانش بسبب کمی‌غذای خوب ونبودن مشروب‌مردند.(درآنجا جزآبی متعفن وگوشت‌گوسفند فاسد شده چیزی پیدا نمیشد). چهارتن دیگر نیز چون مشرف بمرگ بودند ، در راه ماندند . رئیسم هنگام مرگ مرا مأمور ساخت که نامه‌های امپراطور را باعلیحضرت شاه ایران برسانم .

« چون سخن‌بدینجارسید شاه نامه‌ها را ازمن‌خواست، ولی‌نامه‌ها در صندوق‌من مانده‌بود ، و چون از جای برخاستم که‌ازپی آنها روم ،اجازه ندادند . پس ناگزیر کلید صندوق خود را بیکی از مشاوران شاه سپردم و اونامه ها را از مسکن من بکاخ شاهی آورد و بدست من داد. یکی از نامه‌های امپراطوربزبان لاتینی ودیگری بزبان ایتالیائی ،ونامهٔ گراندوك مسکوی و خطابه ها نیز بهردو زبان بود . آنها را بارعایت تشریفات رسمی ، یعنی زانو بزمین زدن و بوسیدن دست شاه ، باو تقدیم کردم . نامه ها را بااحترام گرفت و دست برسر من گذاشت و نزدیك خود نشانید . سپس خود سرنامه هارا گشود ، (اما پیش از خواندن‌آنها شمشیر ازنیام بیرون کشید و برای سربریدن‌اسیری ترك‌که در زنجیر بدرون مجالس آوردند ، از جای برخاست [14] ....)

« ... پس‌از آن‌شاه مرابیکی ازخوان‌سالاران‌خود سپرد تادرخانهٔ خود جای دهد .مترجم ایتالیائی و نامه ها را نیز بخانهٔ وی فرستاد ، و مترجم در حضور من آنها را بفارسی ترجمه کرد .... بامداد فردای آنروز شاه یك اسب عربی برسم هدیه برای من فرستاد، وسه روز بعداز

---

۱۳ ــ **ژورژتکتاندر** در سفرنامهٔ خود می‌نویسد که بشهر **لنگران** وارد شدند ، ولی قطعاً منظورلنگرود است ، زیرا فاصلهٔ آنرا بالاهیجان دو میل نوشته است .

۱۴ ــ رجوع کنید بصفحهٔ ۱۳۳ از کتاب دوم این تاریخ .

تبریز بیرون رفت[۱۵] ... »

شاه‌عباس عزم تسخیر ارمنستان و قفقاز داشت . « ژورژ تکتاندر » نیز ، چنانکه خود نوشته است ، با اردوی وی همراه شد ، و درسفرنامهٔ خویش مطالب سودمندی دربارهٔ تسخیر و تسلیم‌شدن شهرهای آذربایجان و ارمنستان نگاشته ، که از موضوع بحث ما خارجست . پس از گرفتن قلعهٔ **ایروان** شاه‌عباس بجانشین سفیر آلمان اجازه‌دادکه بکشور خود بازگردد ، و یکی از درباریان و منسوبان خود موسوم به **مهدیقلی‌بیگ** را نیز مأمور کرد که همراه وی ، با جواب نامه‌های تسار مسکوی و امپراطور آلمان ، بعنوان سفارت به‌روسیه و آلمان رود . «ژورژ تکتاندر» درین خصوص می‌نویسد :

« ... شاه‌مرا احضار کرد وگفت‌که هنگام‌بازگشت‌من‌نزد اعلیحضرت‌امپراطور آلمان و بردن جواب نامه های او فرا رسیده است . در همانحال **مهدیقلی‌بیگ** را برای همراهی با من و باز آوردن جواب امپراطور نامزد ساخت . سپس برسم خلعت‌یکی از لباسهای خود را بایك اسب عربی و نهصد «اکو» که بر بیشتر آنها تصویر اعلیحضرت امپراطور آلمان و شاه اسپانی و منتخب «ساکس» دیده میشد ، بمن بخشید و شمشیر مرصعی نیز بر آن جمله اضافه کرد[۱۶] ... »

جانشین سفیر آلمان با مهدیقلی‌بیگ فرستادهٔ شاه‌عباس و همراهان وی از شهر ایروان بعزم روسیه حرکت کردند ، و هشت ماه بعد پس‌ازتحمل مشقات بسیار وارد مسکوشدند .مهدیقلی‌بیگ ازشاه‌عباس دستور داشت‌که «بوریس‌گودونف» تسار روسیه را از پیشرفتهای وی درممالك عثمانی آگاه سازد ، و ازکمکهائی که تسار روس با او درین جنگها کرده است ، سپاسگزاری کند .

« ژورژ تکتاندر » و سفیر ایران درشهر **غازان** بسفیر دیگری‌که شاه‌عباس پیش از آن نزد تسار فرستاده بود ، و از مسکو با همراهان خود باز می‌گشت ، برخوردند . « ژورژ تکتاندر » می‌نویسد : « این سفیر و همراهانش بما گفتند که تسار روسیه چند هزار سپاه با تفنگچیان قابل ، و چند عراده توپ بیاری شاه‌عباس فرستاده است ، تا قلعهٔ **دربند** را محاصره کنند ، و مخصوصاً از شاه خواهش کرده است که ازجنگ با سلطان عثمانی دست نکشد .... »

« بوریس گودونف » سفیران ایران و آلمان را با مهربانی بسیار پذیرفت ،

---

۱۵ ـ ایترپرسیکوم ـ Iter Persicum ـ سفرنامهٔ ژورژتکتاندرفن‌دريابل، ترجمهٔ شارل شفر ، ص ۴۷ تا ۵۰

۱۶ ـ ایضا، ص ۶۲ و ۶۳



تصویر مهدیقلی بیک

سفیر شاه عباس در دربار ردلف دوم امپراطور آلمان

کار «اگیدیوس سادلرس» نقاش آلمانی)

(مقابل صفحهٔ ۲۸۸)

و بوسیلهٔ « ژورژ تکتاندر » نامه‌ای برای « ردلف دوم » امپراطور آلمان فرستاد[۱۷] ، که در آن شرحی از مناسبات دوستانهٔ خود با شاه‌عباس بر ضد سلطان عثمانی نوشته بود .

مهدیقلی‌بیگ و همراهانش در ربیع‌الاول سال ۱۰۱۳ (اوت ۱۶۰۴ میلادی) مسکو را ترک گفتند و از راه دریای بالتیک عازم آلمان شدند .

ازگزارش سفارت مهدیقلی‌بیگ درآلمان و نتیجهٔ مأموریت او چیزی دردست نگارنده نیست . همینقدر معلومست که چندی در شهر پراگ مانده ، و یکی‌ازنقاشان نامی آلمان موسوم به **اگیدیوس سادلرس**[۱۸] درحدود سالهای ۱۰۱۳ و ۱۰۱۴ هجری (۱۶۰۴ و ۱۶۰۵ میلادی) تصویر او و یکی دیگر ازسرداران ایران بنام **زینل‌خان‌شاملو** را ، که با وی همراه بوده ، کشیده است [۱۹] .

***

چندی بعد در سال ۱۰۱۶ هجری (۱۶۰۸میلادی) ، چنانکه در شرح روابط شاه‌عباس با اسپانی و پرتغال گفته شد [۲۰] ، آن پادشاه « رابرت شرلی » را مانند برادرش با نامه‌ها و هدایای بسیار و چند تن از ایرانیان بسفارت مأمور اروپا ، و ازآنجمله دربار « ردلف دوم » امپراطور آلمان ساخت . شرلی درماه ربیع‌الاول سال ۱۰۱۸ هجری (ژون ۱۶۰۹ میلادی) در شهر پراگ بخدمت امپراطور رسید و چندی در دربار وی ماند ، و بسبب خدماتی که از راه جنگ با سلطان عثمانی بعالم عیسویت کرده بود ، بمقام **شوالیه** ولقب **کنت‌پالاتن** ملقب شد ، و ازآلمان به ایتالیا رفت .

ازآنپس شاه‌عباس همیشه منتظر بود که امپراطور آلمان وسایر فرمانروایان اروپائی با هم متحد شوند و با سلطان عثمانی از درجنگ درآیند . چنانکه پیش ازین هم اشاره کرده‌ایم ، چون امپراطور آلمان باو نوشته و قول داده بود که هرگز با سلطان عثمانی صلح نخواهد کرد ، وی را سخت محترم میداشت ، و تصویری ازو درمدخل اطاق مخصوص خود نهاده بود ، و هرگاه که بدان اطاق داخل میشد باحترام آن تصویر سرفرود می‌آورد . ولی چون درسال ۱۰۱۶ هجری ، بوسیلهٔ جاسوسان خود خبر یافت که امپراطور با سلطان احمدخان پادشاه عثمانی صلح کرده است ، سخت متأثر و متغیر شد ، و مکرر ناخرسندی و تأثر خود را درحضور فرستادگان

---

۱۷ ــ ترجمهٔ این نامه در قسمت ضمائم این کتاب چاپ شده است .

۱۸ ــ Aegidius Sadelers

۱۹ ــ هردو تصویر درین کتاب از نظر خوانندگان خواهد گذشت .

۲۰ ــ رجوع کنید بصفحهٔ ۱۸۰ این کتاب .

پاپ و سفیران اسپانی آشکار ساخت [۲۱] .

ازآنپس از روابط شاه‌عباس با دولت آلمان اطلاعات قابل و مفصلی نداریم . همینقدر میدانیم درسال ۱۰۱۸ هجری نیز سفیری که نام وی بدرستی معلوم‌نیست بدربار ایران آمده و باز ازجانب امپراطور بشاه‌عباس پیشنهاد کرده است که برضد سلطان عثمانی متحد شوند . جلال‌الدین محمد یزدی منجم مخصوص شاه‌عباس درضمن وقایع این سال درین‌باره می‌نویسد :

« ... روز نهم رجب ۱۰۱۸ کتله‌گون (؟) فرنگی آلمانی برسم ایلچیگری بشرف پای‌بوس مشرف‌شد و عریضه پاتی (پاپ ؟) و پادشاه آلمان آورد ، مضمون آنکه امداد کنید که شر رومیان از سر اهل عالم برطرف کنیم ... [۲۲] »

---

۲۱ — رجوع کنید بصفحات ۱۷٤ و ۱۷۵ این کتاب .

۲۲ — برای اطلاع از روابط ایران و آلمان پس از شاه عباس بزرگ ، رجوع‌کنید به **تاریخ‌روابط ایران واروپا دردورهٔ صفویه** تألیف نویسندهٔ این کتاب ، صفحات ۱۷۳ تا۱۷٤ .

ضمائم

۱

رقعه

شاه‌عباس بشاه‌سلیم

بوسیلهٔ محمد رضا چلبی[1]

همواره جواهر عنایت الهی ولآلی مرحمت نامتناهی زینت افسردولت‌واقبال و دیهیم سلطنت و اجلال آن رفعت بخش افسر و اورنگ و عقده‌گشای دانش و فرهنگ باد . چون درشرح حقیقت و محبت عبارت وافی نیست و در بیان مراتب آرزومندی اشارت کافی نه ، شرایف شوق و جلایل خلت را که مرکوز خاطرمهرآگین است آلودهٔ بیان نمیسازد و این جوهر بی‌بها را ببازار درنمی‌آرد . شعر :

گفتگوئیست بیارم ز لب خاموشی   که اگر لب بگشایم ز سخن باز افتم

و بدعا که فاتحهٔ کلام دلبستگان سلسلهٔ محبت ، و خاتمهٔ کار سرگشتگان دائرهٔ مودتست ، اختصار نموده مشهود ضمیر آفتاب نظیر میگرداند که در اینولا که سعادت آثار اخلاص شعار **محمدرضا چلبی** از دیار روم آمده ، جواهر وامتعه‌که در آن دیار بتردد و سعی بسیار بهمرسانیده بود بنظر اشرف درآورد ، و باوجودآنکه مردم فرنگ ، که درین‌ولایت‌اند ، و جمعی از سوداگران که متوجه آن صوب بودند ، بقیمت اعلی خریداری می‌نمودند ، چون از جانب عالی اشاره درباب بهم رسانیدن آنها شده بود ، تجویز فروختن نکرده روانهٔ آن صوب نمود ، وچون این خیراندیش قبل‌ازین صندوقی جهت مرقد مطهر و مشهد مقدس امیرالمومنین و امام‌المتقین و یعسوب الدین علیه صلوات‌الله رب‌العالمین ، ترتیب داده بود ، درین ایام بموجب فتوی علماء اسلام و فقهای انام فروختن جواهر آن بمصارف شرعیه آستان قدس آشیان صرف نمودن ، قرار یافته و باوجود اینکه درینصوب خریدار بسیار داشت ، چون طبع شریف را بدان مایل میدانست پنج قطعه لعل ازجواهر صندوق مبارک باقیمت‌نامچه ،

---

۱ ــ رجوع کنید بصفحهٔ ۸۷ این کتاب .

که درحضور علماء قرار یافته ، مصحوب سعادت آثار مشارالیه بملازمت فرستاده شد و جواهر صندوق مذکور را بر رفعت پناه عزت دستگاه **محمدحسین چلبی**[۲] نموده‌ایم ، یحتمل که بخدمت عرض نموده باشد . هرگاه خاطر عاطر مایل باشد مردم امین صاحب وقوف تعیین فرمایند که بدینصوب آمده آنچه خواهند درحضور امناء و صاحب‌وقوفان این دیار از علماء و وکلاء و سرکار فیض آثار خریداری نمایند ، و بعضی از امتعه و نفایس این دیار بعهدهٔ رفعت‌پناه محمدحسین چلبی مذکور شده بود ، از اتحاد و یگانگی آن برادر نامدار کامکار بعید نمود که بیگانگی فرموده منتسبان این دودمان ولایت مکان را بانجام آن مسرور نفرموده بودند ، محبت مقتضی آنست که همچنانکه سابقاً بعضی ضروریات سفارش شده بود ، و ازآن روایح یگانگی واتحاد بمشام جان رسید ، پیوسته همان شیوهٔ مستحسنه مسلوك بوده آنچه مرغوب طبع اقدس باشد بسرانجام آن منت نهند ، و همیشه این خیرخواه را نگران اخبار دوام عافیت دانسته ، بارسال لوایح صفوت و صفا و رسائل خلت و ولاء مسرت‌افزای دل مشتاق و طرب پیرای ضمیر محبت اشراق گردند . زیاده چه تصدیع دهد . بیت :

بادا مرصع از گهر اختران چرخ　　　چتر سپهر پیکر خورشید سای تو[۳]

---

۲ ــ بصفحهٔ ۸۶ این کتاب مراجعه شود .

۳ ــ از مجموعهٔ منشآت **حیدربن ابوالقاسم ایواغلی** ، نسخه های خطی کتابخانه های ملی‌تهران‌وپاریس.

۲

نامهٔ

شاه‌عباس بشاه‌سلیم

دربارهٔ اسطرلاب[1]

بلبلان خوش الحان شوق را درگلستان دلگشای دوستی بترنم درآوردن ، موجب سرورخاطر مهرگزین ، و طوطیان شکرستان محبت را در حریم الفت ویگانگی بزبان آوردن ، باعث ابتهاج ضمیر صداقت‌آئین است . لهذا برشحات خامهٔ بدایع‌نگار طراوت‌بخش چمن محبت ویکرنگی گشته ، مشهود ضمیر آفتاب ضیا میگرداندکه درین ولا بوسیلهٔ سالك طریق اتیق **حاجی رفیق** سفارش زبانی درباب اسطرلاب جنت مآب **میرزا الغبیگ** فرموده بودند ، و گوشزد محب خیرخواه گشته ، باوجودآنکه قبل‌ازین بمقتضای محبت موروثی و مکتسبی اشارتی باین معنی شده بودکه آنچه خاطر انور بدان متعلق گردد که ایصال آن ازین جانب مقدور و ممکن باشد ، بی‌تکلفانه بتقدیم مأمور و مسرور ساخته ، فیمابین ابواب خواهش کلی و جزوی مفتوح و غایلهٔ بیگانگی مرفوع باشد ، از ناشکفتن غنچهٔ این تمنا جای گله بود ، اما اظهار خواهش اسطرلاب مذکور تلافی آن نمود ، و اگرچه محبت باطنی و رابطهٔ معنوی اقتضای این میکرد که اسطرلاب موروثی آن سلسلهٔ رفیعه ، بی‌طلب و اظهار خواهش هدیهٔ مجلس منیف گردد ، چون صورت رغبت طبع آفتاب شعاع بعلم نجوم برآئینهٔ خاطر حقیقت مناظر عکس‌پذیر نشده بود ، ازین معنی غافل افتاد . اکنون که پرتو شعور بر ساحت این معنی تافت ، بنابرآنکه خاطر مخلص را نیز میل و رغبت تمام باسطرلاب‌دانان و اهل تنجیم واقعست ، فوراً علما و دانایان این فن و دقیقه‌شناسان این ملك را مقرر نمودیم

---

۱ ــ رجوع کنید بصفحهٔ ۸۸ این کتاب .

که بهمان اسلوب اسطرلابی ترتیب داده ، منقول را نگاهداشته ، اصل عنقریب بخدمت سامی آن اختر آسمان عظمت و جلال ارسال خواهد بود . امید که پیوسته آفتاب معدلت آن نیٔر برج اقبال از افق‌جاه وجلال ساطع بوده از وصمت‌کسوف محروس‌باد. بالنون والصاد [۲] .

---

۲ – از مجموعهٔ منشآت حیدربن ابوالقاسم ایواغلی .

۳

نامهٔ

شاه سلیم بشاه‌عباس

توسط خان عالم [1]

همیشه تا مسند زبرجد فام سپهر بوجود خسرو زرین لوای مهر مزین ، و نزهت‌گاه جهان امکان بشعشعهٔ عدل عالم‌آرای فرمانروایان والاشکوه رشک‌فرمای فلک اخضر باشد ، لوامع آیات شوکت و جهان‌داری ، و سواطع رایات حشمت وبخت‌یاری پادشاه فریدون فر جم اقتدار ، خسرو دارا رای کسری شعار ، سکندر طالع جمشید سریر ، کیکاوس‌کیاست کیخسرو نظیر ، دیباچهٔ قانون مروت ، بدرآسمان فتوت ، طراوت‌بخش بوستان شهریاری، نظارت‌افزای گلشن کامگاری، برجیس رتبت ثریامقام ، والا قدر منوچهر احتشام ، مظهر آثار دولت ابدی ، مظهر انوار سعادت سرمدی ، زینت پیرای افسر و گاه ، رونق افزای دولت و جاه ، ثمرهٔ شجرهٔ گلشن ولایت و اقبال ، شجرهٔ برومند دوحهٔ نبوت و اجلال ، عضاوه دودمان اصطفا و ارتضا ، خلاصهٔ خاندان اجتبا و اعتلا ، در بسط بساط کامرانی و نشر مآثر سلطنت ونامداری ازافق معدلت و ذروهٔ نصفت طالع و لامع باد .

چون از تجدید مراسم خلت و ولا وتمهید مبانی صداقت وصفاکه‌بین‌الجانبین بر وفق ارادهٔ اولیای دولت طرفین صورت‌پذیر گشته ، امری شریفتر و حکایتی دلپذیرتر مخطور خاطر خطیر و مرقوم خامهٔ محبت صفیر نمیگردد ، لاجرم باکمال رابطهٔ اخوت سابق و مودت لاحق ، که تحقیقش موجب جمعیت دلها و ظهورش‌مستلزم انبساط خاطرهاست ، مجدداً ریاض دلگشای روابط صوری و معنوی را برشحات سحاب قلم موالات رقم سرسبزی و خرمی داده ، بکلك بنان برصحیفهٔ بیان مینگارد که دربهترین وقتی که زمانه را سعادت قرین و خاطر را بهجت همنشین بود ، بتازگی

---

۱ ــ رجوع کنید بصفحهٔ ۸۹ این کتاب .

از نسایم روحانی فردوس محبت و روایح ریاحین نعیم مودت غنچه وداد در گلستان مینونشان اتحاد شکفت ، و شقایق حدایق یگانگی و خصوصیت خضرت و نضارت بی‌اندازه پذیرفت . اساس دوستی قدیم باکمال انتظام استحکام تازه یافت ، و قوایم جهت‌مندی جدید زیادتر ممهد و مشید گردید . اعنی نغمات خامهٔ مشکبار ورشحات کلك درر نثار ، که عبارت است از گرامی نامهٔ عنبرین شمامه ، و صحیفهٔ لازم‌الکرامه ، که دربارهٔ تهنیت جلوس میمنت‌اثر این برادر بسنت سنیهٔ سلاطین معدلت افسر ، مصحوب امارت و رفعت آیات ، لایق العنایات والاحسان ، **یادگار علی سلطان** ، که از جملهٔ صوفیان صافی اعتقاد آن سلسلهٔ علیه است ، ارسال داشته بودند ، بدلکش‌ترین صورتی مشتمل بر اظهار بسی اسرار و روابط قدیمی و جدیدی و مناسبات ارثی و مکتسبی عز ورود یافت ، و از وصول آن تازه گلشن معنی و نوبهار تمنی خاطر مهرآگین را عالم عالم شکفتگی و خرمی افزود ، و جهان جهان نشاط و انبساط روی نمود . دربرابر آن گلدستهٔ حدیقهٔ وداد و مجموعهٔ جریدهٔ اتحاد ، صحایف دعائی چون نسیم صبح وصال ، طراوت بخش چمن دولت و اقبال و شرایف سلامی چون زلال منهال اتصال ، نضارت افزای گلشن جاه و جلال ، هدیهٔ تازه گلستان مجلس‌عالی، و روانهٔ سرابستان محفل متعالی نموده ، پیوسته خواهان مضاعف مواد مرادات ، و جویان ترادف اسباب سعادات میباشد ، و الحمدلله والمنه که روابط قواعد مصادقت ، که ازمطلع بامداد فطرت مرکوز عناصر جبلت گشته ، روزافزون است ، واگرچه بحسب ظاهر مؤالفت جسمانی بموانست روحانی تأکید نیافته ، و تناظر اخلاق‌بتعارف میثاق تمهید نپذیرفته ، اما همواره روایح مکارم صفات علیه مشام صداقت انجام را مطیّب و معطر میدارد ، وهمیشه درانجمن خیال باشاهد وصال آن برجیس‌سعادت جلیس طارم شرف عزت و اجلال بزم‌افروز صحبت‌های خیالی میگردد .

دل بی‌تو با خیالت راز نهفته دارد　　　گلزار خاطر ما یادت شکفته دارد

یعلم‌الله که باقتضای تعارف حقیقی ، که این همه تناسب مجازی فرع آن آشنائی است ، این تمنا مخطور خاطر اصابت‌اثر میگردد که هم‌چنانکه نسبت تألف و تودد این دودمان رفیع‌الشان تا حال معلوم همگنان بوده ، ابد الدهر مشهود عالم و عالمیان گردد . ترصد ازمکارم اخلاق آن برادر کامگار گردون اقتدار سپهر وقار آنکه چون شوق استماع اخبار خیریت آثار همیشه برقرار و باعث مسرت بیشمار است ، شیوه مرضیهٔ فتح ابواب مراسلات راکه احسن عادات ارباب موالات و نعم‌البدل شرف ملاقات مجمع‌السعادات است ، برسبیل دوام مفتوح داشته همواره باعلام‌سوانح

حالات و شرایف مفاوضات که سبب اعلای معالم مصادقت و مواخاة ، وارساء مراسم
موافقت و مصافاتست ، بهجت‌افزای خاطر مشتاقان گشته ، از جویبار قلم مشکین
شیم ، و شبنم خامهٔ خلت رقم ، خضرت بخش ریاض امید دوستان ، ونزهت‌افزای
حدایق تمنای محبان ، همچنانکه بوده‌اند میبوده باشند ، و بانیس مجلس خاص و
محرم بزم اختصاص قابل‌المراحم السلطانی ، منظورالانظار الخاقانی ، سزاوار عاطفت
و کرم **خان‌عالم** ، که اباً عنجد از جملهٔ معتمدان و مختصان این حریم عزتست ،
بمساعدت بخت محمود و طالع مسعود بسعادت ملازمت آن سپهر منزلت ثریا مرتبت
استسعاد خواهد یافت . بعد ازشرف کورنش و عز بساطبوس و تبلیغ و عرض آنچه
ازمکنونات خاطر مهرگزین بزبان او تفویض یافته ، رخصت مراجعت ارزانی داشته
بانهاء خصوصیات ذات قدسی صفات و چگونگی احوال خیر مآل ، و اشارات بی‌تکلفانه
و خواهشهای دوستانه ، که بیشتر باعث انتظام و سبب استحکام سلسلهٔ موانست و
موافقت است ، خوشحالی و مسرت دوستان حقیقی را ازشرایط اخوت و یگانگی
شمارند ، و چون مشارالیه را درین دولت ابد پیوند این نسبت متحقق است‌که هرگز
از سعادت خدمت حضور اقدس محروم نبوده و باقتضای کمال صداقت و محبت او
را بملازمت آن‌گوهر اکلیل جلالت وکامکاری واختربرج‌حشمت وتاجداری‌فرستاده‌ایم،
هرچند اورا زودتر رخصت خواهند فرمود بیشتر موجب ابتهاج خاطر این برادر
خواهد بود . پیوسته مهام خلافت و اقبال بروفق مرام و جریان امور سلطنت واجلال
در سلك انتظام باد ، بحق النبی و آله الامجاد [2] .

---

۲ ــ از مجموعهٔ منشآت حیدربن ابوالقاسم ایواغلی .

٤

نامهٔ

شاه‌عباس بشاه‌سلیم

توسط زینل بیگ توشمال‌باشی

درسال ۱۰۲۹ هجری [۱]

گلدستهٔ گلزار محبت و وداد، نوباوهٔ بوستان مودت و اتحاد ، که چون نفحهٔ عطربیز صبا از عالم جان ، و شمیم عنبرآمیز صدق و صفا از باغ جنان آید ، اعنی نامهٔ بدایع نگار و صحیفهٔ لطایف آثار که نگاشتهٔ کلك نکته‌پردازان صحایف دوستی ، و معنی‌آرایان صفایح یگانگی گشته ، از جانب اعلی و موقف معلّی اعلیحضرت ثریا منزلت ، پادشاه گردون سریر سپهر اساس ، شهریار عالی مقدار سعادت اقتباس ، گوهر دریای سلطنت و کامکاری ، اختر تابان سپهر معدلت و نامداری ، آرایندهٔ سریر خسروانی ، زینت‌بخش اورنگ گیتی‌ستانی ، چراغ افروز محفل جهانگیری و جهان آرائی ، نور سرور عالم کشورگیری و کشورگشائی ، آفتاب جهان‌تاب آسمان مروت ، و نورافزائی ، پیرایهٔ طرب خانهٔ خرمی و دلگشائی خدیو کشور دادگستری ، خسرو اقلیم دانش‌پروری ، زینت‌ده سلسلهٔ علیهٔ گورکانی، خلاصهٔ دودمان‌صاحبقرانی، درهنگامی‌که خاطر مهرگزین باکمال نشاط و غایت انبساط بود خورشیدآسا پرتو فرخی و فرخندگی بر تارك یکدلی و یگانگی انداخته ، تسلی‌ده دل مشتاق و فرحبخش‌ضمیر بی‌نفاق گردید . معانی دل‌آویزش طرب افزای خاطر محبت تأثیر و کلمات دلپذیرش مسرت‌بخش ضمیر مهرپذیر گشته ، پیرایهٔ اخوت و دوستی بتازه(؟) ارجمندی وکوس بهجت و شادمانی بلندآوازگی پذیرفت . آن مایه روح و روان را در نگارخانهٔ دل جای‌داد ، وآن شاهد مهرافروز عالم‌جان را درآغوش جنان گرفت. ایالت‌وشوکت‌پناه

---

۱ ــ بصفحهٔ ۹۲ این کتاب مراجعه باید کرد .

عالیجاه اخلاص شعار مقرب‌الخاقان الاعظم ، برگزیدهٔ شهنشاه عالی همم ، **خان عالم** را ، که حامل صحیفهٔ گرامی و مخاطبهٔ سامی بود ، درعالم صورت و جهان معنی مظهر صفات خجسته آن سریرآرای دولت واقبال دانسته ، اعزاز و احترام‌که سزاوار محبت و دوستی بود ، بتقدیم رسید ، و لحظه بلحظه از مشاهدهٔ آن نامه خلت‌آئین و استشمام روایح آن تازه گلهای عنبرین ، صور بدایع الفت و یگانگی را درصحیفهٔ جنان جلوه نمود ، و از شیرینی نکات مهرگزینش لذت بر لذت می‌افزود . حقیقت حالات این‌جائی و اخبار مسرت آثار فتوحات بیمن الطاف الهی و امداد ارواح مقدسهٔ حضرات ائمه معصومین صلوات‌الله علیهم اجمعین ، و توجه ظاهری و باطنی آن‌برادر فرخنده سیر قرین حال منتسبان این دودمان گشته بود ، بنوعی است که قبل‌ازین در طی ذریعهٔ مشتاقانه بخدمت سامی اعلام نموده ، والی‌غایت از پرتو توجهات آن برادر بجان برابر مکروهی پیرامن خاطر الفت قرین نمیگردد ، و امید که ازجانب آن پادشاه خورشید کلاه نیز بدین منوال بوده ، ذات حمیده صفات از آسیب حوادث زمان و مکاره دوران درحفظ و امان باری عزاسمه بوده ، روز بروز طریقهٔ اتحاد و یگانگی و روابط برادری و وداد فیمابین تزاید و تضاعف یابد . و چون اخلاص‌شعار خان‌عالم ازجانب شریف آن‌حضرت بخطاب مستطاب **بائی** مقرر بود ، و ما برادری و فرزندی که لیاقت رسالت و سعادت آن اعلیحضرت را داشته باشد نداشتیم ، لهذا محرم بزم خاص خود **زینل‌بیگ توشمال‌باشی** را ، که بمثابهٔ پیراهن و منظور نظر تربیت و شفقت همایون است و بین‌الاعیان بحسن ارادت و اعتقاد و انواع خدمات پسندیده رتبهٔ خاص یکتادلی دارد، قابل این خدمات دانسته باهدایای دعوات‌صادقات صداقت انگیز ، و تحف سلامی که بهترین هدیهٔ دوستان بدوستانست ، بجهت تمهید قواعد دوستی و تشیید روابط یگانگی ، که صحیفه و قلم درآن محرم نیست ، بتقریر دلپذیر او مقرر گشته ، که درمحل سعادت حضور لازم‌السرور معروض دارد . مأمول آنکه ازجانب شریف آن شهریار کامکار خجسته سیرحشمت‌مدار ، همیشه رابطهٔ خصوصیت و برادری ، و شیوهٔ ستودهٔ مصادقت و الفت ازدیاد پذیرفته ، انوار یکتادلی چون مهرجهان‌تاب برساحت‌آمال‌دوستان تابان باشد. واخلاص‌شعار مشارالیه بعداز تسلیم عتبهٔ اعلی و ادراك سعادت مجلس خلدآسا رخصت انصراف یابد ، و خدماتی که دراین دیار داشته باشند از عالم بی‌تکلفی و یگانگی ، همچنانکه مترقب بوده‌ایم ، باز مترصد و مأمولیم . گلشن همیشه بهار یگانگی برشحات سحاب الفت و اتحاد تازه و خرم باد . بمحمد و آله الامجاد[۲] .

---

۲ ـ از مجموعهٔ منشآت حیدربن ابوالقاسم ایواغلی .

۵

نامهٔ

شاه‌عباس بشاه‌سلیم

دربارهٔ ملوک دکن[1]

آنکه تا شاهدان ازهار ریاض چمنی را ابداع در نشو و نما باشد ، نهال دولت آن دوحهٔ حدیقهٔ عظمت و اجلال از انهار سلسال بغایت سرسبز و ریان باد . مراتب وداد و روابط اتحاد مقتضی برآن است که طی تکلفات رسمی نموده ، هردم بوسیلهٔ خود را در آینهٔ ضمیر آن برادر بجان برابر در جلوه داده ، برزبان خاموش بیان‌حال و اظهار مافی‌البال نماید :

زان نامه بیار مینویسم که مگر خرسند شود دل که باو درسخنم

لهذا چون مسموع شد که بنابر سفارش این محب صادق‌البال تقصیرات سلاطین دکن بعفو مقرون ساخته مورد توجه و التفات فرموده‌اند ، ایلچیان ایشان را که درین‌جانب آمده بودند مرخص گردانیده رفعت‌پناه اخلاص‌شعار **قاسم‌بیگ** سپه‌سالار مازندران را که غلام و از غلام‌زادگان قدیم‌الخدمت این دودمان است ، فرستادیم که بوسیلهٔ این صحیفهٔ محبت طراز بسعادت ملازمت مستسعدگردیده‌حقائق حالات این جای را به عرض مقدس رساند و بعداز آن رخصت یافته روانهٔ دکن شود، و سلاطین مذکور را زیاده از اول رضاجوئی و اخلاص گزینی و برخدمات آن نهال چمن‌آرای دولت و اقبال تحریض و ترغیب نماید . مرجو آن است که پیوسته شیوهٔ مرضیهٔ عنایت و التفات بسلاطین مذکور منظور دارند که دنیای مستعار را درنظر اولوالابصار ، خصوصاً پادشاهان ذوی‌الاقتدار آن‌قدر و اعتبار نیست که بعدازاطاعت زیردستان درمقام رفاهیت نباشند . ــ هرچند طبع سلیم آن برادر جانی که بصفات

---

۱ ــ رجوع کنید بصفحهٔ ۱۱۵ این کتاب .

مستحسنه آراسته است و به رفاه حال عبادالله راغب و درین‌مورد محتاج سفارش نیست ـ غایتش از فرط محبت هرچه از مقولهٔ خوبی‌ها به‌خاطر میرسد میخواهدکه مذکور محفل ارم تزئین سازد . ـ ترصد آنکه بعدازتقبل بساط گردون مناط رخصت مشارالیه مبذول فرمایند ، تا به زودی روانهٔ دکن گردد . ـ پیوسته اختر بلند از افق اقبال طالع باد . آمین ، رب‌العالمین .

٦

نامهٔ شیبک خان ازبک

بشاه اسماعیل اول[1]

اسماعیل داروغه ، بعنایت بلانهایت سلطانی شرف اختصاص یافته بداند که تدبیر امور مملکت‌داری و تسخیر بلاد و تقمیع أعادی ، و تکثیر افیاض بدایع خیر آثار ، و رونق بقاع خیر جان‌افزا ، ازعهد ازل فیاض لم‌یزل بقبضهٔ اقتدار وانامل اختیار جد بزرگوار سعید شهید ما ، طاب‌الله ثراه و جعل‌الجنة مثواه تقویت فرموده ، و سریر عدالت و مرحمت دربارگاه عطوفت و رفعت جهانبانی بحظیهٔ سیاست ما قیام یافته ، و سکهٔ شیرمردی درضرابخانهٔ دلیری و فیروزی بالقاب همایون ما موشح گشته ، و صدای امامت و ندای خلافت از هاتف غیب بما رسیده ، پس بدلیل معلوم میشود از قول حضرت رسالت‌پناه ، صلی‌الله علیه وآله ، که فرمود الولد سرابیه ، مقرر است که میراثی که از پدر ماند بپسر میرسد و مستحق و سزاوار اولاد است ، و دیگر از روی اصطلاح عقلی آنکه شب ظلمانی که پیدا شد و ستارگان درآسمان پدید آمدند ، بتخصیص سهیل از محلی که طلوع نمود یك نیزه تقریباً از سرکوه برآید و رنگ خود را زرد نموده ساعتی بلرزد ، از هیبت طلوع نمودن آفتاب ، چون صبح صادق دمیدن گیرد ، بهمان محل که برآمده بود فرو رود . همچنین ظهور ما از جانب مشرق و طلوع او[2] از حد مغرب ، از طلوع سهیل و آفتاب قیاس کند .

« دیگر آنکه چون زیارت کعبهٔ معظمه زادهاالله تشریفا و تعظیما ، رکنی از ارکان اسلام است و فرض بر همهٔ مسلمانان ، باید که تمامی راههائی‌که متعلق براه کعبهٔ معظمه است ، ساخته و پرداخته نماید ، که عساکر نصرت مآثر داعیه نموده‌اند

---

۱ ـ رجوع کنید بصفحهٔ ۱۲۱ این کتاب .

۲ ـ یعنی شاه اسماعیل .

که بزیارت مشرف شوند . ساوری و پیشکش طیار نماید ، و سکه بالقاب همایون ما در ضرابخانه موشح سازد ، و در مساجد هر جمعه القاب جهانگیری ما در خطبه خوانده شود ، و خود متوجه پایهٔ سریراعلی گردد ، والا اگر از حکم همایون، نفذالله تعالی فی‌مشارق‌الارض و مغاربها ، عدول و انحراف و تمرد و انصراف ورزد ، فرزند ارجمند دلپسند سعادتمند ، ینابیع سلطنت و جهانداری ، مبارز ظفر و اقتداری ، سیاوش کاوس هوش ، چنانکه وارد است :

جوان‌و جوانبخت‌و روشن‌ضمیر　　بدولت جوان و بتدبیر پیر
بدانش بزرگ و بهمت بلند　　ببازو دلیر و بدل هوشمند

ابوالمبارز **عمادالدین عبیدالله بهادرخان** ابقاه الله تعالی را باجماعتی از امرا و لشکریان سرحد بخارا وسمرقند وهزاره ونکودری وغور وغرجستان ، بسر او خواهم فرستاد، تا او را بقهر و سیاست مقهور سازند . و اگر چنانچه مسخر نشود ، دیگر فرزند خلف نوجوان ، مقصود سلطنت دوران ، حافظ بلاد امن و امان ، قامع‌الکفر والطغیان ، آنکه مرکب ظفر بهرجای که راندی از مقصود کشور بفتح و فیروزی مفتح گردانید :

دولتش اندر رکاب و فتح استقبال او　　هرکجا رو می‌نهد جوق ملایك لشکرش
در تك دریا نهنگ ازبرق تیغش می‌جهد　　بیشه‌ها از شیر خالی از خیوف پیکرش

ابوالفوارس تیمور بهادرخان اطال‌الله اعماره ، با جماعتی از امرا و لشکریان سرحد قندهار و بفلان و حصار شادمان و بدخشان و نواحی ترکستان متوجه شوند تا آن ولایت را بکف اختیار و قبضهٔ اقتدار مسخر سازند ، و اگر چنانچه ، نعوذبالله ، دیگر بار متعذر شود ، رایات نصرت شعار فرصت آثار را متوجه خواهم فرمود ، یعنی هژبر بیشه هیجا اول فرزند اعز ، غنچهٔ گل مراد و تسکین جان ، و قوت جگر و فواد ، آنکه مشهور شده ضرب دلاوری او بهرجا ، هژبر بیشهٔ هیجا :

زضرب سنانش فلك پشت خم　　اسیر کمندش دو صد شاه جم
در آوردگه تیغ چون بر کشد　　سر سرکشان را بخون درکشد

ابوالنصر **کمال‌الدین سونجك** بهادرخان ، اطال‌الله تعالی عمره ، با اجتماع امرا ومقربان تعیین فرمایم و فرزند درج‌التاج شجاع‌الدوران ، تمساح جیحون الصلابة فی‌المیدان ، **حمزه بهادرخان** در برانقار (میمنه) ، و فرزند عمدةالملك فی‌الآفاق تهمتن بالاستحقاق **سلیم‌الدین مهدی** بهادرخان در جوانقار (میسره) ، با اجتماع امرا و دلاوران عساکر دین ، که از اندجان و قند بادام و شاهرخیه و تاشکند و شهر سبز و اطربا و سیران و اورگنج و خوارزم و جیحون کنار و کاشفر و منقت ، تا نواحی قپچاق و قلماق مقرر

شده که استادگی نمایند و با مخالفان حرب حربا نمایند ، و اعیان دولت که درآن معرکه حاضر باشند ، پای وقار در زمین تهور نگاه دارند . باشد که بتوفیق الله تعالی از خزانهٔ وینصرك‌الله نصراً عزیزاً ، نصرت استقبال نماید . اعلام نمایند که درچه‌محل مقام مقاومت خواهد بود ، والسلام .

۷

جواب شاه اسماعیل

بنامه شیبک خان ازبک

بسم‌الله الرحمن الرحیم

هوالله سبحانه ، **یا علی مدد**، ابوالمظفر سلطان **شاه‌اسماعیل بهادر** ، سیورمیز ،
الحمدالله علی نعماته و ترادف آلائه. **یاعلی مدد**، بنام آن پروردگاری که دلاوران ادراك درمیدان کبریای او قدم قدوم از سر ساخته‌اند و شاهبازان بلندپرواز عقل دراك در اقصای فضای او پر انداخته ، و ذهن تیزبین فکر از حکمت اقتدار قدرش شناخته .

هرچه آن برهم نهاده دست حرص و فهم و فکر کبریایش سنگ بطلان اندرو انداخته
در دبیرستان علم لایزالش عقل کل همچو طفلی دربغل لوح بیان انداخته(!)

یا علی مدد ، مقصود ازین مقدمات آنکه بعضی از امرای ذوی‌الاعتبار ، چون **نظام‌الدین دده بیگ** و **شجاع‌الدین لله بیگ** را بامردم انبوه و لشکر باشکوه از « قراباغ » به « دیار بکر » فرستاده بودیم ، برسر علاء الدولهٔ ذوالقدر که دفع او نمایند. علاء الدولهٔ مذکور ایشان را غافل ساخته و شبیخون زده و پراکنده کرد ، با قریب سیصدهزار مرد[1] از آب فرات گذشت . چون خبر بما رسید ، بخاطرم آمد که بخت ازو برگشت ، که بزرگان گفته‌اند :

---

۱ ــ شاه اسماعیل درین نامه عدهٔ سپاهیان **علاءالدوله ذوالقدر** را ظاهراً از طریق سیاست اغراق آمیز نگاشته است ، و چنانکه از تواریخ زمان بر می‌آید ، خوداو با علاءالدوله یك جنگ بیشتر نکرده و یکی از سرداران وی بنام **خان محمد استاجلو** بوده که جنگهای متعدد با امیر ذوالقدر کرده و چندتن از پسران وی را کشته است .

بس تجربه کردیم درین دیر مکافات **با آل علی هر که درافتاد ورافتاد**

پس‌باعون باری تعالی‌علی‌الصباح‌چهارشنبه باچهارده‌هزار مرد نامدارجرارنیزه‌گذار، که:

گر عنان ظفر بجنبانند **باز دارند چرخ ز مدار**

بفتح و فیروزی سوار شدیم. میان ما واعدا چهل فرسنگ بود. **یا علی مدد**،

صباح پنجشنبه هنوز آفتاب نورانی سر از دریچهٔ ظلمانی بیرون نیاورده بود که از آب فرات گذشتیم وسر راه بدان نامردان‌گرفتیم و دوازده‌هزار مرد بعشق دوازده‌امام جدا کردیم، و از دوازده جانب درآمدیم و دلاوران درمیدان بفریاد و فغان، همه را ورد زبان آنکه، **یا علی مدد**،

ز مشرق تا بمغرب گر امام است **علی و آل او ما را تمام است**

و چون آفتاب جهانتاب بر چرخ نیلی و سپهر زنگاری راست گشت، از لشکر اعدا مقدار یکصد و پنجاه هزار نامرد را (!) بقتل رسانیدیم و یکصد و پانزده هزار (!) نامرد درآب غرق شدند، چنانچه ازیشان احدی بیرون نیامد (!) وعلاء الدولهٔ برگشته‌بخت با هفتهزار نامرد، شکسته سلاح و گسسته کمر ــ نه پروای دست و نه پروای سر، آخر فرار بر قرار اختیار نمود. چون چهار فرسخ راه رفته بود، و بواسطهٔ زخمی که خورده بود هلاك شد [۲]، و باقی دیگر با **مرادبیگ** [۳] نامراد ملحق شده گریخته بدر رفته‌اند. پس تمامی خلفا و غازیان ما قریب دویست و پنجاه هزار مرد بفتح و فیروزی و دولت شاهی و روزگار نامتناهی همه را ورد زبان آنکه:

شاها بر آستانه قدر تو یافتیم **سرمایهٔ سعادت و اقبال و مهتری**

مثلت‌بحلم وعلم‌وسخاوکرم‌که‌دید **آنکس‌کجاکه با تو زند لاف همسری**

چون بدولت و اقبال از قراباغ مراجعت نمودیم، مکتوب مرغوب سلطنت‌پناه کیوان رتبت منقبت قربت خاقانی **محمد شیبانی خان** رسید، مضمون آنکه دارالسلطنهٔ هرات را فتح کردیم و اولاد سلطان المبرور خاقان المغفور **سلطان حسین** [۴] بهادر را بقتل

---

۲ ــ چنانکه از تواریخ زمان بر می‌آید، **علاءالدوله** درین جنگ کشته نشد و بعداز آن در سال ۹۲۱ هجری در جنگی که با **سلطان سلیم‌خان** عثمانی کرد، بهلاکت رسید.

۳ ــ **مرادبیگ** آخرین امیر خاندان بایندریه یا آق‌قویونلو بود که در عراق عجم و فارس از شاه اسماعیل شکست خورد (۹۰۸ هـ.ق) وبعراق‌عرب گریخت و سرانجام به علاءالدوله ذوالقدر پیوست واورا بجنگ باشاه اسماعیل بر انگیخت.

۴ ــ **مقصود سلطان حسین میرزای بایقراست.**

رسانیدیم . چون مضمون معلوم شد برخاطر ما گران آمد واین بیت بخاطر خطور نمود:

ای دوست برجنازهٔ دشمن چو بگذری　　خوشدل مشو که بر تو همین ماجرا رود

و نیز داعیه نموده بودند که بدینطرف عزیمت نمایند . دغدغه بخود راه ندهند که بعداز نوروز فیروز سلطانی بیقضای ربانی بطواف آستانهٔ حضرت سلطان الجن‌والانس سلطان الاولیاء ، برهان الاصفیا ، اقضی من قضی بعد جده المصطفی ، ابالحسن علی بن موسی‌الرضا علیه‌التحیة والثنا ، متوجه خواهیم شد که جهة روضهٔ مقدسه هفتاد من طلا بجواهر مکلل ساخته‌ایم که گرد قبر آن حضرت گیریم . چون با رایات نصرت‌شعار بفتح و اقبال در مشهد مقدس نزول اجلال نمائیم آنچه خواست ایزدی باشد ، چنان خواهد شد .

دست در دامن حیدر زن و اندیشه مکن　　هرکه با نوح نشیند چه غم از طوفانش

۸

جواب

شاه عباس

بنامهٔ عبدالمؤمن‌خان ازبک[۱]

بسم‌الله الرحمن الرحیم ، و من یتوکل علی‌الله فهو حسبه ان‌الله بالغ امره قد جعل‌الله لکل شی قدرا . خطاب عتاب‌آمیز و صحیفهٔ شورانگیز که از روی مکاره وعدم انصاف درجواب مکتوب صداقت اسلوب اینجانب مرقوم قلم منشیان فصیح‌البیان گشته بود ، روز سه‌شنبهٔ ۱۵ ذیحجةالحرام در اسفراین بمطالعه رسید . شرحی که درجواب نامهٔ این‌جانب قلمی فرموده‌اند همانا که جواب مطابق سئوال نیست وشروع درجواب آن موجب طول کلام و باعث استماع فقرهٔ چند ناتمام خواهد شد . بنابرین بدین ابیات اختصار داده شروع در مدعا مینمائیم . شعر :

مرد تا سر بجیب خود نبرد ... هیچگه ره بعیب خود نبرد
بر زبان تو گفتگوی کسان ... خود همه عیب‌وعیب‌جوی کسان
چند باشی دراین معامله گرم ... شرم بادت ازین معامله ، شرم

مجملا نیز از جواب مقدمات مذکور آنکه معذرتی که درباب مقابله ناکردن با عساکر منصوره درسال گذشته مرقوم نموده‌اند ، درکدام زمان و قوانین سلاطین روی زمین مقرر بوده که کسی که ارادهٔ سلطنت و جهانداری در سویدای خاطر خود جای داده باشد ، از مقابل خصم خود فرار نموده بگوید که شما آنقدر توقف نمائید که من لشکر و عسکر بهم رسانم تا با شما جنگ و جدال آغاز کنم . بیت :

کسی بر سر افسر تواند نهاد ... که در راه او سر تواند نهاد

---

۱ – بصفحهٔ ۱۳۴ این کتاب مراجعه شود .

مناسب آن بود که بمعذرت آن مقدمه منشیان بلاغت نشان بدین مقال متذکر میشدند
که الفرار مما لایطاق من سنن المرسلین . و چون بر ضمیر اشرف ظاهر و مبرهن
گشته بود که آن سلطنت و شوکت‌پناه درمقابل عساکر نصرت معاصر همایون درنخواهد
آمد و بدین جهت ایالت و شوکت‌پناه نصفت و حشمت دستگاه عالی‌جاه موتمن‌الدوله
القاهره نظاما للایاله و النصفه والشوکه والاقبال **فرهادخان** را قبل از ورود موکب
همایون بجانب اسفراین روانه فرمودیم که شاید این ننگ را با خود قرار نداده عنان
توجه بجانب دیگر منعطف نسازند . ایشان خود بمجرد استماع آنکه جمعی ازقراولان
ایشان بقراولان ایالت‌پناه مشارالیه رسید ، شکست یافته بی‌تابانه فی‌الفور ازاسفراین
کوچ‌کرده روانه شدند . بیت :

چو بازوی شمشیر داری قوی   چرا میگریزی ، کجا میروی ؟

و از مضمون کتابت شریف چنان معلوم شد که بجهة رفع انفعال دبیران فصاحت‌شعار
مقدمهٔ بی‌موقع چند در رشتهٔ تحریر درآورده‌اند و غافل‌ازآنکه درنظراهل خرد نوشتن
این مقدمات باعث زیادی خجلت و انفعال است . و چون درنامهٔ شریف مستورگشته
که انتظار تلاقی فریقین دارند نواب همایون ما نیز بارادهٔ طواف آستان ملایك آشیان
مشهد مقدس معلی مزکی روانه‌ایم . این است که کوچ بر کوچ میرسیم. مصراع :
چون آیم جانب کوی تو صد منزل یکی سازم . اگر برقول و نوشتهٔ خود راسخ دم و
ثابت‌قدم خواهند بود ، در هرمحلی‌که از حوالی مشهد مقدس قرار تلاقی میدهند
تشریف داشته باشند ، و باز بمجرد استماع آوازهٔ رایات نصرت آیات ، بجانب دیگر
متوجه نشوند که متعاقب بخدمت میرسیم . شعر :

اگر چه بود کوه ثابت قدم   چو آید قیامت بریزد ز هم

امسال آن سلطنت پناه بنوعی که به **علی‌یاربیگ‌ایمور** نوشته‌اند بارادهٔ تسخیر خراسان
و عراق تشریف آورده قلعهٔ اسفراین را محاصره فرموده بودند که این مقدمه بمسامع
عز و جلال رسید ، و باوجود آنکه درین سال ارادهٔ سفر نداشتیم ، بعداز استماع
محاصرهٔ قلعهٔ مذکوره مقید بجمعیت عساکر منصورهٔ ممالك محروسه نگشته با جمعی
که در رکاب ظفر انتساب حاضر بودند ، درعرض ۲۵ روز مملکت اسفراین را مضرب
سرادقات عظمت و اجلال فرمودیم . دیگر ایشان را جای معذرت نیست . پای ثبات
و قرار استوار میباید کرد ، که در غیرت و ناموس سلطنت عنان اشهب تیز رفتار
بجانب دیگر منعطف ساختن لایق نیست . ماحصل کلام آنکه اگر دعوی بهادری میکنی
بیك مقدمه نزاع و جدال بقطع میرسد . منم غلام امیرالمومنین علی بن ابیطالب

علیه‌الصلوة والسلام وتو غلام عمرومعاویه و ابی‌سفیان علیهم‌اللعنه والنیران . همچنانکه در جنگ صفین بمقتضای و قاتلوا فی‌سبیل‌الله الذین یقاتلوکم و لاتعتدوا ان‌الله لایحب المعتدین ، امام و مولای من با امام و مولای تو فرموده که بیا ما و تو با یکدیگر جنگ نمائیم هرکدام اقتدا نسبت بپیشوا و مولای خود کرده درمیدان معرکه با یکدیگر طرید و نبرد و جنگ و جدال نمائیم ، تا خدای تعالی بموجب آیهٔ وافی هدایهٔ ذلك فضل الله یوتیه من یشاء و الله ذوالفضل‌العظیم ، بهرکس نصرت داده باشد ملك و مملکت و لشکر جانبین از آنکس بوده باشد و مسلمانان و عجزه از آمد و شد و عبور عساکر جانبین مرفه و آسوده گردند . زیاده چه اطناب نماید . بنوعی که سزاوار حمیت و غیرت سلطنت بوده باشد بعمل آورند . والسلام علی من اتبع الهدی [۲] .

---

۲ ــ از مجموعهٔ منشآت حیدربن ابوالقاسم ایواغلی

۹

نامهٔ

عبدالمؤمن خان ازبك

بشاه عباس

توسط امامقلی‌بیگ [1] .

عالیجناب سلطنت‌پناه شوکت‌انتباه معزالسلطنه والجلاله والابهة والشوکة والاساس، شاه‌عباس ، دام دولته و رفعته الی یوم‌الانبعاث را بعد از تبلیغ دعوات محبت سمات ، انهاء رای صواب‌نما آنکه چون پیرارسال جهة تنبیه سلاطین اورگنجیه وتسخیر ولایات **درون** و **ابیورد** و **نسا** و آن‌حدود عازم شده بودیم ، بعد از تنبیه سلاطین و تسخیر ولایات مذکوره ، ازراه **قراپالچق** شکارکنان متوجه **قوچان** شدیم . بعداز آن‌که لشکری را بالتمام رخصت داده با جماعتی که همیشه در رکاب نصرت انتساب می‌بودند ، باآن مردم بشکار مشغول بودیم که خبرآمدن ایشان بولایت خراسان بما رسید ، چون عساکر منصوره الآن در ملازمت حاضر نبودند ، فی‌الحال بمردم کس فرستاده ، ما بدولت واقبال درنواحی مشهد مقدس وآن‌حدود مکث فرمودیم ، و ایشان تارسیدن لشکر ظفر اثر تحمل نکرده ، از **سلطان میدان** مراجعت نمودند . تاآمدن و جمع شدن لشکر فیروزی اثر زمستان رسید ، و ازآن‌جهة آن مهم درتعویق افتاد ، وپارسال‌که ما بدولت و اجلال عازم خراسان نشدیم ، سبب آن بود که لشکرهای ماوراءالنهر و تاشکند و ترکستان آن حدود را حضرت اعلی خاقانی سلیمان مکانی ظل سبحانی خلیفةالرحمانی [2] ، جهة تنبیه سلاطین **کاشغر** و دشت **قبچاق** وآن‌نواحی نامزد فرموده بودند ، و ما نیز لشکر **بلخ** و **شبرغان** و **حصار** و **چغانیان** و **دخشوار** و**خطلان** و**طالقان** و **قندوز** و **بغلان** و آنحدود را جهة تنبیه متمردان **کابل** و **بدخشان** امرکرده فرستاده

---

۱ ــ رجوع کنید بصفحات ۱۲۹ و بعداز آن .

۲ ــ منظور عبداللەخان ازبك پدر عبدالمؤمن خان نویسندهٔ نامه است .

بودیم . الحمدلله که آن مهمات حسب‌المدعا صورت یافت وخاطر جمع گردیده وفراغ کلی حاصل شده . چون امسال باتفاق آن‌حضرت عزیمت کرده ، یراق سه‌ساله کرده ، جهة غزا متوجه بودیم که این زمستان آن حضرت (مقصود پدرش عبدالله‌خان است) قشلاق در مرو کرده ، ما در مشهد مقدس بوده باشیم . چون بطریق ایراد الی‌الآن پیش‌آمده بودیم ، که خبر رسید که آن سلطنت دستگاه بدینجانب تشریف آورده‌اند ، ما نیز دراینجا ایستاده دیدهٔ انتظار در راه ایشان نهاده منتظریم ، که تلاقی فریقین دست دهد ، تا دوست که را خواهد ومیلش‌به که باشد ، تا تخت و بخت روزی چه‌کس باشد و تابوت نصیب که شود . اکنون‌که درمیان اهل عالم کسی‌که دم از پادشاهی وفرماندهی و سپاهیگری میزده باشد جاهی را که در دل خود قرار دهد و بانتهای آن نرسد چه میشده باشد . بیت :

همه کار جهان ناموس و نام است   وگرنه نیم نان ما را تمام است

و اگر باز بطریق پیرارسال بمقابله درنیامده کمیت خوشخرام را بجانب عراق معطوف دارند ، سلطنت را زیان دارد . اعلام ایشان بوده باشد که لشکرهای ماوراءالنهر و تمامی قلمرو را جمع‌آورده ازپی ایشان بعنایت ملك خلاق بجانب عراق سیر خواهیم فرمود ، و این مراتب را نیك تأمل‌کنندکه هرگاه پادشاهی عزیمت یکطرف را مصمم کرد ، متوجه آنصوب‌گردد و بدانجا نارسیده معاودت فرماید ، و مقصود حاصل‌نکند ، درمیان اهل عالم چه‌خواهد شد. زیاده ازین چه‌اطناب‌نماید. بهرنوع‌که لایق نام وناموس خواهند دانست چنان فرمایند ، و این نامه را از دست امام‌قلی‌بیگ فرستاده شد [3]

---

۳ ــ از مجموعهٔ منشآت حیدربن ابوالقاسم ایواغلی .

١٠

نامه‌ای که

شاه‌عباس

به عبدالمؤمن‌خان ازبك

از روی عتاب نوشته است.

مصداق سیاقش آنکه درین چند سال که جد بزرگوارم غفران الله تعالی بمغفرته ، رخت اقامت و سریر رفعت بدارالسرور جنت کشیده ، اللهم ارزق جمیع المؤمنین ، اولیای دولت قاهرهٔ نواب اشرف اعلی بسبب حراست ممالك عراق و دفع و رفع مخذول العاقبتی چند نمك حرام ، و سرانجام مهام کرام سلطنت و تنقیح امور مستحسنهٔ سرکارمستطا ب عالی ما ، بحراست و محافظت ممالك خراسان ، که مقر خلافت و مستقر سلطنت آبا و اجداد عظام گرام نواب کامیاب است ، نپرداخته جمعی آخرت بدنیا فروخته تنگ چشم مذموم‌الادب معدوم‌الحسب ، که ازکسوت انصاف معرّا و از صفت نصفت مبرا اند ، عرصهٔ کارزار را از گردان نهنگ افکن و شیران فیل تن تهی دیده ، بمقتضای این حدیث که چون فضای مبارزت از عقاب بلندپرواز شجاعت تهی ماند ، کرکس ناکس هوای پرواز و دورزدن گیرد ، و هنگامی که بیشهٔ مردی از هژبران شیرشکار خالی ماند ، روباه غدار بجلوه درآید و غریدن گیرد، دست تصرف باخذممالك خراسان درازکرده، خانهای مساکین معدوم‌الاستطاعت و عجزهٔ قلیل‌البضاعت را بلوث ایمان خود ویران ساخته‌اند، و حضرت واجب‌الوجود را منتقم حقیقی ندانسته و سپهر دوار را متغیر نشناخته ، داد خرابی داده‌اند ، و هیچ از وقایعی که عارض حال **شیبك‌خان** و **عبیدخان** بود اندیشه ننموده‌اند. لهذا پشت بر پشت سیلی تأدیب و طپانچهٔ تنبیه غفران پناهم خورده ، هنوز خاری که از قبور عساکر اولاد چنگیز میروید باستغفار زبان میگشاید ، و لالهٔ که از صحرای دشت **نج** (؟) که محل جنگ وجدال ایشان بوده سر میزند ، داغ تأسف بر سینه و پیراهن

پشیمانی دریده دارد . نظم :

همان منزلست این جهان خراب   که دیده است میدان افراسیاب

بارها خود را بسنگ محک زده همه قلب آمده‌اید ، و هنوز تجربه نگرفته‌اید ، و در وادی خود متشکی‌اید . نظم :

من آنم که جدم بهنگام کار   برآورده از جان دشمن دمار

همان زوربازوکه دیدی بجاست   همان‌رمح شیرافکنم‌اژدهاست

لهذا مضی ما مضی ، اگر من بعد پای تردد از حد خود بیرون ننهند و باد غرور و نخوت که لازمهٔ امل جهال و قاعدهٔ اهل ضلال است ، در دماغ استکبار نیندازند ، ازآنجا که شفقت و عفو شاهانهٔ نواب کامیاب اشرف اقدس ماست، قلم عفو بر جریدهٔ عصیان و اعمال ناصواب ایشان می‌کشیم و درخرابی و فتنه نمیزنیم ، تا رعایا و متوطنهٔ هرملك درظل رایت و پناه حمایت نواب همایون ما بفراغ بال تمام قیام توانند نمود ، که گفته‌اند ، نظم :

بصلح ار فروزند شاهان چراغ   شود شهری و لشکری را فراغ

وگر رو بمیدان کین آورند   بلا ز آسمان بر زمین آورند

والا که پنبه غفلت از گوش هوش بیرون نمی‌آورند ، و به‌بسیاری سپاه خود مفرورند، ازآنجا که دیانت و خداپرستی نواب همایون ماست ، مظلمهٔ خرابی طرفین از ذمهٔ خود ادا نمودیم ، عرصهٔ کارزار و میدان جدال قرار دهند که از سپاه بسیار ومعدودی چند اوزبك تبه‌کار بیم نداریم . کم من فئة قلیله غلبت فئة کثیره باذن‌الله ، کلام ملك علام است و چراغ اگر هزار باشد نزد صبح صادق کاذب الشعاع است . نظم :

نیم از هجوم شما ترسناك   ز بسیاری وحش صحرا چه باك

آماده رزم باشید که رسیدم .

اگر دوستی جام لعلست وبزم   اگردشمنی تیغ‌تیز است ورزم

والسلام [۱] .

---

۱ ـ از مجموعهٔ منشآت حیدربن ابوالقاسم ایواغلی .

۱۱

نامهٔ
شاه عباس
به‌فیلیپ سوم پادشاه اسپانـی و پرتغال
توسط دنگیزبیگ روملو

شایستهٔ سریر عظمت و نامداری ، عنوان صحیفهٔ سلطنت و اقبال ، زینت دیباچهٔ ابهت و اجلال ، رفعت‌بخش اورنگ جهانبانی ، زینت‌افزای تخت سعادت بخت حشمت و کامرانی ، سرور سلاطین نصفت آئین فرنگیه ، مالك ممالك پرتگالیه و اسپانیه ، و اعتضاد پادشاهان مسیحیه ، افسر تارك فرمانروایان عیسویه ، اعنی پادشاه جمجاه انجم سپاه آفتاب‌کلاه، معزالسلطنة والشوکة والعظمة والجلالة والمعدلة والمکرمة والمحبة والمودة والعز والاحسان ، پادشاه والاجاه اسپانیه ، شاه جعل‌الله تعالی عواقبه خیراً من اولاده . بعدازاظهار مراسم محبت ، و ابلاغ مراتب خصوصیت و اتحاد مرفوع رای ملك‌آرای و مقصود ضمیر منیر صداقت اقتضا میگرداندکه در آغاز جلوس همایون و بدو ظهور سلطنت ابد مقرون ، از مقربان بساط قرب اعلیحضرت جنت منزلت فردوس مکان جد بزرگوارم انارالله برهانه ، مسموع شد که ازدودمان عالیشان آن پادشاه عالیجاه همیشه نسبت باین سلسلهٔ علیه‌طریقهٔ مصادقت و آشنائی مرعی و مسلوك بوده ، چنانچه یکمرتبه از زمرهٔ معتمدان **دان سبستیان** پرتگالی را با تحف و هدایای لایقه بخدمت اعلیحضرت جنت‌مکانی **شاه بابام**[۲] فرستاده بوده‌اند و همیشه درخاطر حقیقت مناظر رسوخ داشت‌که فیمابین همایون ما و آن سلطنت و عظمت‌پناه نیز آن قاعده قدیمه ملحوظ و منظور خاطر مهرپرور دوستی

۱ ــ رجوع کنید بصفحهٔ ۱۷۶ این کتاب .

۲ ــ مقصود جد شاه عباس شاه طهماسب اول است .

دوست بوده باشد . درین اثنا نامهٔ نامی و مراسله سامی آن پادشاه والاجاه ، که مصحوب پادریان عظام عز ارسال یافته بود ، وارد گشته مضامین مودت آئین آن ، که مشعر بر احیای مراسم خصوصیت و اتحاد قدیمی بود ، موجب مسرت وشادمانی گشت و پادریان عظام را معزز و مکرم گردانیدیم ، و چون همواره درخاطر معدلت‌آئین ترفیه حال کافهٔ امم ، و رفاهیت خلق‌الله مطمح نظر حق گزین است و طبقات خلایق که از هرطرف بدین دیار آمد شد مینمایند در ممالک محروسه تعرضی بحال احدی نمیشود ، مقضی‌المرام و سالم و غانم بدیار خود مراجعت مینمایند ، لهذا جمعی از تجار و سوداگران فرنگیه را که در مرافقت پادریان درآمده بودند ، در دارالسلطنهٔ اصفهان ، که مقر دولت همایون است ، مسکن و مأوا داده شد . مقرر نمودیم که من بعد نیز هرکس از آن طایفه اراده آمدن این دیار داشته باشند بفراغ‌خاطر و جمعیت باطن و ظاهر آمده بداد و ستد و خرید و فروخت مشغول بوده باشند ، و درممالک محروسه و قلمرو همایون دست تعرض بیدولتان و اشرار از گریبان حال آن طبقه کوتاه و کشیده باشد . یادبودی که فرموده بودند بنظر اشرف درآمد. خانه آبادان خدا برکت دهاد ، و آنچه ازبی‌اعتدالی جماعت انگلیس مرقوم قلم صداقت رقم گردانیده بودند ، سفارش کپیتان جرون و منسوبان فرنگیه نموده‌اند، قبل‌ازورود نامهٔ نامی بامراء عظام فارس و لار قدغن فرموده‌ایم که با آن طبقه سلوك مستحسن نموده نوعی سلوك نمایند که منسوبان آن‌حضرت راضی و شاکر باشند ، و درامداد و اسعارایشان خود را معاف ندارند . چند نفر از مردم انگلیس بدرگاه معلی آمده درباب خرید و فروخت ابریشم استدعای چند کردند ، انشاءالله تعالی درحین قرار و مدار آن مقدمه نسبت بملازمان و منسوبان آن پادشاه عالی‌جاه آفتاب‌کلاه نیز آنچه لازمهٔ دوستی باشد مسلوك خواهد گشت ، و نوعی نخواهد شد که کپیتان مذکور و منسوبان آن پادشاه عالیجاه ناراضی باشند . نواب همایون ما را سفرها پیش‌آمده با گروه ترك جدال و قتال درمیان بود . فرصت کس فرستادن‌نشد. درین‌ولا رفعت‌پناه عمدةالاعاظم والاقران **دنگیزبیگ یوزباشی** را ، که از معتمدان درگاه است ، با نامهٔ محبت‌طراز روانهٔ خدمت سامی نموده از تحف این دیار مقداری ابریشم بجهةگشادگی راه دریا و اطمینان خاطر سوداگران فرنگستان ، با بعضی هدایا ارسال یافت . بعضی حکایات درباب اهل عناد و فتوحاتی که روی داده محول بتقریر رفعت‌پناه مشارالیه و پادری **گودنیب** (؟) [آنتونیو دوگوهآ] نموده ، در وقت ادراك خدمت عالی بزبانی

خواهند گفت ، انشاء الله تعالی بعد الیوم که آمد شد راه دریا متواتر گشته بیشتر از بیشتر طریقهٔ مراسله و آمد شد مسلوك خواهد بود وظیفهٔ محبت آنکه ازآنجانب نیز پیوسته این قاعده مرعی بوده ، همواره سد ریاض موالفت و دوستی را بزلال محبت نامه‌ها شاداب گردانند و هرگونه اشارتی بوده باشد از روی دوستی و اتحاد اعلام‌کنند که توجهات دوستانه بحصول آن موصول گردد . چون غرض منحصر بود زیاده اطناب نرفت . الله و سبحانه و تعالی آنحضرت را بتوفیقات موفق گردانیده مجاری حالات بر وفق رضای حضرت باری تعالی گذران و عاقبت احوال خیر مآل بخیر و خوبی مقرون باد [۳] .

---

۳ ــ از مجموعهٔ منشآت حیدربن ابوالقاسم ایواغلی .

۱۲

فرمان

شاه‌عباس

دربارهٔ فرستادن پر ردمتو دولاکروز

همراه سررابرت شرلی به اروپا[۱]

الملک لله

فرمان همایون شد

آنکه چون پادریان عظام گرام عمدتی‌الزهاد المسیحیة **پادری جوان**[۲] و **پادری ردمیتو**[۳] ازجانب فرنگستان بخدمت نواب همایون اعلی آمده دراین دیار بودند ، و درینوقت عزتمآب بیگزادهٔ اعظم **دون رابرت شرلی** را برسم رسالت و ایلچیگری بجانب فرنگستان و خدمت سلاطین رفیع‌الشان فرنگ فرستادیم و مقرر فرمودیم که پادری اعظم پادری جوان رفیق خود پادری ردمیتو را بجهت اعتماد همراه بیگزادهٔ مذکور نماید که باتفاق بخدمت حضرات پادشاهان فرنگ رفته از جانب نواب همایون ما ابلاغ رسالت نمایند و خود دراین‌صوب بوده درخدمت اشرف بوده باشد . ومشارالیه حسب‌الامر اعلی پادری ردمیتو را همراه بیگزادهٔ مذکور کرده روانه نمود ، و پادری جوان را دراینجا نگاه داشته‌ایم . می‌باید که پادری مزبور هرجا و هرولایت ازقلمرو همایون ما وارد گردد ، حکام گرام و داروغگان و مردم آن ولایت مقدم او را گرامی داشته کمال عزت و حرمت بتقدیم رسانند ، و درباب قدغن جائی از فرموده تخلف نورزند ودرعهده دانسته تقصیرننمایند. تحریرا فی‌شهر رمضان المبارک‌سنهٔ ۱۰۲۴ .

---

۱ ــ رجوع کنید بصفحهٔ ۲۵۰ این کتاب .

۲ ــ مقصود پرژان تاده است که ازو در مجلدات این تاریخ مکرر نام برده‌ایم .

۳ ــ مقصود پرردمتودلاکروزست که ازو در صفحهٔ ۲۵۰این کتاب‌نام برده‌ایم وهمراه رابرت‌شرلی در سفر دوم او به اسپانی رفته بود .

۱۳

مضمون نامهٔ

بوریس گودونف

تسار روسیه به ردلف دوم امپراطور آلمان

« بنام ثالوث الاقدس .... ،

« ما تسار ، و دوك بزرگ ، بوریس ... ،

« ببرادر عزیز والا شان خود ، ردلف دوم ، امپراطور منتخب رومیان... ،

« آن برادر بسیار گرامی بتوسط سفیر خویش **اتی‌ین کاکاش** نامهٔ مشفقانه‌ای برای ما فرستاده نوشته بودند که سفیری بدربار شاه ایران روانه میدارند تا با او معاهده‌ای دوستانه بندد و باطلاع وی رساند که آن برادر گرامی با ترکان در جنگ است و قصد دارد که این جنگ را ادامه دهد ، و از شاه ایران خواستارست که او نیز بر متصرفات عثمانی بتازد ، و تمام قوای خود را دراضمحلال قدرت وی بکار بندد .

« ضمناً آن برادر گرامی از ما نیز خواسته بودند که درین‌امر یاری کنیم و وسائل عبور سفیر ایشان **اتی‌ین‌کاکاش** را از ممالك خود بسوی ایران فراهم سازیم ، و شاه ایران را از رسیدن او بمتصرفات خود آگاه کنیم و ترتیبی دهیم که با توجهات ما ماموریت مشارالیه بخوبی انجام پذیرد .

« ما ، **بوریس فدوروویچ**[۱] ، تسار و دوك بزرگ مستقل سراسر روسیه ، نامهٔ آن برادر گرامی را از سفیر ایشان دریافت کردیم ، و با نیکخواهی کامل خواندیم. اوامر اکید صادر کرده‌ایم که وسائل عبور او را ، از اسب و آذوقه و آنچه برای رسیدن مشارالیه بممالك شاه ایران لازمست ، فراهم سازند ، تا بآسانی ازکشورهای

---

۱ – Boris Fedorovitch

پهناور ما بگذرد . بعلاوه امر کرده‌ایم که دسته‌ای سوار او را همراه باشند .

« برای اینکه محبتهای برادرانهٔ خود را نسبت بآن اعلیحضرت نشان داده و موافقت خود را با مقاصد ایشان آشکار کرده باشیم ، باعلیحضرت شاه ایران نوشتیم و خواهش کردیم که با برادر گرامی ما ، ردلف دوم ، امپراطور رومیان ، مناسبات برادرانه برقرار سازد ، و با ایشان برضد سلطان متحد شود .

« بهمین‌نظر جناب **یاروسلاوسکی**[۲] را با ملتزمین بسیار بسفارت روانهٔ دربار شاه ایران کردیم تا ازو خواهش کند که بپاس محبتی که بما دارد ، خود فرماندهی سپاهی را که بجنگ سلطان میفرستد بعهده گیرد ، و هرگز با وی صلح نکند ، و وعده دادیم که درین‌صورت هروقت که برضد سلطان بجنگ پردازد با او مساعدت خواهیم کرد . اعلیحضرت شاه ایران نیز بخواهش ما خود فرماندهی سپاه را بعهده گرفته از ممالك خود خارج گشت و بجنگ با سلطان که دشمن آن برادر گرامست ، قیام کرد . ما نیز یکی از رعایای خود **آلکساندر گروزینسکی**[۳] را با سپاه فراوان بیاری وی روانه کردیم .

« حکام و فرمانروایان دیگری هم که ممالکشان همسایهٔ ایران است، و پیش ازین مطیع ترکان بوده‌اند ، به « گروزینسکی » پیوسته‌اند . ما تمام این اقدامات را بخاطر دوستی برادر خود « ردلف » امپراطور رومیان ، و برای اثبات اینکه در هر امری با او موافقیم کرده‌ایم . بیاری خدا و کمك ما شاه‌عباس بر ترکان شکستهای سخت وارد ساخته و شهرها و ایالات بسیار ازیشان گرفته ، گروهی ازآنان را مقتول و اسیر ساخته و در ممالك سلطان از کشتن و یغما دریغ نکرده است .

« اعلیحضرت پادشاه ایران بنا بخواهشی که ازو کرده‌ایم ، جنگ با سلطان را همچنان ادامه خواهد داد ، و اخبار پیروزیهای خود را توسط سفیر خویش **مهدیقلی بیگ** از بستگان نزدیك خود برای ما فرستاده است . همین سفیر مأمورست که بدربار اعلیحضرت امپراطور رومیان ، برادر ما نیز بیاید و نامه‌ها ودستورهائی دربارهٔ مسائل سابق‌الذکر همراه دارد .

« از آنچه گذشت آن اعلیحضرت مراتب اشتیاق ما را بابراز مراسم برادری و ارائه شواهد نیکخواهی درخواهند یافت .

« در قصر ما در مسکو ، پایتخت کشور روسیه ، در سال ۷۰۱۲ از خلقت عالم ، درماه اوت نوشته شد[۴] . »

---

۲ - Jaroszlafsky ۳— Alexandre Grusinski .

۴ — از ایترپرسیکوم . سفرنامهٔ ژورژ تکتاندرفن‌درجابل ، ترجمه شارل‌شفر ، ص ۱۰۰ تا ۱۰۳

مآخذ مهم
این کتاب

مآخذ مهم این کتاب

۱ ـ مآخذ فارسی

۱ ـ **اقبالنامهٔ جهانگیری** ، درتاریخ چهار پادشاه اول سلسلهٔ تیموری هند **بابر** ، **همایون** ، **اکبر** و مخصوصاً **جهانگیر** . تألیف **ابن‌دوست محمد شریف** ، ملقب به**معتمدخان** .ـ نسخه‌کتابخانهٔ ملی‌پاریس. بنمرهٔ 288 . Supp از فهرست **بلوشه** .

۲ ـ **اکبرنامه** ، تألیف شیخ ابوالفضل علامی ، پسر شیخ مبارك ناگوری ، چاپ کلکته درسال ۱۸۷۹ .

۳ ـ **اویماق مغول** ، تألیف میرزا محمد عبدالقادر خان ، چاپ« امرت‌سر » درسال ۱۳۱۹ هجری قمری .

٤ ـ **تاریخ ایران** ، تألیف « سر جان ملکم » انگلیسی (ترجمهٔ فارسی)

۵ ـ **تاریخ روابط ایران واروپا در دورهٔ صفویه** ، تألیف **نصرالله فلسفی** استاد دانشگاه تهران ، قسمت اول ، چاپ تهران درسال ۱۳۱٦ شمسی .

٦ ـ **تاریخ عباسی** ، تألیف **جلال‌الدین محمد یزدی** ، منجم‌باشی‌شاه‌عباس، نسخه‌های خطی کتابخانهای ملی تهران و حاج حسین آقا ملك .

۷ ـ **تاریخ نظامشاه دکن** ، درمجموعهٔ منتخبات ایرانی، چاپ **شارل‌شفر** Ch. Scheffer مجلد دوم .

۸ ـ **تذکرة الملوك** ، از مؤلف نامعلوم ، چاپ عکسی با ترجمهٔ انگلیسی آن و ضمائم و حواشی توسط پروفسور **مینورسکی** ـ V. Minorsky ـ چاپ اوقاف «گیب» در لندن ، سال ۱۹٤۳ .

۹ ـ **توزك جهانگیری** ، تألیف معتمدخان و محمدهادی درتاریخ سلطنت جهانگیر تا سال۱۰۲۷ هجری قمری . نسخهٔ خطی‌کتابخانهٔ ملی پاریس ، بنمرهٔ "Supp. 291" از فهرست بلوشه .

۱۰ـ **جهانگیرنامه** ، ترجمهٔ « **میجر د. پرایس** ـ Major D. Price » . نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس .

۱۱ـ **حلاصة‌التواریخ** ، تألیف قاضی میراحمدبن شرف‌الدین حسین‌حسینی ، معروف به **میرمنشی قمی** ، نسخهٔ خطی ، متعلق به آقای سعید نفیسی .

۱۲ـ **خلد برین** ، تألیف محمد یوسف قزوینی متخلص به **واله** ، نسخهٔ خطی متعلق به آقای سعید نفیسی .

۱۳- **خلیج فارس**، تألیف « سر آرنولد ویلسن » انگلیسی، چاپ « اکسفورد » در سال ۱۹۲۸، و ترجمهٔ آن بقلم آقای محمد سعیدی درسال ۱۳۱۰ هـ ش.

۱۴- **روضة‌الصفویه**، تألیف میرزابیگ پسر حسن حسینی جنابذی، نسخهٔ خطی متعلق به آقای سعید نفیسی.

۱۵- **زبدة‌التواریخ**، تألیف نورالحق المشرقی الدهلوی البخاری، در تاریخ هندوستان، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس.

۱۶- **سازمان اداری حکومت صفوی**، با تحقیقات و حواشی و تعلیقات استاد **مینورسکی** بر کتاب **تذکرة‌الملوک**، ترجمهٔ **مسعود رجب‌نیا**، چاپ تهران، درسال ۱۳۳٤ شمسی.

۱۷- **سبحة‌الاخبار و تحفة‌الاخیار**، از شریف (شفیعی ؟) **معاصر سلطان سلیمان خان قانونی**، نسخهٔ خطی کتابخانه شهر وین.

۱۸- **سفرنامهٔ استودارت** - The Journal of Robert Stodart -، ترجمهٔ **احمد توکلی**، ضمیمه **فرهنگ ایران زمین**، دفترهای ۳ و ٤ از مجلد ۸، پائیز و زمستان سال ۱۳۳۹.

۱۹- **سفرنامهٔ تاورنیه**، ترجمهٔ ابوتراب نوری، چاپ تهران، درسال ۱۳۳۱ هجری قمری.

۲۰- **شرح مسافرت برادران شرلی بایران**، چاپ لندن، در سال ۱۸۲۵ م. و ترجمهٔ فارسی آن.

۲۱- **طبقات اکبری**، از خواجه نظام‌الدین احمد که درسال ۱۰۰۲ بپایان رسیده‌است، چاپ کلکته در ۱۹۳۱ م.

۲۲- **عالم آرای عباسی**، تألیف اسکندر بیگ منشی ترکمان، از منشیان خاص شاه‌عباس اول، چاپ تهران در سال ۱۳۱٤ هـ. ق. و چاپ بنگاه مطبوعاتی امیر کبیر درسال ۱۳۳٤ شمسی، و نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس.

۲۳- **قدیمترین روابط ایران و روس**، نگارش آقای سید محمد علی جمال‌زاده، ضمیمهٔ دورهٔ دوم مجلهٔ کاوه.

۲٤- **مآثر رحیمی**، از ملاعبدالباقی نهاوندی، در چهار مجلد، چاپ کلکته در سال ۱۹۳۱ میلادی.

۲۵- **مادة‌الحیوة**، در شرح خوراکهای گوناگون در زمان شاه‌عباس، ضمیمهٔ **فرهنگ ایران زمین**، دفتر سوم، پائیز ۱۳۳۲.

۲۶- **مجموعهٔ مراسلات شاه‌عباس**، درکتابخانهٔ ملی شهر **ناپولی** (ناپل) درایتالیا، که ازطرف **پرژان‌تاده** (پادری جوان) خلیفهٔ فرقهٔ کرملی برهنه پا، مقیم اصفهان

در زمان شاه‌عباس ، بکتابخانهٔ مذکور سپرده شده است [۱] .

۲۷- **مجله روزگار نو** ، چاپ لندن ، درسالهای ۱۹۴۲ ، ۱۹۴۴ و ۱۹۴۵ .

۲۸- **مجله سخن** ، دورهٔ چهارم ، چاپ تهران .

۲۹- **مرآت البلدان** ، تألیف محمد حسن خان صنیع‌الدوله ، چاپ تهران .

۳۰- **مکاتبات ابوالفضل مبارکی علامی** ، نسخهٔ خطی کتابخانه حاج حسین آقا ملک .

۳۱- **منشآت حیدربیگ بن ابوالقاسم ایواغلی** ، نسخهٔ خطی آقای دکتر مهدی بیانی ، که درسال ۱۰۹۹ هـ. ق. دراصفهان تدوین شده است .

۳۲- **منشآت عبدالحسین نصیری طوسی** ، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی پاریس ، که درسال ۱۰۴۲ هجری قمری تدوین شده است .

۳۳- **نقاوة الآثار فی ذکر الاخیار** ، تألیف محمود بن هدایت‌الله الافرشته‌النظیری در تاریخ پادشاهان اول صفوی تا سال ۱۰۰۷ هـ. ق. نسخهٔ خطی متعلق بمرحوم عباس اقبال آشتیانی .

۳۴- یادداشتهای **پیری** "W. Parry" درباره سفر آنتونی شرلی ، چاپ لندن درسال ۱۶۰۱ میلادی (ترجمه فارسی آن)

۲- مآخذ اروپائی

۳۵- سفرنامهٔ آنتونیو دوگوه‌آ ، چاپ «رون» درسال ۱۹۴۶ م .

Antonio de gouvea — Relation des grandes guerres et victoires obtenues par le roi de Perse Chah Abbas, contre les empreurs de Turquie Mohamet et Ahmed son fils.

۳۶- **آثار ایران** ،

Athar — E Iran, Annales du service archéologique de l' IRAN. Tome II, 1937.

۳۷- شاه عباس اول ، از « لوسین لوئی بلان » .

Bellan (Lucien - Louis) — Chah Abbas I, sa vie, son histoire, Paris, 1932.

۳۸- **روابط ایران و اروپای غربی در دورهٔ صفوی** ، تألیف دکتر خانبابا بیانی استاد دانشگاه بزبان فرانسه ،

Bayani (K.), Les relations de l' IRAN avec l'Europe occidentale à l'époque Safavide, Paris, 1937.

۳۹- سفرنامهٔ **شاردن** ،

Chardin (Chevalier J.) — Voyage en Perse et autres lieux de l'Orient, pub. par L. Langlès, Paris, 1819, 10 Vols.

---

[۱] رجوع کنید بصفحهٔ ۳۱۹ از مجلد سوم این تاریخ .

۴۰- **تاریخ کشیشان کرملی درایران** ، چاپ لندن ،

A Chronicle of the Carmelites in Persia, and the Papal Mission of the XVII and XVIII Centuries, London 1939, 2 Vols.

۴۱- **ایران و مسئلهٔ ایران** ، تألیف **لرد کرزن** ،

Curzon (Lord), Persia and the Persian Question. London 1892, 2 Vols.

۴۲- سفرنامهٔ **کرنلیوس دو بروین** ، شوالیه و نقاش هلندی که در سالهای ۱۷۰۳ تا ۱۷۰۷ بایران وآسیا سفرکرد. در دومجلد . چاپ آمستردام درسال۱۷۱۸میلادی.

De Bruyn (Cornelius), Voyages par la Moscovie en Perse et aux Indes orientales, Amsterdam 1718, 2 Vols.

۴۳- کتاب **دن خوان ایران** ، تألیف **اروج‌بیگ** ازسرداران قزلباش‌که مستشرق‌انگلیسی « لو استرانج - Le Strange » بانگلیسی ترجمه کرده است .

Don Juan of Persia, London, 1926.

۴۴- **تصاویری از سلاطین و امپراطوران هند** ، گردآورده « ریچارد اتینگ‌هوزن » ،

Ettinghausen (Richard) — Paintings of the Sultans and Emperors of India, Lalit Kala Akademi, India.

۴۵- سفرنامهٔ **دن‌گارسیا دو سیلوافیگوه‌را** ، چاپ پاریس ،

Garcia de Silva Figueroa (Don), Ambassade en Perse, traduction de Wicquefort, Paris 1669.

۴۶- سفرنامهٔ **سر توماس هربرت** ،

Herbert (Sir Thomas) — Relation du voyage de Perse et des Indes orientales, traduit de l'anglais par A. de Wicquefort, Paris 1663.

۴۷- سفرنامهٔ **ماندلسلو** ،

Mandelslo (J. A.) — Beschryvingh van de gedenkwaerdige Zee-en Landt-Reyze door Persien naar Oost-Indien, traduction en français par A. de Wicquefort, Paris 1679.

۴۸- سفرنامهٔ **اولئاریوس (آدام)** ، سفیر « فردریك » دوك « هلشتاین » که در سال ۱۰۴۶ هجری قمری بایران آمده است .

Olearius (Adam), Voyages en Moscovie, Tartarie et Perse, traduction en français par A. de Wicquefort, Paris 1655-66, et Leide, 1719 — 2 Vols.

۴۹- سفرنامهٔ **پورچاس** ،

Purchas (S.), Histoire des Voyages par mer et terre. Glasgow, 1905.

۵۰- **سرگذشت سرآنتونی شرلی** ، چاپ « سر دنیسن راس » ،

Ross (Sir E. Denison), Sir Anthony Sherley and his persian adventure. London 1933.

۵۱- **وضع فعلی دولت پادشاهی ایران**، از « سانسون » کشیش مبلغ مسیحی، که درسال ۱۶۸۳ میلادی بایران آمده است،

Sanson (Missionaire apostolique) - Estat present du royaume de Perse. Paris, 1694.

۵۲- **وضع ایران در سال ۱۶۶۰**، تألیف « رافائل دومان »، با مقدمه و حواشی شارل شفر،

Schefer (Ch.) — Estat de la Perse en 1660, avec notes et appendice, Paris, 1890.

۵۳- **تاریخ ایران**، تألیف « سایکس »، چاپ لندن درسال ۱۹۱۵،

Sykes (P.M.) — A History of Persia, London 1915.

۵۴- **سفرنامهٔ ژان باپتیست تاورنیه**، چاپ پاریس درسال ۱۶۹۲ میلادی،

Tavernier (J.B.), Les Six voyages de Jean Baptiste Tavernier en Turquie, en Perse et aux Indes, 2 Vols. Paris, 1692.

۵۵- سفرنامهٔ **پی‌یترودلاواله** جهانگرد ایتالیائی که در سال ۱۰۲۵ هجری قمری بایران آمده است،

Vallé (Pietro della), gentilhomme romain - Voyage dans la Turquie, l'Egypte, la Palestine, la Perse, les Indes orientales et aux autres lieux, 8 Vols. Rouen 1745

۵۶- **پی‌یترودلاواله**، احوال و صفات شاه‌عباس شاه ایران،

Vallé (Pietro della) — Delle Conditioni di Abbas Rè di Persia, Venetia, 1628.

۵۷- **خلیج‌فارس**، تألیف « سر آرنولد ت. ویلسن » چاپ «اوکسفورد» درسال ۱۹۲۸،

Wilson (Sir Arnold T.), The Persian Gulf, Oxford, 1928.

فهرست

اعلام و اماکن و کتب

۱ ـ اشخاص و طوایف

الف

ب

پ

ت

ذ

ر

ز

ژ

س

ف

ق

ن

و

ﻫ

ی

۲ - اماکن

الف

ب

پ

د

ر

ز

س

ش

ص

ط

ع

غ

ف

ق

ك

گ

ل

م

ن

و

ه

ی

۴ - کتابها و مجله‌ها

فصلهای مجلدات آینده این تالیف :

سیاست خارجی شاه‌عباس (بقیه)

شاه عباس وگرجستان

سیاست نظامی و لشکری شاه‌عباس

علاقه او به‌آبادانی

شاه‌عباس و تجارت

بیماریهای شاه‌عباس ومرگ او

از همین مؤلف :

تاریخ :

زندگانی شاه‌عباس اول، مجلد اول، چاپ دوم، توسط سازمان چاپ وانتشارات کیهان، درسال ۱۳۳۴
زندگانی شاه‌عباس اول، مجلد دوم، چاپ اول، توسط سازمان‌چاپ وانتشارات کیهان، درسال ۱۳۳۴
زندگانی شاه‌عباس اول، مجلد سوم، چاپ اول، توسط سازمان‌چاپ وانتشارات کیهان، درسال ۱۳۳۹
تاریخ ایران از حملهٔ عرب تا حملهٔ مغول ، چاپ شرکت نسبی علمی و شرکا، درسال ۱۳۲۵
تاریخ عمومی در قرون هفدهم و هجدهم ، چاپ شرکت مطبوعات (نایاب)
تاریخ جهان در قرون نوزدهم و بیستم ، چاپ پنجم ،کتابخانهٔ ابن‌سینا ، در سال ۱۳۴۱
تاریخ روابط ایران واروپا در دورهٔ صفویه ، چاپ تهران ، درسال ۱۳۱۶
هشت مقالهٔ تاریخی و ادبی ، چاپ دانشگاه تهران ، در سال ۱۳۳۰
تاریخ جنگ چالدران ، چاپ دانشگاه تهران ، در سال ۱۳۳۲
ترجمهٔ تمدن‌قدیم، تألیف «فوستل‌دو کولانژ» چاپ‌دوم ،توسط‌سازمان‌چاپ‌وانتشارات کیهان ،درسال ۱۳۴۱

جغرافیا :

جغرافیای مفصل کشورهای بزرگ جهان ، چاپ تهران (نایاب)
جغرافیای اقتصادی کشورهای بزرگ جهان ، چاپ شرکت مطبوعاتی پروین .

آموزش وپرورش :

اصول آموزش و پرورش ، چاپ دوم بوسیله شرکت مطبوعات .

داستان :

ترجمهٔ سرگذشت ورتر ، ازگوته ، چاپ چهارم ، ناشرکانون معرفت ، در سال ۱۳۳۳
داستانهای کوچک از نویسندگان بزرگ ، چاپ بنگاه صفی‌علیشاه ، در سال ۱۳۳۳

ترجمهٔ اشعار و آثار نویسندگان بزرگ :

منظومهٔ بیچارگان ، ترجمهٔ از ویکتورهوگو بشعر فارسی ، چاپ تهران (نایاب)
ترجمهٔ منتخبی از اشعار «ویکتورهوگو» ، چاپ بنگاه ترجمه و نشرکتاب ، در سال ۱۳۳۴
ترجمهٔ فرهنگ فلسفی از ولتر نویسندهٔ نامی فرانسه، چاپ بنگاه ترجمه ونشرکتاب ، درسال ۱۳۳۷
منتخب اشعار رمانتیک ، چاپ دانشگاه تهران ، در سال ۱۳۴۱

زیرچاپ :

زندگانی شاه عباس اول، مجلد پنجم ، بقیه سیاست خارجی او .
تاریخ تملق در ایران ، از زمان کیومرث تاکودتای ۱۲۹۹ ، با مدارك و اسناد معتبر تاریخی .

فصلهای مجلدات آینده این تألیف:

سیاست خارجی شاه‌عباس (بقیه)
شاه‌عباس و گرجستان
سیاست نظامی ولشکری شاه‌عباس
علاقه او به آبادانی
شاه‌عباس و تجارت
بیماریهای شاه‌عباس ومرگ او

فهرست قسمتی از انتشارات دانشگاه تهران

۱۱ - تقریرات جراحی عمومی (جلد ۱-۲) : الیس ، ترجمهٔ دکتر محمدعلی و علیمحمد میر — ۹۰ ریال

۱۱ - ازدیاد فشار ورید باب : دکتر احمد فلسفی — ۸۵ »

۱۱ - فرهنگ واژه‌های نفت (جلد اول) : دکتر جلال‌الدین توانا — ۱۲۰ »

۱۱ - زمین‌شناسی عمومی : دکتر طاهر ضیائی و مهندس فریدون سرابی — ۹۰ »

۱۱ - روانشناسی بالینی : دکتر نوربخش ، دکتر معنوی، دکتر نقش تبریزی — ۷۰ »

۱۱ - طریقهٔ تفکر و تحقیق : دکتر احمد علی‌آبادی — ۷۰ »

۱۱ - فن روانشناسی تجربی : دکتر مصطفی نجاحی — ۸۰ »

۱۱ - فرهنگ اسامی علمی گیاهان : دکتر محمد جواد میمندی نژاد — ۶۰ »

۱۱ - ادیان و مکتبهای فلسفی هند (جلد ۱-۲) : داریوش شایگان — ۱۲۰-۱۱۰ »

۱۱ - هیدروژئولوژی : دکـ ... اقبالی — ۱۰۰ »

۱۱ - اقتصاد عمومی (جلد اول): دکتر علیمحمد اقتداری (دانشکدهٔ علوم اداری) — ۱۰۰ »

۱۱ - تحقیق در تفسیر ابوالفتوح رازی (جلد اول): دکتر عسکر حقوقی — ۸۰ »

۱۱ - کتاب جراحی جهاز هاضمهٔ اطفال : دکتر صدرالدین لبوی — ۷۰ »

۱۱ - هیداتیدوز (بیماریهای هیداتی) : دکتر دارا عزیزی — ۱۳۰ »

۱۱ - علف کشها و امکان استفاده از آنها در ایران : دکتر حسین سپاسگزاریان — ۹۰ »

۱۱ - فتوسنتز : دکتر اسماعیل زاهدی — ۸۵ »

۱۱ - ساختمان و فیزیولوژی دستگاه گوارش : دکتر هوشنگ فرمند — ۱۰۰ »

۱۱۲ - فن بافت شناسی ۰ کتر مسلم بهادری — ۱۲۰ »

۱۱۲ - فیزیوتراپی : دکتر احمد برادران رضائی — ۱۰۰ »

۱۱۲ - مفردات پزشکی: دکتر مهدی نامدار — ۱۱۰ »

۱۱۲ - حسابداری بازرگانی: دکتر فضل‌الله اکبری (دانشکدهٔ علوم اداری) — ۱۲۰ »

۱۱۲ - اصول متغیرهای مختلط : دکتر افضلی‌پور — ۲۴۰ »

۱۱۲ - جراحی دهان و دندان : دکتر رضا مهران و دکتر مرتضی معین‌زاده — ۱۲۵ »

۱۱۲ - الکتروفورز : دکتر محمد مهدی افلاطونی — ۶۰ »

۱۱۲ - انواع مسمومیتها : دکتر هوشنگ رشید یاسمی — ۱۰۵ »